

فین بند عباس

نخارش:

احمد سیبانی



تذکره

تذکره

"تقدم به برادر گرامی جناب - منیر مصطفی (پدر)"

بدر - آرزو ۱۳۷۱

۱۳۷۱
- -

فین بندر عباس

به همراه واژه نامه گویش محلی

تألیف

احمد سایانی

زمستان ۱۳۶۹

سلسله متون و تحقیقات

انتشارات جداگانه



زیر نظر ایرج افشار

شماره ۳۶

□ تعداد چاپ: ۲۰۰۰ نسخه □ حروف چینی: سینا (قانعی) □ لیتوگرافی: بزرگمهر

□ چاپخانه: بهمن □ تاریخ چاپ: ۱۳۶۹

فهرست مندرجات

۵	مقدمه - ایرج افشار
۷	مقدمه
۹	فصل اول: وضع طبیعی و جغرافیائی
۲۵	فصل دوم: فین و نخل
۶۴	فصل سوم: چشمه‌های فین
۷۴	فصل چهارم: غلات و نباتات
۸۷	فصل پنجم: فرهنگ عامه
۱۵۰	فصل ششم: آثار تاریخی و قدیمی
۱۶۰	فصل هفتم: انواع بازیها
۱۶۷	فصل هشتم: انواع بیماریها
۱۷۰	فصل نهم: کدخدائی در فین
۱۷۳	فصل دهم: فرهنگ و زبان
۲۰۵	فصل یازدهم: حوادث تاریخی
۲۰۸	فصل دوازدهم: چشمه‌های آب گرم و سرد
۲۱۱	پیوست ۱ - آمار بخش فین و نام آبادیها
۲۲۹	پیوست ۲ - اسامی مالکین آب چشمه‌های کوروان
۲۳۷	پیوست ۳ - اسامی آب چشمه‌های ماستان
۲۴۶	پیوست ۴ - واژه‌نامه فین بندرعباس

یادداشت

در میان نگارشهای تاریخی - جغرافیائی رساله منفردی که در شناسائی آبادی یا ناحیه کم شناخته‌ای نوشته می‌شود ارزشمندی و مرتبتی والا دارد. زیرا درباره چنین آبادیها و ناحیهها نه در کتابهای پیشینیان آگاهیهایی هست و نه در نوشته‌های جغرافیایی این روزگاران مطلبی در خور توقع و انتظار دیده می‌شود.

فین بندرعباس مثالی می‌تواند باشد درین موضوع. آنجا نخلستانی است سرسبز و دامنه‌ور در نودوپنج کیلومتری بندرعباس که تا کسی بدانجا نرود صفا و زیبایی و دامنگیری آن را نمی‌تواند دریابد و شاید اگر نامش را بشنود، نام فین کاشان آن هم به مناسبت آنکه امیرکبیر در آنجا کشته شد به ذهنش متبادر شود.

بنابراین ضرورت داشت رساله‌ای منفرد درباره چنین منطقه آبادان و زیبا و دلاویز که سرگذشتی دور و گویشی پر واژه و آداب و رسوم شنیدنی و چشمه‌های آب گرم آرام‌بخش دارد نگاشته می‌شد و همه این گونه شنیدنیها و دیدنیها در آن برای آگاهی هر خواستاری ماندگاری می‌یافت.

خوشبختانه یکی از فضیلاي بندرعباس که خاندانش سده‌ای تمام رگ و ریشه در خاک فین داشته‌اند و هنوز هم در آنجا مورد اعزاز و اکرام تمامند چنین کار را به سرانجام رسانید و خود به چاپ آن دست یازید و کتابی پر ارج و گرمی از خویش به یادگار گذاشت که برای چند دسته از پژوهشگران سودمندی خواهد داشت :

(۱) جغرافیاشناسان.

(۲) مردشناسان و محققان فرهنگ عامه.

(۳) جامعه‌شناسان.

(۴) زبان‌شناسان.

من که سه بار به فین سفر کرده‌ام و در آنجا با همسفران خود از لطف و محبت بیدریغ دوست عزیز دیرین آقای عباس سایبانی برادر فاضل و شاعر نویسنده همین کتاب بهره‌وری یافته‌ام و به چهار گوشه آن رفته‌ام و بر بلندی تپه آبادی قلعه دیرینه آن و در دره دور افتاده‌ای چشمه آبجوشش را دیده‌ام و در سایه نخلستانهایش از صحبت‌های محلی آبیاریها درباره طرز تقسیم آب بهره‌وری داشته‌ام می‌توانم، خوانندگان را بر ارزشمندی و اهمیت این پژوهش آگاه سازم و عرض کنم که دوست آگاه و شاخص ما آقای احمد سایبانی به راستی فین را چنانکه می‌باید شناسانده است.

ایرج افشار

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی‌نام تو نامه کی‌کنم باز

مقدمه

برای بسیاری از هموطنان عزیز ما «فین» نامی آشناست و چون با آن برخورد نمایند معمولاً «فین کاشان» و حمام آنجا و داستان قتل سردار بزرگ ایران میرزاتقی‌خان امیرکبیر را در خاطر مجسم می‌سازند... اما اینجا سخن از فین دیگری است که آن هم بخشی از همین آب و خاک است... فین بندرعباس، نخلستانی در جنوب ایران و در ساحل خلیج فارس... از قضا، بین فین کاشان و فین بندرعباس وجه تشابهی نیز وجود دارد و آن اینکه فین بندرعباس مانند فین کاشان دارای حمامی است که به نام حمام فین شهرت دارد با این تفاوت که صحن کوچک آن به جنایتی آلوده نشده است.

درباره فین بندرعباس تاکنون مطلبی جایی چاپ و منتشر نشده. بهمین جهت از گذشته آن، حتی گذشته نه‌چندان دور آن اطلاع دقیق و روشنی در دست نیست. برای اینجانب که بخشی از عمر خود، مخصوصاً ایام کودکی و نوجوانی را در فین گذرانده‌ام و از هر ذره آب و خاک آن خاطرات بسیار دارم همواره سؤالهایی درباره فین و گذشته آن مطرح بوده که غالباً بی‌جواب مانده و یا جوابها دقیق و روشن نبوده‌اند. سؤالهایی از این قبیل که فین از چه سالی مسکون شده و مردم اولیه آن چه کسانی بوده‌اند؟ عادات و سنت‌ها چه بوده و چه تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی داشته است نظام آبیاری کنونی را از کجا گرفته‌اند و وجه تسمیه «هراسه‌های آب» چیست؟ قلعه فین در چه زمان و توسط چه کسانی ساخته شده؟ اولین مکتب‌خانه، مسجد، برکه در چه سالی و

توسط چه کسانی بنا گردیده است؟ اینها و سئوالهایی از این دست همواره فکر مرا بخود مشغول می‌داشت از این رو تصمیم گرفتم لااقل از همین جا برای فین حسابی بازکنم و آنچه از گذشته آن در خاطره‌ها مانده است جمع‌آوری و ثبت و ضبط نمایم. در پی این مقصود از سال ۱۳۵۵ به هر کس و هر جا که اطلاعاتی داشت مراجعه کردم و هر چه ممکن بود یادداشت نمودم. یادداشت‌هامکرر، زیر و بالا و کم و زیاد و اصلاح شد تا سرانجام در سال ۱۳۶۰ بصورت کتاب حاضر در آمد بدیهی است درباره فین مطالب گفته نشده هنوز بسیار است که امید است با همت همشهریان عزیز جمع‌آوری و در فرصتی دیگر مورد استفاده قرار گیرد همچنین این کتاب ناظر بر گذشته و سابقه تاریخی فین است و دیگر گونیهای سالهای اخیر را در بر نمیگیرد که این خود به تحقیقی عمیق و کتابی دیگر نیازمند است.

«کتاب فین» قرار بود در سال ۱۳۶۱ چاپ شود اما به علت وجود پاره‌ای مشکلات تا امروز به تأخیر افتاده است و اینک که چاپ و منتشر میشود لازم میدانم از حسن ظن جناب آقای ایرج افشار استاد عالیقدر دانشگاه و مدیر مجله وزین «آینده» که با حوصله و بزرگواری آنرا مطالعه و بنده را به چاپ آن تشویق فرموده‌اند و نیز از همه کسانی که با علاقمندی اطلاعات خود را در اختیارم گذاشته‌اند صمیمانه تشکر کنم امید است این کتاب با همه نارسائیهای که دارد مورد توجه علاقمندان مخصوصاً همشهریان گرامی قرار گیرد و به عنوان اولین قدم در راه معرفی فین به هموطنان ارجمند، مشمول لطف و عنایت قرار گیرد.

احمد سایانی

فصل اول

وضع طبیعی و جغرافیائی فین

فین نخلستان انبوهی است که در فاصله ۹۵ کیلومتری شمال غربی بندرعباس و کرانه خلیج فارس قرار گرفته و تا سال ۱۳۰۸ هجری شمسی جزء استان فارس بوده و از آن تاریخ ببعد به بندرعباس ملحق گردیده است. در فارسنامه ناصری^۱ آنجا که به شرح بلوک سبعة پرداخته (صفحه ۲۱۷ تا ۲۱۹) از فین به عنوان یکی از هفت ناحیه عمده آن زمان نام برده شده و در توضیح مطلب چنین آمده:

«سبعة ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس میانه جنوبی و مغرب شیراز افتاده، درازی آن از قریه پدمی از ناحیه فرگ تا رضوان ناحیه فین سی و دو فرسخ - پهنای آن از قریه فارغان ناحیه فارغان تا قریه رودر ناحیه فین شانزده فرسخ محدود است از جانب مشرق به بلوک رودان و احمدی و نواحی جیرفت کرمان و از شمال به ناحیه سیرجان کرمان و نواحی نی ریز و از سمت مغرب به بلوک داراب و نواحی لارستان و از طرف جنوب باز به نواحی لارستان - بلوک سبعة در اصل هفت بلوک بوده و هر یک را ضابطی علیحده و نام آنها بر این وجه است:

۱ - بلوک ایسین و تازیان عباسی

۲ - بلوک بیونج^۲

۳ - بلوک خشن آباد

۴- بلوک تارم

۵- بلوک فارغان

۶- بلوک فین

۷- بلوک گله گاه

در اواخر سلطنت نادرشاه و اوایل دولت کریم خان زند طاب شراه نصیرخان لاری این هفت بلوک را تصاحب نموده و همه را «سبعه» گفتند و ضمیمه لارستان گردید. پس بلوک ایسین و تازیان را از سبعه جدا کرده ضمیمه نواحی بندرعباس گردید و در عوض «فرگ» را که ضابط و کلانتری علیحده داشت ضمیمه شش بلوک باقیمانده گشته همه را باز سبعه گفتند و هر بلوکی را ناحیه ای شمردند.

«فارسنامه ناصری»

البته بلوک سبعه، امروز بدان صورت که در فارسنامه آمده نیست زیرا فرگ جزء شهرستان داراب است و سایر نواحی از جمله فین چنانکه گفته شد جزء شهرستان بندرعباس میباشد. با توجه باینکه کریم خان زند^۲ در اواخر قرن دوازدهم هجری حکومت می کرد، و از آن زمان تا کنون نزدیک به دو قرن میگذرد نتیجه می گیریم که فین لااقل از دویست سال پیش جزء نواحی آباد و عمده منطقه بوده و فعالیت اقتصادی و اجتماعی آن چشمگیر بوده است.

در فارسنامه موقعیت اجتماعی و جغرافیائی فین بشرح زیر بیان گردیده:

«فین و گهره میانه جنوب و مشرق فرگ - درازای آن از قریه لاور تا قریه آب ماه یازده فرسخ - پهنای آن از قریه فین تا رود ده فرسخ - محدود است: از جانب مشرق به ناحیه فارغان و از طرف مغرب به نواحی لارستان و از جانب جنوب به نواحی عباسی. هوای این ناحیه بعد از نواحی عباسی از همه گرمسیرات فارس گرمتر است. آبش از چشمه های شیرین و گوارا است. معیشت این ناحیه و خراج دیوانی آن از خرما و نخلستان و حناست. غله باندازه خوردن اهلس از دیمی و فاریابی به عمل می آید. خانه عموم این ناحیه از چوب و شاخه برگ نخل است. در همه ناحیه فین بیست خانه بهم پیوسته نباشد بلکه سه خانه و چهار خانه در نخلستان پراکنده است و خانه ها را حصاری

نیست و در این ناحیه بعلاوه نخل و نارنج و لیمو و ترنج - درخت انبه و چلغوزه به خرمی و تنومندی فراوان است و قصبه این ناحیه را «فین» گویند. قلعه مختصری بر سر تل کوچکی خانه کلاتر این ناحیه است و این ناحیه مشتمل است بر سیزده قریه آباد - آب ماه ده فرسخی شمال فین است. آوین ده فرسخی غرب فین است. باغستان چهار فرسخی میانه شمال و مغرب فین است. پشت تنگ هشت فرسخ میانه شمال و مغرب فین است. رود ده فرسخی مغرب فین است. زرتو هفت فرسخی شمال فین است و به فرسخ جغرافی چهار فرسخ است. فین همان قصبه این ناحیه است. گهره هشت فرسخ کاروانی شمال فین است. گیشان شش فرسخ میانه شمال و مشرق فین است. لاوژ دو فرسخ بیشتر در جانب جنوب فین است. مارم فرسخی میانه شمال و مغرب فین است. مزرعه گونیز پنج فرسخ در جانب مغرب فین است.»

درخت انبه که در فارسنامه بدان اشاره شده در فین بسیار کم و در حکم هیچ است منظور نویسنده فارسنامه با احتمال زیاد درخت «انبو» میباشد که کم و بیش در فین وجود دارد. این درخت از خانواده سپستان است اما میوه آن از سپستان بزرگتر و به اندازه دانه گردوست. میوه آن در فصل تابستان میرسد. دارای شیرهای چسبنده و لزج میباشد. انبو بر وزن «شبرو» تلفظ میشود و بنظر میرسد که مصغر انبه باشد. همینطور درختی به نام چلغوزه^۱ نیز در فین شناخته نیست اما درختی با مشخصاتی که چلغوزه دارد هست که آنرا اصطلاحاً «کرت»^۲ مینامند. میوه این درخت در پوششی دراز و کنگره- ای شکل قرار دارد.

فین در فرهنگ دهخدا

در فرهنگ دهخدا آنجا که از فین نام برده، چنین آمده است:

یکی از دهستانهای چهارگانه بخش مرکزی بندرعباس که دارای ۲۸ آبادی و ۱۲۵۱ تن سکنه است. آب آن از چشمه و رودخانه است و محصول عمده اش خرما و

مرکبات و غله است. قراعمهم آن سرزه - مارم - خوشنگان و تیزج است. در جای دیگر از فین چنین تعریف شده است:

«قصبه مرکزی بخش فین شهرستان بندرعباس است که دارای ۲۲۶۷ تن سکنه - آب از چشمه - محصول عمده اش خرما - مرکبات، غله، و تنباکوست. مزارع پرزین - کوک - گرو جزء این ده است»

فین در زمان حمله اعراب به ایران

... و لشکر عرب شهر جهرم را محاصره نمود و در اندک وقتی مسخر داشت و ساریه بن زئیم کنانی که از جانب خلافت ما مور تسخیر کوره داراب جرد بود از ناحیه فیروزآباد و ضمیمکان و خفر گذشته وارد جلگه سروستان گردید و لشکر عجم از فسا و داراب و فرگ و فین و بندرجرون که اکنون بندرعباس است و شمیل و میناب تا نهایت ناحیه مغوستان که در نواحی بلوک فسا مجتمع بودند باستقبال سپاه عرب تا ناحیه ممونی شتافته و بعد از جنگ شکست یافتند....

«فارسنامه ناصری»

«وقایع سال ۱۸ تا ۲۳ هجری»

فین و مارم و ۱۷ توابع

قبل از آنکه فین در سال ۱۳۳۶ بصورت مرکز بخش فین درآید به نام فین و مارم و ۱۷ توابع شهرت داشت. ۱۷ توابع فین هیچوقت بدرستی و با دقت مورد مطالعه و شمارش قرار نگرفته و هیچکس نمیتواند آنها را برشمارد. البته تعداد روستاهای اقمار فین همیشه از ۱۷ و ۱۸ متجاوز بوده اما اینکه کدامیک از آنها جزء ۱۷ روستای اصلی بوده است چندان روشن نبوده و نیست با اینحال یکی از معمرین ۱۷ روستا را بشرح زیر برشمرده است والعهدہ علی الراوی.

- | | |
|---------------------|-------------------|
| ۱ - کوران (کوران) | ۱۰ - دشت |
| ۲ - رضوان | ۱۱ - پشت تنگ |
| ۳ - سرزه | ۱۲ - جونگان |
| ۴ - گیشان (خوشنگان) | ۱۳ - مزرعه رضوان |
| ۵ - کهتک و تیرج | ۱۴ - فورخورج |
| ۶ - باغستان | ۱۵ - کوه |
| ۷ - تربویه | ۱۶ - لاور مورو |
| ۸ - کهن بالا | ۱۷ - هرمودر رضوان |
| ۹ - دم تنگ | |

مارم

مارم بزرگترین روستای فین است که در فاصله ۳ کیلومتری شمال آن قرار دارد و نام آن همیشه بلافاصله بعد از «فین» برزبان می‌آید تا جائیکه آنرا میتوان با فین یکی دانست. نخلستان مارم از شمال به جنوب امتداد دارد و بوسیله دو چشمه یکی بنام چشمه امام رضا و دیگری چشمه «منگی» مشروب میشود.

خانه‌ها در مارم نیز پراکنده است. محصول عمده آن خرما و جو و گندم است. جمعیت آن بموجب سرشماری سال ۱۳۶۵ بالغ بر ۱۰۲۲ نفر زن و مرد بوده است.^۴ آب مشروب مردم از چشمه‌ها تأمین میشود که از حیث رنگ و طعم شبیه به آب چشمه‌های فین است.^۵ بر روی چشمه امام رضا ساختمانی به همت مرحوم حاج احمد مطلوب بنا گردیده و بصورت حمام درآمده است. اعتقادات و سنت‌های مردم مارم جز در مواردی معدود مانند مردم فین است. در تلفظ پاره‌ای از کلمات و اصطلاحات محلی اندکی اختلاف دیده میشود. مارم دارای یک دبستان دختران - یک دبستان پسران و یک مدرسه راهنمایی است.

آب و هوای فین

فین در ناحیه‌ای مسدود قرار گرفته و بوسیله کوه‌ها و تپه‌ها محاصره شده هوای آن در تابستان خشک و داغ و در زمستان معتدل است در بعضی از زمستانها مقدار کمی برف بر قله کوه باز که در فاصله دو فرسنگی شمال فین قرار دارد می‌نشیند که در سردتر ساختن هوای منطقه بی‌تأثیر نیست. تابستانها نوعی باد گرم موسمی هوا را به شدت داغ و طاقت‌فرسا مینماید. این باد که معمولاً از اوایل خرداد شروع میشود و تا آخر تیرماه ادامه دارد اصطلاحاً «آتش باد» یا «تش باد» نامیده میشود. از آنجا که کار طبیعت همه از روی حکمت و معرفت است این باد داغ و گرم عامل اصلی تبدیل میوه تلخ و نارس خرما به دانه‌های شیرین و شکرین میباشد چنانکه ناصر خسرو میفرماید:

شیرین و سرخ گشت چنان خرما چون بر گرفت سختی گرما را

و لاجرم مردم فین باید سختی گرما را تحمل نمایند تا خرماى مطبوع و حیات‌بخش بدست آورند.

آب آشامیدنی مردم سابقاً از برکه‌ها و چشمه‌ها تأمین می‌گردید بدینمعنی که تا برکه‌ها از آب باران پر بود اغلب مردم آب آشامیدن خود را از آنها می‌گرفتند و چون آب برکه‌ها تمام میشد از آب چشمه استفاده می‌کردند اما اینک سالهاست که آب چشمه بوسیله لوله‌کشی وارد نخلستان و منازل و معابر گردیده و برکه‌ها از رونق افتاده‌اند. میزان بارندگی سالانه بطور کلی ناچیز است و نظم و قاعده‌ای ندارد یک سال چنان میبارد که همه‌جا را آب فرا میگیرد و از فراوانی آن نفرت حاصل میشود و سال بعد چنان آسمان بر زمین بخل میورزد که به قول استاد سخن سعدی زرع و نخیل لب تر نمی‌کنند^۸.

بارند گیها معمولاً با رعد و برق و گاه توفان شدید همراه است و موجب خساراتی چند میشود. بادهای گرم تابستانی را اگر شدید باشد اصطلاحاً «باد آخر» مینامند.

خانه‌ها

خانه‌ها در فین پراکنده و دور از یکدیگر است و علت آن نیز این است که هر کس در قلمرو ملک خود (نخل) خانه و کاشانه‌ای برپا کرده تا بهتر بتواند به نخل‌های خود برسد و نگهداری و حفاظت نماید. خانه‌های قدیم اغلب گلی و یا از شاخ و برگ نخل بود اما به موازات پیشرفت و رشد اقتصادی جامعه ساختن خانه‌های محکم با استفاده از بلوک و آجر و تیرآهن معمول و مرسوم گردیده و روز بروز توسعه می‌یابد. خانه‌های قدیم جز در موارد بسیار معدود، حصار نداشت. پابه گلی، لهر، سرگ^۱ از انواع خانه‌های مردم قدیم فین است که با استفاده از چوب و شاخ و برگ نخل ساخته می‌شود. پابه گلی اتاقی است که تقریباً تا ارتفاع یک تا دو متر آن از خشت خام و یا سنگ و کلوخ می‌سازند و سقف آنرا بصورت شیروانی با چوب و شاخ و برگ نخل می‌پوشانند. لهر و سرگ منحصراً از چوب و برگ خرما ساخته می‌شود.

لهر بمنزله اتاق و سرگ بمنزله ایوان خانه است بعلاوه لهر محل نگهداری اموال و اثاث و خوابگاه زمستان و سرگ محل زندگی در تابستان است. در تابستان از سقف صاف و هموار سرگ همچون تخت خواب استفاده می‌شود. برای بالا رفتن از سرگ نوعی نردبان از کنده نخل می‌سازند که آنرا اصطلاحاً «پنه‌غاری»^۲ مینامند. گافره نیز نوعی خانه کپری است که دارای چهار ستون از کنده و چوب یا خرماست و سقف آن بوسیله شاخ و برگ بهم بافته خرما پوشیده می‌شود و تابستانها روی آن می‌خوابند.

کوه‌ها

۱ - کوه باز: مرتفع‌ترین کوه در منطقه فین کوه باز است که در دو فرسخی شمال فین قرار دارد و از روستای گهره و آب ماه شروع و به روستای پشت تنگ ختم می‌شود. ارتفاع آن بالغ بر ۲۵۰۰ متر است. در ارتفاعات کوه باز انواع درختان جنگلی مانند

اورز^{۱۳} - بنه - بادام کوهی ارچن و غیره و انواع بوته‌ها و گیاهان طبی دیده میشود. زیره کوه باز در نوع خود بی‌نظیر است اما چون راه و وسیله مناسبی وجود ندارد جمع‌آوری آن بدشواری صورت می‌گیرد تنها مقدار کمی از آن بوسیله ساکنین اطراف کوه چیده و جمع میشود. در دامنه جنوبی و شرقی کوه باز روستاهای گهره - چلو - دم‌تنگ - باغستان - دازن - کهتک - کهن بالا - شیاری - منگو - تیزج - علی آباد - تربویه و پشت تنگ قرار دارند. هریک از این روستاها برای خود چشمه کوچکی دارند که با آن همه ساله مقداری - گوجه گندم - ذرت - تنباکو - پیاز بدست می‌آورند. محصول عمده این روستاها خرماس است از فین راهی اتومبیلرو در زمان مرحوم شهریار بهادری بخشدار فین به این روستاها کشیده شده که از جنوب و غرب مارم و دهکده «چاکرتو» می‌گذرد و سرانجام در گهره بجاده اسفالت بندرعباس - تهران وصل میشود.

۲ - کوه چنگ^{۱۴} خروس: این کوه در مغرب فین قرار دارد. چنگ در اصطلاح مردم فین به معنای منقار پرندگان است و چون قله این کوه بلند و صعب‌العبور است آنرا به منقار خروس تشبیه کرده‌اند.

۳ - کوه آردان. این کوه در مشرق فین قرار دارد. روستاهای گلموشیخ عالی و خورخورست و منطقه کشاورزی رضوان و سرزه و مزرعه رضوان در حاشیه جنوبی و روستاهای زرتو و گیشان در ضلع شرقی آن قرار گرفته‌اند. در ارتفاعات این کوه نیز درختان جنگلی از جمله انجیر کوهی - بنه و غیره می‌روید.

۴ - کوه گرکی (به فتح گاف و کسر را) در مغرب فین واقع است. گرک در اصطلاح مردم فین به «آبله» می‌گویند و بنظر میرسد که وجه تسمیه آن آبله‌گون بودن صخره‌های این کوه باشد.

۵ - کوه مال خان: این کوه در جنوب فین و بر سر راه قدیم مالرو فین به لاور و بندرعباس قرار گرفته. دارای گداری است که به گدار مال خان شهرت دارد. در سالهای اخیر راه اتومبیل‌رو فین به لاور نیز از همین مسیر باز شده است.

۶ - کوه لاور کوه: این کوه نزدیکترین کوه به فین و در شرق آن واقع است و در حقیقت امتداد شمالی کوه آردان محسوب می‌گردد. در ارتفاعات این کوه دشت کوچکی

قرار دارد که سابقاً مقداری جو و گندم و عدس در آن کشت میشد (بصورت دیم) آب انباری از سنگ و ساروج در آنجا ساخته شده که در فصل بارندگی پر از آب میشود و مورد استفاده مسافران و کارگرانی که روزها در آنجا به کشت و زرع مشغول میشوند قرار میگیرد. یک راه مالرو فین به گهره و باغستان نیز از لاورکوه می‌گذرد. در ضلع شرقی و شمالی لاورکوه روستاهای باغستان و دم تنگ قرار دارند. کسانی که از فین به لاورکوه میروند ناگزیر از طی یک سربالائی تقریباً ۶ کیلومتری هستند که از کنار چشمه‌ها شروع میشود و سرانجام به دشت لاورکوه منتهی می‌گردد. ضلع شرقی لاورکوه نیز با یک سرازیری تند و صعب‌العبور به دشت وسیع سنگلاخی میرسد که بخشی از آن شامل رودخانه معروف (گست^{۱۵})، است که به گست گهره شهرت دارد در این دشت سنگلاخی برکه‌ای از قدیم‌الایام بر سر راه مسافران ساخته شده که آسایشگاه و منزلگاه بوده و چند بوته درخت کنار (سدر) در کنار آن دیده میشود. برکه مذکور بنام برکه حاج زنبیل معروف است و در روزگاری که مردم با الاغ و شتر و بعضاً پیاده سفر می‌کردند، برای مسافران، جنبه حیاتی داشته است.

جمعیت فین

از جمعیت فین جز از زمان سرشماری عمومی اطلاع دقیقی در دست نیست. تازه‌ترین سرشماری در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی انجام گرفته که به هیچ‌وجه جمعیت واقعی فین را نشان نمیدهد زیرا سالها پیش از آن یعنی از سال ۱۳۴۰ بیست و دو ساله عده کثیری از ساکنین فین در پی کسب و کار بهتر روانه شهرها و مخصوصاً بندرعباس شده‌اند و فین را خالی از سکنه کرده‌اند بموجب سرشماری سال ۱۳۶۵ جمعیت فین بقرار زیر است:

تعداد خانوار ۳۵۶ نفر

جمعیت باسواد ۹۵۲ نفر

جمعیت ۶ ساله و بیشتر ۱۴۷۶ نفر

کل جمعیت ۱۷۵۹ نفر

بنظر میرسد که در پره‌های از زمان جمعیت فین به حدود پنجهزار نفر بالغ گردیده است. هم اکنون بسیاری از نیروی کاری فین با خانواده‌های خود جذب قطب‌های کشاورزی رضوان و ایسین و تازیان و سایر نقاط گردیده‌اند.

راهها

حدود شصت کیلومتر از راه اتومبیل‌رو فین - بندرعباس شامل جاده اصلی بندرعباس - تهران و بقیه یعنی سی و شش کیلومتر جاده فرعی است. از سال ۱۳۵۶ ساختمان این قسمت از طرف دولت آغاز شده و اینک به پایان رسیده است. فاصله راه جدید از جاده اسفالتی بندرعباس - تهران تا فین ۳۶ کیلومتر و تا مارم ۳۹ کیلومتر است. این راه از میان مزارع سرسبز و خرم سرزه و رضوان میگذرد که هردو از قطب‌های مهم کشاورزی استان هرمزگان بشمار می‌آیند.^{۱۱}

پیش از احداث جاده اسفالتی بندرعباس - تهران راه اتومبیل‌رو بندرعباس به فین از «گنو»^{۱۲} بطرف روستای سرزه و رضوان پیش می‌رفت که همان راه شوسه بندرعباس - سیرجان - تهران بود. از سرزه راه فین از جاده شوسه جدا میشد و بطرف شمال ادامه می‌یافت. طول این راه ۲۴ کیلومتر بود. دریاب احداث راه اتومبیل‌رو فین از سرزه - گفتنی است که این راه در سال ۱۳۲۰ شمسی با همت خود مردم فین و در امتداد راه مالرو قدیمی و با ابتدائی‌ترین وسیله یعنی بیل و کلنگ و دست و پنجه باز شد و در همان سال برای نخستین بار یک کامیون بارکش وارد فین گردید. پیش از آن مردمی که از بندرعباس به فین می‌آمدند تا سرزه با اتومبیل طی می‌کردند و از آنجا با الاغ و شتر روانه فین میشدند و چهار ساعت یا اندکی بیشتر در راه بودند.

در سرزه جایی که مسافرت با اتومبیل جای خود را به مسافرت با الاغ میداد یعنی آخرین ایستگاه قهوه‌خانه‌ای وجود داشت که شامل چند اتاق و یک راهرو بود در جلو قهوه‌خانه محوطه وسیعی وجود داشت که پارکینگ اتومبیلها و بارانداز مسافران بود. مسافران در اینجا استراحت می‌کردند و شام و ناهار و چای صرف مینمودند. صاحب

قهوه‌خانه مردی پیر از اهالی سیرجان بود بنام سید درویش که کم حرف و ساده دل و متواضع بود و مسافران و رانندگان باو احترام می‌گذاشتند و او نیز به آنچه باو می‌دادند قانع و راضی بود. پس از آنکه سید به رحمت حق پیوست و با احداث راه اسفالت بندرعباس - تهران مسیر اتومبیلها تغییر یافت قهوه‌خانه سید متروک و سرانجام ویران گردید. در سمت غرب قهوه‌خانه سید پاسگاه ژاندارمری بر روی تپه‌ای مرتفع جلوه و شکوه خاصی داشت. ساختمان پاسگاه از بناهای سنتی و زیبا بود و ارزش آنرا داشت که حفاظت و نگه‌داری شود.

راه مالرو

پیش از آنکه فین دارای راه اتومبیلرو شود مردم با مال و از راه مالرو سفر می‌کردند طول آن راه تا بندرعباس ۱۲ فرسخ بود و از آبادیهای لاور - تهرود - سلکو - کلات می‌گذشت و ظرف ۳ شبانه روز پیموده میشد. اولین منزلگاه از فین به طرف بندرعباس لاور^{۸۸} بود که در دو فرسخی جنوب فین قرار دارد و از انواع درختان بومی مانند کهور و کنار و گز و غیره پوشیده است. چاه آبی میعادگاه کاروانیان بود که به «چاه علی» شهرت داشت و آب آن شیرین و گوارا بود. مسافران در اینجا بااستراحت و صرف غذا میپرداختند و خود را آماده مرحله بعدی سفر میساختند. مسافرتها قدیم جز در موارد استثنائی معمولاً دسته‌جمعی و اوایل تابستان از بندرعباس به فین و اوایل پائیز از فین به بندرعباس صورت می‌گرفت این مسافرها اغلب خانواده‌هایی بودند که در بندرعباس کار و کسبی داشتند و زمستانها را در آنجا بسر می‌آوردند اما به محض شروع فصل گرما از شهر بی‌آب و مرطوب بندرعباس بسوی فین پرآب و خشک کوچ می‌کردند. از سال ۱۳۲۹ خورشیدی که بندرعباس لوله‌کشی و دارای آب شد از میزان مهاجرت‌ها کاسته شد تا جائیکه از سال ۱۳۴۰ بیحد بسیاری از مردم فین و روستاهای اقمار آن در پی کار و زندگی بهتر و راحت‌تر، جذب شهر بندرعباس شدند و زندگی شهری را با امتیازاتی که داشت بر زندگی روستایی ترجیح دادند.

سلکو^{۱۹}

بعد از لاور منزلگاه بعدی، سلکو بود که در منتها الیه ریگزاری وسیع بنام ریخدان (ریگدان) واقع است و آبادی کوچکی است مرکب از تعدادی نخل و یک چشمه کوچک که ظاهراً نخلها را مشروب میسازد در قدیم آب چشمه در حوضی ساروجی جمع میشد و از آنجا وارد نخلستان می گردید. مسافران در اطراف حوض و آب و در زیر سایه درختان خرما به استراحت میپرداختند. هوای سلکو در تابستان مانند هوای فین داغ و سوزان است. بعد از سلکو، تیکو و پس از آن کلات^{۲۰} منزلگاه کاروانیان بود. از کلات تا بندرعباس (مقصد) چهار فرسخ است که قسمتی از آن صاف و بخشی که به بندرعباس وصل میشود شامل تل و تپه و ناهموار است.

راه اتومبیل رو

راه سرزه - فین

کسانی که از بندرعباس تا سرزه با اتومبیل می آمدند و نیز کسانی که از فین تا سرزه با مال مسافرت می کردند گاه ۲۴ ساعت و بیشتر معطل میماندند تا وسیله ای فراهم گردد و به سفر خود ادامه دهند. اگر به فین می رفتند باید از اینجا و آنجا سراغ الاغ و شتر می گرفتند و اگر عازم بندرعباس بودند باید منتظر کامیونهای باری میماندند که گاه از کرمان و یزد و سیرجان سر می رسیدند. جای مسافر بالای بار کامیونها بود اگر کامیون بار نرم و همواری داشت مسافران احساس آسایش و راحتی بیشتر می کردند اما اگر کامیونها خالی بودند و یا بار نرم و مناسب نداشتند خدا می دانست چه بر روز مسافران میامد تا هشت فرسخ جاده خاکی بین سرزه - بندرعباس را طی می کردند. کرایه هر مسافر روی بار در آن روزها بین بیست تا سی ریال بود.

راننده‌ها غالباً خشن و دور از نزاکت و ادب بودند و هیچ مسئولیتی در مقابل مسافران خود احساس نمی‌کردند هر ساعت مایل بودند حرکت می‌کردند و هر جا هوس می‌کردند توقف مینمودند.

در مسیر راه سرزه به فین در فاصله ۲۲ کیلومتری گردنه‌ای وجود دارد که بعدها به گدار محمد شریف مشهور گردید در آن سوی گدار برکه‌ای از قدیم‌الایام ساخته شده که تاریخ احداث آن روشن نیست اما چون یکبار توسط آقای محمد شریف رحیم‌زاده لارویی و مرمت گردید هم برکه و هم گدار بنام وی (محمد شریف) شهرت یافته است و چه پاداشی از این برای یک کار خیر بهتر که نام شخص جاودان بماند؟

برکه مذکور در روزگاری که مردم با شتر و الاغ و بعضی پیاده مسافرت می‌کردند برای مسافران و رهگذران جنبه حیاتی داشت و چه بسا آدمهای خسته و کوفته و تشنه کام که ساعتی در کنار آن آرمیده و از آب آن نوشیده و خستگی و تشنگی را از جسم و جان دور ساخته و به روان بانیان خیر درود فرستاده‌اند. عمق این برکه ۴ متر طول آن ۶ متر و عرض آن ۲/۵ متر و از سنگ و ساروج ساخته شده است. از نقاط مشهور راه سرزه - فین بعد از گدار و برکه مذکور میتوان از:

طیعی (بروزن غیبی) - گورو - میدان گاه - گلمو شیخالی - بیربیرک‌ها^{۲۱} - کهور فرسخ^{۲۲} - آب میر - میلو - چهار برکه - هوریشو^{۲۳} نام برد. گورو - طیعی و گلمو شیخالی بخاطر مختصر آبی که در سالهای پرباران دارند معمولاً توقف گاه مسافران است.

۱ - تألیف حاجی میرزا حسن حسینی فسائی در سال ۱۳۰۰ هجری

۲ - باینوج از روستاهای بخش حاجی آباد بندرعباس

۳ - کریم‌خان زند از پادشاهان ایران، مؤسس سلسله زندیه - بعد از نادرشاه، مدعیان سلطنت را مغلوب کرد و در ۱۱۷۲ هجری به سلطنت رسید اما خود را وکیل‌الرعا یا ناامید و عنوان پادشاهی را قبول نکرد. در ۱۱۹۳ هجری درگذشت.

۴ - چلغوزه به کسر اول و ضم عین نقطه دار بر وزن امروزه بار درخت صنوبر باشد باعتبار کنگره های آن که هریک به منزله غوزه است. «برهان قاطع»

۵ - به کسر اول و فتح دوم

۶ - جمعیت مارم در سرشماری سال ۱۳۳۵ بالغ به ۸۸۰ نفر بوده است.

۷ - از سال ۱۳۶۰ بوسیله لوله کشی آب وارد آبادی شده است.

۸ - چنان آسمان بر زمین شد بخیل که لب تر نکردند زرع و نخیل

«بوستان سعدی»

۹ - پایه گلی در اصل پایه گلی بوده است یعنی اتفاقی که پایه آن گلی است.

۱۰ - لهر بر وزن کمر

۱۱ - سرگ بر وزن شرک

۱۲ - پنه غاری بر وزن کله داری قطعه ای از کنده نخل با برجستگی هائی است. آنرا به سرگ یا گافره تکیه می دهند و از آن بالا می روند. از آنجا که همین برجستگی هاست که پا را نگه میدارد و رفتن را آسان می سازد بعید نیست که اصل این کلمه «پانگه دار» بوده و تدریجاً پنه غاری شده است.

۱۳ - به فتح همزه و ضم واو و سکون را

۱۴ - به کسر چ

۱۵ - به فتح اول بر وزن دست، به معنی زشت و نازیبا باشد. «برهان قاطع»

۱۶ - راه آهن بندرعباس - بافق که در دست اجرا و احداث است از جنوب و مغرب فین و مارم میگذرد و با شروع کار راه آهن فین و روستاهای مسیر راه آهن چهره و موقعیت حساس تری پیدا خواهند کرد و از این راه نیز به بندرعباس از یک طرف و به سایر شهرها از طرف دیگر ارتباط خواهند یافت. احداث شهرک راه آهن نیز در فین مورد نظر است.

۱۷ - گنو از روستاهای بخش مرکزی بندرعباس است که در فاصله ۴۰ کیلومتری آن در کنار جاده اصلی بندرعباس - تهران واقع است. آب گرم معروف آن در ۶ کیلومتری جاده اصلی قرار دارد و در فصل زمستان و بهار، مشتریان بسیار از دور و نزدیک بسراغ آن میروند و از آب گرم و زلال آن بهره می جویند.

۱۸ - قریه لاور امروز به کلی تغییر قیافه داده و به قطب بزرگ کشاورزی منطقه تبدیل شده. تمام اراضی قابل کشت و زرع زیر کشت انواع تره بار مانند گوجه - بادمجان - پیاز - هندوانه - خربزه - خیار و گندم و غیره رفته و درآمد قابل ملاحظه ای بدست می دهد. هم زمان با رونق کشاورزی در لاور مالکان و کشاورزان بایجاد اماکن مسکونی پرداخته اند و بر آبادی آن افزوده اند. لاور از دو راه

به فین وصل میشود که کوتاه‌ترین آن راهی است که از گذار مالخان می‌گذرد راه دیگر به راه سرزه - فین وصل میشود. طول این راه تا دوراهی رضوان سرزه - فین حدود ۶ کیلومتر و از دوراهی تا فین ۱۳ کیلومتر است. در راه مالخان به لاور برکه‌ای بیضی شکل وجود دارد که در قدیم منبع مهم آب رهگذران و مسافران بود برکه مذکور را برکه تخم مرغی می‌نامند چرا که شکل ظاهر آن همانند تخم مرغ است. ساختمان آن از سنگ و ساروج است. روایتی هم هست که پیرزنی از محل فروش تخم مرغ‌های خود ساخته است. هر که ساخته و به هر ترتیب که ساخته خدا خیرش دهد که در روزگار الاغ و شتر وجود همین برکه و آب آن برای مسافران تشنه‌کام، نعمتی گرانبها بود و قدر آنرا همان مسافران تشنه‌کام و خسته‌دل می‌دانستند و گرنه در روزگاری که وسایل سریع‌السير و راه‌های اتومبیلرو وجود دارد معمولاً کسی به تشنگی دچار نمیشود تا بداند برکه تخم مرغی چه ارزشی و اعتباری داشته است. تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟

۱۹- سکلو در اصل سرلکو مرکب از دو جزء «سر» و «لک» میباشد لک در اصطلاح محلی به منطقه‌ای صاف و هموار گفته میشود و چون این آبادی در چنین منطقه‌ای قرار دارد به سرلک و سرلکوک مصغر آن است شهرت یافته و بالاخره «سلکو» شده است. مانند هوای فین داغ و سوزان است.

۲۰- کلات از روستاها و مناطق سرسبز و خرم بندرعباس است که از قدیم‌الایام یکی از مراکز کشاورزی بوده است. سابقاً که وسایل مکانیزه وجود نداشت آب را با گاو از چاه‌ها بالا می‌کشیدند و به مزارع خربزه و هندوانه و پیاز می‌فرستادند. وقتی گاوهای قریه و تنومند مشک‌های بزرگ آب را از چاه‌ها بالا میکشیدند از حرکت چرخ گاو چاه به دور محور خود آهنگی دلنواز و نشاط انگیز بوجود می‌آمد که مخصوصاً برای مسافران خسته و از راه رسیده لذت‌بخش و مطبوع بود. خربزه کلات در روزگار گاوچاه رنگ و بویی دیگر داشت. بوی خوش آن مشام جانرا عبیر آگین می‌ساخت و طعم آن کام و دهان را.

در کلات آرامگاه سید عبدالجلیل معروف و مشهور به «آقای سادات» قرار دارد که دارای گنبد و بارگاهی است و زیارتگاه مسلمانان است و معتقدند که از احفاد امام موسی بن جعفر علیه‌السلام میباشد. اطراف آرامگاه از درختان سایه‌دار بومی مانند کهور و کنار (سدر) پوشیده شده و جای مناسبی برای استراحت مسافران و زائران است. راه اتومبیلرو بندرعباس به بندرلنگه و لارستان از شمال این آبادی می‌گذرد. از کلات بطرف بندرعباس روستاهای کنارو - تازیان بالا - بنوند - درگیر - ایسین و هرمو در ایسین چسبیده بهم قرار دارند که همه سرسبز و خرم و آباد و از مراکز مهم کشاورزی استان هرمزگان بشمار می‌آیند. محصول عمده این مناطق عبارت است از خربزه -

هندوانه - خیار - گوجه - بادمجان - پیاز - مرکبات - گندم و غیره. کوه گنو که از کوههای مرتفع و مهم بندرعباس است در ضلع شمالی روستاهای مذکور قرار گرفته و آب این نواحی از چاههای عمیق و نیمه عمیق دامنه همین کوه، تأمین می گردد. همچنین اولین چاهی که آب مشروب شهر بندرعباس را تأمین نمود در ایسین حفر گردید و در سال ۱۳۲۹ بوسیله لوله کشی وارد شهر شد. ارتفاع کوه گنو از سطح دریا ۲۳۹۹ متر و هوای آن در تابستان بسیار خنک و مطبوع و در زمستان برف خیز و سرد است. از تازیان راهی اتومبیل رو طبق اصول فنی به قله کوه کشیده شده که فاصله آن تا آخرین نقطه، سی کیلومتر است. تأسیسات ماکرویوآنتن های تلویزیون بر فراز این کوه نصب است. کوه گنو در قدیم گردشگاه پاره ای از خانواده ها در فصل تابستان بود و زمانی نیز (سال ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲) سربازان پادگان بندرعباس را برای هواخوری و توقف کوتاه به دامنه های این کوه میبردند چنانکه اشاره شد آب گرم معروف گنو در ضلع شرقی کوه و در فاصله ۶ کیلومتری از جاده اسفاله بندرعباس - تهران قرار دارد و مشتریان بسیاری را در طول سال علی الخصوص در زمستان و فصل بهار بخود جلب مینماید.

۲۱- بیر در فرهنگ مردم فین نوعی گل رس است که بصورت لایه های ریز و درشت دیده میشود و بیر بیرک ها بخشی از راه سرزه - فین است که در فصل بارندگی بسیار صعب العبور میشود.

۲۲- کهوور فرسخ: این درخت در فاصله یک فرسخی فین در حاشیه دره کوچکی قرار دارد و سالهای سال است که همچون تابلو کیلومتر شمار روی آن حساب میشود.

۳ - هو = آب

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم
ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد
«سعدی»

فصل دوم

فین و نخل

علت اینکه مردم فین از آغاز به درخت خرما روی آورده و از میان سایر درختان گرمسیری این یکی را انتخاب کرده و به غرس و تکثیر آن همت گماشته‌اند باید در گردش آب جستجو کرد. فین چنانکه بعداً خواهیم دید دارای دو چشمه و یک قنات است که آب آنها طبق قاعده و روال خاص خود بین تمام مالکین اراضی و نخلستان تقسیم گردیده است و این تقسیم چنان است که کمتر مالکی وجود دارد که از آب چشمه‌ها و قنات موجود زودتر از یک ماه و حتی بیشتر سهم و نوبت بیابد تا بتواند از آن در کشت و زرع دلخواه استفاده کند و چون نخل از درختان پرمطاقت است و همینکه پا گرفت مدتها میتواند بدون آب زنده بماند مردم فین به غرس آن پرداخته‌اند. از این گذشته در روزگارانی که نه راهی بین شهرها و روستاها وجود داشته و نه وسیله‌ای و سرمایه‌ای که بتوان ارزاق و مواد غذایی را از نقاط دیگر فراهم نمود پرورش درخت خرما که محصول آنرا میتوان یک سال و دو سال انبار و ذخیره کرد و بمصرف رساند کار عاقلانه و مقرون به صلاح بوده است. امروزه هرچند بسیاری از محصولات صیفی و شتوی مانند گوجه - بادمجان - خربزه - پرتقال و نارنگی و غیره چون ورق گل دست به دست می‌برند و میدان‌داران و واسطه‌ها پیشاپیش پول بسیار بپای آنها می‌ریزند اما کیست نداند که اعتبار همه آنها تا زمانی است که راهی باشد و کامیونها و بارکش‌های بزرگ و کوچک در حرکت و بازارهای گرم داخل و خارج آماده باشند و اگر به هر دلیل یک

هفته در این نظم خرید و فروش و یا به عبارت دیگر عرضه و تقاضا وقفه‌ای پدید آید مثلاً سوخت به بارکش‌ها نرسد آن وقت است که خروارها خربزه و خیار و نارنگی و پرتقال نازنین را باید در مزارع و باغ‌ها رها ساخت و بر آنها فاتحه خواند. آن وقت است که خروارها تره‌بار و میوه حتی یک روز نمیتوانند جای صد گرم خرما و پنجاه گرم نان جو و گندم بگیرند و کودکی را از گرسنگی نجات دهند.

همین سی چهل سال پیش بود که جوالهای پر از نارنگی با الاغ به اینجا و آنجا میرفت تا در مقابل دهها کیلو از آن چندین کیلو از خرما بدست آید.

خرما غذائی است نیروبخش و مولد انرژی بطوریکه حتی اگر هیچ ماده غذائی دیگر در دسترس نباشد میتوان با آن براحتی زندگی کرد. تحقیقات علمی نشان داده است که در هر کیلو گرم خرما ۷۶۰ گرم قند از نوع گلوکز وجود دارد که مستقیماً جذب خون میشود.

قرآن و نخل

در قرآن کریم ۱۹ آیه درباب نخل وجود دارد. هریک از این آیات نخل را از جهتی مورد توجه و تعریف قرار داده است از جمله در سوره «ق» آیه دهم^۱ به بلندی قامت نخل و میوه منظم آن و در سوره «الشعراء» آیه ۱۴۸^۲ به لطافت شکوفه نخل اشاراتی لطیف شده است.

خواجه نصیرالدین طوسی درباب درخت خرما میگوید:

درخت خرما به چند خاصیت از خواص حیوانات مخصوص است و آن آن است که در بنیه او جزوی معین شده است که حرارت غریزی در او بیشتر باشد به مثابه دل دیگر حیوانات را... و بعضی از اصحاب فلاحات خاصیتی دیگر یاد کرده‌اند درخت خرما را از همه عجیب‌تر و آن آنست که درختی میباشد که میل میکند به درختی و بار نمیگیرد از گشن هیچ درختی جز از گشن آن درخت و این خاصیت نزدیک است به خاصیت الفت و عشق که در میان دیگر حیوانات است.

و در اخبار نبوی علیه السلام آمده است که درخت خرما را عمه نوع انسان خوانده است آنجا که فرموده: اکرموا عمتکم النخله فانها خلقت من بقیه طین آدم. یعنی گرامی بدارید عمه تان درخت خرما را که از باقیمانده گل آدم آفریده شده است.

در استان هرمزگان (بندرعباس) بعد از شهرستان میناب تعداد نخل های فین از سایر نقاط بیشتر است هرچند از نخل فین سرشماری دقیق به عمل نیامده اما بنظر میرسد که تعداد آنها به یک میلیون میرسد. در مقایسه تعداد نخل های فین و میناب گفته شده است که تعداد کل نخل های فین با نخل های نر میناب برابری می کند همینطور تعداد کل نخل های میناب را با نخل های نر بصره در کشور عراق برابر می دانند و الله اعلم بالصواب هر بوته نخل را در فین یک «اصله» مینامند و این کلمه بیشتر در مکاتبات و اسناد خرید و فروش بکار میرود. معمولاً اطراف هر چهل پنجاه اصله نخل سدی از خاک بوجود میاورند تا امکان آبیاری آنها آسانتر شود. این سدهای خاکی را اصطلاحاً «بند» یا «حلقه بند» میخوانند. نخل را مردم فین در گفتگوها و مذاکرات معمولی «مغ» می نامند.

سوره ها و آیات قرآن که در آنها به نخل اشاره شده

نام سوره	شماره سوره	آیه	نام سوره	شماره سوره	آیه
البقره	۲	۲۶۶	المومنون	۲۳	۱۹
الانعام	۶	۹۹	الشعرا	۲۶	۱۴۸
الانعام	۶	۱۴۱	یس	۳۶	۳۴
الرعد	۱۳	۴	ق	۵۰	۱۰
النحل	۱۶	۱۱	القمر	۵۴	۲۰
النحل	۱۶	۶۷	الرحمن	۵۵	۱۱
کهف	۱۸	۳۲	الرحمن	۵۵	۶۸
مریم	۱۹	۲۳	الحاقه	۶۹	۷
مریم	۱۹	۲۵	عبس و تولی	۸۰	۲۹
طه	۲۰	۷۱			

تکثیر نخل

شربت نوش آفرید از مگس نخل
نخل تناور کند ز دانه خرما
«سعدی»

نخل از دو راه تکثیر میشود یکی بوسیله جوانه‌ای که در کنار مادر میزند و دیگری از هسته خرما.

الف: تکثیر از راه جوانه زدن. در کنار هر نخل ممکن است یک یا چندین جوانه بوجود آید که هریک میتواند روزی نخلی بارور شود. جوانه نخل را اصطلاحاً «فسیل» بروزن نخیل مینامند. فسیل بوسیله ریشه‌های فرعی به مادر وصل است و تا خود قدرت جذب مواد غذایی نیافته از طریق مادر تغذیه میشود. پس از آنکه فسیل خود دارای ریشه مستقلی شد قابل انتقال و کاشتن است. جدا کردن آن از مادر کار همه کس نیست زیرا باید با دقت و بصیرت انجام شود تا به ریشه‌های اصلی آسیب نرسد. بهترین فصل برای کاشتن فسیل در فین تابستان و ماه تیر و مرداد است. برای هر فسیل قبلاً چاله‌ای متناسب با قد و حجم آن حفر می‌کنند سپس فسیل را می‌کارند و بلافاصله آب میدهند. تمام شاخ و برگهای فسیل بجز آخرین جوانه قبل یا بعد از جدا کردن از مادر میبرند تا مواد غذایی هرچه بیشتر به جوانه برسد و رشد نماید. پس از آنکه فسیل کاشته شد اطراف آنرا با شاخ و برگ خشک نخل طوری می‌پوشانند که از گزند نیش گاو و گوسفند و حرارت آفتاب در امان بماند و این کار را «کفن کردن» می‌نامند. دور کفن را با شاخه تر نخل می‌بندند تا از هم باز و پراکنده نشود. فسیل مادام که جان نگرفته حداقل به هفته‌ای سه بار آب نیاز دارد و اگر هر روز آبیاری شود و از نیش و دندان گاو و گوسفند محفوظ بماند معمولاً پس از سه سال اولین نشانه باروری که عبارت از یک یا دو خوشه کوچک است در آن ظاهر می‌گردد.

فسیل از کنار نخلهای جوان و کم سن و سال میروید و همینکه نخل قد برافراشت قدرت ایجاد جوانه (فسیل) را از دست میدهد و یا ندرتاً صاحب جوانه‌ای خواهد شد. آخرین جوانه فسیل بمنزله قلب آن است و اگر کنده شود و یا صدمه و آزاری به آن برسد به رشد و نمو آن امیدی نخواهد بود. اطراف بعضی از نخل‌ها گاه بیش از ده بیست فسیل میروید بنحویکه نخل مادر در میان فرزندان ریز و درشت خود گم می‌گردد.^۳

ب: تکثیر بوسیله هسته: هسته خرماي رسیده چنانچه در زمین مناسبی قرار گیرد و آب بدان برسد پس از یک هفته جوانه میزند و چون میخ سر از خاک درمیاورد. در این مرحله آنرا اصطلاحاً «مفوکو» به معنای مغ کوچک مینامند. مفوکو ابتدا دارای یک برگ مفتولی شکل است و تدریجاً که رشد نماید بر شاخ و برگهای آن افزوده میشود و سرانجام تبدیل به «فسیل» و «مغ» می‌گردد. عقیده عمومی بر این است که نخلی که از راه هسته بوجود آمده باشد نخل پرثمر و مرغوبی نخواهد شد مضافاً اینکه نوع آن با نوع مادر الزاماً یکی نخواهد بود برخلاف فسیل که حتماً از نوع مادر خواهد بود. بهمین دلیل تکثیر بوسیله هسته ابداع رایج نیست و جز در موارد بسیار نادر «نخل هسته‌ای» دیده نمیشود. قسمتی از مفوکو که در خاک است (ریشه): سفیدرنگ و نرم و لطیف است که در حقیقت همان پنیر آن است و بچه‌ها آنرا می‌خورند.

اجزاء نخل فرهنگ اصطلاحات

۱ - ریشه: مهمترین جزء نخل که اساس موجودیت آنرا تشکیل میدهد ریشه است. ریشه‌ها الیاف و رشته‌های کنفی شکل هستند که بطور افشان و افقی گرداگرد هسته مرکزی و ساقه درخت زیرزمین پخش میشوند و اگر مرتباً آب به آنها برسد شعاع وسیعی از اطراف خود را دربرمیگیرند. ریشه‌ها از استحکام فوق‌العاده برخوردارند بطوریکه نخل تنومند و بلند قامت را سالهای دراز پابرجا نگاه میدارند.

۲ - ساقه: ساقه نخل را «کنده» مینامند که از رشد و نمو شاخ و برگ بوجود

میاید و بمنزله ستون فقرات آن است. طول و قطر ساقه نخل در انواع مختلف متفاوت است. هرچه طول نخلی بیشتر باشد قطر آن کمتر خواهد بود به عبارت دیگر نخل های بلند قامت، باریک اندام و نخلهای کوتاه قد، کلفت اندام هستند. ال مهتری - شاهانی - شاخ عطائی از انواع نخلهای بلند قامت و خاصی و نارنگونی از انواع کوتاه و متوسط قامت به شمارند. ساقه نخل در برابر بادهای و توفانهای شدید مقاوم است و جز در موارد بسیار نادر کمتر دیده میشود که ساقه نخلی بشکند. درختان بلند قامت در برابر فشار بادهای سخت چون خیزران خم و راست میشوند اما همچنان استوار و پابرجا باقی میمانند.

از ساقه نخل در سقف بندی ساختمانهای گلی و کپری و ساختن پل بر روی جدولها و نهرا استفاده میشود. برای آنکه ساقه نخل از خطر پوسیدگی و موریه محفوظ بماند قبلاً آنرا میتراشند و سپس با محلول نفت و گل سرخ و یا روغن سوخته موتور، رنگ و چرب می کنند. چنین ساقه ای ممکن است صدسال و بیشتر زیر سقف خانه ها صحیح و سالم دوام بیاورد.

۳ - تنغ: تنغ بر وزن شخ، شاخه درخت خرما را گویند که همراه با رشد نخل رشد می کند و بر تعداد آن اضافه می گردد. طول تنغ در بعضی از نخل ها به ۴ تا ۵ متر میرسد. تنغ در اصل شخ و مخفف شاخ بوده و تدریجاً به «تنغ» مبدل گردیده است.

۴ - پیش: پیش بر وزن ریش بر گهای نخل است که بصورت ناودانی باریک روی شاخه و در دو طرف آن بطور منظم میروید و حاوی مواد سبزینه میباشد. از پیش سبز و تر برای بافتن انواع بادبزن و بعضی ظروف و از پیش خشک برای ساختن فرش و ظروف خرما استفاده میشود. پیش خشک را ابتدا خیس مینمایند و سپس با آن فرش و ظرف می بافند و یا میسازند.

۵ - لت: بر وزن نت بخشی از شاخه را گویند که به ساقه نخل وصل است و کلفت تر از بخش آزاد آن (شاخه) میباشد. طول لت ممکن است به یک تا دو متر برسد. از لت برای کوبیدن خوشه گندم و جو و غیره و نیز سوختن (بجای هیزم) استفاده میشود.

۶ - تفتوک: بر وزن شلتوک قسمت انتهایی لت را گویند که به ساقه میماند و از

آن همچون پله، برای بالا رفتن از نخل استفاده میشود. تفتوک و لت و تنگ در حقیقت هرسه شاخه را تشکیل می‌دهند با این تفاوت که تفتوک به ساقه میماند و لت و شاخ را میبرند و جدا میسازند.

تفتوک به مرور زمان که ساقه بلند میشود می‌پوسد و از ساقه جدا می‌گردد. گاه نیز آنرا عمداً از ساقه جدا میسازند تا هوا و آفتاب به تنه درخت برسد تفتوک به کار سوختن نیز می‌آید. تفتوک را تخت^۷ هم می‌گویند.

۷ - مهر: بر وزن شهر شاخه بدون «لت» و «پیش» را گویند و از آن در پوشش سقف خانه‌ها و حصارهای موقتی و آغل دام استفاده میشود. از بهم بافتن تعدادی مهر برای بعضی خانه‌ها پنجره چوبی میسازند.

۸ - سیس: بر وزن خیس الیاف بهم پیوسته نخل را گویند که ابتدا رنگ آن قهوه‌ای روشن است و با گذشت زمان تیره و قهوه‌ای رنگ میشود. سیس همچون زرهی محکم شاخه‌های نخل را محافظت مینماید و مانع جدا شدن آنها از ساقه می‌شود. وقتی که تر و تازه باشد بسیار بادوام و محکم است و از آن در بافتن انواع طناب‌های باریک و کلفت استفاده مینمایند. سواس بر وزن قماش که نوعی پای افزار محلی مخصوص کارگران است با سیس ساخته^۹ و بافته میشود. همینکه خشک شود کم دوام است و با اندکی فشار از ساقه جدا می‌گردد. از سیس برای شست و شوی ظروف غذا استفاده میشود و سابقاً مانند سیم‌های ظرف شوئی امروزی همیشه مقداری از آن دم دست کدبانو وجود داشت.

۹ - سیخ^۸: بخشی از پیش است که بین «لت» و «مهر» می‌روید با این تفاوت که مانند برگ از هم باز نمیشود و چون سوزنی بزرگ با انتهای کلفت و نوک تیز و باریک باقی میماند. به عبارت دیگر سیخ نوعی برگ تکامل نیافته است. در قدیم بچه‌ها از سیخ تر مثل سوزن جوال دوز در دوختن «توپ موئی» استفاده می‌کردند.

۱۰ - کچکی: بر وزن یدکی، زائده‌ای است شبیه به فسیل که در اطراف ریشه وکنده بوجود میاید و دارای شاخ و برگ است. کچکی را باید فسیل ناقص یا تکامل نیافته نامید و برای آنکه مزاحم رشد و نمو نخل مادر نشود از مادر جدا میسازند. مغز آن

سفیدرنگ و خوشمزه است و باب طبع همه کس خصوصاً کودکان میباشد.

مراحل مختلف رشد میوه نخل فرهنگ اصطلاحات

ای نخل من که برگ و برت شد ز دیگران
دانی کز آب دیده من پا گرفته‌ای
«اطهری کرمانی»

میوه نخل از لحظه‌ای که بوجود میاید تا روزیکه صورت خرماي کامل بخود میگیرد حالات و مراحل مختلفی میگذرانند که ذیلاً به آنها اشاره میشود:

۱ - کور: پنییر نخل را مردم فین کور می‌نامند و آن بخشی از خوشه خرماست بطول ۲۰ تا ۳۰ سانتیمتر که داخل ساقه و در لابلای شاخه‌ها پنهان است و سفیدرنگ و نرم و قابل خوردن می‌باشد. شیرینی آن برحسب نوع درخت فرق میکند پاره‌ای کاملاً شیرین و مطبوع و مشهی و برخی اندکی تلخ و نامطبوع است. قسمتی از آن که از کنار شاخه سر بیرون می‌آورد شامل غلافی است به شکل غلاف خنجر و شمشیر که خوشه و تارهای آن بطور فشرده و منظم و چسبیده بهم در آن جای دارند و همینکه بقدر کافی رشد کرد غلاف خود را در یک یا چند جامی شکافد و خوشه از آن خارج می‌گردد. در این زمان است که گرده نر را به آن می‌رسانند تا بارور شود. غلاف بعدها به کلی از خوشه جدا میماند و تدریجاً خشک و پوسیده شده سرانجام یا خود از درخت جدا میشود و می‌افتد و یا در موقع بریدن خوشه‌ها آنرا جدا می‌سازند. غلاف خشک را مردم فین «کارچک» «بهکسرچ» می‌نامند و همچون هیزم در طبع غذا و پخت نان بکار می‌برند.

۲ - تنگروک: به فتح تا و سکون نون و ضم گاف دانه‌های ریز خرماست که در نخستین روزهای باروری روی تارهای خوشه ظاهر می‌گردد ابتدا سفیدرنگ است اما

تدریجاً سبز رنگ میشود و تا به خارک تبدیل نشده به همین رنگ میماند. تنگروک‌ها تا تبدیل به خرما شوند مقداری در اثر وزش باد و یا عوامل دیگر می‌ریزند. بزرگی تنگروک در آغاز به اندازه یک دانه ماش است.

۳ - تلنگ: «به کسر تا و لام و سکون نون» رشته‌های باریکی هستند که تنگروک روی آنها بطور منظم قرار دارد. تعداد دانه‌های تنگروک روی هر تلنگ بر حسب نوع نخل متفاوت است اما حداکثر ممکن است به ۳۰ دانه برسد.

۴ - پنگ: پنگ بر وزن رنگ مجموعه خوشه خرما را گویند که تعداد آنها در انواع مختلف متفاوت است. اگر نخلی بیش از توانائی و ظرفیت خود، «پنگ» پیآورد در موقع بارور ساختن زیادی‌ها را بیرون می‌کشند زیرا اگر به نخلی بیش از تحمل آن «بار» داده شود در اثر بار بیش از حد دانه‌های خرما می‌ریزد و یا خشک و کم شیر می‌شود. کارگران با سابقه به استعداد و تحمل هر نخل آگاهی دارند و می‌دانند که به هریک چقدر باید بار داد؟ بیرون کشیدن پنگ‌های اضافی نیز کار نسبتاً سخت و دشواری است و به مهارت و تجربه نیاز دارد. پنیر پنگ‌های اضافی در موقع بارور ساختن نخل مشتریان بسیار دارد؟

۵ - خمل: بر وزن عمل، میوه نارس خرما را گویند که در تمام انواع سبزرنگ است. مزه خمل بطور کلی تلخ و بعضاً گس و تند است اما در بعضی انواع مانند «خاصتی» و «شاهانی» نسبتاً شیرین و قابل خوردن میباشد.

۶ - کنگ: به ضم اول و سکون ثانی به معنای خارک یا خرک میباشد. در این مرحله خمل سبزرنگ تغییر رنگ داده و زرد - قرمز و یا قهوه‌ای رنگ میشود. خارک بعضی نخلها ترد و شیرین و مطبوع و در بعضی دیگر سفت و گس میباشد. خارک‌های شیرین و ترد مشتری بسیار دارد و پیش از آنکه به خرما تبدیل شوند، چیده و خورده میشوند. بهترین نوع خارک از نخل «خارو» - «خنیزی» با رنگ قرمز و «خاصتی» با رنگ زرد بدست میآید که «میان رس» بشمار فیایند. از نخل‌های دیررس که تا اوایل پائیز میمانند خارک: «پاسلاری» با رنگ زرد و خارک «ملصان» با رنگ قهوه‌ای مشهور و معروفند. میوه این نوع نخلها در همین مرحله مصرف میشود و به جمع کردن و ذخیره

ساختن نمیرسد.

۷ - دیم پازگ: خارکی را گویند که نیمی از آن به خرما تبدیل شده باشد. میوه نخل از سمت دم به خرما تبدیل می گردد و وجه تسمیه آن نیز همین است زیرا دیم به کسر دال در فرهنگ مردم فین به معنای دم است و دیم پازگ یعنی خارکی که دم آن رسیده و خرما شده باشد.

۸ - خامش: به ضم «م» خارکی را گویند که به کمک حرارت آفتاب و بطور مصنوعی به خرما تبدیل شده باشد. برای این منظور در آغاز پیدایش (بدست آمدن) خارک آنرا مدتی در آفتاب سوزان و ۴۰ - ۵۰ درجه بالای صفر می ریزند تا خوب نرم شود آنگاه در ظرفی میریزند و خوب بهم می زنند، سپس چندین ساعت در ظرفی در بسته نگاه میدارند. در اثر این فعل و انفعالات خارک تبدیل به خرما یا «رطب» میشود که البته طعم و مزه رطب طبیعی را ندارد.

۹ - خرما: میوه نخل وقتی کاملاً رسید آنرا خرما می گویند و این خود ۲ مرحله دارد. وقتی تر و تازه و نوبر باشد آنرا «رطب» و وقتی مدتی از آن گذشت و طراوت و لطافت اولیه را از دست داد آنرا «خرما» می نامند. به عبارت دیگر هر رطبی خرماست اما هر خرمائی رطب نیست. رطب درختان پیش رس خیلی زود مصرف میشود و به نگهداری و ذخیره کردن نمیرسد. آل مهتری از انواع مشهور نخل پیش رس است. رطب را به تنهایی یا بر سر سفره شام و ناهار با ماست و کشک میخورند شیرینی خرما در انواع مختلف، متفاوت است پاره‌ای از آنها مانند خنیزی پر شیر و بعضی دیگر مانند «اشتری» کم شیر هستند. طبق یک سنت قدیمی اولین محصول خارک یا رطب بدست آمد آنرا بیاد اموات میخورند و فاتحه می خوانند و این عمل را اصطلاحاً «اردو» مینامند.

۱۰ - منگ: به کسر اول و سکون دوم میوه خرما را گویند و قتی که به سبب بارور نشدن و یا عوامل دیگر نیمه رس باقی مانده و رشد آن متوقف گردیده است. در این حالت، هسته رشد کافی نمیکند و یا در مرحله اولیه باقی میماند. منگ در بعضی انواع تلخ و در بعضی دیگر شیرین و قابل خوردن است. منگ «لشتی» و «کونگرد» وقتی

تبدیل به خرما شوند از سایر انواع بهتر است.

۱۱ - سلنگ: به فتح اول و کسر دوم و سکون سوم، عبارت از دانه‌های خشک وی. شیر یا کم شیر خرماست که مصرف انسانی ندارد و صرف تغذیه گاو و گوسفند میشود. اگر سلنگ را با آب بجوشانند معجونی بدست میاید که آنرا «لم» بر وزن «کم» مینامند و غذای مطبوع گاو است.

۱۲ - پوچ: دانه خرما وقتی میان تهی و فقط دارای پوست باشد آنرا پوچ می‌نامند که مصرف حیوانی دارد.

۱۳ - استک: به کسر اول و سکون دوم و فتح سوم در اصطلاح محلی هسته خرما را گویند که طول و قطر آن برحسب نوع درخت خرما متفاوت است وقتی میوه نخل نارس باشد رنگ هسته سفید است اما وقتی میوه کاملاً رسیده رنگ آن قهوه‌ای و تیره میشود و سفت و سخت می‌گردد. هسته وقتی نرم و سفیدرنگ است بچه‌ها که با بی‌صبری منتظر رطب و خرما هستند آنرا میان دو انگشت شست و سبابه می‌گیرند و خطاب بیکدیگر می‌گویند: گرما دور یا نزدیک؟ و مراد این است که تا رسیدن خارک و رطب زمان درازی در پیش است یا کوتاه؟ همینکه جواب دور یا نزدیک شنیدند با دو انگشت به هسته فشار میاورند تا هسته نرم و لغزنده از میان دو انگشت رها شود. اگر هسته فاصله نسبتاً درازی پیمود بزعم بچه‌ها تا زمان رسیدن خارک و رطب فاصله زیادی در پیش است اما اگر فاصله کم بود نتیجه می‌گیرند که سر و کله خارک و رطب قریباً پیدا خواهد شد و این یک سرگرمی بچگانه است.

۱۴ - پیزگ: کلاهک خرما را گویند که میوه نخل را از طرف بالا به تلنگ و پنگ و از طرف پائین به هسته وصل مینماید و موقع چیدن خرما ممکن است از هر دو جدا گردد و یا به یکی از آن دو یعنی هسته و یا تلنگ وصل بماند. تنها جزئی از نخل که ظاهراً مصرفی ندارد پیزگ است هر چند وقتی روی هسته باقی بماند گاو و گوسفند آنرا می‌خورند. موقع جمع‌آوری خرما و ظرف کردن و بسته‌بندی - پیزگ را از خرما جدا مینمایند و این کار در مورد خرما مرغوب با دقت بیشتری انجام میشود.

انواع نخل و نام و مشخصات آنها

یکی از خصوصیات درخت خرما تنوع و تعدد نام آن است. در میان سایر درختان کمتر درختی را میتوان یافت که مانند نخل متنوع و گوناگون باشد. در اینجا به انواع نخل که کم و بیش در فین وجود داشته و دارد اشاره می‌کنیم:

۱ - آل مهتری: از درختان پیش رس و رشید و باریک اندام با خارک زرد رنگ.
۲ - اشتری: از درختان میان رس و پر بار با خارک زرد - وجه تسمیه این نخل به اشتری ظاهراً پر بار بودن آن است.

۳ - انگشت عروسی^{۱۱}: از درختان میان رس و کمیاب با دانه‌های کشیده و درشت. خارک این نخل عنابی رنگ است و به همین جهت آنرا به انگشت حنا بسته عروس تشبیه کرده‌اند.

۴ - بس کهتی: بر وزن پس دستی از درختان میان رس و پر بار با خاک زرد.
۵ - بش بنی^{۱۲}: از درختان پیش رس با رطب مرغوب و خارک سرخ تیره رنگ.
۶ - پاسلاری^{۱۳}: از درختان دیر رس با خارک زرد رنگ و درشت. خارک این نخل جز در معدودی انواع غالباً گس است اما چون در پایان فصل تابستان خود را نشان میدهد مشتری بسیار دارد ولی دیمپازگ و رطب آن مطبوع و دلچسب است.

۷ - پروز خوش: از درختان دیر رس با خارک زرد رنگ. پروز بر وزن فروز به معنای خارک نارس است و چون خارک نارس این نخل نیز شیرین و مطبوع است آنرا پروز خوش گفته‌اند.

۸ - جوزقی^{۱۴}: بر وزن زورقی از درختان میان رس و نادر با خارک زرد رنگ که معمولاً از آن برای تهیه خارک جوشانده (خارک خشک) استفاده میشود. نسل این نخل رو به نابودی است. وجه تسمیه آن ظاهراً شباهتی است که بین میوه این نخل با «جوزقی» به معنی غلاف پنبه دانه وجود دارد.

۹ - چپان: بر وزن قپان از درختان میان رس و بسیار نادر با خارک قرمز رنگ.

- ۱۰ - حسن مهدی: از درختان پیش رس و نادر با خارک قرمز رنگ.
- ۱۱ - خارو: بر وزن جارو از درختان میان رس با خارک قرمز رنگ و ترد و شیرین. نسل این نخل نیز متأسفانه در حال نابودی است.
- ۱۲ - خالو زهره‌ای: از درختان میان رس با خارک زرد رنگ و مرغوب.
- ۱۳ - خاصتی: بر وزن راستی: از درختان میان رس و با خارک زرد رنگ و رطب مرغوب^{۱۵}. میوه این نخل هم در حالت خارک و هم در حالت رطب و خرما مطبوع است و مشتری بسیار دارد. رطب خاصتی در ساختن «رنگینه» بکار می‌رود که در صفحات بعد به آن اشاره خواهد شد.
- ۱۴ - خاصتی چی: از درختان میان رس با خارک زرد رنگ شبیه به خاصتی با مرغوبیت کمتر - این نخل نیز کمیاب است و نسل آن رو به نابودی است.
- ۱۵ - کُخش خوار^{۱۶}: بر وزن سردار از درختان میان رس با میوه زرد رنگ و مرغوب و خوش خوار. وجه تسمیه آن ظاهراً مطبوع بودن خارک آن است این نخل به ندرت دیده می‌شود و به تکثیر آن توجهی نشده است.
- ۱۶ - خصب: بر وزن نسب از درختان دیررس با خارک قرمز رنگ و مرغوب و نادر که باید به حفظ و تکثیر آن همت گماشت.
- ۱۷ - خورست: بر وزن درست از درختان میان رس با میوه نامرغوب. خورست، در اصل «خودرست» به معنای «خود روئیده» بوده و هر نخلی را که اصل و نسبی نداشته باشد و احیاناً از راه هسته و بطور تصادفی رشد و نمو کرده باشد «خورست» می‌نامند تا آنجا که هر نوع خرما نامرغوب و بی نام و نشان را نیز «خورست» می‌خوانند.
- ۱۸ - خنیزی: بر وزن غریزی از درختان میان رس با خارک قرمز رنگ و رطب و خرما نامرغوب و الوان که همچون ورق گل دست به دست می‌رود.
- ۱۹ - زرد: از درختان میان رس و نادر با خارک زرد رنگ.
- ۲۰ - سلونی: به فتح «س» از درختان زود رس و از خانواده آل مهتری با خارک زرد رنگ و قامتی بلند و باریک. خرما سلونی در مقام مقایسه با آل مهتری از مرغوبیت کمتری برخوردار است.

- ۲۱ - شانی (شاهانی): از درختان میان رس با خارک زرد رنگ و خرماي مرغوب. این نخل را باید در ردیف نخلهای پربار بشمار آورد.
- ۲۲ - شاخ عطائی: از درختان میان رس با میوه زردرنگ و مرغوب و نادر.
- ۲۳ - شاخاتونی: از درختان میان رس و نادر با میوه زردرنگ.
- ۲۴ - شکری: از درختان میان رس و نادر با خارک زردرنگ.
- ۲۵ - شهروئی: از درختان میان رس و نادر با خارک قرمز رنگ.
- ۲۶ - علی یاری: از درختان میان رس و نادر با خارک زردرنگ.
- ۲۷ - فرقان: بر وزن یرقان از درختان میان رس و نادر با رطب و خرماي نامرغوب.

- ۲۸ - قربانی: از درختان دیررس و نادر.
- ۲۹ - قفسکی: از درختان میان رس و نادر.
- ۳۰ - کلک سرخ: به فتح «ک» و «ل» از درختان میان رس و نسبتاً مرغوب و پربار. در اصطلاح مردم فین «کلک» به معنی «چانه» بکار میرود.
- ۳۱ - کون گرد: از درختان پربار و میان رس با خارک زرد و خرماي قهوه‌ای رنگ که هرچند در ردیف «ازدال» قرار دارد اما به علت مرغوبیت نسبی مشتریان بسیار دارد. کسانی که از خارج بقصد خرید خرما وارد فین میشوند بیشترین تعلق خاطر به خرماي «کون گرد» دارند. خوشبختانه تعداد این نخل نسبت به سایر انواع زیاد است و میتوان گفت که بیشترین درصد را از این جهت داراست. با اینحال نباید از تکثیر آن غفلت ورزید.

- ۳۲ - گنتار: بر وزن رفتار از درختان میان رس و کمیاب.
- ۳۳ - گند گریه‌ای^{۱۷}: از درختان میان رس و نادر با رطب و خرماي نامرغوب وجه تسمیه آن ظاهراً شباهتی است که بین میوه آن و بیضه گریه، وجود دارد.
- ۳۴ - لشتی: بر وزن کشتی از درختان میان رس با خارک قرمز رنگ و درشت. این نخل نیز از نخلهای نسبتاً مرغوب بشمار است و خرماي آن بعد از کون گرد، مشتری بسیار دارد. چون دانه این نخل درشت و پرشیره است همینکه موقع چیدن آن

رسید، خوشه‌های آنرا از بالا با طناب پائین می‌فرستند تا کمتر بریزد و از اتلاف آن جلوگیری به عمل آید.

۳۵ - منگناس: از درختان میان رس با خارک و رطب مطبوع و ترد و شیرین - نسل این نخل رو به نابودی است و باید به تکثیر آن همت گماشت.

۳۶ - موصلی^{۱۸}: از درختان میان رس - پربار با خارک قرمز رنگ.

۳۷ - هشت دنگ یک گزی: از درختان میان رس و نادر با خارک زردرنگ و درشت. معروف است که طول هشت دانه میوه این نخل اگر کنار هم بگذارند یک گز میشود و وجه تسمیه آن نیز همین است. دانه را مردم فین «دنگ» بر وزن «رنگ» می‌نامند.

۳۸ - ملصان: بر وزن مرسان، از درختان دیررس با خارک قرمز رنگ و ترد و کم شیر - میوه این درخت چون در آخر فصل تابستان میرسد مشتری بسیار دارد.

۳۹ - مرزبان: از درختان میان رس با خارک زرد رنگ و رطب و خرماي مرغوب - نسل مرزبان رو به نابودی است و باید برای حفظ و نگهداری آن همت کرد.

۴۰ - نارنگونی: به فتح «را» و سکون «نون» دوم، از درختان پربار - میان رس با خارک قرمز رنگ و خرماي نسبتاً مرغوب.

۴۱ - نغار: بر وزن سوار از درختان زودرس و همراه با آل مهتری - پربار با خارک و رطب مرغوب.

۴۲ - نیم کدینی: از درختان میان رس - کمیاب با خارک قرمز رنگ.

۴۳ - نباتی: از درختان میان رس و بسیار نادر.

۴۴ - مرداسنگ: بر وزن خرمارنگ از درختان میان رس با خارک زردرنگ.

۴۵ - موسائی: از درختان میان رس و بسیار کمیاب و از خانواده مضافتی بم.

۴۶ - قلمی: از درختان میان رس و نادر با خارک زردرنگ.

۴۷ - هلالی: از درختان دیررس با خارک مرغوب و زردرنگ.

۴۸ - هلو^{۱۹}: از درختان میان رس و نادر با خارک زردرنگ.

۴۹ - آزاد از درختان میان رس و کمیاب با خارک زردرنگ.

فرآورده‌های خرما فرهنگ اصطلاحات

روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است
آزی افطار رطب در رمضان مستحب است

کنگ - رطب و خرما سه حالت مختلف میوه نخل است که هر سه شیرین و خوردنی است و مردم فین من باب تفنن و گاه برحسب نیاز در آنها تغییراتی بوجود آورده، به صورت دیگر درمیآورند و مصرف میکنند که میتوان آنها را فرآورده‌های خرما نامید. معروفترین آنها عبارتند از:

۱ - کنگ خشک: برای تهیه کنگ خشک ابتدا بقدر نیاز کنگ مرغوب را تهیه و تمیز مینمایند سپس آنها را در دیگ آب جوش می‌ریزند تا به اندازه سه تا پنج دقیقه بجوشد. کنگ جوشیده را از آب میگیرند و در هوای آزاد می‌ریزند تا خشک و خشک شود. گاه قبل از آنکه کاملاً خشک شود دانه‌ها را به بند می‌کشند و در جای مناسبی آویزان می‌کنند. بهترین نوع کنگ برای جوشاندن کنگ: خاصتی، خنیزی، شاهانی و جوزقی است. کنگ خشک در فصل زمستان زاد راه شبهای دراز است و در محافل خانوادگی و دوستانه چون آجیل زینت بخش بزم میشود. اگر با کنگ خشک مقداری کنجد برشته خورده شود لذیذتر و ذائقه‌پسندتر است.

۲ - کنگ شانه زده: برای تهیه این کنگ ابتدا بقدر نیاز کنگ مرغوب تهیه و تمیز مینمایند، سرودم دانه‌ها را با کارد میبرند، سپس آنها را شانه میزنند و در حلب یا ظرف سفالین می‌ریزند و مقداری شیر خرما روی آن می‌ریزند و در زمستان مصرف مینمایند. اگر مقداری «کسور»^۱ به آن اضافه شود خوشمزه‌تر خواهد شد.

۳ - خرما ریزه: خرماهای بعضی نخل‌ها مخصوصاً «کونگرد» در آخرین مرحله تکامل خشک و سفت و ریز میشود و آنها خرما ریزه می‌نامند. بعضی از خانواده‌ها مقداری از این نوع خرما را جداگانه در ظرف مخصوص نگاهداری می‌کنند و در

زمستان بمصرف میرسانند.

۴ - خرماشیره: اگر خرمای ریزه را در ظرفی بریزند و مقداری شیرۀ خرما به آن اضافه کنند خرما شیره بدست میاید که گاه با افزودن اندکی کنجد پخته یا «کسور» آنرا خوشمزه تر میسازند.

۵ - خرما بریز: خرما بریز در حقیقت خرمای برشته شده است. برای تهیه آن ابتدا مقداری روغن و آرد در ظرفی روی آتش حرارت میدهند تا باهم ترکیب گردند سپس بقدر مورد نظر خرمای مرغوب مانند خرمای «خنیزی» یا «خاصتی» و غیره در آن می ریزند و با کف گیر آنقدر بهم می زنند تا خرما کاملاً متلاشی و با آرد و روغن ترکیب شود بنحویکه بیشتر هسته ها، از خرما جدا گردند. آنچه بدین ترتیب بدست میاید خرما بریز است که به تنهائی یا با نان میخورند. در بعضی خانواده ها از مهمانان عزیز با خرما بریز پذیرائی مینمایند.

۶ - چنگال: برای تهیه چنگال ابتدا مقداری گندم برشته شده را به آرد تبدیل می کنند آنگاه آرد را روی مقداری خرما (به نسبت آرد) می ریزند و با پنجه دست آنقدر مالش می دهند تا آرد و خرما با هم ترکیب شوند و بصورت ذرات ریز در آیند. چون آنرا با چنگ مالش می دهند بنام «چنگال» که مخفف «چنگ مال» است معروف شده. گندم برشته شده ای که در تهیه چنگال بکار میرود اصطلاحاً «پاکو» مینامند.

۷ - حلوا از شیرینی های مشهور محلی است که در عید فطر و قربان و هنگام وضع حمل زنان و در پذیرائیهای دوستانه تهیه و مصرف میشود. برای تهیه آن ابتدا مقداری خرمای مرغوب را در آب حل میکنند تا خوب ترکیب گردد، معجون آب و خرما را در پارچه یا کیسه ای تمیز صاف مینمایند و تفاله ها را میگیرند تا شیره بدست آید. شیره بدست آمده را در دیگ می جوشانند تا ثلثین گردد^{۲۱} یعنی دوسوم آن تبخیر و یک سوم باقی بماند. برای آنکه ثلثین خوب انجام شود و حساب کار از دست نرود قبلاً چوب تمیزی را به ۳ بخش متساوی تقسیم نموده و آنرا در دیگ فرو برده مقدار تبخیر شده را اندازه گیری مینمایند. شیره ثلثین شده را با مقداری آرد گندم مخلوط نموده با کفگیر بهم می زنند تا خوب به عمل آید و این همان خلوی مورد نظر است که در

بشقاب‌های کوچک و بزرگ می‌ریزند و با کفگیر سطح آنرا صاف میکنند و پس از خنک شدن می‌خورند. معمولاً به حلوا مقداری هل کوبیده می‌زنند تا معطر و خوش بو شود. برای تهیه حلوا بجای شیرۀ خرما از شیرۀ شکر هم استفاده میشود که شاید برای همه کس و همه جا چندان اقتصادی نباشد. در تهیه حلوا از روغن نیز به نسبت معین استفاده میشود. ۸ - کلمبا: به ضم «کاف» و «لام» و سکون «با» نوعی حلواست که در آن روغن مصرف نمیشود و نسبت به حلوا از کیفیت و مرغوبیت کمتری برخوردار است و سالهاست که کسی از آن سراغ نمیدهد.

۹ - شیرۀ جوش: برای تهیه شیرۀ جوش بقدر نیاز خرمای کم‌شیره و خشک (نوعی سلنگ) با آب می‌جوشانند تا شیرۀ بدست آید و در تهیه کنگ شانه زده و خرمای ریزه از آن استفاده مینمایند.

۱۰ - شیرۀ خودآمده: این شیرۀ مستقیماً از خرما بدست می‌آید. ظرفهای محتوی خرما (پری) را پس از جمع‌آوری و بسته‌بندی در انبار مخصوص روی هم می‌چینند. فشاریکه بسته‌های خرما بر یکدیگر وارد می‌سازند از یک سو و گرمای فضای درسته انبار از سوی دیگر موجب تراوش شیرۀ میشود. شیرۀ به کانالهای سطحی کوچکی که در کف انبارها تعبیه گردیده منتقل و از آنجا به چاله یا ظرفی که کار گذاشته‌اند سرازیر و جمع میشود. از شیرۀ خودآمده در تهیه سرکه - حلوا ارده و غیره استفاده میشود. در شرایط مناسب از هر صد کیلو خرما بطور متوسط دو کیلو شیرۀ بدست می‌آید. شیرۀ خرما به مراتب از خرما گرانتر خرید و فروش میشود.

۱۱ - رنگینه: یکی از فرآورده‌های مطبوع و مشهور خرما، رنگینه است. رنگینه را با رطب تر و تازه «خاصتی» یا «خنیزی» و انواع مرغوب دیگر تهیه میکنند. ابتدا هسته‌های رطب را با کمک سیخ خرما طوری خارج میکنند که ترکیب رطب بهم نخورد بعد دانه‌های رطب را در ردیف‌های منظم و چسبیده بهم در بشقاب می‌چینند آنگاه مقداری آرد در روغن حرارت می‌دهند تا کاملاً تفتیده شود. روغن و آرد تفتیده را روی رطب‌ها می‌ریزند بطوریکه قشری از آرد و روغن سطح رطب‌ها را بپوشاند. قدری هل و شکر و دارچین کوبیده روی آن می‌ریزند تا خوشبو و معطر گردد. در فین بازار رنگینه در

فصل داغ تابستان و در گرما گرم و فور رطب «خاصتی» و «خنیزی» گرم است و با آن به محافل دوستانه رونق می بخشد. در پاره‌ای از نقاط خرماخیز ایران رنگینه را رنگینک می‌نامند.

مغ خرص^{۲۲}

برآورد تقریبی میزان ثمر هر نخل را اصطلاحاً «مغ خرص» می‌نامند. مالکینی که برای اداره ملک خود کارگر دارند در اواسط تابستان و در گرما گرم و فور خرما مقدار ثمر نخل‌های تحت تصدی هر کارگر را شخصاً یا بوسیله اشخاص خبره برآورد می‌کنند و به کارگر اعلام مینمایند. کارگر که خود نیز در این باب تجربه‌ای دارد در صورتیکه برآورد مالک را مقرون به صلاح و صرفه خود بداند تعهد جمع‌آوری خرما بمقداریکه مالک اعلام کرده مینماید و این تعهد را اصطلاحاً «وابست» می‌گویند. گاه برسر مقدار ثمر نخل‌ها بین مالک و کارگر اختلاف پیش می‌آید در اینصورت اگر مالک در نظر خود تعدیل کرد و رضایت کارگر را جلب نمود همکاری ادامه می‌یابد اما اگر اختلاف نظر زیاد بود و طرفین به توافق نرسیدند کارگر مجاز است که خدمت مالک را ترک گوید و نزد دیگری بکار مشغول شود که البته این حالت بسیار کم پیش می‌آید. سابقاً مغ خرص با تشریفات خاص انجام می‌گرفت و در روز مغ خرص سوری و بساطی برپا میشد و کارگران در حضور جمعی از نزدیکان مالک و خراس بر سر موضوع به بحث و مجادله می‌پرداختند و سرانجام با وساطت این و آن مالک و کارگر دست یکدیگر را می‌فشرده و «وابست» انجام میشد.

مغ بر طریقه جمع آوری خرما

مرا به جرم چه کردی برون ز گلشن کویت
بری ز نخل تو خوردم؟ گلی ز باغ تو چیدم؟
«صباحی بیدگلی»

چنانکه اشاره شد میوه بعضی از نخلها زودتر و برخی دیرتر تبدیل به خرما میشود. بریدن خوشه‌های رسیده و جمع کردن خرما نیز تابع همین قاعده است. اگر از تعداد نخلهای پیش رس که نسبت به نخلهای میان رس و دیررس ناچیز است بگذریم، بیشتر نخلها با فاصله اندکی از یکدیگر آماده چیدن و بریدن میشوند. مرداد و شهریور، زمان جمع کردن خرماس است و این عمل را اصطلاحاً «مغ بر» میگویند. بالا رفتن از نخل مخصوصاً نخل‌های بلند قامت^{۲۳} کار همه کس نیست و تجربه و تمرین و جرأت می‌خواهد. برای بالا رفتن از نخلهای بلند قامت مهمترین وسیله «پروند»^{۲۴} است و آن طنابی است کلفت و محکم و بافته شده از برگ خرما - «پروند» را دورکننده نخل گره می‌زنند و خود در آن قرار میگیرند و با دو دست خود آنرا میگیرند و بالا میروند. همینکه بر خوشه‌ها مسلط گشتند آنها را یکی پس از دیگری میبرند و روی حصیری که پائین نخل گسترده است می‌اندازند. گاه نیز خوشه‌ها را به طناب می‌بندند و پائین می‌فرستند و این امر در مورد نخلهایی که میوه آن کاملاً خشک نشده و در اثر برخورد با زمین دانه‌ها متلاشی میشوند بیشتر رعایت میشود. کسانی که پائین نخل هستند دانه‌ها را از خوشه‌ها جدا کرده و در ظرفهای مخصوص میریزند و به محلی که در نظر گرفته شده حمل مینمایند تا آفتاب بخورد و کاملاً خشک شوند. وقتی کار بریدن خوشه‌های یک نخل تمام شد به سراغ نخل دیگر میروند و این کار ممکن است سرتاسر روز ادامه یابد. در طول زمانی که عده‌ای سرگرم بریدن و جمع کردن خرما و حمل آنها به محل مخصوص هستند، یک یا چند نفر از اعضاء خانواده با استفاده از فرصت‌های مناسب و وقت آزاد،

خرمای خشک شده را از آلودگیها و خار و خاشاک تمیز کرده و آماده ظرف کردن و بسته‌بندی مینمایند. ظرف خرما اصطلاحاً «پری» نامیده میشود که شرح آن خواهد آمد. ظرفیت هر پری مشخص است و برای آنکه خرما از خطر فساد درامان بماند با پا بر خرمائیکه داخل هر پری ریخته میشود فشار میاورند تا دانه‌ها کاملاً بهم بچسبند و هوا در آنها نفوذ نکند. بعضی از مالکین برای نگاهداری خرما انبار مخصوص دارند. ایام مغ بر با اینکه - اوج شدت گرمای ۴۰ - ۵۰ درجه بالای صفر است. هیجان‌انگیز است و تمام افراد خانواده از کوچک و بزرگ در بریدن خوشه‌ها - جمع کردن دانه‌ها - پاک کردن و ظرف کردن خرما مشارکت چشمگیری دارند. علاوه بر اعضاء خانواده و کارگران وابسته به مالک سابقاً همه ساله تعدادی از ساکنان کوهستانهای مجاور در فصل تابستان موقتاً ساکن فین میشدند و در جمع‌آوری خرما به مالکین کمک می‌کردند و در برابر این همکاری روزانه سهمی از خرما دریافت مینمودند.

تا سال ۱۳۳۰ خورشیدی مازاد خرمای فین به لارستان و بعضی از مناطق بندرعباس صادر می‌شد و همه‌جا با استقبال روبرو می‌گشت از سال ۱۳۳۰ تدریجاً از میزان صادرات خرما کاسته شد و بسیاری از مالکان و کارگران در پی کسب و کار بهتر روانه شهرها شدند و نخل و خرما بدست فراموشی سپرده شد تا جائیکه در فاصله بین سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ دوره فترتی دردناک بوجود آمد و خرما از رونق و اعتبار افتاد و کسی را میل و علاقه‌ای به جمع‌آوری آن نماند. اما از آنجا که دائماً یکسان نماند حال دوران، خوشبختانه بار دیگر خرمای فین ارزش و اعتبار دیرین خود را باز یافت و صدور آن به بندر و جزایر و روستاهای ایران و حتی شیخ‌نشین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس آغاز گردید.

واحد خرما

واحد خرما در فین به زبان محلی «تا» ست و اگر بخواهند آنرا رسمی‌تر بیان کنند «قطعه» بکار می‌برند. هر قطعه یا «تا» شامل دو ظرف (پری) شش منی است و هر شش من مساوی با ۳۴ کیلو و ۵۶۰ گرم است. ظرف خرما از برگ نخل ابتدا بوسیله زنان بافته می‌شود و سپس بوسیله مردان بصورت گرد یا دراز دوخته می‌شود. پری دراز به خرمای «ارذال» و پری گرد به خرمای «الوان» اختصاص دارد. برای دوختن پری از «دوز» که نوعی ریسمان یا نخ بافته شده از برگ تر و تازه نخل است و سوزن چوبین استفاده می‌شود. زنها که وظیفه بافتن «پری» بعهده دارند می‌دانند که برای یک پری شش منی چند متر و برای پری هشت منی چند متر باید ببافند.

قیمت خرمای فین مثل هر کالای مصرفی دیگر تابع عرضه و تقاضاست. زمانی ارزان و زمانی دیگر گران خرید و فروش می‌شود. در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ خورشیدی هر قطعه خرمای «ارذال» بین ده تا دوازده ریال و در سال ۱۳۵۹ بین یکهزار تا یکهزار و دویست ریال و در سال ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ بین یکهزار تا یکهزار و پانصد ریال خرید و فروش شده است. خرمای یک سال ممکن است به علت کسادبازار و نبودن مشتری به فروش نرسد در اینصورت ناگزیر تا سال بعد در انبار نگهداری می‌شود به چنین خرمائی «خرمای کهنه» می‌گویند.

بسته‌بندی خرما

تهیه ظرف خرما (پری) به روال سنتی، روزبروز مشکلتر می‌شود. نه زنان را حوصله و فرصت بافتن مانده و نه مردان را تاب و توان دوختن! از این رو چند سالی است که فکر استفاده از «کارتن» بجای «پری» در اذهان ایجاد شده و اغلب منتظرند که خرما را در کارتن و با ظرفیت کمتر از پری ببازار عرضه نمایند.

برای این منظور بهترین کار این است که کارخانه کاردن سازی در فین تأسیس شود. چنین کارخانه‌ای میتواند نیاز روستاهای بخش فین و سایر مناطق خرماخیز را برآورده سازد. به موازات این کار تکثیر درختان مرغوب خرما باید مورد توجه مردم فین قرار گیرد چرا که با کمال تأسف نسل درختان مرغوب رو به نابودی است.

در سال ۱۳۶۰ از طرف بخشداری فین و مقام‌های مسئول تعدادی کاردن با ظرفیت ۵ کیلو در اختیار علاقمندان قرار گرفت و برای نخستین بار مقداری از خرمای فین «در کاردن» بسته‌بندی و عرضه شد اما چون از آن استقبالی نشد رونقی نیافت و رویه سنتی در بسته‌بندی ادامه یافت.

نخل و صنایع دستی فرهنگ اصطلاحات

در طبیعت کمتر درختی میتوان یافت که مانند نخل همه اجزاء آن مفید و قابل استفاده باشد. میوه نخل به صورتهای مختلف قابل نگهداری و مصرف است. از شاخ و برگ آن همچون هیزم برای گرم کردن و پختن استفاده میشود. کنده و شاخ‌های خشک آن در پوشش سقف خانه‌ها و احداث خانه‌های مخصوص (کپری) بکار می‌آید و از برگ آن هم خشک و هم تر، انواع فرش و ظرف و وسایل زندگی می‌سازند. در این بخش به انواع وسایل و ابزاریکه از شاخ و برگ نخل در فین ساخته میشود اشاره می‌کنیم:

۱ - بازن همان بادبزن است که به شکل مستطیل و یا مربع و در اندازه‌های مختلف ساخته میشود و دارای دسته‌ای است که آنرا در دست می‌گیرند و باد می‌زنند. ساختن بادزن کار همه کس نیست و به دقت و ظرافت طبع نیازمند است از این روست که در تمام فین معدودند کسانی که در فن بادزن سازی مهارت دارند و تازه این حرفه‌ها مال سالهای سال پیش از این است و امروزه شاید همان معدود افراد هم نباشند. سابقاً که بازار بادبزن رونق داشت بعضی‌ها وقتی برای انجام کار یا دید و بازدید از منزل خارج میشدند یکمعد بادزن را با خود می‌بردند تا در طول راه گرمای زبان نفهم و سنج را

از خود دور سازند هرچند گرمای ۴۰ - ۵۰ درجه بالای صفر ماه تیر و مرداد از آن بیدها نیست که با این بادها از میدان بدر رود. علاوه بر این بادزن یک خاصیت دیگر هم داشت و آن وقتی بود که بزرگترها از دست بچه‌های لوس و مزاحم به تنگ می‌آمدند و تصمیم به تنبیه آنها می‌گرفتند فوراً دست به «بادزن» میشدند و با چوب سفت و محکم آن، حساب هرچه بچه لوس و از خودراضی بود کف دستشان می‌گذاشتند. در موارد اضطراری از بادزن همانند یک ظرف (بشقاب) برای صرف خارک و رطب نیز استفاده میشد.

۲ - بی دری: بر وزن دیگری ظرفی است کوچک برای نگاهداری خرما با گنجایش تقریبی یک تا دو کیلو که از برگ تازه نخل و من باب تفنن بافته و ساخته میشود. سابقاً بی دری را به عنوان یک شئی مورد علاقه کودکان میساختند و بچه‌ها با شوق و ذوق کودکان آنرا در فصل تابستان از خرما دلخواه خود پر میکردند و نگه می‌داشتند تا زمستان فرا رسد. در زمستان با همان شوق و ذوق اولیه به سراغ آن می‌رفتند و خرما آنرا می‌خوردند - بی دری سالهای سال است که فراموش شده زیرا نه بزرگترها حوصله بافتن آن دارند و نه کودکان علاقه‌ای به پر کردن آن - بزرگترها کارهای بزرگتر دارند و کودکان با انواع اسباب‌بازیهای پلاستیکی و چوبی و سنگی نظیر فیل و خرس و سگ و اتومبیل و گربه و خرگوش سرگرم و مشغولند و بی دری چه باشد که در این بازار گرم، جایی داشته باشد؟

۳ - پری: بر وزن دری ظرف خرما را گویند که گنجایش شش من خرما دارد و بصورت گرد و دراز دوخته میشود. برای بافتن پری برگ خشک نخل (پیش) را از شاخه جدا کرده و مدتی در آب خیس مینمایند تا نرم شود. پری را در موارد بسیار کم «گلت^{۲۵}» نیز مینامند.

۴ - پروند^{۲۶}: طنابی است کلفت و محکم، بافته شده از برگ نخل که طول آن ممکن است دو تا سه متر باشد و مهمترین وسیله بالا رفتن از نخل‌های بلند قامت بشمار است. یک سر پروند دارای شکاف است که سر دیگر را از آن میگذرانند و گره میزنند. برای بالا رفتن از نخل پروند را دورکنده، گره میزنند و کسی که میخواهد بالا برود در آن

قرار میگیرد و با دو دست، دو طرف آنرا محکم میگیرد و درحالیکه خود در دایره داخل پروند قرار گرفته، بالا میرود برای آنکه تعادل بالا رونده بهم نخورد همیشه مقداری از پروند که با تنه نخل تماس دارد باید محکم به بدنه درخت چسبیده باشد. کارگران، ماهر با پروند از بلندترین و صافترین نخلها بالا و پائین میروند. پروند را «پرون» هم تلفظ مینمایند.

۵ - تاکو: ظرفی کوچک باندازه یک کاسه بزرگ که برای نگهداری آرد، رطب، جو و گندم و غیره بکار میرود نوعی از آن دو دستگیره دارد که بیشتر برای بالا بردن از نخل و چیدن رطب مورد استفاده قرار میگیرد. تاکو را کندوک^{۲۷} هم مینامند.

۶ - تک: به فتح «تا» نوعی فرش است که از برگ خرما و در اندازههای مختلف بافته میشود و اندازه معمولی آن دو در یک و نیم (۱/۵×۲) متر است یک نوع آن که به تک فرش شهرت دارد به عرض ۱/۵ تا ۲ متر و به طول ۱۵ تا ۲۰ متر میسازند که در مراسم عروسی و روضه خوانی و غیره بکار میرود. نوار تک توسط زنها بافته میشود اما در دوخت آن هم زن و هم مرد میتواند سهیم باشد. از تک در پوشش سقف اتاق نیز استفاده میشود تک را «تکل^{۲۸}» نیز مینامند.

۷ - جامش: بر وزن کاوش به معنی «جارو» ست که از بهم پیوستن شاخههای ظریف و کوچک نخل ساخته میشود. در ترکیب آن «جا» به معنی مکان و «مش» بمعنی پاک کننده بکار رفته است.

۸ - دموک^{۲۹}: به فتح دال نوعی بادزن بدون دسته و دایره شکل است که قطر آن بطور متوسط بین ده تا بیست سانتیمتر میباشد. مورد استفاده آن بیشتر روشن ساختن اجاق و منقل است و هموست که ذغال تیره و سرد را به آتشی روشن و گرم مبدل میسازند.

۹ - دوز: نوعی بند یا طناب که از برگ تر و تازه نخل میبافند و مصرف فراوان دارد. انواع ظروف و فرش بوسیله رشته «دوز» بهم پیوند میخورند و شکل و شمایل مییابند. «دوز» را «درونی» به ضم دال، هم میگویند. بافتن «دوز» کار مردان است و زنان بندرت بدان میپردازند. در شب نشینیهای دوستانه و فامیلی، کارگران و اهل فن در

جالیکه دسته‌ای برگ تر و تازه نخل با خود دارند سرگرم «دوزیسی» میشوند و با یک تیر دوشان میزنند. هم ساعات بیکاری را پر می‌کنند و هم کاری مفید انجام میدهند. همچنین کارگران ساعاتی را که سرگرم آبیاری نخلستان و باغ‌ها هستند کم و بیش بدین کار میپردازند. از بهم پیوستن چند رشته «دوز» طناب و بند کلفت تر میسازند که نوعی از آن در «تاب خوردن» استفاده میشود. نوع دیگر از آن که باریکتر از «دوز» معمولی است در دوختن بعضی ابزار مانند دموک و تاکو و یا بستن درب مشک‌های آب بکار میرود. «دوز» بوسیله انگشتان دست بافته میشود و به وسیله و اسباب خارجی نیازی ندارد.

۱۰ - زیرپائی: وسیله‌ای برای نشستن به قطر بیست سانتیمتر و دایره شکل که از برگ نخل بافته میشود و چون بمقدار کافی بافته شد بصورت گرد پیچیده و میدوزند. زیرپائی در واقع یک نوع ۳ پایه کوتاه بدون پایه است و در هر گوشه و کنار منزل میتوان آنرا مورد استفاده قرار داد.

۱۱ - ست: به فتح «سین» نوعی سبد بزرگ است که برای نگاهداری و یا جابجا کردن خرما و جو و گندم و غیره بکار میرود.

۱۲ - سربونی^{۳۲}: نوعی سبد استوانه‌ای شکل دارای سر میباشد و همچون جعبه‌ای کوچک، گنجینه زیورآلات و وسایل خیاطی بانوان است و البته این حرف‌ها مال ۳۰ - ۴۰ سال پیش است و گرنه امروز چمدانهای کوچک و بزرگ ساخت داخل و خارج مجال عرض اندام از سربونی گرفته‌اند و سربونی، سرخود گرفته و در کنج عزلت آرمیده است.

۱۳ - سیلک^{۳۱}: از خانواده سربونی و چیزی شبیه به آن با قامتی رساتر و با این تفاوت که کلاه یا سر آن بوسیله دو رشته ریسمان موئی به تنه وصل است. سیلک نیز همانند سربونی سالهاست از انظار ناپدید گردیده و کسی از آن سراغی نمیدهد.

۱۴ - سواس^{۳۳}: نوعی پای‌افزار محلی است که از رشته‌های تازه و مرغوب «سیس» می‌بافند و به دم‌پائی‌های امروزی شباهت دارد با این تفاوت که در قسمت عقب بندی دارد که پا را در خود محکم نگاه میدارد. سواس را در قدیم کارگران می‌پوشیدند و امروزه

از آن نشانی نیست و هم آنها اصطلاح «سواس در» را در مورد مقدار راهی که با پیمودن آن یک «سواس» پاره پاره و ازهم دریده میشد بکار میبردند.

۱۵ - سوند^{۳۲}: وسیله‌ای برای پوشش سقف‌ها و ساختن خانه‌های کپری که از بهم بافتن شاخه‌های بلند نخل بوجود میاید. برای این منظور بقدر نیاز شاخه‌های خشک را مدتی در جای مناسبی خیس مینمایند^{۳۲} و همینکه بقدر کافی شاخه‌ها نرم شدند آنها را از آب میگیرند و به کمک «دوز» در ۳ یا ۵ ردیف بهم می‌بافند. بیشتر خانه‌های روستائی به کمک سوند ساخته میشود. سوند را گاه زیر «تک» یا حصیر می‌اندازند تا سطح نرم و راحتی بوجود آید. بافت هر ردیف سوند را یک نفر بعهد میگیرد و هم‌زمان با هم پیش می‌روند تا آنرا پایان برسانند.

۱۶ - شلوت^{۳۵}: نوعی حصیر گرد به قطر متوسط یک متر که از برگ خرما بافته میشود و معمولاً زیر منقل می‌اندازند تا ذرات آتش و خاکستر به فرش آسیب نرسانند. در موارد اضطراری از آن همانند یک سینی بزرگ استفاده میشود و سفره شام یا نهار را روی آن می‌چینند.

۱۷ - کفات^{۳۶}: ظرف بسیار بزرگ برای نگه‌داری غلات را کفات می‌گویند. کفات در اندازه‌های مختلف ساخته میشود و بشکل یک خمره بزرگ است. گنجایش متوسط آن ۲۵۰ تا ۳۰۰ کیلو غلات است. از روزیکه آسیابهای کوچک محلی از کار افتاده و آردهای بسته‌بندی شده وارد زندگی شده کفات بدست فراموشی سپرده شده و ظاهراً کسی را بدان نیازی نیست.

۱۸ - کفاتر^{۳۷}: ظرفی کوچک با ظرفیت تقریبی ۵ - ۶ کیلو برای نگه‌داری خرما که سابقاً در بعضی خانواده‌ها چند تائی از آن من باب تفنن می‌ساختند و اینک سالهاست که از آن خبری نیست.

۱۹ - کچیل^{۳۸}: ظرفی بزرگتر از کفاتر برای نگه‌داری خرما که حال و روز گاری چون یار دیرین خود کفاتر پیدا کرده است و از آن خبری نیست.

۲۰ - مشکو^{۳۹}: کوچکترین ظرف خرما که آن نیز بازیچه کودکان بود و صد البته که فعلاً راه بجائی و محلی از اعراب ندارد.

نخل نر

نخل نر نخلی است که میوه (خرما) نمیدهد اما در عوض خوشه‌هایی می‌آورد که محتوی گردی است بسیار نرم - سفید رنگ و خوش‌بو که عامل اصلی باروری نخلهای ماده است. نخل نر بنابر خاصیت نر بودنش به مراتب گردن کلفت‌تر و پرهیبت‌تر از نخل ماده است بطوریکه میتوان آنرا به آسانی در میان انبوه نخلهای ماده شناخت. تعداد آن نسبت به نخلهای ماده بسیار کم است. تقریباً بیست روز پیش از آنکه در زودرس‌ترین نخل ماده نشان بار و بر ظاهر گردد. نخل نر خوشه می‌آورد و آماده خدمت میشود. خوشه نر مانند خوشه ماده در غلافی قرار دارد با این تفاوت که غلاف نر بمراتب بزرگتر و سنگین‌تر از غلاف و خوشه ماده است. همینکه خوشه بقدر کافی رشد کرد غلاف خودبخود شکافته میشود و خوشه‌ها سر بیرون می‌آورند. کارگران مجرب خوشه‌ها را با غلاف از لابلای شاخ و برگ خارج می‌سازند و نگهداری مینمایند تا به موقع از آنها استفاده کنند. باید مواظبت کرد که به خوشه‌ها فشار و تکان شدید وارد نشود تا «گردها» نریزند. گرد نر قابل خوردن است برای تهیه گرد نر، خوشه‌ها را به آرامی در سینی یا بشقاب تکان می‌دهند و چون بمقدار کافی جمع شد با قاشق چایخوری یا قطعه نازکی از غلاف نر می‌خورند. گرد نر را باید روی زبان ریخت و با احتیاط فرو برد چه اگر آنرا با عجله فرو برند موجب سرفه شدید و انسداد مجاری تنفسی می‌گردد. خوشه‌های کوچک نر که بکار باروری نمایانند پیشاپیش از نخل خارج می‌سازند و اگر شیرین و مطبوع بود می‌خورند. این نوع خوشه‌ها را اصطلاحاً «کنخ» می‌نامند.

از غلاف سالم نر کارگران با ذوق برای بچه‌ها نوعی دولچه می‌سازند و بچه‌ها در آن آب می‌ریزند و با لذت تمام می‌خورند. در بعضی از شهرهای خرماخیز ایران از گرد نر و غلاف آن نوعی عرق می‌گیرند که به عرق طارونه مشهور است و برای تقویت اعصاب و شراین مفید است.

مغ اوار^{۳۱} بارور ساختن نخل

شاخ هر نخل بری داده و من نخل امیدم
ندهد بر مگر آن دم که تو آیی به بر من
«ابوالقاسم حالت»

بارور ساختن نخل را مردم فین «اوار» و «هوار» و زمان بارور ساختن را «مغ اوار» مینامند. در فین زودرس‌ترین نخل معمولاً دو هفته قبل از عید نوروز باردار میشود یعنی خوشه‌ها یکی بعد از دیگری با غلاف خود ظاهر میشوند و چند روز بعد آماده باروری میگردند. بدین ترتیب «مغ اوار» شروع میشود و تا یک یا دو هفته بعد از عید ادامه می‌یابد. طبیعی است خوشه‌هایی که زودتر شکفته شوند زودتر «اوار» داده میشوند. وقتی در یک نخل چند خوشه بقدر کافی سردر آورد و شکفته شد اوار دهنده با مقداری خوشه نر از درخت بالا میرود، ابتدا شاخه‌های خشک را با داس میبرد - سیخ‌ها (خار) را تمیز می‌کند و با اصطلاح، عروس خانم نخل را آرایش می‌دهد سپس همانطور که در «پروند» قرار دارد و یا روی شاخه‌ای نشسته غلاف ماده را اگر بقدر کافی از هم باز و شکفته نشده از هم بازمی‌کند و برحسب تشخیص خود یک یا چند «تار» از خوشه نر را لابلای خوشه ماده می‌گذارد. چنانکه قبلاً اشاره شد ممکن است نخلی بیش از ظرفیت و توانائی خود خوشه آورده باشد در اینصورت اوار دهنده برحسب نظر و تشخیص خود هرچند خوشه را که زاید می‌داند از گلوی نخل بیرون می‌کشد و به نخل آن میزان بار می‌دهد که توانائی آنرا دارد. اگر به نخلی بیش از توانائی آن بار داده شود علاوه بر آنکه خرمای پرشیره و مطلوب نخواهد داد چه بسا که به خود نخل نیز آسیب برسد. کارگران ماهر و ورزیده برحسب تجربه به میزان باربری و قدرت هر نخل وقوف دارند و میدانند که مثلاً یک «نغار» جوان تاب تحمل چه میزان خرما را دارد؟ انتهای خوشه‌های زاید ماده سفید رنگی است که «کور» نام دارد و شیرین و قابل خوردن است و اوار

دهنده در موقع پائین آمدن از نخل تعدادی از آنها را به بچه‌ها و اطرافیان هدیه مینماید .
 «مخ اوار» در فین مخصوصاً از این روکه در آستانه نوروز و ماه فروردین انجام
 میشود از مراسم شاد و هیجان‌انگیز است. باد نوروزی در وزش است، پرندگان
 علی‌الخصوص «فاخته‌ها» بر سر شاخه‌های نخل، ناله‌ها سر می‌دهند و اگر سال، سال پر
 بارانی باشد بویی خوش گل‌ها از هرسو به مشام میرسد. در چنین شرایطی کارگران
 زحمت کش و مهربان چشم به نخلها دوخته‌اند تا هر یک را که آماده باروری است بارور
 سازند. گاه نیز کارگر خوش‌صوتی همان‌طور که مشغول آرایش عروس خانم نخل و «اوار»
 دادن است آواز محلی^۲ سر میدهد و بر لطف و صفای بهار و مخ اوار می‌افزاید. صدای او
 در انبوه نخلستان می‌پیچد و چه بسا که کارگر دیگری را از نقطه‌ای دیگر بر سر حال
 آورد و به ندای او پاسخ دهد در پایان هر آواز، با ذکر: جملاتی از قبیل: «بر حبیب خدا
 ختم انبیاء صلوات» و یا «به ابن عم بنی شاه لافتی صلوات» همه را به صلوات فرستادن
 دعوت مینمایند.

آفت نخل

گفتم که گشته خشک مرا نخل خرمی
 گفتا به یک دو ساغر می بارور شود
 «هادی رنجی»

حیات گرانبهای نخل مانند هر موجود زنده دیگر تحت تأثیر عواملی چند
 ممکن است به مخاطره بیفتد و این موجود کریم و ارزنده را نابود سازد. با اینکه نخل
 رویهمرفته از درختان پرمقاومت است و در صحراها و بیابانهای خشک و سوزان مدتها
 بدون آب زنده میماند اما طبیعی است که اگر زمانی طولانی تشنه کام بماند خشک
 میشود و میمیرد.

اولین علامت مرگ نخل با زرد شدن شاخ و برگها نمایان می‌گردد و این وقتی است که جوانه اصلی، تاب و توان را از دست داده و رو به نیستی نهاده است. پس از آن سایر شاخهای سبز تدریجاً زرد و پژمرده میشوند تا جائیکه برگ سبزی روی درخت باقی نماند. بعد از آب که مهمترین عامل حیات و بقاء نخل است عوامل دیگر مانند: توفانهای شدید - جریانات تند سیل - رعد و برق - ملخ دریائی - حشره‌ای بنام «تال» و «شیرو» ممکن است حیات نخل را مورد تهدید قرار دهند:

ملخ دریائی

از آفات بزرگ نخل یکی ملخ دریائی است که معمولاً در دسته‌های بزرگ از راه اقیانوس هند و دریای عمان وارد خاک ایران میشود و هرچه را که قابل خوردن باشد میخورند. نگارنده خود دسته‌های بزرگ این ملخ را در هجوم و حمله به نخلستان و مزارع فین مکرر دیده است که چگونه مثل صاعقه بر درختان بی‌زبان فرود می‌آمدند و در اندک زمانی شاخ و برگ تر و حتی خوشه‌های خرما را می‌خوردند و ضایع می‌ساختند. متأسفانه سالها مردم کوچکترین وسیله دفاعی در مقابل این قشون جرار نداشتند و تنها کاری که می‌کردند این بود که با سرو و صدا و ایجاد «دود» آنها را از این شاخ به آن شاخ پرواز دهند. اینک سالهاست که در اثر مبارزات پیگیر بین‌المللی خوشبختانه از آن خبری نیست.

تال

تال حشره‌ای است شبیه به زنبور سیاه با اندامی درشت‌تر - این حشره در لابلای شاخ و برگهای نخل لانه می‌کند و تخم می‌ریزد و آنرا می‌خورد، اگر به هسته مرکزی و جوانه اصلی نخل آسیب برساند مرگ نخل حتمی است. متأسفانه برای مبارزه با این آفت، فرمول و راه حلی پیدا نشده و تنها کاری که در مبارزه با آن متداول است این است که شاخ و برگهای خشک درخت را می‌برند و هرچه

ممکن است تمیز نگاه میدارند تا محلی برای رشد و نمو این حشره باقی نماند.

کفر^{۴۳}

کفر لایه‌ای خاکستری رنگ و خاک آلود است که میوه نخل را مورد تهدید قرار می‌دهد بدین ترتیب که در حالت «خملی» و یا «کنگی» روی خوشه‌ها ظاهر می‌گردد و مانع رشد و تکامل میوه می‌گردد. خرماي کفري، کم حجم، بدرنگ و کم شیره میشود. بعضی از نخلها در برابر کفر حساسیت بیشتری دارند از آن جمله خاصی و مرداسنگ را میتوان نام برد. برای مبارزه با این آفت مقداری گل رقیق^{۴۴} به خوشه‌ها و دانه‌ها میمالند و با این کار از پیشروی و تأثیر آفت جلوگیری مینمایند.

شیرو^{۴۵}

شیرو چنانکه از نامش پیداست جسمی است شیره مانند که روی شاخ و برگ نخل ظاهر میشود و مانع تغذیه درخت از راه هوا و تبادل اکسیژن و کربن میشود عامل اصلی این آفت طبق اظهار نظر کارشناسان، حشرات ریزی است که وقتی بتعداد بسیار روی شاخ و برگ نخل قرار گیرند زنجیروار بهم می‌چسبند و محیط اطراف را آلوده و چسبنده مینمایند. در بدترین حالت دیده شده که همچون قطرات شیره به پائین نخل می‌ریزند و زمین را چسبناک میسازند. در سالهای اخیر با سمپاشی بوسیله هواپیما تا حدی جلو این آفت گرفته شده است.

همینکه از حیات نخل قطع امید شد آنرا با دیلم^{۴۶} از فاصله یک متری زمین می‌اندازند تا از کنده و شاخ و برگ تر آن استفاده شود. وقتی بزمین افتاد نخست با داس تمام شاخ و برگها را از «ته» میبرند، آنگاه لایه‌های «سیسی» را یکی بعد از دیگری از اطراف سرنخل باز می‌کنند تا مغز^{۴۷} آن ظاهر گردد که سفیدرنگ و مطبوع و خوردنی است و مانند میوه نخل در بعضی انواع شیرین‌تر از انواع دیگر است کنده نخل را

برحسب طول آن به دو یا ۳ قسمت مینمایند و قطعه قطعه می کنند سپس هر قطعه را ابتدا به دو قطعه طولی و در صورتیکه قطر درخت کافی باشد هر قطعه طولی را به دو قطعه دیگر تقسیم نموده از هم جدا میسازند و مدتی در آفتاب می اندازند تا خشک بشود. کنده خشک را با تیشه و تبر صاف و هموار مینمایند و در سقف بندی خانه های گلی و سنگی و یا خانه های کپری بکار میبرند. اگر کنده نخل از شر موریانه درامان بماند چندین قرن زیر سقف خانه ها - مساجد - و غیره محکم و پایدار سالم میماند و برای این منظور کنده ها را با محلول گل سرخ^{۴۸} و نفت و یا روغن سوخته موتور رنگ می نمایند.

کوه - میخ

برای شکافتن کنده نخل از «کوه» و «میخ» استفاده میشود که جنس هر دو از چوب مرغوب درختان جنگلی است و بهترین نوع آن از چوب «کرت» ساخته میشود که در فین کم و بیش وجود دارد. «کوه» همانند گرز پهلوانان قدیم و یا «میل ورزش» ورزشکاران باستانی با وزن بیشتر است و میخ همانند «قلم های» نجاری است. ابتدا با دیلم مقداری از کنده را سوراخ می کنند و یک میخ در آن جا می دهند آنگاه با «کوه» آنقدر بر میخ می کوبند تا تدریجاً در دل کنده پیشروی کند و آنرا بشکافد. همینکه یک میخ کار خود را کرد در نقطه دیگری از کنده این عمل را تکرار مینمایند تا سرانجام تمام کنده از درازا به دو قطعه تقسیم شود و البته برای سرعت عمل همیشه ۵ - ۶ عدد میخ دم دست کارگر آماده استفاده است.

کنده بعضی نخلها زودتر و آسان تر از انواع دیگر شکافته میشود و در مورد معدودی از نخلها عقیده عمومی بر این است که اصولاً شکاف پذیر نیستند. آل مهتری در این زمره قرار دارد کنده این قبیل نخلها مخصوصاً اگر ظریف هم باشند بصورت ستون خانه های کپری و یا پل بر روی نهرها و جدولها استفاده میشود.

غارس - مالک

یکی از سنت‌های پسندیده در میان مردم فین، سنت غارس مالکی است که بموجب آن بعضی از مالکان یک یا چند حلقه‌بند نخل و یا قطعه‌ای از زمین متعلق بخود را با حفظ مالکیت اعیانی به دیگری واگذار مینمایند تا آنرا آباد سازد. این معامله در مورد حلقه‌بندها و یا زمینی صورت میگیرد که نخل‌های پیشین، پیرو فرسوده شده و در شرف نابودی است و یا اصولاً نخلی و درختی نداشته و یا در اثر مرور زمان افتاده‌اند و جای آنها خالی است. معمول‌ترین وظیفه‌ای که غارس^۱ در مقابل مالک بعهده میگیرد این است که بقدر ظرفیت زمین، فسیل و یا مرکبات در آن بکار و پرورش دهد. تمام هزینه‌های مربوط به غرس درختان جدید به عهده غارس است. تنها در موردیکه غارس آب مورد نیاز برای آبیاری درختان جدید ندارد مالک آب مقرری ملک مذکور را در اختیار وی میگذارد. همینکه درختان جدید بارور شدند درآمد حاصل معمولاً بالمناصفه بین مالک و غارس تقسیم میشود. سنت غارس مالکی برای افراد فاقد خانه و مال شخصی، ایجاد مالکیت مینماید و بسیاری کسانیکه از این راه برای همیشه از خانه بدوشی و بی سروسامانی نجات یافته‌اند و از زندگی بهره و لذت بیشتر برده‌اند.

رابطه مالک و کارگر

سابقاً هر مالک برحسب میزان مالکیت و پراکندگی نخل و زمین خود کارگر داشت بدینمعنی که هر «موضع»^۲ نخل را یک کارگر اداره مینمود و او خود و خانواده‌اش در گوشه‌ای از همان موضع نخل خانه و کاشانه‌ای از شاخ و برگ درختان خرما (برگ و لهر)^۳ برپا می‌کرد و با توافق طرفین (مالک و کارگر) یک یا چند سال در آنجا زندگی مینمود. نقطه‌ای از هر موضع ملک که کارگر در آن برای خود خانه و کاشانه می‌ساخت اصطلاحاً «بارغین» می‌نامند که اصل آن «بارآگین»^۴ است.

هر کارگر حداقل برای یک سال تعهد خدمت می‌سپارد و حق الزحمه و حقوق

وی با توافق طرفین تعیین میشود که معمولاً بین ۱۵ تا ۱۷ قطعه خرما و $\frac{1}{4}$ محصول جو و گندم سالانه است. مالکینی که بیش از یک کارگر داشتند از میان آنها یک نفر را که از لحاظ سن و سال و تجربه و کار بر دیگران ارجح بود به عنوان «معمار» انتخاب می‌کرد و او بر کار سایر کارگران نظارت و هدایت داشت. حقوق سالانه معمار معمولاً ۲۰ قطعه خرما و $\frac{1}{4}$ محصول جو و گندم بود. هر کارگر پس از برداشت جو و گندم مجاز است که خدمت را ترک گوید و یا بخدمت خود ادامه دهد به عبارت دیگر زمان نقل و انتقال و استعفا پس از برداشت غلات است. هر چند اینک سالهاست که نظام سابق بهم خورده و بسیاری از کارگران قدیم در اثر کار و زحمت بیشتر خود صاحب ملک و آب و خانه و زندگی مستقل شده‌اند اما رابطه مالک و کارگر در اصل همان است که بوده با این تفاوت اساسی که امروزه بسیاری از مالکان یا اصلاً کارگری ندارند و یا اگر دارند برای جلب رضایت آنها علاوه بر خرما همه‌ساله مبلغی نیز نقداً بمنظور جبران تورم می‌پردازند. ذکر این نکته نیز ضروری است که در طول سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ که خرما به نازلترین قیمت خود رسید و کارگران در پی زندگی بهتر و کسب و کار نان و آب‌دارتر روانه شهرها شدند هیچ کارگری با حقوق و مواجب سنتی حاضر به ادامه کار نبود و مالکین ناگزیر حقوق کارگران خود را نقداً می‌پرداختند در مقابل حقوقی که کارگر از مالک می‌گیرد موظف است تمام نخلهای ابوابجمعی و تحت تصدی خود را به موقع بارور سازد - خرمای موضع خود را جمع‌آوری کند - نخلها و اراضی مزروعی را با کمک سایر کارگران شخم بزند و آبیاری نماید و در صورت لزوم نخل جدید غرس کند.

بطور کلی رابطه مالک و کارگر در فین همیشه دوستانه و بر اساس تفاهم و یک دلی بوده است نه مالک از کارگر توقع کار شاق و غیرمعقول و قرون وسطائی داشته و نه کارگر مالک را بیش از حق خود تحت فشار قرار داده است و اصولاً فاصله زندگی میان کارگر و مالک آنقدر محدود و ناچیز بوده که در بسیاری موارد زندگی آن دو تفاوت چندانی با هم نداشته است.

نمونه غارس نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوات: غرض از تحریر و تسطیر این کلمات شرعیه دلالات مقرون به خیر و برکات توضیح و ایضاح آن است که بتاريخ ۲۹ شهر رجب ۱۳۴۹ مطابق ۱۹ آذر ماه سنه ۱۳۰۹ حاضر محضر جمعی از مؤننین و مسلمین گردید جناب آقای رئیس ابراهیم خلفمرحمت پناه آقای رئیس حسین حاج حسن در حالت صحت نفس و کمال عقل و شعور دون الاکراه و الاجبار بالطوع والرغبته و الاختیار در معرض مغارسه صحیحیه شرعیه در آورد و بداد به ملا عبدالحسین خلف صدق ملا اسماعیل تمامی و همگی و جملگی کل چهار حلقه بند اراضی مغروسی مع خلال جدول متعلقه موسومه بموضع چهاربندی واقع در ماستان فین که آنچه فسیل در اراضی و خلال جدول مذکوره غرس نماید بقرار غارس و مالک که سه قسمت از مالک و دو قسمت از غارس باشد و مالک اراضی مذکوره مصالحه نمود با غارس عندالمصالحه یکهزار دینار وجه نقد رایج خزانه عامره و خدماتی که لازم فسیل غرس کردن و تعمیرات است از قبیل شیار و تخته و پاشکن و دیوار به قانون اهالی بعهده غارس باشد و غارس بعهده خود گرفت و قبولدار گردید وجه مذکوره فوق تسلیم مالک نمود و شرط ثانوی که در ضمن به عهده مالک قرار داده شد و مالک قبول دار و بعهده خود گرفت که آنچه مالیات و عوارضات دولتی که بر فسیلات مذکوره تعلق بگیرد پرداخته و آب مقرری در هر چهل و هشت یوم از هراسه محب الدینی از چشمه ماستان که بر آن جاری است داده باشد و صیفه مصالحه شرعیه بر حسب قرارداد فوق واقع و جاری شد و ساقط نمودند جمیع دعاوی خصوصاً دعوی غبن و لوکان فاحشاً بل افحش. پس از انهدام و انقطاع فسیلات، ید غارس از تصرف اراضی خالی از نخل کوتاه و در تحت تصرف مالکانه خود مالک است. بتاريخ ماتقدم و صلی الله علی محمد و آله سادات العرب والمجم.

یادداشتها

- ۱ - والنخل باسقات ولها طلع نضید: و نیز نخلهای بلند خرما که میوه آن منظم چیده شده است.
- ۲ - و زروع و نخل طلعمها هضمیم: و زرعه‌ها و نخلیکه شکوفه است لطیف است.
- ۳ - در نخل‌های بلند قامت ممکن است جوانه‌ها (فعل) در اطراف شاخ و برگ ظاهر شوند، به خلاف نخل جوان که در اطراف ریشه ظاهر میشوند.
- ۴ - این چنین نخل‌ها را اصطلاحاً «خودرو» مینامند.
- ۵ - به فتح کاف و پ و کسر را.
- ۶ - پیش نقیض پس باشد و شاخ درخت خرما و خرمای ابوجهل را نیز گویند. «برهان قاطع»
- ۷ - به فتح تا و ضم غین
- ۸ - تیغ نخل را مردم فین «سیخ» می‌نامند.
- ۹ - دلتنگ به کسر دال و فتح لام بمعنی خوشه خرماست. فرهنگ عمید
- تلتنگ به کسر دال و لام بمعنی تلنگر یا انگشت بر دف و دایره زدن. (فرهنگ معین)
- ۱۰ - به کسر پ و سکون «یا» و «زا»
- ۱۱ - انگشت عروس: نام قسمی از حلوا باشد که آنرا انگشت عروسان هم گویند و نوعی از انگور هم هست.
- ۱۲ - مخفف «پشت بندی».
- ۱۳ - نام فامیل پاسلاری نیز در فین فراوان است.
- ۱۴ - جوزق = غوزه و غلاف پنبه دانه که هنوز پنبه آنرا در نیاورده باشند.
- ۱۵ - خرمای مرغوب و درجه یک را مردم فین خرمای «الوان» و خرمای متوسط و درجه دو را «ارذال» مینامند. خاصیتی و خنیزی از نوع «الوان» و «کونگرد» از نوع «ارذال» بیشترین شهرت را دارند.
- ۱۶ - خش به فتح خا و سکون شین در اینجا به معنی خوش بکار رفته است.
- ۱۷ - گند به ضم «گاف» در اصطلاح محلی = تخم (بیضه)
- ۱۸ - احتمال می‌رود که اصل این نخل از موصل عراق وارد ایران شده باشد.
- ۱۹ - به فتح «ه‌اء» و «لام».

۲۰- کسور از خانواده «بنه» با دانه‌ای کوچکتر و پوست نرمتر که در کوهستانهای اطراف فین

بدست میاید.

۲۱- اگر شیر خرمای ثلثین نشود آنرا نجس و حرام می‌دانند.

۲۲- خرص به فتح «خا» و سکون «را» دروغ گفتن، به گمان و ظن چیزی گفتن، بر

آورد کردن میوه بر درخت. «فرهنگ عمید»

۲۳- نخل بلند قامت را اصطلاحاً مغ دارک (به فتح را) می‌نامند. آقای عباس سایانی در

یک غزل به زبان محلی مردم فین، قامت یار را نه تنها به مغ دارک تشبیه کرده بلکه آنرا راست‌تر

از مغ دارک توصیف نموده است:

«قامت از مغ دارک به گمان راست ترن سرو شیراز ایطو قامت رعنا ای نین»

«براستی که قامت از مغ دارک» راست تر است، سرو شیراز هم، چنین قامت رعنائی ندارد». جل

الخالق، فتبارک الله احسن الخالقین.

۲۴- در صفحات بعد به آن اشاره خواهد شد.

۲۵- به ضم «گاف» و فتح «لام».

۲۶- پروند به فتح پ و سکون راء و کسر واو و سکون نون. احتمالاً در اصل «پربند» به

معنای «بندپر و کلفت» بوده و تدریجاً به صورت فعلی درآمده است.

۲۷- کندوک به ضم اول و سکون ثانی. ظرفی باشد از گل مانند خم بزرگ که در آن

غله کنند و معرب آن «کندوج» باشد. «برهان قاطع»

۲۸- تکل به فتح اول و کسر ثانی و سکون «لام» گوسفند شاخ دار جنگی را گویند و پسر

ساده نو خط را نیز گفته‌اند و مردم ابله و بی اندام را هم می‌گویند. «برهان قاطع»

۲۹- دمه به فتح دال و میم، باد شدید همراه با برف، باد و برف و سرمای توام، بمعنی بخار

هم می‌گویند و نیز به معنی «آلت دمیدن» دم آهنگری بمعنی دم چیزی مثل دم تیغ نیز می‌گویند.

«فرهنگ عمید»

آلت دمیدن - دم آهنگری - ظرفی به هیأت کله آدمی که در آن آب کنند و در کنار

آتش اندک نهند. از سوراخهای بینی آن بخاری بر آتش وزد و آتش افروخته گردد. «فرهنگ

معین»

۳۰- سربونی: به فتح «سین» و (را)

۳۱- سیلک: به کسر «سین» و «یا» و فتح «لام»

۳۲- به ضم «سین»

۳۳۳- احتمال دارد «سوند» در اصل «سه بند» بوده باعتبار آنکه معمولاً در سه ردیف و با ۳ بند بهم بافته میشود.

۳۴۱- چنین جایی را اصطلاحاً گمپ به ضم «گاف» و سکون «میم» مینامند.

۳۴۵- به فتح «سین» و ضم «لام» .

۳۴۶- به فتح «کاف»

۳۴۷- به فتح «کاف» و کسر «تا»

۳۴۸- به کسر «کاف» و «ج»

۳۴۹- به ضم «میم» و سکون «شین» و ضم «کاف»

۴۱۰- به ضم «کاف» و فتح «نون»

۴۱۱- مغ ابار به معنی نزدیکتر است اما بکار برده نمیشود.

۴۲- آواز محلی را اصطلاحاً شربه (به فتح شین) مینامند و غالباً شامل دو بیتهای باباطاهر

عریان و یا فایز دشتانی است.

۴۳- کفر: به کسر «کاف» و «فا»

۴۴- چنین گلی را چکر به «کسر چ و کاف» مینامند.

۴۵- مصغر شیره

۴۶- دیلم را مردم فین اصطلاحاً «مغ کن» میگویند یعنی چیزی که مغ را از جا میکند و

میاندازد.

۴۷- مغز درخت خرما را اصطلاحاً «کور» مینامند که شرح آن در صفحات پیش گذشت و

این همان است که در فرهنگ لغات بنام «پیه خرما» و «دل خرما» نامیده شده و عرب آنرا

شحم النخل یا قلب النخل مینامند.

۴۸- گل سرخ (به کسر گاف) از معادن جزیره هرمز استخراج و صادر می‌گردد.

۴۹- گاه بجای غارس کلمه مستاجر بکار میرود.

۵۰- محدوده معینی از نخلستان شامل چند «خلقه بند نخل» را موضع می‌نامند.

۵۱- ذکر آنها در صفحات پیش رفت.

۵۲- بار آگین یعنی قسمتی از زمین که بار (خاک) در آنجا روی هم انباشته شده و مرتفع‌تر

از سایر نقاط است.

بسیار سالها به سر خاک ما رود
کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
«سعدی»

فصل سوم

چشمه‌های فین

آب منشاء حیات و آبادی است و کلمه آبادی خود معرف این حقیقت است. در مناطق کم آب کره زمین هر جا آبی وجود داشته ولو اندک و ناچیز، عده‌ای در کنار آن جمع شده آبادی بوجود آمده که گفته‌اند:

هر کجا چشمه‌ای بود شیرین مردم و مار و مورگرد آیند

منشاء آبادی فین نیز بدون شک منابع آبی است که در آن وجود داشته و جماعتی را به دور خود جمع کرده است. فین دارای دو چشمه درخشان و زیباست که مقدار آب یکی از آنها بیش از دیگری است. چشمه‌ها در آخرین نقطه شمالی نخلستان و در دهانه تنگ «لاورکوه» از اعماق زمین می‌جوشند و نخلستان و زمینهای مزروعی را مشروب می‌سازند. از تاریخ پیدایش آنها اطلاعی در دست نیست و کسی نمیداند که چند سال و چند قرن از عمرشان می‌گذرد همانطور که کسی نمیداند چند سال و چند قرن دیگر همچنان جوشان و خروشان مایه حیات خواهند بود آنچه مسلم است به قول استاد سخن سعدی:

بسیار سالها به سر خاک ما رود کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

دست طبیعت، چشمه‌ها را ماهرانه و عادلانه بین دو بخش فین، یعنی «کوروان» و «ماستان» تقسیم نموده - کوروان و ماستان بوسیله رودخانه‌ای موسوم به «رودخانه میان شهر» از هم جدا میشوند و این رودخانه در حقیقت گذرگاه سیل است اعتقاد عمومی بر این است که آب چشمه ماستان اندکی شیرین‌تر از آب چشمه کوروان است به همین سبب از دیرزمان آب مشروب مردم از این چشمه تأمین می‌گردد با این تفاوت که سابقاً مردم با مشک و ظرفهای دیگر آب را به منازل خود میبردند و امروز بوسیله لوله‌های فلزی و پلاستیکی و غیره.

بر روی چشمه کوروان از سالها پیش ساختمانی از سنگ و ساروج با سقف طاقی بنا شده که طبق اظهار معمرین در سال ۱۳۳۷ هجری قمری با کمک مالی شخصی بنام حاج رجب یا حاج حسین و با مباشرت مرحوم حاج نظر اسدی از مالکین فین ساخته شده و هنوز به همان صورت باقی است و بصورت «حمام عمومی» مورد استفاده قرار میگیرد و بنام «حمام فین» شهرت دارد. ساختمان مذکور شامل یک اتاق کوچک ورودی است که برای نگهداری لباس در نظر گرفته شده و از آنجا چند پله پائین‌تر، چشمه زلال و شفاف و درخشان از لابلای صخره‌ها و شکافی عمیق، آرام بیرون می‌آید و پس از گذشتن از سنگی سبز و فیروزه‌ای وارد دالانی سرپوشیده بطول یکمید و پنجاه متر میشود و بطرف نخلستان پیش میرود، فاصله بین سنگ مذکور و نقطه خروج آب را حوضچه‌ای تشکیل میدهد که ملامال از آب است و محل استحمام و شست و شوی تن میباشد. سنگ سبز را طوری در مسیر آب کار گذاشته‌اند که آب همچون آبشاری کوچک از آن سرازیر می‌گردد و سروصدائی راه می‌اندازد که تا فاصله بیست متری خارج از حمام بگوش میرسد^۱ در فین به چنین سنگی حل^۲ (بر وزن یل) می‌گویند و خاصیت آن این است که آب را در حوضچه قدامی بیشتر روی هم انباشته میسازد و نظیر آن در سرتاسر نخلستان، در مسیر آب چشمه‌ها بسیار دیده میشود. در سال ۱۳۶۱ بر روی جدول آب چشمه ماستان در فاصله کوتاهی از چشمه، ساختمانی احداث گردیده که هر چند لطف و صفای چشمه کوروان را ندارد اما همینقدر که سرپناهی درست شده و زنان و مردان در آن واحد میتوانند در دو محل استحمام کنند و معطل نمیشوند قابل تحسین

است. در سال ۱۳۴۷ برای نخستین بار آب چشمه ماستان بوسیله شبکه لوله کشی وارد فین و خانه‌ها و معابر عمومی گردید.

منبع چشمه‌ها

منبع هر دو چشمه ظاهراً یکی است و این از شباهت رنگ و طعم آنها استنباط می‌گردد. هردو از اعماق زمین سر بر می‌آورند و مقدار آب آنها ثابت است و بنظر میرسد که به منبع عظیم آبهای زیرزمینی وصل هستند.^۲ زیبایی و درخشندگی آب چشمه‌ها هر تازه‌واردی را به تعجب و تحسین وامیدارد. در سال ۱۳۳۶ که نگارنده در فین خدمت می‌کردم یک گروه سه نفری باستان شناس مرکب از یک نفر فرانسوی - یک نفر بلژیکی و یک نفر ایرانی برای مطالعات و تحقیقاتی وارد فین شدند در مدت توقف کوتاه خود در فین از چشمه‌ها نیز دیدن کردند. هر سه نفر و مخصوصاً دو نفر باستان شناس خارجی از تماشای چشمه‌ها اظهار شادمانی نمودند و یکی از آنها گفت: چشمه‌ای بدین زیبایی و درخشندگی را کمتر دیده‌ام.^۳ اگر در فین و مخصوصاً اطراف چشمه‌ها امکانات رفاهی و وسایل آسایش مسافران فراهم گردد. چشمه‌ها بصورت «جاذبه توریستی» در خواهند آمد و کسانی را از دور و نزدیک بخود جلب خواهند نمود که طبعاً موجب شهرت و آبادانی بیشتر فین خواهد بود.

آب چشمه‌های فین در زمستان بنظر گرم و مطبوع می‌آیند و در تابستان خنک و آرامش بخش و این ناشی از اختلاف درجه محیط خارج در زمستان و تابستان است. بخار ملایم و مطبوعی که زمستانها در بامدادان فضای داخل حمام را می‌پوشاند استحمام را لذت بخش‌تر مینماید این بخار تا پاسی از روز در تمام طول مسیر آب متصاعد است و به نخلستان لطف و صفا می‌بخشد. علاوه بر دو چشمه مذکور، یک رشته قنات نیز در فین وجود دارد که آب آن مخصوصاً در فصل تابستان مشتریان بسیار دارد. چاه اصلی این قنات در نقطه‌ای از «رودخانه میان شهر» واقع است و از میان ضلع «کوروآن» می‌گذرد و مقداری از نخلستان و اراضی غربی و جنوب غربی را مشروب می‌سازد. قنات مذکور

بنام حاج محمد رفیع رفیع‌الدینی موسس آن به قنات «رفیع‌الدینی» شهرت دارد. مجموعه آب دو چشمه و قنات مذکور کل آب فین را تشکیل می‌دهند که با توجه به حجم نخلستان و سطح اراضی مزروعی بسیار اندک و غیر کافی است.

تقسیم آب چشمه‌ها

آب چشمه‌های فین از دیر زمان به دوازده هراسه و هر هراسه به چهار گهره و هر گهره به ۶ ساعت تقسیم گردیده است. بدین ترتیب هر کس که مالک یک گهر آب باشد هر ۴۸ شبانه روز یکبار میتواند بمدت ۶ ساعت آب هریک از چشمه‌ها را که مالک آن است به نخل‌ها و اراضی مزروعی خود برساند بهمین ترتیب آنکه مالک دو گهر یا بیشتر باشد در ظرف ۴۸ شبانه روز میتواند دو یا سه بار و بیشتر از آب استفاده نماید برای زمان و ساعت آب متعلق به اشخاص قاعده و قانون مدونی وجود ندارد و بهمین جهت بسیاری از مالکان آب خود بدرستی نمیتوانند روز یا شب و ساعت آنرا تعیین نمایند. تنها معدودی از کارگران قدیمی که سالیان دراز بر جریان تقسیم آب عملاً نظارت کرده‌اند به رمز و اسرار تقسیم آب وقوف و تسلط کافی دارند و آنها هستند که می‌دانند فی‌المثل ظهر امروز آب چشمه ماستان به چه کسی تعلق دارد و نیمه شب فردا آب چشمه کوروان مال چه کسی است؟

جالب این که این کارگران ابداً سواد خواندن و نوشتن ندارند و با اینحال منبع اصلی و تردیدناپذیر اطلاعات مربوط به گردش آب در فین بشمار می‌آیند و براستی حافظه و دقت آنها در اینمورد چنان است که گوئی کامپیوتری در مغز آنان جا داده‌اند. هرچند اینگونه افراد غالباً چهره در نقاب خاک کشیده‌اند و یا پیر و منزوی شده‌اند اما جای امیدواری است که هنوز شمع وجود تعدادی از آنان روشنی بخش جامعه فینی است. مشهورترین کسانی که در گذشته و حال در نگهداری حساب گردش آب چشمه‌های فین تخصص و حضور ذهن داشته و دارند عبارتند از:

۱ - آقای عبدالله زارعی مرد نابینایی که با دل روشن خود در این امر از همه

آگاه‌تر است.

- ۲ - آقای علیداد صفری
- ۳ - آقای معمار محمد باقر
- ۴ - مرحوم معمار حسن محمد حسن بازیار
- ۵ - آقای معمار علی محمد حسین
- ۶ - آقای معمار حسین حسن محمد حسن بازیار
- ۷ - مرحوم معمار چهارشنبه عباس
- ۸ - آقای معمار محمد رجب برخ

آب کابی^۶

آب چشمه کوروان را اگر به ۳ بخش متساوی تقسیم کنیم یک سوم آن بنام «کابی» و دو سوم دیگر بنام «پارو»^۷ نامیده میشود. کابی و پارو هر یک برای خود حساب جداگانه‌ای دارد و وقتی صحبت از یک گهر آب از چشمه کوروان میشود منظور ۶ ساعت در ۴۸ شبانه روز بر مبنای دوسوم آب چشمه است و نه کل آن. برای جدا کردن «کابی» از کل آب، در فاصله‌ای نه‌چندان دور از چشمه کوروان سالهاست سنگی بصورت هاون^۸ در جدول اصلی کار گذاشته شده که دارای سوراخی به قطر ده سانتیمتر میباشد و هرچه آب بطور طبیعی از آن بگذرد معادل یک سوم کل آب بحساب می‌آید که همان کابی است. ممکن است کسی در آن واحد هم مالک کابی باشد و هم پارو. در اینصورت تمام آب را بهرجا بخواهد روان می‌سازد اما کمتر اتفاق می‌افتد که «کابی و پارو» در آن واحد متعلق به یک نفر باشد. کابی الزاماً همیشه از محل اصلی (جوغن) از کل آب جدا نمیشود بلکه هرجا و در هر نقطه از نخلستان که لازم باشد میتوان از کل آب جدا نمود و در مسیری جدا از مسیر پارو روان ساخت. کارگران و مالکان با تجربه بطور نظری کابی را از پارو جدا می‌سازند. سابقاً که ساعت وجود نداشت حساب آغاز و پایان هر گهر را از گردش آفتاب و ستارگان می‌گرفتند. بانگ موزنان به

هنگام ظهر و سحر نیز ملاک معتبری محسوب میشد اما امروزه انواع ساعت‌های مچی وظیفه ماه و ستاره را بعهدہ گرفته‌اند و کار را آسان ساخته‌اند. چشمه ماستان کابی ندارد. بعضی از خرده مالکان برای آبیاری نخل‌های خود آب مستقل ندارند در عوض از آب متعلق به مالک دیگر به اندازه آبیاری یک یا ۲ حلقه بند نخل طبق سنت و یا اسناد مالکیت سهم می‌برند این سنت و رویه را اصطلاحاً «چلک^۱» می‌نامند.

میرهو

وقتی آب چشمه‌ها در داخل نخلستان روان است کارگران بیل بردوش در مسیر آب مرتباً رفت و آمد می‌کنند تا اگر آب در جایی هرز یا هدر میرود جلوگیری و حفاظت نمایند به این اشخاص اصطلاحاً «میرهو» می‌گویند که اصل آن «میرآب» یا «امیرآب» است. برای «میرهو» روز داغ تابستان و یا شب سرد و تاریک زمستان تفاوتی ندارد. او وظیفه‌ای را بعهدہ گرفته و با تمام سختی‌ها و مشکلات مبارزه می‌کند و می‌سازد تا وظیفه را بخوبی انجام دهد و اگر برای کسی کار میکند با اصطلاح نان را بر خود حلال سازد.

بین «میرهو» ها گاه بر سر ساعت شروع و یا اتمام زمان آب جر و بحث لفظی شدید درمیگیرد و هریک برای دفاع از حق خود و مالک مربوط نهایت سعی و کوشش به عمل می‌آورد که ممکن است کار بجا‌های باریک بکشد و همدیگر را در میان نهر آب مشت و مال دهند... جالب اینجاست که ساعتی بعد از ختم ماجرا همه چیز فراموش میشود و دل را از هرنوع کین و دشمنی پاک می‌سازند چنانکه کوئی هیچ اتفاقی روی نداده است و این خود نشان از صفای روح و فرهنگ غنی یک جامعه دارد.

نام هراسه‌ها^۱

هریک از هراسه‌های آب چشمه‌های فین نامی دارد که نزد مالکان و کارگران مشهور است و عبارتند از:

الف: هراسه‌های چشمه کوروان:

- | | |
|------------|------------|
| ۱ - هراسه | باغان |
| ۲ - هراسه | حبیب |
| ۳ - هراسه | خان اول |
| ۴ - هراسه | خان دوم |
| ۵ - هراسه | خان سوم |
| ۶ - هراسه | رئیس احمد |
| ۷ - هراسه | شیخی |
| ۸ - هراسه | شیخ عمادان |
| ۹ - هراسه | قائد |
| ۱۰ - هراسه | کریم |
| ۱۱ - هراسه | مالک |
| ۱۲ - هراسه | میران |

ب: هراسه‌های چشمه ماستان:

- | | |
|-----------|-------------|
| ۱ - هراسه | انبو |
| ۲ - هراسه | خان اول |
| ۳ - هراسه | خان دوم |
| ۴ - هراسه | خان سوم |
| ۵ - هراسه | درویش محمدی |
| ۶ - هراسه | رئیسان |

۷ - هراسه	شیخی
۸ - هراسه	کته
۹ - هراسه	محب‌الدینی
۱۰ - هراسه	ملایان
۱۱ - هراسه	میران اول
۱۲ - هراسه	میران دوم

اسامی مالکین و سهم‌ه‌ریک از آنها از آب‌چشمه‌ها در سال ۱۳۲۸ ه. ق. در آخر کتاب چاپ شده است.

تاخت^{۱۱}

تقریباً در فاصله سیصد متری چشمه کوران در حاشیه رودخانه «شیدائی»^{۱۲} حوضچه‌ای از سنگ و ساروج وجود دارد که آنرا از قدیم‌الایام «تاخت» نامیده‌اند. آب چشمه کوروان از این حوضچه می‌گذرد و آنرا مالامال می‌سازد. بعد از «حمام» تاخت بهترین مکان برای شست و شوی تن مخصوصاً در فصل تابستان است. از تاریخ ساختمان آن اطلاعی در دست نیست اما بنظر میرسد که همزمان با ساختمان آسیابی که در فاصله هفتاد متری غرب آن قرار داشته ساخته شده. آسیاب مذکور امروزه مخروبه شده و از کار افتاده اما سالیان دراز مرکز اصلی تهیه آرد مصرفی مردم بود و مشتریان بسیار از دور و نزدیک با جوالهای جز و گندم بانجا روی می‌آوردند و در نوبت قرار می‌گرفتند تا غله خود را آرد نمایند^{۱۳} جدول آب چشمه کوزوان از مبدا تا آسیاب مذکور همه جا با سنگ و ساروج ساخته شده که پس از گذشت سالها هنوز کم و بیش سالم مانده است.^{۱۴}

یادداشتها

- ۱ - سنگ مذکور چند سالی است که حالت «آبشاری» را از دست داده و صدائی ندارد. علت آن است که کانال متصل به آن در اثر جریان سیل پر از سنگ و ریگ گردیده و هم سطح «حل» شده است. رنگ سبز فیروزه‌ای آن نیز در اثر مرور زمان خدشه‌دار گردیده و زیبایی و درخشندگی سابق را از دست داده است. درباب این سنگ سبز افسانه‌ای وجود دارد که لازم است در همینجا به آن اشاره شود و آن اینکه می‌گویند: اگر این سنگ را بردارند آب از سوراخی که زیر آن قرار دارد به چاهی که در قلعه فین وجود دارد و اثر آن در قسمت فوقانی قلعه دیده می‌شود وارد می‌گردد قلعه‌ای که درست در نقطه مقابل چشمه و آن سوی نخلستان بر روی تپه‌ای مرتفع قرار دارد و بخط مستقیم حداقل ۱۵۰۰ متر با هم فاصله دارند!
- ۲ - بعید نیست که «حل» از «حائل» به معنای «مانع» گرفته شده باشد باعتبار اینکه «حل» مانع جریان سرّج آب انباشته در حوضچه مربوط می‌باشد.
- ۳ - درباب منبع چشمه کوروان فین افسانه‌ای وجود دارد و آن اینکه می‌گویند: یک بار جامی برنجین در چشمه تذرج از روستاهای حاجی آباد بندرعباس انداخته‌اند و پس از چندی از چشمه فین سر درآورده! جل‌الخالق! و بدین ترتیب نتیجه‌گیری می‌کنند که آب چشمه فین از منابع آب تذرج جاری و ساری است.
- ۴ - باستان‌شناسان مذکور ظاهراً در جستجوی مقبره شیخ زکریا بودند که کسی از آن سراغ نداشت.
- ۵ - گهر بر وزن ظهر
- ۶ - در نوشته‌ها و قباله‌ها کابی را «کمی» مینویسند.
- ۷ - پارو (به فتح ر) مخفف فاریاب یا فاراب است و آن زمینی را گویند که با آب کاریز و رودخانه مشروب و مزروع شود بر خلاف زمین دیمی که با آب باران زراعت میشود.
- ۸ - هاون را مردم فین «جوغن» می‌نامند. بموجب یک قباله قدیمی در سال ۱۲۶۶ هجری قمری، «جوغن» وجود داشته و محل انشعاب «کابی» بوده است.
- ۹ - به کسر «ج» و «لام»
- ۱۰ - هراسه آن مقدار آبی را می‌گویند که هر آسیاب را بگرداند. آسه و آس به معنای «آسیاب» و به معنی کشت زار و زمین آماده برای کشت هم گفته شده.
- ۱۱ - وجه تسمیه آن معلوم نیست - در سال ۱۳۶۸ به ابتکار و پشت کار آقای احمد حبیبی بخشدار فین، چند متری پائین‌تر از تاخت، استخری بزرگ با تمام مشخصات یک استخر

استاندارد، احداث گردید که از آب زلال چشمه مالامال میشود و مشتاقان و علاقمندان به فن شنا را از دور و نزدیک بخود جلب مینماید با احداث این استخر از تاخت فقط گوشه‌ای مانده که آنهم بصورت «جوی» درآمده و گذرگاه آب چشمه است.

۱۲ - مرحوم محمدحسن آخرین آسیابان بود که در نهایت ادب و حوصله با مراجعین برخورد می‌کرد و کار آنانرا انجام میداد و ظاهراً در مقابل هرمن آرد که تحویل میداد فقط «یک قیاس» یعنی $\frac{1}{24}$ من دستمزد می‌گرفت. این روزی که آردهای بسته‌بندی شده وارد زندگی مردم شد آسیابهای محلی از کار افتادند و معلوم نیست اگر روزی باز به همان آسیابها نیاز پیدا شود چه باید کرد؟ آیا کسی پیدا میشود که آن سنگهای بزرگ را بتراشد؟

۱۳ - رودخانه شیدائی بستر و گذرگاه آبهای است که در موقع بارندگی از کوههای شرقی فین جاری میشود. این آب‌ها پس از عبور از گذرگاه مذکور در ناحیه «دوجوک» وارد نخلستان میشود و آنرا مشروب میسازد.

۱۴ - در چند سال اخیر با کمک اهالی و مباشرت جهاد سازندگی و بخشداری فین، جدول آب چشمه فین و ماستان تا قلب نخلستان طبق اصول فنی ساخته شده که از ضایعات آب بنحو چشمگیری کاسته است. بعلاوه سرعت آب به چند برابر افزایش یافته و بازدهی آن بالا رفته است. امیداست در آینده، تمام مسیرها و کانالها بهمین نحو بازسازی شود.

فصل چهارم

غلات و نباتات

بعد از خرما مهمترین محصول فین جو و گندم است که هم با استفاده از آب چشمه‌ها و قنات و هم بامید باران بصورت «دیم»^۱ کاشته میشود. زمینهای مزروعی که با آب چشمه‌ها و قنات آبیاری میشوند خارج از نخلستان و بخش عمده آن در ضلع جنوبی و غربی قرار دارند. هر مالک نیمی از اراضی خود را یک سال، و نیم دیگر را سال بعد زیر کشت میبرد و هدف از آن این است که زمین کشت شده قدرت و قوت از دست داده خود را تا سال بعد تجدید نماید. مقدار کمی از اراضی مزروعی در منطقه «پابرکه» و حاشیه کوه «اشکتان» قرار داد. محصول جو و گندم فین منحصراً به مصرف داخلی میرسد و نه تنها به خارج از فین صادر نمیشود بلکه بعضی سالها مقداری از غله را از نقاط دیگر نیز تامین می‌نمایند و تازه این صحبت‌ها مربوط به زمانی است که مالکین و کارگران در فین ساکن بودند و امکاناتی وجود داشت و گرنه از زمانی که آرد کیسه‌ای وارد زندگی شد همان مختصر نیز بدست نمی‌آید. شهریور و مهر ماه موقع آماده کردن زمین و کشتن و فروردین ماه وقت درویدن و کوبیدن است.^۲ زمین توسط کارگران کشت میشود و سهم آنان هرچند نفر که باشند یک چهارم کل محصول است. بعضی از کارگران قطعه زمین کوچکی را با اجازه مالک مستقلاً برای خود می‌کارند و چنین کشتی را «مقاسمه» می‌نامند.

شخم زدن

زمین زراعتی را با گاو آهن شخم می‌زنند و آنرا اصطلاحاً «شیار» می‌نامند.^۲ همینکه زمین شیار شد در آن بذر می‌پاشند و سپس با وسیله‌ای بنام «کرا» کرت بندی می‌کنند. همینکه بذر پاشیده شد و کرت بندی گردید نوبت آب دادن فرا میرسد. این نوع کشت را «خشک کار» می‌نامند یعنی بذر در زمین خشک پاشیده شده و سپس آب داده‌اند. گاه زمین را ابتدا آب می‌دهند و همینکه آماده شخم کردن شد یعنی در حالیکه هنوز نم و رطوبت زمین بقدر کافی وجود دارد بذر می‌پاشند و شیار و کرت بندی می‌کنند. چنین کشتی را «نم کار» می‌گویند. دانه‌های پاشیده شده به کمک نم و رطوبت موجود سبز میشوند و با آبیاریهای بعد رشد و نمو می‌کنند.

درو

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو

«حافظ»

جو و گندم فین معمولاً در هفته دوم یا سوم فروردینماه آماده درویدن است. برای درو کردن تمام کارگران و اعضاء خانواده آنان بسیج میشوند. مهمترین ابزار درویدن داس است و این کار علی‌الاصول جزعوظایف مردان است اما اگر ضرورت ایجاب نماید زنان نیز آستین را بالا میزنند و داس به دست می‌گیرند. هر دسته گندم یا جو بریده شده را «یافه» مینامند. همینکه بافه‌ها بقدر کافی روی هم انباشته گردید آنها را در توری بزرگی که از «موی» بافته شده و بنام «رخ» مشهور است جا می‌دهند و بر پشت الاغ به محل خرمن (جا خرمن) منتقل می‌سازند. کار درویدن در یک قطعه زمین که بپایان رسید به خوشه چینان با ذکر کلمه «الره» اجازه می‌دهند که وارد زمین شوند و خوشه چینی کنند.

خرمن کوبی

از دیر زمان در چند نقطه خارج از نخلستان زمین صاف و نسبتاً همواری برای خرمین کردن غلات و کوبیدن، در نظر گرفته شده که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - جاخرمن ماستان در ضلع جنوبی

۲ - جاخرمن علی آباد در ضلع جنوبی

۳ - جاخرمن رودوک در ضلع غربی

۴ - جاخرمن پابرکه در ضلع شرقی

۵ - جاخرمن قتال در ضلع غربی

هرکس برحسب دور یا نزدیک بودن کشتزار خود به یکی از این جاخرمن‌ها روی می‌آورد. مسئولیت نگهداری و حفاظت از خرمین به عهده «خرمین پان»^۶ است. وی در گوشه‌ای از جاخرمن کلبه‌ای^۷ از شاخ و برگ نخل دارد و شب و روز بانجام وظیفه مشغول است و البته در موقع برداشت محصول، هر مالک سهم او را خواهد پرداخت. برای کوبیدن خرمین از گاوانر استفاده میشود بدین ترتیب که یک یا دو گاو همزمان قطعه بزرگی از کنده نخل را روی خوشه‌های پراکنده شده جو و گندم می‌کشند. گاه نیز یک نفر روی کنده مذکور قرار می‌گیرد تا هرچه بیشتر بر خوشه‌ها فشار وارد آید. و دانه‌ها زودتر از خوشه‌ها جدا شوند. همینکه خوشه‌ها بقدر کافی کوبیده شدند آنها را بصورت هرم مدورالقاعده درمی‌آورند و منتظر می‌مانند تا باد مناسبی وزیدن گیرد و خرمین را باد دهند. غله کوبیده شده و مخلوط با کاه را درب^۸ می‌نامند. کار باد دادن بوسیله «آسین» انجام می‌گیرد که شبیه به چنگال دوشاخ با دسته‌ای بلند از جنس چوب است. پس از آنکه جو و گندم از کاه جدا گردید آنها را جمع و جور مینمایند دور تا دور آن در قسمت قاعده و در نوک هرم با دسته «آسین» خط می‌کشند و علامت‌گذاری و مهر مینمایند و بدست «خرمین بان» می‌سپارند تا در فرصت دیگری آنها را وزن و تقسیم کنند.

وزن کردن خرمن

جو و گندم را با حضور مالک یا نماینده او وزن می کنند و پس از جدا کردن ۱/۴ سهم کارگران و هزینه های متفرقه مانند حق الزحمه خرمن بان - سلمانی و پا کار محل و حقوق شرعی و غیره آن هرچه باقی ماند سهم مالک است که به منزل او حمل میشود. بعضی از مالکین برای نگه داری غلات انباری دارند که اصطلاحاً «کمر» نامیده میشود. کسانی که انبار ندارند یا محصول آنان در حدی نیست که به انبار نیاز داشته باشند، جو و گندم خود را در ظرفهای مخصوص بنام «کفات» نگه داری مینمایند.^{۱۱}

مرکبات - درختان میوه

هرچند، چنانکه اشاره شد بیشترین سعی و کوشش مردم فین متوجه کشت نخل بوده که جنبه حیاتی داشته و قوت عمده را تشکیل می دهد با اینحال هر مالک در بخشی از مایملک خود به غرس و پرورش مقداری درخت میوه مبادرت می ورزد و حداقل یک «حلقه بند» را به باغ کوچکی از لیمو - نارنج - ترنج - انگور - انار - توت قرمز و غیره اختصاص می دهد. از میان این درختان لیمو ترش بیش از سایر درختان مورد توجه بوده و هست.^{۱۲} پس از آن نارنج و انگور بیشترین بازده دارند. درخت انار در فین خوب رشد میکند اما میوه مطبوعی نمیدهد. یک نوع لیمو شیرین کم و بیش در فین وجود دارد که طعم آن اندکی تلخ است و بهمین سبب آنرا «تلخک» می نامند و خاصیت «تب بری» دارد.

انبه نیز که از درختان مناطق پر آب بشمار است و در میناب بوفور وجود دارد به تعداد بسیار کم در فین دیده میشود اما چون نظام آبیاری. جوابگوی طبیعت آب طلب آن نیست تکثیر آن مقدور نیست. هرچند یک اعتقاد خرافی وجود دارد که کشت انبه «آمد

نیامد دارد» از درختان میوه که بگذریم چند درخت دیگر نیز کم و بیش در فین وجود دارد که اگر چه عنوان درخت میوه ندارند اما میوه آنها خوردنی است.

۱ - انبو: این درخت از خانواده سپستان با برگ و میوه پهن تر و بزرگتر است همزمان با نخل بارور میشود و در گرما گرم و فور رطب و خرما، میوه آن قابل خوردن میشود. درشتی میوه آن گاه بدرشتی یک گردوی درشت میرسد. در حالت کاملاً رسیده میوه آن زردرنگ با پوستی کاملاً صاف است. هسته ای شبیه هسته آلوچه دارد که اطراف آن را ماده ای لزج و چسبنده احاطه کرده است در گرمای ۴۰ - ۵۰ درجه بالای صفر فین درخت انبو با برگهای پهن خود سایه مطبوع و دل چسبی دارد. چنانکه قبلاً اشاره شد ممکن است «انبو» مصغر «انبه» باشد و اشاره مؤلف فارستامه به «انبه» ناشی از همین شباهت نام آن دو باشد.

۲ - جم: «به فتح جیم» این درخت در صورتیکه در کنار آب بروید بسرعت رشد مینماید و قد و قامتی چون یک چنار تنومند بهم میزنند. میوه ای بیضی شکل به اندازه «پسته» با هسته ای نسبتاً نرم دارد. رنگ میوه آن در حالت کاملاً رسیده، تیره است و همراه با رطب و خرما میرسد و مشتری بسیار مخصوصاً در میان کودکان دارد. اصل این درخت بنظر میرسد که از آفریقا وارد ایران شده باشد.

۳ - کنار: (به ضم کاف) سدر را مردم فین کنار مینامند. درختی با خار و برگ فراوان و میوه ای شبیه به زال زالک که اگر خوب رسیده باشد خوشمزه و مطبوع است. برای چیدن میوه کنار شاخه های آنرا تکان می دهند. بعضی خانواده ها من باب تفتن میوه خشک کنار را با هاون می کوبند و بصورت آرد درمی آورند و گاه مقداری از آن با کمی آب ترکیب نموده، می خورند. برگ کنار را نیز پس از خشک شدن می ساینند و الک می کنند و در شست و شوی سر و بدن مورد استفاده قرار می دهند. زمانی که انواع صابون و شامپو وجود نداشت برگ کوبیده کنار مقام والائی داشت. کنار انواع مختلف دارد و طعم میوه آنها متفاوت است. یک نوع کنار بی استخوان نیز (بدون هسته) در فین وجود دارد که نسل آن رو به نابودی است.

سایر درختان

۱ - کورت: «به کسر کاف و فتح را» این درخت در صورتیکه از عوامل خارجی صدمه نبیند بسرعت رشد مینماید و تنومند و بزرگ میشود. برگهای آن ریز و جدا از هم است و خارهای تیز و درشت دارد. میوه آن در غلافی کنگره‌ای بطول ۷ - ۸ سانتیمتر قرار دارد هر غلاف دارای چندین دانه عدسی شکل و قهوه‌ای رنگ است. گل آن زیبا و محتوی ذرات ریز زردرنگ میباشد. قطر ساقه این درخت در قسمت پائین ممکن است به یک متر برسد. از چوب آن در تهیه انواع وسایل کشاورزی مانند یوغ - دسته بیل و غیره استفاده میشود. ازغالی که از چوب کورت بدست آید نیز شهرت دارد. غلاف یا کوزه کورت را مردم فین «کوسک» بر وزن «کوشک» می‌نامند و در دباغی بکار میرود.

۲ - کور: «به فتح کاف و سکون واو» از درختان بی‌خار با برگهای ریز و شاخه‌های شبیه به بید است که در دشت‌ها و زمین‌های کشاورزی بوفور دیده میشود. شاخ و برگ آن باب طبع گوسفندان است و از چوب آن در تهیه پاره‌ای وسایل کشاورزی استفاده میشود. میوه آن در غلافی باریک قرار دارد. نوع کوچک آنرا کورک (مصفر کور) مینامند که در زمینهای بایر بسرعت از راه ریشه تکثیر می‌یابد. در نامه‌ها و اسناد «کور» را «کهور» بر وزن طهور می‌نامند. کور فرسخ در یک فرسخی فین و کور «الیاس» در مدخل فین مشهورند.

۳ - گز: بصورت وحشی در حاشیه رودخانه‌ها و شوره زارها فراوان دیده میشود. نوع مرغوب و اصیل آنرا جهت استفاده از چوب آن کم و بیش پرورش می‌دهند.

۴ - سمیل: «به کسر سین و میم» این درخت در حاشیه رودخانه‌ها و دره‌ها و نواحی کوهستانی می‌روید. دارای گلی زردرنگ است که معمولاً شاخه‌های بالا را می‌پوشاند و منظره زیبایی بوجود می‌آورد.

۴ - ناترغ: «به فتح یا کسر نا و فتح را» از درختان وحشی است که در دامنه کوه‌ها و دره‌ها می‌روید. ناترغ وحشی سالهاست که اهلی شده و به شهر روی آورده

و زینت بخش منازل و پارک‌ها گردیده است و بنام «مورت» بر وزن «قورت» شهرت یافته و خود را بجای «شمشاد» جا زده است!

۶ - تمر: «به فتح تا و سکون میم» اصل این درخت از هندوستان است که از فین سر درآورده. تعداد آن بسیار کم است و از آن تا کنون کسی میوه‌ای ندیده است. میوه این درخت پنبه‌ای رنگ و ترش مزه است و در سواحل جنوب آنرا چاشنی «قلیه ماهی» می‌کنند تا جائیکه قلیه اگر بدون تمر باشد، ارزش و اعتباری نخواهد داشت. از آنجا که تمر در زبان عربی به معنی خرماست آنرا در بعضی نقاط، خرما ی هندی هم نامیده‌اند.

گل‌ها

۱ - گل سرخ: این گل اگر در جای مناسب و شرایط مساعد قرار گیرد بصورت بوته‌ای بزرگ درمی‌آید و به مقدار زیاد «گل» می‌دهد.

شکوفه‌های گل سرخ در ایام نوروز باز میشوند. با آنکه خاک فین برای پرورش این گل مساعد است متأسفانه چندان توجهی به آن نمیشود. سهل است که در سالهای اخیر تعداد معدودی از آن هم که در بعضی باغ‌ها و باغچه‌ها دیده میشد خشکیده و از بین رفته است. شکوفه گل سرخ را اصطلاحاً «موک»^{۱۳} می‌نامند و دختران آنها را به رشته کشیده زینت بخش سر و گردن خود می‌سازند.

۲ - گل رازقی: این گل را اصطلاحاً «رازقی» می‌نامند و در هوای مرطوب بامدادان رایحه دل‌انگیزی از آن بمشام میرسد که فضای جانرا عطر آگین می‌سازد. رنگ گل رازقی سفید است.

۳ - مرزنگوش^{۱۴}: این گل در حاشیه رودها و دره‌ها بصورت وحشی دیده میشود. رنگ آن کبود است.

۴ - گل حسک^{۱۵}: این گل در حاشیه اراضی زراعتی بوفور می‌روید. دارای خارهای فراوان است. گلپای حسک شباهت بسیار نزدیکی با زعفران دارند و بعضی آنرا زعفران وحشی می‌نامند. میوه آن شبیه به میوه آفتاب گردان می‌باشد.

۵ - ترهٔ سگ: این گل در فصل بهار همراه با گل‌های وحشی در نخلستان می‌روید. بلندی آن حداکثر به ۲۰ سانتیمتر می‌رسد و دارای برگ‌هایی شبیه ترهٔ معمولی است گل‌های آن بنفش و ارغوانی و زیبا و نیکو منظر است.

بوته‌ها

بوته‌ها را باید از گیاهان پرطاقت نامید زیرا با وجود کمی میزان باران سالیانه در فین و هوای داغ و سوزان تابستانها غالباً شاداب و زنده میمانند و دوام میاورند. ظاهراً به مختصر رطوبتی که از راه هوا با برگ‌های ضعیف خود میگیرند قناعت میورزند. مهمترین و مشهورترین آنها عبارت است از:

۱ - تج: «به کسر تا» با خار بسیار و شاخه‌های کوتاه و بلند و نامنظم که از چوب آن زغال و هیزم تهیه میشود هیزم و زغال تج در ردیف هیزم و زغالهای مرغوب قرار دارد و سابقاً در گرم کردن خانه‌ها مقام برجسته‌ای داشت.

۲ - پرغ: «به فتح پ و را» پرغ با برگ‌های مفتولی شکل بزرگ در دامنه‌ها و دره‌ها فراوان دیده میشود. بوته آنرا از ریشه خارج میسازند و همینکه خشک شد به عنوان آتش افروز هیزم بکار میبرند. در فین به سبب وفور شاخ و برگ درخت خرما کسی را با پرغ چندان کاری نیست.

۳ - خرگ: بر وزن برگِ برگ‌های خرگ پهن و دراز است و در دامنه کوه‌ها و دره‌ها و اراضی مزروعی بوفور دیده میشود. میوهٔ آن بصورت کوزه‌ای بیضی شکل و پر از الیاف ابریشمین است. وقتی کوزه‌ها خشک و متلاشی شوند تارهای ابریشمین از هم باز و در فضا پراکنده میشوند. ساقه‌ها و برگ‌های خرگ پر از شیرهای سفیدرنگ است و به محض آنکه شاخه یا برگ آن شکسته شود فوراً شیر جریانی می‌یابد.

۴ - سگ دندان: این بوته دارای خارها و تیغ‌های تیز و برنده است و به همین جهت آنرا سگ دندان نامیده‌اند. در دره‌ها و حاشیه رودخانه‌ها می‌روید.

۵ - دهیر: بر وزن دلیر: بوته‌ای است با خارهای کوتاه و برگ‌های ریز و میوه‌ای

قرمز رنگ بدرشتی دانه گندم و شبیه به آن که با اندک فشاری که بر آن میاید میترکد و شیرهای از آن خارج می گردد. در قدیم ساکنین کوهستانها میوه دهیر را جمع می کردند و با دوغ ترکیب مینمودند و می خوردند و دوغ و دهیر و نان غذای مطبوع آنان بحساب میآمد تا جائیکه از زبان آنها ضرب المثلی رایج بود از اینقرار: «میل به غذا ندارم حتی اگر دوغ و دهیر باشد» عیناً داستان آن اعرابی و آب شور و خلیفه عباسی که می گفت: هذاماء الجنة...

۶- کنتو^{۱۶}: کرچک را مردم فین کنتو می نامند که بمقدار کم در بعضی باغ ها و باغچه ها دیده میشود و از برگ آن برای پوشش دست و پای حنا بسته (آغشته به خمیر حنا) استفاده می کنند.

۷- حنا: از محصولات مهم فین در روزگاران گذشته یکی هم حنا بوده چنانکه مولف فارسنامه نیز آنها در ردیف محصولات فین ذکر کرده است. کشت حنا متأسفانه سالهاست متروک گردیده و جز بمقدار بسیار کم بدست نمیاید. برگ حنا را پس از خشک شدن در هاون می کوبند و نرم میسازند و الک می کنند و از آن برای رنگین ساختن دست و پا و یا موی سر «زنان» استفاده مینمایند. سنت حنا بستن به پا و دست داماد و عروس از قدیم الایام در فین رواج دارد. حنا را برای رفع درد مفاصل و سردرد مفید می دانند.

خرگزک

خرگزک در حاشیه دره ها و کوهها بوفور دیده میشود برگ آن پهن و در مقابل گرما و بی آبی بسیار مقاوم است بطوریکه در آفتاب گرم تابستان بدون قطره ای آب، شاداب به حیات خود ادامه میدهد. چون برگ آن تلخ است از نیش بز و گوسفند در امان است.

چسپوک

بوته‌ای است بسیار کوچک که در حاشیه رودخانه و دره‌ها می‌روید برگ آن دارای پرزهائی است که به دست و لباس می‌چسبد و جدا کردن آن ممکن نیست مگر آنکه پاره پاره شود. در مقابل گرما مقاوم است.

جر

جر بوته‌ای است که در صحراها و شوره‌زارها می‌روید و مزه برگ آن اندکی شور است و باب طبع شتر میباشد. جر را جرنگ هم می‌گویند.

گیاهان طبی

گیاهان طبی در دامنه کوهها - حاشیه رودخانه‌ها و دره‌ها می‌روید و اغلب نام محلی دارند و مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - مور: بر وزن غور گیاهی است با برگهای ریز و پرز دار و طعم تلخ که برای دفع تب و لینت مزاج مصرف میشود. برگ خشک «مور» را در هاون می‌کوبند و قطره قطره آب به آن می‌افزایند تا مایعی سبزرنگ بدست آید. مایع مذکور را با صافی یا پارچه نازک صاف می‌کنند و می‌خورند. محلول مور را در شرایط عادی معمولاً پیش از صرف صبحانه می‌خورند.

۲ - دریم: به کسر دال و فتح را و سکون یاء گیاهی است از خانواده مور با برگهای ریز که معمولاً مصرف خارجی دارد دریم کوبیده شده و نرم را با اندکی زردچوبه و روغن کمی حرارت میدهند و روی محل شکسته یا کوفته شده بدن می‌گذارند تا آنرا نرم و درد را آرام سازد. وقتی جسمی خارجی مانند خار درختان در دست یا پا فرو رود و زیر پوست یا گوشت ناپدید شود دریم کوبیده در محل فرو رفتن خار می‌گذارند و آنرا یا باند می‌بندند پس از چندی ناحیه مذکور را نرم می‌سازد و خروج خار را تسهیل

مینماید.

۳ - کل پوره: «به فتح کاف و سکون لام» مقداری از برگ این گیاه را مدتی در آب خیس می کنند همینکه بقدر کافی خیس خورد صاف کرده و برای رفع دل درد و نفخ و پیچ شکم میخورند کل پوره نیز از گیاهان وحشی است و در دامنه کوهستانها میروید.

۴ - گل خاری: این گیاه دارای خار (تیغ) بسیار است و وجه تسمیه آن نیز پر خار بودن آن است. آنرا همانند چای درکتری یا قوری یا ظرف دیگر می جوشانند همینکه بقدر کافی جوشید برای رفع نفخ شکم و ناراحتی طحال میخورند. جوشانده این گیاه تلخ است و معمولاً آنرا پیش از صرف صبحانه می نوشند.

۵ - اسپوش: «به کسر همزه و سکون سین» بونه ای بسیار کوچک با دانه های ریز شبیه به ارزن که مقداری از آن در یک لیوان آب خنک با قند یا شکر شیرین کرده برای رفع عطش و گرمادگی میخورند. اسپوش را تخم سفید نیز می گویند.

۶ - تخم شربتی: دانه های این گیاه مانند دانه های اسپوش ریز است با این تفاوت که رنگ آن سیاه است و به همین جهت آنرا «دنگ سیاه»^{۱۷} نیز می گویند. کاربرد تخم شربتی مانند تخم سفید (اسپوش) است.

۷ - بروج: «به فتح با و سکون را و کسر واو» دانه این گیاه ریز است آنرا^{۱۸} در یک استکان یا لیوان آب گرم می ریزند و شیرین کرده برای مداوای سرماخوردگی و تنگی نفس میخورند. به علت خاصیت چسبندگی که در دانه های بروج وجود دارد؛ مقداری از آن روی پارچه خیس شده می ریزند و با آن روی زخم را می بندند.

۸ - آزموده: دانه های این گیاه شبیه به دانه های «رازیانه» است. مقداری از آن (باندازه یک قاشق غذاخوری) می کوبند و با اندکی شکر مخلوط نموده برای رفع نفخ شکم و ترشی معده می خورند. طعم آن تیز و تند است و به همین جهت کوبیده آنرا با کمک آب می خورند.

۹ - تخم ریحان: تخم ریحان را مانند اسپوش و تخم شربتی در یک لیوان آب حل کرده با شکر یا قند شیرین می سازند و به کسانی که از چیزی ترسیده اند می خوراند تا

آرامش یابد. نام دیگر آن «دنگ هول» است (دانه‌ای که برای رفع هول مفید است)
 ۱۰- رنتاس^{۱۱} گیاهی است طبی که برگ آنرا ابتدا خوب می‌کوبند سپس الک
 مینمایند آنگاه با اندکی آب ممزوج میکنند تا بصورت خمیر در آید - خمیر بدست
 آمده را بصورت قرص‌های کوچک درآورده خشک مینمایند - هر گاه کسی دچار یبوست
 مزاج شود خوردن یک یا دو قرص مذکور در روز، برای لینت مزاج مفید میدانند.

یادداشتها

- ۱- زمین دیمی را اصطلاحاً «بش» و عمل کشت را «بش کار» می‌نامند.
- ۲- فصل کشت را «تخم کار» می‌گویند.
- ۳- اینک چند سالی است که تراکتور نیز وارد میدان شده و بار «گاوها» را سبک‌تر کرده
 است.
- ۴- کرا به ضم «کاف» صفحه‌ای آهنین و مستطیل شکل با اندکی انحنا که بوسیله دو طناب
 بجلو و عقب کشیده میشود (با همکاری دو نفر) یکنفر آنرا پر از خاک بجلو و نفر دیگر آنرا به
 عقب می‌کشد تا مجدداً پربار بجلو برده شود و به تدریج کرت، ساخته و پرداخته گردد. کرت را
 مردم فین «کرد» به ضم «کاف» می‌خوانند.
- ۵- الو همان Allow انگلیسی است که تنها در مورد اجازه ورود خوشه‌چینان به زمین
 بکار میرود و البته اینهم مربوط به خیلی سال پیش است و این سالها جو و گندمی درو نشده که به «الو»
 نیازی باشد.
- ۶- در اصل خرمن بان است مثل باغبان
- ۷- چنین کلمه‌ای را اصطلاحاً «کتوک» به ضم کاف و تا می‌گویند.
- ۸- از گاو ماده آنطور که در بعضی از روستاها ایران مرسوم است نه تنها در این کار بلکه
 در هیچ کار دیگری استفاده نمیشود. وظیفه گاو ماده زائیدن گاونرو ماده و شیردادن است و بس.
- ۹- «به کسر دال و سکون را»
- ۱۰- «به ضم کاف و سکون میم»
- ۱۱- و همه اینها مربوط بروز گاران گذشته است.
- ۱۲- علاوه بر مصارف عمومی آب لیمو. مردم فین لیموی تازه را با چای می‌خورند بدین
 ترتیب که چند قطره آب لیمو، چاشنی فنجان چای خود مینمایند و آنرا مطبوع می‌سازند.
- ۱۳- به فتح میم و سکون واو»

- ۱۴- مرزنگوش یعنی گوش موش و معرب آن مرز نجوش باشد و آن نوعی از ریحان است. در غایت سبزی و خوش بویی و گل کبودی دارد و برگ آن شبیه است به گوش موش و از این جهت مرزنگوش گویند و به عربی حق الفتی - حیق الفیل و آذان الفار خوانند. «برهان قاطع»
- ۱۵- به کسر حا و سکون سین.
- ۱۶- «به کسر کاف و فتح نون»
- ۱۷- دنگ: «به فتح دال و سکون نون» به معنای «دانه» است.
- ۱۸- به اندازه یک یا دو قاشق چایخوری.
- ۱۹- به کسر را و سکون نون

فصل پنجم

فرهنگ عامه

مجموعه سنت‌ها عادات و اعتقادات که نسل‌ها بعد نسل از یک قوم و جماعت بجا میمانند، تحت عنوان فرهنگ عامه مورد مطالعه قرار می‌گیرد. غالباً این سنت‌ها و اعتقادات چنان در دل و جان مردم ریشه دوانده و جزء فرهنگ آنها شده که بزحمت میتوان خود را از قید بند آن رها ساخت. بسیار دیده و شنیده‌ایم که بسیار مردمان در جوامع مختلف بشری، از پیشرفته و متمدن تا عقب مانده - شهری یا روستایی - بی سواد یا باسواد در زمان درماندگی و عسرت و یا تردید و دودلی بی‌اختیار بوسائلی متشبه میشوند که در شرایط عادی به آنها اعتقادی ندارند و جزء خرافات و موهومات می‌پندارند. علت آن است که بشر همواره جوای سعادت و خیر محض است و هرگاه بوسائلی عادی و معمولی نتواند به مطلوب خود برسد ناگزیر به هر آنچه که او را در این راه کمک کند و یا امیدوار سازد دل می‌بندد و روی می‌آورد. وجود حرفه‌هایی از نوع فالگیری - رمالی و غیره ناشی از همین امر است. پاره‌ای از این سنت‌ها جنبه دینی و مذهبی دارند و طبیعی است که از استحکام بیشتری برخوردارند برخی جنبه سرگرمی و تفریح دارند و در واقع زاد راه شبهای دراز زمستان بشمار می‌آیند. شک نیست که پاره‌ای از این باورها در میان عده‌ای از مردم زمان ما مخصوصاً نسل جوان و تحصیل کرده نفوذ و قدرت چندان ندارند و یا نفوذ و تأثیر خود را در ارتباط با سیر تمدن و علم و صنعت به کلی از دست داده‌اند اما آنچه مسلم است این است که همه ما به نحوی باین ریسمان بلند آویخته‌ایم و خود را

ناخود آگاه بدان متصل ساخته‌ایم به قول فروغی بسطامی:

چنان با تار زلفت بسته دل پیوند الفت را
که نتوان یک سرمویش ز یکدیگر جدا کردن

در این بخش از این کتاب به مهمترین سنت‌ها - اعتقادات و عادات مردم فین اشاره میشود:

استخاره

مردم فین به استخاره اعتقاد کامل دارند و هرگاه در انجام کاری دچار شک و تردید شوند و یا بخواهند خیر و صلاح خود را در امری بدانند به کتاب آسمانی خود مراجعه می‌کنند. استخاره در لغت به معنی طلب خیر کردن است و در باب آن از پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده است: در موقع خرج و سختی و عسرت، توسل به استخاره نشانه سعادت است و حتی دو رکعت نماز نیز به عنوان نماز استخاره در بعضی موارد متداول بوده است.^۱ و اما استخاره کردن در فین آداب و تشریفات دارد نخست آنکه استخاره کننده باید دارای وضو باشد چرا که دست زدن به قرآن بدون طهارت و وضو جایز نیست.^۲ سپس دعای مخصوص استخاره خوانده میشود آنگاه قرآن از سمت بالا گشوده میشود و از معنی آیه‌ای که در بالای صفحه سمت راست قرار دارد پی به خوب یا بد بودن استخاره میبرند. در بعضی از قرآن‌ها بالای صفحات کلمات: خوب - بد - متوسط چاپ شده و این برای کسانی که از درک معنی آیات عاجزند کار را آسان می‌سازند. بعضی‌ها نیز بر حسب اعتقاد خود هفت سطر از صفحه سمت راست می‌شمارند و از معنی سطر هفتم، حکم به خوب و بد بودن استخاره مینمایند. لزومی ندارد که شخص نیت خود را به استخاره کننده بگوید.

اگر جواب استخاره در بار اول «خوب» نبود، بار دیگر قرآن را می‌گشایند اگر باز هم خوب نبود یکبار دیگر (بار سوم) قرآن را باز می‌کنند و این بار نتیجه هرچه باشد

همان است. بیش از ۳ بار در یک زمان استخاره کردن برای یک موضوع جایز نیست اما میتوان ساعت استخاره را تغییر داد مثلاً برای یک موضوع پس از چند روز مجدداً استخاره کرد.

استخاره با تسبیح

در استخاره با تسبیح، استخاره کننده مقداری از تسبیح را میان دو دست میگیرد آنگاه دو دانه دودانه جدا میسازد اگر در آخر یک دانه باقی ماند استخاره خوب است و اگر دودانه ماند، بد. بعضی‌ها نیز برحسب اعتقاد خود دانه‌های تسبیح را سه دانه، سه دانه جدا می‌کنند. در آخر اگر یک دانه ماند استخاره خوب است، اگر دودانه ماند میانه است و اگر سه دانه ماند، بد بحساب می‌آید.

فال حافظ

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زدهام فالی و فریادرسی می‌آید

کلمه «استخاره» فقط در مورد استخاره با قرآن و تسبیح بکار میرود و فی‌المثل فال حافظ را استخاره نمی‌گویند. و اما فال حافظ از میان انواع فال‌های رایج و معمول، معتبرتر است چرا که غزلیات عارفانه او غالباً الهام بخش است و اصولاً شهرت حافظ به «لسان‌الغیب» ناشی از همین امر است. فال حافظ بیشتر، شبها در محافل و مجالس دوستانه و خانوادگی گرفته میشود و این کار مخصوصاً برای مردم روستاها یک نوع سرگرمی بشمار می‌رود. وقتی بخواهند از دیوان حافظ فال بگیرند، ابتدا صاحب فال باید نیت نماید. پس از آن خود شخص یا فال گیرنده دیگر، خواجه شیراز را به سرشاخ نبات قسم می‌دهد و می‌گوید.

یا حافظ شیرازی. تو طالب یاری ما طالب فالی، به سر شاخ نبات قسمت می‌دهیم که حاجت ما را برآوری. بعد از آن خواهش و تمنا و راز و نیاز با سرانگشتان

دست راست، دیوان حافظ را از سمت بالا می‌گشاید. اولین غزلی که در سمت راست بالایی صفحه قرار دارد فال محسوب میشود که آنرا زبان حال فال گیرنده بحساب میاورند. غزل بعدی پس فال یا شاهد می‌نامند و آنرا پاسخ فال می‌خوانند^۲. اگر دفعه اول فالی خوب و مناسب حال و میل فال گیرنده نیاید دوباره فال میگیرند و تا سه بار ادامه میدهند و بیش از آن جایز نمیدانند و معتقدند که نباید سربسر خواجه شیراز گذاشت زیرا ممکن است جوابی دندان شکن بدهد و شخص را از رو ببرد.

فال انگل

در میان بچه‌ها نوع دیگری از فال رایج است که به فال انگل موسوم است. فال گیرنده چشم‌ها را بر هم می‌گذارد و دو دست را از دو طرف شانه، آرام آرام، جلو می‌آورد و سعی می‌کند که دو انگشت وسطی دست راست و چپ را طوری بهم برساند که نوک آنها بر یکدیگر مماس شوند. اگر انگشتان بدون انحراف بهم رسیدند فال را خوب و گرنه، بد می‌دانند. فال انگل در اصل همان فال انگشت یا فال ناخن است که در بیشتر نقاط ایران معمول است.

فال نوزاد

نوع دیگر فال که کم و بیش در فین رایج است فالی است که برای تعیین نام نوزاد بکار میرود بدین معنی که وقتی پدر و مادر در انتخاب نام برای نوزاد خود دچار تردید شوند چند نام را با صلاح دید اعضاء خانواده روی قطعه‌های کوچک کاغذ می‌نویسند و هریک در جایی از قرآن می‌گذارند سپس از فرد ثالثی می‌خواهند که یکی از کاغذها را بیرون بیاورد، نامی که روی آن نوشته شده به فال نیک میگیرند و بر نوزاد می‌گذارند.

آوای بلبل

آوای بلبل نیز نوعی فال محسوب میشود بدین ترتیب که اگر ناگهان بلبلی بر بام خانه یا شاخه درخت مجاور یا داخل منزل ظاهر شود و آواز سر دهد معمولاً آنرا به فال نیک میگیرند و منتظر مسافری عزیز یا خبری خوش میشوند. به محض اینکه صدای بلبل بلند شد می‌گویند: «بلبلو خبرت خوش» و به شکرانه خبر خوش مقداری گندم یا خرما می‌ریزند تا بلبل خوش خبر بخورد و باز هم خبرهای خوش بیاورد.^۴

زوزه ستورگ

در برابر صورت بلبل که همیشه آنرا به فال نیک میگیرند صدای جانوری بنام «ستورگ» به فال بد میگیرند و سعی می‌کنند هرچه زودتر آنرا از حول و حوش منزل خود دور و صدایش خاموش سازند. این جانور شبها در جستجوی طعمه از لانه خارج میشود و از حیث ظاهر ترکیبی از سگ و شغال دارد.

شانه بینی

شانه بینی نیز از قدیم‌الایام در میان مردم فین معمول بوده و بیشتر در مراسم عروسی که عده زیادی از اهالی دعوت میشوند و شام و ناهار را بطور دسته جمعی صرف می‌کنند اجرا می‌گردد. شانه گوسفند را پس از آنکه از گوشت و چربی پاک کردند بدست شانه‌بین می‌دهند و او از روی خطوط و نقوشی که در گوشه و کنار شانه می‌بیند اوضاع و احوال محل را در زمستان یا تابستانی که در پیش است، پیش‌بینی مینماید. پیش‌بینی‌ها معمولاً دربارهٔ وفور یا کمبود ارزاق عمومی و یا وقوع بیماریها و حوادث غیرمترقبه دیگر است مثلاً اینکه در آن سال محصول خرما خوب است یا بد و غلات فراوان است و ارزاق یا کمیاب و گران و از این قبیل. شانه بینی کار همه کس نیست و در

تمام فین سابقاً بیش از چند نفری در این فن صاحب نظر شناخته نمی‌شدند. بعضی‌ها عقیده دارند که اگر کسی شب یا روز نهم ذی‌الحجه متولد شود چنانچه شیر مادرش را در شانه گوسفند بریزند و باو بخورانند «شانه بین» خواهد شد و العهده علی الراوی... از شانه بین‌های معروف یکی استاد حیدر آهنگر بود که کار اصلی وی ساختن بیل و داس و دیلم و غیره بود اما به شانه نیز نظر می‌افکند و نظر میداد...

سر کتاب باز کردن

سر کتاب باز کردن اصطلاحی است که برای «دعانویسی» بکار میرود و در قدیم تنی چند در این فن مشهور بودند. آنها دارای کتابی بودند که در آن علت بروز و حدوث بعضی بیماریها و ناراحتیها و راه معالجه آنها ذکر شده بود و هنر دعانویس در این بود که برای هر بیماری و دردی راه علاج خاصی از کتاب خود بیابد و همچون نسخه‌ای شفابخش بدست بیماران بدهد. مثلاً اگر کسی به تب شدید مبتلا میشد و با داروهای محلی بهبود نمی‌یافت کسان او بفکر می‌افتادند که برای بیمار، سر کتاب باز کنند شاید از ما بهتران «اصطلاحی که درباره جن و پری و غیره بکار میرود» بر او صدمه‌ای وارد ساخته و آزاری رسانده باشند. معروفترین کتابی که در اینمورد وجود داشت و مرجع بود کتاب مجمع‌الدعوات یا جامع‌الدعوات بود.

از کسانی که در سر کتاب باز کردن معروفیت داشتند میتوان از مرحوم ملاغلام ذاکری و مرحوم ملا محمد عبدل در فین و مرحوم کربلائی تاج‌الدین تاج‌الدینی در مارم و مرحوم قنبر استادعلی در ماستان نام برد. لازم بتذکر است که سر کتاب باز کردن سالهاست که متروک شده و یا به حداقل رسیده است.

هوسیل کردن^۶

هوسیل کردن نیز کاری شبیه به سرکتاب باز کردن بود. هرگاه کسی بیمار می‌شد و اطرافیان او گمان می‌کردند که از جانی اذیت و آزار دیده مقداری گندم نزد ملای هوسیل کن هدیه می‌فرستادند و از او می‌خواستند که برای بیمار هوسیل کند و ملا در ظرفی مسین یا سفالین مقداری آب می‌ریخت. تسبیح خود را بالای ظرف آب بیحرکت نگاه می‌داشت و مشغول نگاه کردن به آب و خواندن دعاها و اوراد مخصوص میشد پس از چند دقیقه به زعم او، تسبیح دایره وار داخل ظرف آب بحرکت در می‌آمد^۷ و ملا از حرکت تسبیح در آب و امواجی که ایجاد می‌کرد نظر می‌داد که بیمار مثلاً دچار حسد شده یا از مابه‌تران او را آزار داده‌اند و نسخه‌ای صادر می‌کرد که مثلاً سه شب تخم مرغ سیاه را زیر ناودان خانه بشکنند یا موی بز پیر را بسوزانند و خاکسترش در رهگذر مردم بریزند تا بیمار شفا یابد. مرحوم حسینعلی کرمشاه و حسن شعبان بیش از دیگران در این رشته مشتری و ارباب رجوع داشتند.

خسوف و کسوف

خسوف و کسوف در فین با مراسم و اعمال خاصی همراه است و آنرا نشان قهر و غضب پروردگار می‌دانند. در هردو مورد معمولاً زن و مرد به گفتن اذان مشغول میشوند و به دعا و نیایش می‌پردازند و از خدا دفع قضا و بلا مسألت مینمایند. علاوه بر دعا و نیایش طبق یک رسم قدیمی در هر خانه یکی دو نفر کاسه یا دیگ مسین بدست می‌گیرند و با سنگ یا چوب آنرا بصدا در می‌آورند و این کار را تا پایان خسوف یا کسوف ادامه می‌دهند. عده‌ای از عوام الناس می‌گویند ماه یا خورشید در حالت گرفتگی، گرفتار «طلب کار» است و وقتی صدای ظروف مسین از خانه‌ها بلند شود به طلب کار خود می‌گوید: این صداهائی که بگوش میاید صدای زنگ قافله پدر من است که در راه است. مرا رها کنید همینکه قافله رسید طلب شما را میپردازم! بعضی زنها در فاصله زمان

ماه یا خورشید گرفتگی، مشغول تهیه داروهای محلی میشوند و معتقدند داروهائی که در این فاصله تهیه و ساخته شود اثر آنها در رفع درد دل و بیماریهای مشابه، بیش از زمان عادی است. نماز آیات نیز طبق دستور بلافاصله خوانده میشود. خسوف و کسوف را مردم فین اصطلاحاً «گزیل^۸» می‌نامند^۹.

چل بر

چل بر عبارت از ریسمانی است که بر آن ۴ سوره: الاخلاص - الفلق - الکافرون و الناس خوانده باشند بدین ترتیب که پس از خواندن هر سوره ضمن فوت کردن به ریسمان آنها گره میزنند تا چهار گره کامل گردد. چل بر را به گردن یا دست بیمار بدار، می‌بندند تا اگر عیادت کنندگان از مجلس ترحیم به دیدن بیمار رفته‌اند، تعویذی صورت گرفته باشد. چهار سوره مذکور را اصطلاحاً چهار «قل» هم مینامند.

دنگ بند و رگ بند

در قدیم هر گاه کسی به چشم درد مبتلا میشد یکی از کارهائیکه برای معالجه بیمار میکردند این بود که برگ نخل نر میرائی (نخلی که از ارث به کسی رسیده باشد) بصورت ریسمان می‌بافتند (دوز) و بر آن آیه‌الکرسی و سوره حمد میخواندند و به گردن بیمار می‌آویختند.

قبله دعا

آبرو میرود ای ابر خطاپوش بیچار
که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم
«حافظ»

وقتی که نزول باران برای مدتی بطول انجامد و کم آبی و خشک سالی حیات حیوان و نبات را تهدید نماید مردم به فکر قبله دعا رفتن و نماز باران خواندن می‌افتند برای این کار با مشورت ملای محل یک روز جمعه را در نظر می‌گیرند. در آن روز کودکان و مردان از نقطه معینی دسته جمعی بسوی مصلی در بیرون شهر روان میشوند. ملا دعا و اوراد و اذکار مخصوص می‌خواند و نماز باران آنطور که در کتب دینی و روایات مذهبی وارد شده بجا می‌آورند.^{۱۰}

در قدیم کودکان نیز برای خود مراسمی داشتند که در عین حال نوعی بازی و سرگرمی بحساب می‌آمد بدین ترتیب که در هر محله عده‌ای از کودکان دور هم جمع میشدند، یکنفر را از میان خود به عنوان «میش» انتخاب می‌کردند. دستمالی به گردنش می‌بستند و دنباله دستمال را بدست می‌گرفتند و میش را آرام، آرام حرکت می‌دادند و ضمن آن، سرود مخصوص باران توسط یک نفر خوانده میشد و بقیه جواب می‌دادند. سرود چنین بود:

میشک میشکو... بچه‌ها دسته جمعی جواب می‌دادند: بع...

کی بهار ابو... بچه‌ها دسته جمعی جواب می‌دادند: بع...

الله بده باران، ای کریم بده باران. از دست گنه کاران، ای کریم بده باران...

اعیاد

الف: عید فطر و عید قربان

عید فطر و عید قربان دو عید بزرگ مذهبی مسلمانان جهان، در فین شآن و مرتبت خاص دارند. در بامداد این دو عید مردم دسته دسته با سینی‌های پر از شیرینی و گلاب و عود و گشته^{۱۱} به زیارت قبور اموات میروند و ضمن خواندن فاتحه، شیرینی بین مستمندان تقسیم می‌کنند. هر گروه و طایفه قبر بزرگ طایفه و خانواده را مرکز تجمع قرار میدهند و از آنجا بر سر سایر قبور حاضر میشوند و فاتحه می‌خوانند. سابقاً که امکان تهیه شیرینی از قنادی‌ها و بازار وجود نداشت هر خانواده شیرینی مورد نیاز عید را با شیره خرما یا شکر در منزل می‌پخت اما سالها می‌گذرد که شیرینی محلی (حلوا) جز به ندرت دیده نمی‌شود. بعد از فاتحه خوانی و تقسیم شیرینی، مردها در مصلی جمع و آماده نماز عید میشوند و آنرا طبق دستور بجا می‌آورند پس از نماز روبوسی و تبریک عید بین نمازگزاران و حاضران شروع میشود و هر کس بمنزل خود میرود در منزل نیز عرض تبریک بین تمام اعضاء خانواده صورت می‌گیرد و این کار از بزرگ خانواده، مادر بزرگ، پدر بزرگ یا پدر و مادر و عمو و دایی و یا خاله و خالو (دائی) آغاز می‌گردد. سابقاً که فین کدخدا داشت، بعد از نماز بیدار کدخدا می‌رفتند و اغلب ناهار را مهمان کدخدا میشدند. در روز عید فطر و قربان اعضاء فامیل و دوستان فرصت را غنیمت شمرده چنانچه از هم کدورتی داشته باشند با دست دادن بیکدیگر و روبوسی و تبریک متقابل صلح و صفا می‌کنند و گذشته را بدست فراموشی می‌سپارند. اگر احیاناً ریشه کدورت و دل‌تنگی بین افراد فامیل یا دوستان عمیق باشد دیگر افراد فامیل یا دوستان دست اندرکار میشوند و مقدمات صلح و صفا را فراهم می‌آورند در این قبیل موارد آنکه کوچکتر است بیدار آنکه بزرگتر است میرود و غبار کدورت را از آئینه دل پاک می‌کنند و به زبان حال می‌گویند:

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت

بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت^{۱۲}

ب: عید نوروز

وقت آن است که با هم ره صحرا گیریم
کز دم باد سحر بوی بهار آمد و عید
«شهریار»

عید نوروز در فین با ایام باور ساختن درختان خرما مقارن است و این خود به حلاوت و شور و نشاط نوروزی می‌افزاید. لباس نو پوشیدن و دید و بازدید و تبریک گفتن از رسوم این عید است. سابقاً مادر بزرگها روز نوروز شاخ گاو و گوسفند و درب منزل را با محلول گل سرخ رنگین می‌ساختند و نه تنها شاخ گاو و گوسفند که هر چه دم دستشان میرسید حتی کنده بعضی نخلها را رنگ می‌کردند. همان مادر بزرگها کم و بیش معتقد بودند که زمین روی شاخ «گاو ماهی» قرار دارد و نوروز روزی است که گاو ماهی برای رفع خستگی زمین را از این شاخ به آن شاخ منتقل می‌سازد و اگر احياناً روز نوروز زلزله‌ای رخ می‌داد مادر بزرگ اتخاذ سند می‌کرد که زمین در اثر جابجا شدن از این شاخ به آن شاخ، تکان خورده است.^{۱۳}

یکی از سرگرمیهای بزرگتران در ایام نوروز دادن باقلای تر بیکدیگر بود بدین ترتیب که اگر کسی میتوانست یک یا چند خوشه باقلای سبز را که حداقل دارای چهار دانه باقلا باشد طوری بدست دیگری بدهد که او نفهمد چه چیز باو می‌دهند، برنده محسوب میشد و حق داشت از طرف بازنده سوری بگیرد. برای رد گم کردن معمولاً باقلا را لای پاکت یا دستمال یا بسته‌ای می‌گذاشتند و بدست طرف می‌دادند. اگر برنامه با موفقیت انجام می‌گرفت، طرف برنده فوراً صلوات می‌فرستاد و در این موقع شست گیرنده، خبردار میشد که سوری باخته است. اما اگر طرف حواسش جمع بود و در موقع گرفتن پاکت یا دستمال و بسته، احتیاطاً می‌گفت: «بی باقلا» از خطر جسته بود. نوروز و بهار فین اگر زمستان پربارانی را پشت سر گذاشته باشد فرح بخش و نشاط انگیز است اما بعد از نوروز هوا با سرعت رو به گرمی میرود و سبزه‌ها خشک میشوند با اینحال اعتقاد عمومی بر این است که پس از نوروز تغییرات غیرمنتظره‌ای ممکن است در هوا ایجاد شود و به همین جهت گفته‌اند:

پس از نوروز سلطانی، پدید آید زمستانی، یا باد است یا باران یا شرطه بی‌پایان.
 بچه‌ها و کودکان نیز در نوروز سرودی می‌خواندند و به دستاویز آن از پدر و مادر
 و سایر بزرگ‌ترها عیدی می‌خواستند، بدین‌قرار:

نوروز نو باز آمده	بلبل به آواز آمده
فرزند به صدناز آمده	بابا بده نوروزیم. مادر بکن دلسوزیم
مادر بحق شیر تو	در گردنم زنجیر تو
شبها بخوردم شیر تو	بابا بده نوروزیم. مادر بکن دلسوزیم
نوروزیم ده شاهی است	کمتر کنی یک شاهی است
گر ندهی رسوائی است	بابا بده نوروزیم. مادر بکن دلسوزیم

ای بی‌بی ^{۱۴} نیکو سرشت	جای تو باشد در بهشت
طفلان دهندم سرزنشت ^{۱۵}	بی‌بی بده نوروزیم. مادر بکن دلسوزیم

ای خاله‌ام ای با وفا	باشد خدا از تو رضا
جای تو باشد کربلا	خاله بده نوروزیم. مادر بکن دلسوزیم

عمو بحق لاله	حق باشدت پشت و پناه
باشد خدا از تو رضا	عمو بده نوروزیم. مادر بکن دلسوزیم

خالو ^{۱۶} تو هستی خال من	هستی تو پر و بال من
فکری بکن بر حال من	خالو بده نوروزیم. مادر بکن دلسوزیم

جوکو^{۱۷} نوروزی

یکی از سرگرمیهای کودکان و جوانان و حتی میان سالان در ایام نوروز تاب خوردن است که اصطلاحاً «جوکو خوردن» می‌نامند. طناب جوکو را کارگران قبلاً از برگ خرما می‌بافتند و دو سر آنرا به کنده دو نخل بلند می‌بستند و بدست علاقمندان می‌سپردند. بعضی جوانان برای اظهار وجود و اثبات قدرت پا و بازوان خود «جوکو» را از حالت کاملاً سکون، با تلاش و فعالیت زیاد کم کم به حرکت درمی‌آوردند و اوج می‌گرفتند. این حالت تاب خوردن را که با پا زدن شدید همراه است «مردی» می‌گویند. بچه‌ها برای جوکو خوردن نیز سرودی داشتند که با: جمله جوکو نوروزی بدو^{۱۸}... شروع میشد.

جناغ شکستن

از سرگرمیهای معمولی در فین یکی هم جناغ شکستن است. در محافل خانوادگی و دوستانه پس از آنکه سینه و ران مرغ و خروس بینوا را خوردند نوبت شکستن جناغ آن می‌رسد. بدین ترتیب که یک نفر جناغ را در دست می‌گیرد و از حاضران هل من مبارز می‌طلبد. اگر داوطلب پیدا شد هر یک از طرفین یک سر جناغ را در دست می‌گیرد و ضمن آنکه شرطی بین خود برای برنده، قائل میشوند آنرا می‌شکنند از این لحظه هر یک از آنان که بتواند چیزی بدست طرف بدهد بطوریکه بیاد جناغ و شرط بندی نباشد برنده است. اما اگر طرف پیش از گرفتن چیزی بگوید «یاد دارم» می‌تواند آن چیز را بگیرد بدون اینکه بازنده باشد. اگر فراموش کرد که بگوید: یاد دارم، طرف فوراً می‌گوید: فراموش...! و بدین ترتیب شکست رقیب و پیروزی خود را اعلام مینماید. جناغ شکستن نوعی تمرین برای تمرکز حواس و هوش و دقت است و هرگز جنبه برد و باخت آن مطرح نیست.

معمولاً یکبار فراموش کردن برای ختم قضیه کافی است اما گاهی طرفین تا سه بار فراموش کردن را جزء شرط قرار می‌دهند.

اندر پی آزمایش هوش
 بشکست جناغ با من او دوش
 دل در کف او نهاده، گفتم
 یاد است مرا، تو را فراموش

روضة خوانی^{۱۹}

روضة خوانی از سنت‌های معمول است و از قدیم‌الایام اجرا می‌شود. روضه خوانی عمومی در مساجد و تکایا و روضه خوانی خصوصی در منازل برگزار می‌گردد. ماه محرم و صفر و رمضان و ایام وفات ائمه دین و شب‌های جمعه بهترین زمان روضه خوانی است. بعضی روضه‌ها با شام یا ناهار همراه است و برخی بدون شام و ناهار - روضه خوانی با شام و ناهار را روضه «تره» و بدون شام و ناهار را روضه «خشکه» می‌نامند. در روضه خشکه از ذاکرین و مدعوین با چای و قلیان پذیرائی می‌شود. برای شروع روضه خوانی همینکه عده‌ای از مدعوین و ذاکرین جمع شدند یک نفر از «ذاکرین» با صدای بلند و با آهنگ مخصوصی چاشی (چاوشی) می‌کند و هدف از آن آگاهی دادن به مردم محل از شروع روضه خوانی است. معمول‌ترین عباراتی که در «چاشی» بکار می‌رود عبارتند از:

بر مشام میرسد هر لحظه بوی کربلا بر دلم یارب نماند آرزوی کربلا
 تشنه آب فراتیم ای اجل مهلت بده تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا
 در این موقع پس از لحظه‌ای مکث، آهنگ چاوشی عوض می‌شود و عباراتی بکار می‌رود که حاضرین را وادار به صلوات فرستادن مینماید مانند:

که بر حبیب خدا ختم انبیاء صلوات به این عم نبی شاه لافتی صلوات
 به یازده پسران علی ابوطالب به ماه عارض هر یک جدا جدا صلوات

در پایان هر مصرع هر جا کلمه «صلوات» بگوش رسید، حاضران با هم با صدای بلند صلوات می‌فرستند. همینکه چاشی تمام شد نوحه‌خوانی شروع میشود. بدین ترتیب که چند نفر از ذاکران یکی پس از دیگری قطعات منظوم در رثای یکی از شهداء کربلا با آهنگ مخصوص می‌خوانند و حاضران دسته‌جمعی ضمن آنکه با دست به سینه خود می‌زنند جواب می‌دهند. نوحه‌خوانان حرفه‌ای معمولاً جزوه‌ای دارند که در آن انواع نوحه‌ها ثبت کرده‌اند و با خود همراه دارند و آنرا اصطلاحاً «بیاض» می‌نامند. پس از آنکه چند نوحه خوانده شد. مجدداً یک نفر خوش صوت با یکی دو عبارت کوتاه، چاشی می‌کند و ملا به منبر میرود و روضه‌ای متناسب با زمان و یا برحسب نذر و نیت صاحب مجلس می‌خواند همینکه روضه و دعا تمام شد همه بپا می‌خیزند و زیارت نامه مخصوص در سه مرحله بشرح و ترتیب زیر خوانده میشود:

۱ - رو به قبله: السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک یا بن رسول الله، یا بن امیرالمؤمنین یا بن فاطمه الزهرا و رحمه الله و برکاته.

۲ - رو به مشهد: السلام علیک یا غریب الغرباء - السلام علیک یا معین الضعفاء والفقراء - السلام علیک یا علی بن موسی الرضا علیک الاف التحیه و الثناء و رحمه الله و برکاته.

۳ - رو به قبله: السلام علیک یا صاحب العصر والزمان - السلام علیک یا شریک القرآن، السلام علیک یا امام الانس و الجن، عجل الله تعالی فرجک و سهل الله مخرجک، لظهورک و رحمه الله و برکاته.

در روضه خوانیهای «تره» شام یا ناهار ممکن است قبل و یا بعد از روضه‌خوانی صرف نمایند. کتابهایی که در روضه‌خوانی معمولاً به عنوان منبع، مورد استفاده قرار می‌گیرد عبارتند از: کتابهای مرحوم مجلسی مانند بحارالانوار و حلیه‌المتقین معراج المصابین^(۱) تألیف ملا احمد نراقی - ناسخ التواریخ میرزا عباسقلی خان سپهر کتاب جودی و غیره. از روضه‌خوانان مشهور آخوند ملا محمد صادق - مرحوم ملا غلام ذاکری - مرحوم ملا علی ذاکری فرزند مرحوم ملا غلام ذاکری و حاج عبدالحسین آخوندی و از نوحه‌خوانان مشهور مرحوم کربلانی علی حسن کرم - مرحوم کربلانی غلامعلی - مرحوم

زنیل محمدعلی - مرحوم رئیس حسن ترابی‌زاده - آقای حسن خدام انصاری - آقای
ملاحمد ذاکری معروف به «محمد ملا» را میتوان نام برد.

نمونه یک قوچه

برو باد صبا بر کوی جانان - آن شه خوبان
بگو با اکبر آن سرو خرامان - ای مه کنعان
به بیمارست نفرمودی پیامی - داروی دردم
نسیمی نه، ز زلف مشک فامی - ای مه کنعان
که در بیت‌الحزن باشم شب و روز با دل پرسوز
قرین با ناله‌های آتش‌افروز - ای مه کنعان
مرا باردگر جان بر تن آید - وای به امیدی
که بوی یوسف از پیراهن آید - ای مه کنعان
بیا ای گشته دور از خواهر زار - با دل پر درد
قدم کن رنجه اندر فرش بیمار - ای مه کنعان
بنالد سامی^{۲۰} از غم تا به محشر - ای شه سرور
گاهی بر اکبر و گاهی بر اصغر - ای مه کنعان^{۲۱}

تعزیه خوانی

تعزیه خوانی یا شبیه خوانی نیز از قدیم‌الایام در فین معمول و متداول بوده است و
در جوار قلعه و حسینیّه مرحوم کربلائی ابوتراب با تشریفات خاص برگزار میشد و زمان
آن دهه اول محرم هر سال بود. برای انجام تعزیه قطعات منظومی زبان حال هریک از

شهدای کربلا و سران لشکر و یاران یزید و نیز وسایل و ابزار کار شبیه خوانان مانند انواع لباس زنانه و مردانه و کود کانه و نیزه و شمشیر و سپر و طبل و غیره موجود بود. تعزیه خوانی بعد از ظهرها طوری آغاز می‌گردید که با غروب آفتاب پایان یابد. در قدیم بعضی شب‌های دهه اول محرم نیز مراسم تعزیه خوانی برپا میشد اما بعدها منحصر به روز گردید. شبیه‌خوانان عموماً از میان مردان انتخاب میشدند و هر جا که لازم بود به لباس زنانه در می‌آمدند و نقش خود را ایفا می‌کردند. هر روز بخشی از وقایع کربلا اجرا میشد و ملای محل مسئول انتخاب افراد شایسته برای هریک از نقش‌ها بود. بعضی از نقش‌ها سالهای سال توسط افراد معین اجرا می‌گردید که طبعاً در کار خود ورزیده و ماهر بودند. هر شبیه خوان، کاغذی در دست دارد که در آن جملاتی که باید ضمن عمل بخواند ثبت شده، این کاغذ و نوشته را اصطلاحاً «نسخه» می‌نامند، مثلاً نسخه علی‌اکبر در روز نهم - یا نسخه ام لیلی در روز دهم و غیره. پیش از آنکه شبیه خوانان وارد صحنه شوند. در مسجد مجاور حسینیّه جمع میشوند و ضمن پوشیدن لباس مخصوص، نسخه خود را مرور و مطالعه می‌کنند و اگر کسانی تازه کار باشند و مشکلی داشته باشند آنرا با راهنمایی ملا برطرف می‌سازند همینکه همه لباس پوشیدند و آماده شدند، یکنفر به طبال که در نقطه مرتفعی قرار دارد اعلام می‌کند تا طبل را به صدا درآورد مقارن با بلند شدن صدای طبال، شبیه خوانان با نظم و ترتیب وارد میدان میشوند و هر کس در محلی که برای او در نظر گرفته شده قرار می‌گیرد. شبیه خوانان زن در چادر و پنهان از نظرها می‌نشینند. در جریان تعزیه یکنفر ینام تعزیه گردان یا فهرست گردان در حالیکه فهرستی در دست دارد مرتباً در میان شبیه خوانان حرکت میکند و نوبت خواندن هر کس را باو یادآوری می‌کند. تعزیه گردان معمولاً با پای برهنه راه میرود و این به معنای احترام به قداست میدان تعزیه تلقی میشود.

در مراسم تعزیه مردان و زنان تماشاچی جدا از هم می‌نشینند و در طول جریان تعزیه همه باید سکوت را کاملاً مراعات نمایند. اگر از کسی صدا یا حرکتی نامناسب سر بزند فوراً توسط ما مورین انتظامات مورد مواخذه قرار می‌گیرد. در قدیم مردم فین تعزیه را بیش از روضه، می‌پسندیدند و علت آن نیز جنبه عملی و نمایشی آن بود که برای همه

مخصوصاً افراد بی‌سواد و کودکان جالب و سرگرم‌کننده بود در آن دوران بعضی از شبیه خوانان سوار بر اسب نقش خود را انجام میدادند. در سال ۱۳۱۳ خورشیدی که اولین دبستان به سبک جدید در فین تأسیس گردید حبیب‌الله صفائیان مدیر دبستان با تعزیه خوانی شدیداً بمبارزه برخاست و بساط آنرا برچید و هرچه از وسایل و ابزار کار بود به اداره اوقاف بندرعباس فرستاد پس از آن سالها تعزیه خوانی موقوف شد تا آنکه آنها از آسیاب افتاد و دوستداران تعزیه بساط برچیده شده را دگر بار گسترده‌تر کردند. اینک سالهاست که تعزیه خوانی با شور و هیجان بیشتر انجام میشود. در مراسم تعزیه خوانی روز دهم محرم، تابوت و علم گردانی نیز انجام میشود. صاحبان و متولیان تابوت و علم، از چند نقطه شهر، به حرکت درمیایند و سرانجام در محل تعزیه خوانی متمرکز میشوند.

از صادق تفرشی متخلص به هجری

نادره پیری ز عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از روی پند
زیر همین قبه و این بارگاه	روی همین مسند و این دستگاه
بر سپری چون سپر آسمان	تازه سری بود و از آن خون چکان
سرکه هزارش سر و افسر فدا	صاحب دستار رسول خدا
دیدم و دیدم که ز این زیاد	دید و چها دید؟ که چشم مباد
از پس چندی سر آن خیره سر	بد بر مختار به روی سپر
باز چو مصعب سرو سردار شد	دستخوش او سر مختار شد
و این سر مصعب بود ای نامدار	تا چه کند با سر تور روزگار
حیف که یک دیده بیدار نیست	هیچکس از کار خبردار نیست
نه فلک از گردش خود سیر شد	نه خم این طاق، سرازیر شد

مات همینم که در این بند و بست

این چه طلسمی است که نتوان شکست؟

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند

نیاز نیم شبی دفع صدبلا بکند

«حافظ»

هفت بند

یکی از مراسم معمولی در فین که جنبه دعا و نیایش دارد هفت بند خوانی است. هفت بند شامل هفت قطعه منظوم است که همه در وصف علی علیه السلام سروده شده و در سختی‌ها و گرفتاری‌ها و بیماری‌های جمعی یا فردی با آئین خاص و آهنگ مخصوص خوانده میشود. همینکه پاسی از شب گذشت کسانی که برای شرکت در مراسم هفت بند خوانی حضور یافته‌اند با دلهای شکسته و در عین حال امیدوار «در یکی از مساجد محل» رو به قبله می‌ایستند و ملای محل شروع به خواندن مینماید. هر بند دارای ترکیب بندی^{۲۲} است که چون بانجا برسند همه با هم جمله لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار را با صدائی رسا سر می‌دهند. صدای آنان همچون ناقوس در دل شب و در سکوت نخلستان می‌پیچد و تا دورترین نقطه آبادی به گوش مردم می‌رسد و دلها را بی‌اختیار به ملکوت اعلی و بارگاه کبریا می‌کشاند، در این دقایق و لحظات روحانی، همه برای شفای بیمار یا رفع سختی‌ها و گرفتاری‌های عمومی قلباً و باتمام وجود به دعا و تضرع می‌پردازند. سراینده هفت بند بطوریکه خود اشاره مینماید اهل آمل بوده و از سروده‌های وی پیداست که نسبت به مولای متقیان علی علیه السلام ارادت فوق‌العاده‌ای داشته است:

بنده بیچاره کاشی از دل و جان سالها

روز و شب در خطه آمل ثناخوان شماست

مسکن بنده اگرچه خطه آمل بود

لیک از روز طفولی رو به کاشان شماست

بند اول

یا کریم یا رحیم مشکلی دارم عظیم برگشا یارب به بسم الله الرحمن الرحیم

*

السلام ای سایهات خورشید رب العالمین
مفتی هر چهار دفتر، خواجه هر هشت خلد
عالم علم لدنی. شهسوار لوکشف
صاحب یوفون بالنذر، آفتاب انما
در جهان از روی عزت چون جهانی در جهان
از عطای دست فیاض تو دریا مستفیض
کاتب دیوان امرت، موسی دریا شکاف
نقش بند کاف و نون از بدو فطرت تا کنون
ناشنیده از زمان مهمل تا پایان عمر
مثل تو چون سر ایزد در همه حالی محال

آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین
داور هر شش جهت، اعظم امیرالمؤمنین
مظهر^{۲۳} حق، نفس پیغمبر امام راستین
قره العین لعمرک، نازش روح الامین
بر زمین از روی رفعت، آسمانی بر زمین
وز ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه چین
پرده دار بام قصر، عیسی گردون نشین
ناکشیده چون مه رخسار تو نقش نگین
بی رضای حق ز تو حرفی کرام الکاتبین
ور بود ممکن، نه، الارحمه للعالمین

هر که مداحش خدا، همدم رسول الله بود

ور کسی همتاش باشد هم رسول الله بود

بند دوم

ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس
مهمل مهمل از گلوی چرخ برنارد فلک
چیست با قدرت سپهر و کیست بارای تو مهر
کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه
با شکوه صولتت دستان نیاید در شمار

بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس
گر نه از مهر تو باشد صبح صادق را نفس
آن ز قدرت مستعان و این ز رایت مقتبس
چرخ را بردست و پیشاهنگ بندد چون جرس
در پر عنقای مغرب کی شکوه آرد مگس

صولت بازوت اردستان بدیدی در مصاف
 ور شکوهت را به میزان معانی برکشند
 گردل دریا عطایت موج بر گردون زند
 اندر آن میدان که مردان سعادتمند را
 نشتر شمشیر شیران روی درشریان نهد
 از میان مشرق میدان در آئی مهر وار
 خلق هفت اقلیم اگر آن روز همدستان شوند
 مرغ روحش در زمان ازییم، بشکستی قفس
 از ره خفت کم آید بوقبیس از یک عدس
 لجه گردون در آن گرداب ماند همچو خس
 از ره مردی عنان از دست بریاید فرس
 چون طبیب مرگ گیرد ساعد جان را مجس^{۲۴}
 رأیت دولت ز پیش و آیت نصرت ز پس
 از ره مردی نیارد تاب میدان توکس
 صورتی گردد مجسم فتح گوید آشکار
 لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار

بند سوم

ای سپهر عصمت از فر تو زیور یافته
 از غبار درگه عرش احترامت آشکار
 بر امید نقش رویت، دست نقاش ازل
 هر که دستش را به دریا کرد نسبت بیگمان
 باز قدرت هر کجا بال جلالت کرده باز
 هر که مهر مهر تو بر صفحه دل کرده نقش
 هر که دست حاجتی بر جود تو برداشته
 ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تورا
 روز فتح الباب را از دست دریا سیر تو
 با صفات گوهر پاک تو گردون سالها
 ای که اندر آفرینش لاف بالائی زده
 با خدا و مصطفی رأی تو یکسان آمده
 از خدا و مصطفی شمشیر و دختر، یافته
 آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته
 کیمیاگر نسخه گوگرد احمر یافته
 نقش ها بر بسته اما چون تو کمتر یافته
 رشحه دست تو را دریای اخضر یافته
 طایران سدره را در زیر شهر یافته
 مخزن دل را چوکان زر، توانگر یافته
 دست خود را تا قیامت حاجت آور یافته
 ای ز تو دریای فطرت، کان گوهر یافته
 نسرطایره^{۲۵} را فلک، چون بطه، شناور یافته
 خاک خجلت بر جبین حوض کوثر یافته
 رفعتت را آفرینش پایه برتر یافته
 از خدا و مصطفی شمشیر و دختر، یافته
 گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب
 تا ابد حوا سترون بودی و آدم غزب

بند چهارم

ای معظم کعبه اصل از زبان^{۲۶} مصطفی
 از نقود گوهر معنی لبالب شد دهان
 تیغ تو ابری است دریا دل که فتح الباب او
 تاسپهر شرع شد پرنور از آن هرگز نتافت
 ای باستحقاق بعد از مصطفی غیر تو کس
 رهروان عالم تحقیق را نابرده راه
 رفعت بالای امکان صورتی ناممکن است
 گرچه در عالم به اقبال تو شاهی کرده‌ام
 لاف مداحی از آن حضرت نمی‌ارم زدن
 از بیان خلق برناید صفات ذات تو
 عرض حاجت بر تو حاجت نیست میدانی که چیست
 منت خلقم بجان آورده لطفی کن، مرا
 روی رحمت بر متاب ای کان جود از روی من
 حرمت جان محمد یک نظر کن سوی من

بند پنجم

ای ستوده مرخدایت یا امیرالمومنین
 سرکشان دهر را آورده سرها زیر حکم
 خازنان کان دریا، کیسه‌ها پر ساختند
 بسکه لعل اندر دل کان، خاک بر سرمی‌کند
 از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد
 خوانده نفس مصطفایت یا امیرالمومنین
 بازوی زور آزمایت یا امیرالمومنین
 روز بازار سخایت یا امیرالمومنین
 از دل دریا عطایت یا امیرالمومنین
 پیش خلق جان فرایت یا امیرالمومنین

آنچه عیسی از نفس می کرد، رمزی بود و بس
 خاطر همچون منی آزرده خاطر کی کند
 با همه بالانشینی عقل کل نابرده راه
 آنچه تو شایسته آنی ز روی عز و چاه
 گر زمین را حلقه‌ای بودی ز جا برداشتی
 روز رزم افکنده در سر پنجه خورشید تاب
 گر بدی بالاتر از عرش برین جای دگر
 مدح را شایسته ذات تو باید گفت و بس
 ما همه از درگه لطف گدائی می کنیم
 بهتر از جام جم و آئینه اسکندر است
 «فهم انسانی چه داند عزت کار تو را»

از لب معجز نمایت یا امیرالمومنین
 وصف ذات کبریایت یا امیرالمومنین
 زیر شادروان جاهت یا امیرالمومنین
 کس نداند جز خدایت یا امیرالمومنین
 بازوی خیبر گشایت یا امیرالمومنین
 پنجه ماه لوایت یا امیرالمومنین
 گفتمی کانه جاست جایت یا امیرالمومنین
 کیست تا گوید ثنایت یا امیرالمومنین
 ای همه شاهان گدایت یا امیرالمومنین
 کاسه کشکول گدایت یا امیرالمومنین
 کافرینش بر ندارد بار مقدار تو را»

بند ششم

ایکه فرمان قضا موقوف فرمان شماسست
 آفتابی کاسمان در سایه اقبال اوست
 چشمه‌ای کزوی محیط آفرینش قطره‌ای است
 پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل
 هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است
 نسبت قدر تو را با اوج گردون چون کنم
 آنچه از وی عالم امکان غباری بیش نیست
 قبه نه چرخ را چون دانه برچیند ز جا
 آنچه گردون را بدو چشم جهان بین روشن است
 هر گهر کاندلر ضمیر کان امکان قضاست

دور دوران فلک دوری ز دوران شماسست
 خیمه‌ای از پرتو گوی گریبان شماسست
 قطره‌ای از لجه دریای احسان شماسست
 با همه ذهن و ذکاء طفل دبستان شماسست
 از کمال فضل رحمت خاصه در شان شماسست
 زانکه اوج او حقیض قدر دربان شماسست
 صورتی چندانست و آن رکنی زار کان شماسست
 مرغ تعظیمی که آن بر بام ایوان شماسست
 جز دو قرصی نیست آنهم فضله خوان شماسست
 صورت اظهار آن موقوف فرمان شماسست

بنده بیچاره کاشی از دل و جان سالها روز و شب در خطه آمل ثناخوان شماست
مسکن بنده اگرچه خطه آمل بود لیک از روز طفولی رو به کاشان شماست
بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز با دل پردرد بر امید درمان شماست

درد بتوان پیش درمان، چند پنهان داشتن؟

عاقلی نبود ز درمان، درد، پنهان داشتن

بند هفتم

تا نجف شد آفتاب دین و دنیا را مقام خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت الحرام
قبله اصل است بی شک نزد ارباب یقین زانکه دارد عروه الوثقای دین در وی مقام
آفتاب آسمان دین، امیرالمومنین والی ملک ولایت، حاکم دارالسلام
مبطل بنیان بدعت، منشی احکام وحی حاکم دین شریعت، حامی حل و حرام
پایه قدرت به معنی گر نبودی در جهان صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام
ای سریر سروری افزوده از جاه تو جاه وی جهان آفرینش برده از نام تو نام
بر سپهر احترام، آفتاب از ذره کم بر زمین اهتمام، ذره، خورشید احترام
با شکوه و شقه و دستار و رکن مسندت تاج جمشیدی چه و ملک سلیمانی کدام؟
آنچه از تعظیم امکان سلیمان می‌رود اندکی بود آن هم از تمکین سلمان تو وام
نسبت با سایر انسان خطا باشد خطا گوهر پاکیزه جوهر را چه نسبت با رخام
تیر تقدیر قضا پیوسته در تقدیر توست ننهد از روی ادب بیرون ز فرمان تو گام
مثل تو جز مصطفی صورت نبندد عقل را معنی ایمان ما این است، روشن والسلام

ز ایران روغات بر درگاه خلد برین

میدهند آواز طبتم فادخلوها خالدین

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانان به زمزم شوید و هند و بسوزاند
«عرفی»

فاتحه خوانی

در فین همینکه کسی رخت از جهان بربست، بلافاصله همه طبقات مردم در منزل او جمع میشوند و با سرعت مشغول تهیه مقدمات غسل و کفن و دفن میشوند. معمولاً غسل میت و کفن کردن بوسیله ملای محل و یا با راهنمایی او توسط شخص دیگری انجام میشود. در موقع بلند کردن تابوت میت رسم است که ابتدا کسان نزدیک متوفی در بلند کردن جنازه شرکت کنند. سپس دیگران، هر چند قدم یکبار حمل تابوت را به عهده می گیرند. پس از آنکه مراسم تدفین پایان یافت همه تشییع کنندگان پشت سر، خانواده متوفی بسوی منزل او بر می گردند و ضمن خواندن فاتحه، به بازماندگان تسلیت می گویند. جملاتی که معمولاً برای اظهار تسلیت بکار میرود عبارتند از: بقای عمر شما باشد، شما را بقا باشد - تسلیت عرض می کنم و غیره...

از روز فوت تا سه روز خانواده متوفی رسماً به عزاداری می نشینند در این مدت مردم از راههای دور و نزدیک به دیدن آنها می آیند. برای نشستن دیدار کنندگان معمولاً سرپناهی چهار سوق مانند، از چوب و شاخ نخل میسازند و صاحبان عزا طوری می نشینند که همه واردین آنها را به بینند.^{۲۷} دیدار کنندگان غالباً ناهار یا شام را با صاحبان عزا صرف مینمایند، هزینه پذیرایی هر وعده شام یا ناهار را یکی از نزدیکان متوفی بعهده می گیرند و هدف از آن این است که صاحب عزا نگران پذیرایی نباشد و با خیال راحت با مردمی که بدیدار او می آیند بسر برد. روز سوم پایان مجلس فاتحه خوانی است و پذیرایی از مردم در این روز به عهده صاحبان اصلی عزاست. بر خلاف روزهای اول و دوم برای مراسم روز ختم مجلس، کتباً یا بطور شفاهی از عدهای دعوت میشود که جمبور بهم رسانند. سی پاره کلام الله مجید به مجلس میاورند و آنها که سواد خواندن

قرآن دارند مشغول قرائت میشوند. همینکه قرائت تمام سی جزء قرآن پایان یافت یک سینی محتوی شیرینی (حلوا) و عود و گلاب به مجلس میاورند و ملای محل دعای ختم قرآن میخوانند. پس از این دعا، شیرینی بین حاضران توزیع میشود بدین ترتیب که ظرفهای حلوا را جلو هریک از حضار میگیرند و هرکس میل داشت مقداری از آن برمیدارد آنگاه نوبت روضه خوانی فرا میرسد و بلافاصله پس از آن، ناهار صرف مینمایند.

سابقاً پیش از صرف شام یا ناهار یک یا دو نفر در حالیکه لگن و آفتابه در دست داشتند وارد مجلس میشدند و ابتدا دست صاحبان عزا و سپس دست ساپرین را می شستند. بدین ترتیب که جلو شخص زانو میزدند، لگن را برابر او روی زمین می گذاشتند و با آفتابه آب روی دست وی می ریختند. بعد از شستن دست، مجمعه های^{۲۸} بزرگ غذا یکی بعد از دیگری وارد مجلس میشود و صرف غذا آغاز می گردد.

پس از صرف غذا چای و قلیان به میان می آید و یکی دو ساعت بعد، سلمانی محل وارد مجلس میشود و سر و صورت صاحبان عزا را اصلاح می کند و بدین ترتیب ختم ایام فاتحه خوانی اعلام میشود. حاضران به تدریج با صاحبان عزا خداحافظی کرده و به منازل خود میروند: جمله ای که در موقع خداحافظی بکار میرود این است: آخر مصیبت شما باشد. آنانکه تمکن مالی دارند به محض آنکه میت را بخاک سپردند یک یا دو نفر قاری قرآن بطور شبانه روزی بر سر قبر میگمارند تا به تلاوت قرآن مشغول شوند.

چهل روز پس از فوت مراسم ختم «چله»، چهارماه بعد، ختم چهارماه و یک سال بعد ختم سال با تشریفات کامل توسط صاحب اصلی عزا برگزار میشود. سنگ قبر متوفی در مراسم ختم چهارماه یا سال، نصب می گردد.

اعتقادات متفرقه

در موقع مسافرت اگر مردی سر برسد آنرا به فال نیک میگیرند اما اگر زن سر برسد بد می‌دانند و چند دقیقه‌ای آنرا به تأخیر می‌اندازند. وقتی کسی عازم سفر است اگر خود او یا دیگری عطسه نماید لحظه‌ای صبر^{۲۹} می‌کنند تا نحوست عطسه بر طرف گردد. اگر یکی از پلکهای چشم بطور غیرارادی بزند یعنی دچار لرزش شود نشان آن است که مسافری از راه خواهد رسید همینطور اگر آبی که از کاسه یا لیوان دور ریخته میشود، صدائی شبیه سلام‌علیکم ایجاد نماید مهمان خواهد رسید و در جواب آن می‌گویند: علیکم‌السلام. وقتی کسی عطسه کرد می‌گویند یا مرتضی‌علی و یا صبر خیر.

اگر کفش‌ها موقع از پا درآوردن روی هم سوار شوند نشان آن است که صاحب کفش بسفر خواهد رفت. اگر کسی موقع غذا خوردن لب یا زبان خود را بجود سوغات خواهد خورد. در موقع نوشیدن آب اگر شخص دچار سرفه پی درپی گردد در همان لحظه، در جائی نام او به میان آمده است. دهان کفش و لوله قوری و کتری نباید رو به شخص باشد. بانگ بیموقع خروس، نحوست دارد و احتمالاً دزدی در همان زمان در آبادی مشغول دزدی است. اگر مگس وارد پیراهن کسی شده باشد علامت آن است که در جائی از او بدگوئی می‌کنند. بعضی آدمها، شور چشم هستند و شور چشمان حسودند و به هرچیز زیبا ممکن است با چشم خود آسیب برسانند، برای رفع شور چشمی اشخاص قرائت سوره «فلق» و ذکر جمله ماشاءالله، نام خدا، مفید و مؤثر می‌دانند. اگر صاحب چشم شور خود در برخورد با اشخاص و اشیاء زیبا، جمله ماشاءالله را بکار برد نگرانی و دلهره تا حدی کاهش می‌یابد.^{۳۰}

شب چهارشنبه (سه شنبه شب) حتی‌المقدور نباید به منزل کسی رفت ممکن است صاحب خانه دل چرکین شود. شب جمعه (پنجشنبه شب) رفتن به زیارت قبور مسلمین و خواندن فاتحه ثواب دارد و معتقدند که اموات در این شب چشم براه خیرات و مبرات کسان خود هستند. اگر کسی درست در همان لحظاتی که نام او در میان است سر برسد می‌گویند حلال‌زاده سر اسم خود، رسید. روز شنبه و چهارشنبه نباید به تسلیت

دیگران رفت. اگر کودک موقع راه رفتن و دویدن بیفتد (زمین بخورد) فوراً در محل افتادن وی آب می‌ریزند و می‌گویند: تو نیفتادی باز پنبه دانه افتاد. اگر کف دست کسی خارش دهد، پول بدست خواهد آورد. خضر نبی الله ممکن است بخانه کسی گذر کند و خیر و برکت بیاورد. در قبرستان برای نشان دادن قبر کسی نباید با انگشت به آن اشاره کرد و اگر کسی این کار را کرد باید نوک انگشت خود را گاز بگیرد^{۳۱}. در بازگشت از مجلس ترحیم به منزل، زنان مقداری برگ سبز درخت بی خار تهیه می‌بینند و در ورود به منزل آنها را به سر و روی بچه‌ها و جوانان می‌ریزند و بدین ترتیب برای آنها طراوت و سرسبزی آرزو مینمایند.

اگر اولین لقمه ناهار یا بانگ اذان مقارن شود صاحب لقمه بهشتی است - ناخن دست و پا را نباید در اتاق و حیاط منزل ریخت موجب بگومگو و جنگ و دعوا میشود. مرغی که مانند خروس بانگ سر دهد منحوس است و باید آنرا کشت^{۳۲}. نوعی زنبور سیاه در فین دیده میشود که اصطلاحاً آنرا «موک» می‌نامند. این زنبور اگر کسی را نیش بزند باید فوراً خود را به آب برساند تا موک بمیرد و الا اگر «موک» زودتر خود را به آب رساند آن شخص میمیرد! شبها ایستاده آب نوشیدن کراهت دارد و کسی که سرش برهنه است موقع نوشیدن آب بهتر است یک دست را روی سر خود بگذارد. خوردن مغز گوسفند برای کسی که پدرش زنده است جایز نیست. رفت و روب منزل شب هنگام نحوست دارد. اگر کودک مشغول جارو کردن شود مهمان خواهد آمد. گهواره خالی بچه را نباید تکان داد. تیغه قیچی را نباید بیخود بهم زد دعوا میشود. دود کردن اسپند مخصوصاً در شب چهارشنبه برای دفع حسد و چشم زخم مفید است. هسته خرما را نباید شمرد موجب درد دندان میشود. اگر مرغ در خاک غوطه زده باشد و خود را بتکاند مهمان خواهد آمد. جارو را اگر دور از چشم مهمان ناخوانده و مزاحم، بگوشه‌ای تکیه دهند مهمان رفع مزاحمت خواهد کرد. اول غروب تخم مرغ را نباید از خانه خارج کرد در صورت لزوم، قدری نمک بجای آن باید گرفت. بچه‌ها را نباید با جارو زد، دزد از آب درمی‌آیند. اگر هلال ماه رو به آسمان و بالا باشد می‌گویند ماه گرسنه است و نعمت کم خواهد بود، اگر رو بپائین و زمین است نعمت فراوان خواهد بود.

بعضی‌ها برای سفر رفتن قبلاً «ساعت» می‌گیرند یعنی با مراجعه به ملای محل معلوم می‌سازند که سفر کردن در فلان روز خوب است یا نه؟ اگر گوسفند یا گاوی گم شود آنرا «لوبن»^{۳۳} می‌کنند تا از گزند حیوانات درنده محفوظ بماند.

موقعیکه بر سر سفره نشسته و غذا می‌خورند اگر کسی وارد شود می‌گویند: بسم‌الله، یعنی بفرمائید و غذا بخورید و طرف اگر میل به غذا ندارد در پاسخ می‌گوید: نوش جان. وقتی بزرگتری وارد مجلس شود با احترام او از جا برمی‌خیزند و اگر جای مناسبی برای نشستن او نباشد، کوچکتران جای خود را باو می‌دهند.

وقتی برای اولین بار به عیادت بیمار می‌روند خطاب به او می‌گویند: بد نباشد...! و بیمار در جواب می‌گوید: بد نیینی. در دفعه دوم و دفعات بعد می‌گویند: احوال بهتر؟ یعنی انشاءالله حال شما بهتر شده و بیمار جواب می‌دهد: الحمدالله، شکر خدا، گاه نیز بجای بد نباشد، می‌گویند: چه خیرتان است؟ وقتی بر کسی وارد شوند که مشغول انجام کاری است می‌گویند: نخسته، یعنی خسته نباشید و او جواب می‌دهد: خسته غم نباشید. به کسی که کار جالبی انجام داده باشد می‌گویند: دست مریزاد و او در جواب می‌گوید: قدبالات مریزاد.

در نوشیدن آب حق تقدم با کوچکتران است و اصطلاح «آب از کوچکتر» بکار می‌رود وقتی کسی از خواب بلند شد خطاب به او می‌گویند: صحت خواب، و او در جواب می‌گوید صحت و سلامت باشید. وقتی کسی از سفر می‌رسد می‌گویند: رسیدن بخیر و او جواب می‌دهد: عاقبت شما بخیر. وقتی کودکی دنیا آمد کسانی که به دیدن خانواده کودک می‌روند پس از سلام و احوالپرسی و ذکر: ماشاءالله، می‌گویند: قدم نو رسیده مبارک و چون نام کودک بشنوند می‌گویند: خوش نام باشد. وقتی خبر تولد کودک بگوش فامیل و دوستان برسد معمولاً بلافاصله سؤال می‌کنند: شیر است یا روباه؟ مقصود این است که پسر است یا دختر^{۳۴}؟

بهترین نوع احترام در برخورد با بزرگان و معمرین این است که بلافاصله پس از سلام، خطاب به آنها گفته شود: «بنده‌ایم» یا «بنده آقا» یا بنده بیرم^{۳۵} و جواب طرف این است: «بنده خدائیم» یا «بنده خدا باشید» یا «بنده الله». گاه، طرف، بجای این

جملات کوتاه در جواب می گوید: احوال ... (فلانی)

شب جمعه خوردن پیاز کراحت دارد. شلوار را نباید ایستاده پوشید بلکه باید نشست و پوشید. وقتی کسی بطور غیرمنتظره و بیموقع وارد خانه کسی شود، فوراً میپرسند: خیر باشد! یعنی اتفاق بدی نیفتاده باشد و خبر بدی نداشته باشید و او اگر اتفاق بدی نیفتاده بلافاصله جواب می دهد: خیر است و خیال همه را راحت میسازد.

آل و زن زائو

باعتقاد عوام الناس، آل موجودی است که پس از وضع حمل زنان ممکن است به سراغ آنان بیاید و موجب آزار و مرگ زائو شود برای حفظ زائو از این دشمن خیالی اطراف محیط استراحت او را با ریسمانیکه از موی بز و گوسفند بافته شده باشد حصار می کنند و همواره جسمی فلزی مانند کارد و چاقو زیر بالش او می گذارند و از همه مهمتر اینکه او را تنها نمیگذارند. با اینهمه احتیاط ها و تدابیر امنیتی! اگر زنی گرفتار آل شد، بحال اغماء می افتد در این حالت اسبی بر بالین زائو حاضر می کنند و توبره ای از جو بر سر آن می زنند، اگر اسب شروع بخوردن جو کرد و شیهه زد، زائو به سلامت خواهد ماند در این موقع تیری به علامت پیروزی شلیک میشود اما اگر زائو از حال اغماء خارج نشد آل، کار خود را کرده است.

به زن زائو آب خیلی کم می دهند زیرا معتقدند که آب به زائو دادن موجب ناراحتی و حتی مرگ او میشود^{۳۶} بجای آب روزانه چندین بار «جلاب^{۳۷}» باو می خوراند که معتقدند برای تقویت بنیه وی مفید است.

«و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
 «سوره الذاریات آیه ۵۶»

جن

اعتقاد به جن و حضور و دخالت گه گاه او در زندگی آدمیان در میان برخی از مردم فین همانند بسیاری از مردم گیتی از قدیم‌الایام وجود داشته است. مادر بزرگها و پدر بزرگها از این موجود نامرئی داستانها و روایات بسیار ساخته و پرداخته و شبهای دراز زمستان، درکنار اجاق به بچه‌ها و جوانان منتقل نموده‌اند. باعتقاد آنها جن در جاهای تاریک و متروک مانند قبرستانها قنات‌ها و چشمه‌ها - باغ‌ها و خانه خرابه‌ها بسر میبرد و ممکن است آدمی را آزار دهند. جن ممکن است به شکل بعضی حیوانات مانند گربه - خارپشت - مرغابی و غیره درآید. برای محفوظ ماندن از شر آن نباید به تنهایی در اماکنی که محل حضور اجنه است بسر برد. جن‌ها بصورت انفرادی و یا دزگروههای چندتائی ممکن است خود را نشان دهند، ظاهراً کسی آنها را نمی‌بیند و فقط از سروصدا و مزاحمت‌های آنها میتوان پی بوجودشان برد چنانکه می‌گویند: جنیان از نقطه نامعلومی بسوی کسی که قصد آزار او را دارند سنگ می‌پرانند. کسی که دچار آزار جن شد باید باکمک دعانویس و دستورهائیکه او می‌دهد شفا یابد. جن از بسم‌الله می‌ترسد از این رو هر جا که احتمال حضور او میرود باید به بسم‌الله توسل جست. مردم فین جن را اصطلاحاً «جنتک»^{۳۸} می‌گویند اما شبها بهتر است آنها را بنام «از ما بهتران» نام برد^{۳۹}.

مهد یسما^{۴۰}

مهد یسما از موجودات افسانه‌ای است که صحبت آن هست اما ماهیت آن بدرستی روشن نیست. در تصور و پندار عامه، مهدیسماقامتی رسا و دست و پائی دراز دارد بطوریکه هر جا بایستد باسانی میتوان از میان لنگهای او رد شد. مهدیسما دارای

تخم‌های بزرگی است که بیش از همه چیز جلب توجه می‌کند. کار این موجود خیالی، آزمایش دل و جرات جوانان و مردان است و به همین منظور گاه خود را در مسیر جوانی که به تنهایی از یک نقطه آبادی به نقطه دیگر می‌رود قرار می‌دهد. در برخورد با او نباید ترس بخود راه داد بلکه باید با کمال شجاعت از میان لنگهای او گذشت. اگر جوانی این چنین پیدا شد و فاتحانه از معبر مهدی‌ما گذشت. مهدی‌ما در کمال تعجب می‌گوید: دل به این دل! یعنی عجب دل و جراتی دارد! و رهگذر فاتح و دلیر باید در جواب او بگوید: «گند به این گند» یعنی عجب تخم بزرگی دارد! مهدی‌ما را هم مانند جن فقط شبها میتوان دید و دلیل آن نیز روشن است زیرا در تاریکی و یا در سایه روشن‌ها بهتر میتوان خیال‌پردازی کرد و شجاعت خود را برخ دیگران کشاند.^{۴۱}

عمر زاهد همه طی شد بتمنای بهشت
او ندانست که در ترک تمناست بهشت؟

گرگ زاد محمود

زاد محمود که مخفف زاهد محمود است آبادی کوچکی است در قلمرو لارستان که گویا زاهدی بنام محمود در آنجا آرمیده است. این زاهد محمود سابقاً یعنی حدود چهل پنجاه سال پیش^{۴۲} دارای مریدی بود که در زبان مردم فین بنام «مرود زاهد محمود»^{۴۳} شهرت داشت و همه او را می‌شناختند زیرا اولاً آن بیچاره کر و لال بود ثانیاً همه ساله در فصل برداشت خرما سروکله‌اش در فین پیدا میشد و هر روز نزد یکی از اهالی مهمان بود و سهمی از خرما می‌گرفت و میرفت. میان مردم فین در آن زمان این شایعه با قوت تمام وجود داشت که «زاد محمود» دارای یک گرگ درنده است که گوش به فرمان «مرود» است تا اگر کسی درجائی جناب مرود را خوب تحویل نگرفت و سهم خرمای سالانه او را نداد، خدمتش برسد و حساب هرچه آدم زبان نفهم است کف دستش بگذارد. مرود (متولی) مذکور با چنان خصوصیات ظاهری (کر - لال) و

چنین گرگ درنده دست آموز در حقیقت بیش از آنکه ترحم و دلسوزی صاحب خانه‌ها را جلب نماید موجب تشویش و نگرانی آنها بود. مخصوصاً کودکان که از نزدیک شدن به خود «مروود» نیز بیم داشتند چه رسد به گرگ درنده خو؟ اینک سالهاست که از «مروودزاد محمود» خبری نیست و چنین بنظر میرسد که «مروود و گرگ» هردو دار فانی را وداع گفته‌اند:

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد گویا بخواب شیرین فرهاد رفته باشد
تنها از زادمحمود ضرب‌المثلی بجا مانده که اتفاقاً زیاد هم مصداق پیدا میکند و
آن این است: روغن ریخته نذر زاد محمود که مفهوم آن نزد ارباب معرفت روشن است.

مراسم ازدواج

ازدواج از آغاز تا فرجام مراحل دارد که ذیلاً به آنها اشاره میشود:

الف: خواستگاری

پس از آنکه دختر و پسر با تصمیم و نظر خود و یا با توصیه و راهنمایی خویشان و دوستان، همدیگر را پسندیدند و آماده ازدواج شدند تنی چند از کسان داماد با تعیین وقت قبلی به منزل دختر میروند و به نام پدر داماد و از طرف وی از دختر رسماً خواستگاری مینمایند. عبارتی که برای بیان مقصود، معمولاً بکار میرود این است: فلانی (منظور پدر و مادر یا خود داماد است) ضمن عرض سلام، آرزو و تمنا دارند که فلانی را (داماد) به غلامی (یا فرزندی) قبول فرمائید. البته چون ترتیب قضایا قبلاً بطور غیر رسمی داده شده، جواب مثبت است. در همین فرصت یا در زمان دیگر راجع به شرایط ازدواج و زمان برگزاری جشن عروسی مذاکره و اتخاذ تصمیم میشود.

ب: مراسم عقد

پیش از آنکه دفتر خانه‌های ازدواج و طلاق بوجود آیند عقدنامه را ملای محل

یا کسی که خط و ربط و انشائی داشت طی مراسم خصوصی با حضور خانواده عروس و داماد مینوشت و بامضاء عروس و داماد و چند تن از نزدیکان و معتمدان محل میرساندند و جهت اجرای صیغه عقد نزدیکی از علماء مذهبی میفرستادند.

همینکه عقدنامه با مهر و امضاء عاقد بر می گشت مقدمات جشن عروسی فراهم می گردید. اغلب جشن های عروسی سابقاً در فاصله فروردین تا آخر شهریور ماه و عمدتاً در گرما گرم تابستان یعنی تیر و مرداد برگزار میشد. زمان عروسی بطور رسمی یک شبانه روز است اما خانواده عروس و داماد از یک هفته پیش عملاً سرگرم عیش و شادمانی و تهیه ظرف و فرش و مواد غذایی و سایر وسایل هستند.

صورت اسامی کسانی که باید بطور رسمی دعوت شوند قبلاً با نظر بزرگان خانواده داماد تهیه میشود و یکی دو روز قبل از موعد مقرر، چند نفر از جوانان صورت اسامی را در دست میگیرند و به خانه اشخاص مراجعه می کنند و از جانب پدر داماد از آنان دعوت می کنند که فلان روز و شب در مراسم عروسی شرکت فرمایند. از روزیکه چاپ و چاپخانه در دسترس عموم قرار گرفته دعوتها با «کارت» صورت میگیرد. عروسی رسمی از شب یک روز شروع و به ظهر فردا ختم میشود و طی آن از مهمانان با یک وعده شام - یک وعده صبحانه و یک وعده ناهار پذیرایی میشود. البته رسم صبحانه دادن سالهاست منسوخ گردیده و جز در مورد کسانی که از راه دور آمده اند و شب را در منزل داماد بسر میبرند انجام نمی شود.

ج: شیرینی

برای سکونت مدعوین معمولاً سرپناهی موقتی از شاخ و برگ نخل میسازند که اصطلاحاً آنرا «شیرینی» مینامند. طول و عرض شیرینی برحسب تعداد مدعوین فرق میکند. سقف آن بصورت شیروانی است و صورت ظاهر آن به یک بازار «چهار سوق» شبیه است این نوع سرپناه برای گرمای طاقت فرسای تابستان آنهم در روزگاری که هیچ نوع وسیله خنک کننده امروزی وجود نداشت بهترین مکان برای پذیرایی از جماعتی انبوه بود. در هر یک از اضلاع چهارگانه «شیرینی» گروه خاصی از مدعوین استقرار

میایبند. گروهی که از لحاظ موقعیت اجتماعی و فامیلی بیشتر بهم نزدیک و مانوسند و البته این بدان معنا نیست که هر کس هر جا خواست نتواند بنشیند. از شیرینی فقط برای روز استفاده میشود و شب هنگام مدعوین در فضای باز و آزاد پذیرائی میشوند.

د: شام - ناهار

شام و ناهار از قدیم‌الایام عبارت بوده است از پلو و یک یا دو نوع خورش و مخلفات آن. سابقاً مقداری گوشت «بره» یا «کهره» نیز سرخ کرده لای پلو می‌گذاشتند که البته سفره را جلایی بیشتر می‌داد و رنگین‌تر می‌ساخت. چنان گوشتی را اصطلاحاً بنشت^{۲۴} می‌گفتند. (یادش بخیر چون مدتهاست که روی زیبا از مشتاقان نهان کرده و کسی را از آن خبری نیست).

پیش از آنکه سفره‌های نایلونی به میدان آیند شام یا ناهار در سینی‌های بزرگ مسین وارد مجلس میشد، وسط سینی قبه‌ای از پلو و اطراف آن چند کاسه خورش - نان و مخلفات دیگر قرار داشت. سینی‌ها (مجمعه‌ها) را عده‌ای از مردان ورزیده از محل طبخ تا شیرینی روی سر حمل می‌کردند. در مدخل شیرینی یکنفر مرد ورزیده و مجرب سینی‌ها را به ترتیب در شیرینی می‌چید. همینکه کار چیدن را پایان می‌رساند با صدای بلند می‌گفت: بفرمائید... در اینموقع مدعوین دور سینی‌ها حلقه می‌زدند (معمولاً ۴ تا ۵ نفر برای یک سینی) و مشغول صرف غذا میشدند. لازم به تذکر است که قبل از رواج قاشق و چنگال، دست حاضران نیز توسط چند نفر لگن و آفتابه بدست شسته می‌شد و این کار پس از صرف غذا نیز لزوماً تکرار میشد. عروسی این زمان نیز در مجموع با همان تشریفات قدیم انجام میشود جز اینکه بجای مجمعه از سفره نایلونی و قاشق و چنگال و پیش دستی استفاده میشود.

ه: حنا بندان

از سنت‌های معمول در عروسی‌ها، رنگین ساختن دست و پای عروس و داماد با خمیر حناست که آنرا اصطلاحاً حنا بندان می‌نامند. حنا بستن آداب و تشریفات دارد و

آنها معمولاً در سه نوبت انجام می‌دهند. نوبت اول خصوصی است و با حضور خانواده عروس یا داماد صورت می‌گیرد. از همین‌رو به «حنای دزدی» شهرت دارد یعنی حنائی که محرمانه بسته شده و کسی از آن آگاه نیست. نوبت دوم یک روز قبل از شب عروسی و نوبت سوم در شب عروسی و پس از صرف شام انجام میشود. در این شب داماد را با سلام و صلوات در جای نرم و راحتی می‌نشانند یک متکای بزرگ زیر شانه‌ها و متکای دیگری زیر ساقهای پای او می‌گذارند آنگاه ظرف محتوی حنا و نقل و نبات می‌آورند و ابتدا پاها و سپس دست‌ها را حنا می‌بندند. دست و پای حنا بسته را با دستمالهای مخصوص که حنا بند نام دارد می‌پیچند و می‌بندند و داماد را با همان حال تا بامداد فردا نگاه می‌دارند. در طول مدتی که عده‌ای مشغول بستن حنا به دست و پای داماد یا عروس هستند. جماعتی از دوستان و خویشان آنها بالای سرشان حلقه می‌زنند و درحالی‌که اغلب دستمالی در دست دارند با آهنگ مخصوص حنا بندان که بوسیله زن یا مردی خوش صوت اجرا میشود. دستمالها را بحرکت درمیاورند و دسته‌جمعی جواب میدهند سرود حنا بندان با عبارات زیر شروع میشود:

جانی حناش می‌بندم آی برگ سناش می‌بندم آی
داماد حناش می‌بندم آی

همینکه نوبت به دستها رسید سرود و آهنگ آن تغییر می‌کند. حنا بندان دستها با عبارات زیر شروع میشود:

حنا بندان کنم من دو دست رنگی کنم من
به سایه سر الله حنا بندی کنم من
حنا بر هر دو دستش می‌برازد حنا بندی کنم من

و: سات^{۴۵} بران

شبی که مراسم حنا بندان رسمی انجام میشود یک بشقاب حنا با مقداری نقل و نبات و عود و غیره طی تشریفات خاص از منزل داماد بمنزل عروس حمل میشود و از

آنجا متقابلاً یک بشقاب حنا بمنزل داماد میاورند. در طول راه، نوازندگان با سرنا و دهل می‌نوازند و همراهان با دست افشانی و شادمانی مراسم «سات بران» را گرم و پرهیجان نگاه میدارند. در روزگاران قدیم که وسیله روشنائی حتی چراغ زنبوری نیز وجود نداشت مسیر جمعیت را با شاخه‌های فروزان نخل روشن می‌ساختند. برای این منظور چندتن از جوانان ورزیده و ماهر مرتباً از نخل‌ها بالا و پایین می‌شدند و شاخه‌های خشک را با داس قطع می‌کردند و می‌ریختند تا روشنائی دچار توقف نگردد و مشکل عبور جمعیت پیش نیاید. در پاره‌ای موارد داماد نیز در شب سات بران جهت «خوش کردن ساعت» بمنزل عروس می‌رفت و شب را در آنجا (البته جدا از عروس) بسر میبرد تا فردا شب که شب زفاف است اشکال سعد و نحس بودن وجود نداشته باشد. مجموعه این مراسم را «سات بران» مینامند.

ز: نوازندگان

در قدیم در هر عروسی رسمی تنی چند از نوازندگان دوره گرد بنام «قوال» یا «لوطی» نیز شرکت داشتند و با سرنا و تمبک و چنگ و دهل سر و صدائی راه می‌انداختند. لوطیان هریک در فنی سر رشته داشتند یکی چنگ میزد، دیگری دهل و آن یکی سرنا. یکی دو نفر نیز در معلق زدن و انجام حرکات نرم مانند روی دو دست راه رفتن و غیره ماهر بودند. گروه لوطیان معمولاً عنتری هم با خود داشتند که همیشه بسته بود و گه گاه همراه با لوطی، حرکاتی انجام می‌داد و حاضران را می‌خندانید. لوطیان طی چند روز توقف در منزل داماد بخوبی تغذیه و تر و خشک میشدند و در پایان عروسی نیز مبلغی برحسب قرار قبلی حق الزحمه می‌گرفتند.

ح: سرتراشان

روز آخر، چند ساعت پس از صرف ناهار، داماد را در حالیکه دستمال سبزی دور کمر بسته و کاردی نیز در آن جا داده با سلام و صلواه و ذکر مخصوص توسط چند نفر از دوستان به میان جمعیت در «شیرینی» میاورند و بر صندلی می‌نشانند تا دلاک

(سلمانی) باصلاح سر و صورت و آرایش او بپردازد. در کنار صندلی داماد عده‌ای از یاران و خویشان داماد گرداگرد سینی محتوی نقل و نبات و عود و گلاب می‌نشینند و آماده دریافت و ثبت هدایای نقدی مدعوین میشوند. معمولاً کسان نزدیک داماد مانند برادر - خواهر - عمو - دایی و غیره در تقدیم هدیه پیشقدم میشوند و بزرگترین رقم را آنان می‌پردازند. چند نفر در مجلس حرکت می‌کنند و هدایای اشخاص را گرفته به مأ موران ثبت و ضبط تحویل می‌دهند. یکی دو نفر وجوه دریافتی را می‌شمارد و یک نفر خوش خط آنها را روی کاغذ ثبت مینماید. یک نفر نیز با صدای بلند میزان هدیه هر کس را برای آگاهی دیگران اعلام مینماید. همینکه جمع آوری وجوه پایان یافت مبلغ کل را نیز جهت اطلاع عموم، با صدای بلند می‌خوانند.

ط : زیارت - حمام

پس از اصلاح سر و صورت و آرایش داماد، نوبت به حمام رفتن می‌رسد. خوانچه‌های محتوی لباس داماد - نقل و نبات و گل و گلاب بوسیله زنان خانواده داماد بحرکت درمی‌آید و داماد پیاده یا سوار بر اسب بسوی حمام (چشمه کوروان) حرکت مینماید. جمعیت انبوهی داماد را همراهی میکنند و در طول راه، همه جا رقص و شادمانی جریان دارد. همینکه به حمام رسیدند، داماد باتفاق دلاک و چندتن از دوستان نزدیک وارد آب میشود و با کمک دلاک به شست و شوی سر و تن می‌پردازد. در این مدت جمعیت همراهان، بیرون حمام مشغول شادی و سرور هستند. در قدیم گاه نیز تیری به علامت موفقیت و شادی شلیک میشد. برای مراسم حمام، نیز ابیاتی از قدیم وجود داشته که توسط گروه زنان، بطور آرام و با متانت خوانده میشود: همچنین در طول راه از منزل تا حمام، دلاک و چندتن از جوانان که در کنار داماد قرار دارند ذکر مخصوص می‌خوانند از اینقرار:

الف الصلوه، صل وسلم، چشم پاک، نظر پاک، بکوری چشم ناپاک، پیغمبر خدا صلوا. پیغمبر خدا صلوا... صل علی محمد...

سابقاً هروقت داماد سوار بر اسب به حمام و زیارت می‌رفت پسر بچه‌ای را جلو

داماد می‌نشانند به این نیت که آن پسر بچه به مرحله دامادی برسد و هم داماد صاحب فرزندی «پسر» گردد.

وقتی که داماد از آب خارج و آماده پوشیدن لباس نو شد سرود مخصوصی خوانده میشود که یک بیت آن از اینقرار است:

مبارک باد که داماد رخت پوشه یک دست اکنه دو دست پوشه

یعنی مبارک باد که داماد لباس نو میپوشد - یک دست از تن خارج می‌کند و دو دست میپوشد. در قدیم که پوشیدن شال رسم بود، داماد شال بزرگی روی قبای خود می‌بست و کلاهی بر سر می‌گذاشت. بعضی طبقات بجای کلاه، لنگی بصورت عمامه بر سر می‌گذاشتند. همینکه داماد از حمام خارج شد او را با همان تشریفات اولیه بسوی زیارتگاه حرکت می‌دهند. زیارتگاهی که از زمانهای قدیم بدین منظور اختصاص دارد آرامگاه شیخ کمال‌الدین عباس است که شرح آن خواهد آمد. در اینجا داماد ابتدا دو رکعت نماز حاجت بجای می‌آورد و سپس به زیارت میپردازد. همینکه داماد از زیارتگاه خارج شد بسوی منزل حرکت می‌کنند. در منزل داماد را مستقیماً نزد پدر یا ولی او که با تنی چند از نزدیکان و بزرگان بانتظار نشسته‌اند می‌برند. داماد اگر سوار بر اسب است پیاده میشود و بر دست و صورت پدر به نشانه احترام و تشکر بوسه می‌زند در همین لحظات پدر بخشی از دارائی خود را به عنوان «پانداز» به پسر می‌بخشد^{۴۶}. پس از آن به روبوسی و دیدار دیگران میپردازد و چون از مردان فارغ گردید بمیان زنان میرود و نخست بر دست و صورت مادر بوسه می‌زند. این مراسم تا اوایل غروب ادامه دارد و مدعوی یکی پس از دیگری از داماد و خانواده او خداحافظی کرده به منازل خود میروند.

ی: زفاف

آخرین مرحله عروسی زفاف است که در آخرین ساعات بعد از ظهر روز آخر یعنی مقارن با ساعت ۲۲ یا ۲۳ انجام میشود. عده‌ای از دوستان و نزدیکان داماد، درحالیکه دو دست داماد را در دست دارند بسوی خانه عروس روان میشوند. در منزل

عروس ابتدا از داماد و همراهان با چای و شربت و شیرینی پذیرائی میشود آنگاه همراهان داماد از پدر عروس یا ولی او اجازه می‌طلبند که داماد را به حجله‌گاه نزد عروس ببرند و چون اجازه داده شد داماد را با ذکر صلوات نزد عروس می‌برند و سر پسر بچه‌ای را به سر هر دوی آنان می‌زنند باین نیت که نخستین فرزند آنان پسر باشد و هر دو را بخدا می‌سپارند و خود برمی‌گردند. معمولاً عروس و داماد چند روز اولیه زندگی مشترک را در منزل عروس بسر می‌برند سپس به خانه داماد می‌آیند و تا مدتی هر روز نزد یکی از منسوبان و دوستان به شام یا نهار دعوت میشوند.

نمونه عقدنامه‌های قدیم

قد و قعت صیغةالعقد المناکحة الشرعية بنیهما
ایجاباً و قبولاً حرره الاحقر الخادم المطهره

۲۷ ذ ق ۱۳۵۰ - مهر عبدالهادی الموسوی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی احل النکاح و حرم الزنا و صلی الله علی محمد و آله خیر الوری.
بعد الحمد والصلوة: حاضر و حاضره گردیدند عالیشان توفیق آثار محمد ولد
صدق عبدالقاسم فینی و عاقله بالغه با کره رشیده مسماه زینب بنت عبدالکریم عبدل شیخ
حاجی و وکیل قائم مقام بر حق مطلق شرعی خود گردانید عالی جناب فضایل ماب
قدسی آداب علامه فهمی ملاذالانام مروج دین اسلام آقا سید عبدالهادی زید فضله العالی
بر اینکه ما ذون و مرخص است که مرحمت فرموده صیغه عقد قائمی و دائمی بر وفق
دین نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و طریقه اثنی عشریه، عربیا فارسیا بصادق
المهرالمعین المبین مرضی الطرفین مبلغ بیست تومان وجه نقد رایج خزانه عامره ممالک
محروسه رواج ایران که عبارت از دویست عدد قرانی باشد و برگردن زوج حقی است

ثابت و دینی لازم که ادای شرعی بسوی زوجه خود ادا و مهم سازد و به الفاظ گوهر بار جاری و به خاتم مبارک مزین و ممهور فرماید که عندالله و عندالرسول ضایع نخواهد شد. این حروف علی السبیل و کالت نامه قلمی گردید. فی تاریخ بیست و هفتم شهر شوال المکرم سنه ۱۳۵۰ عبدالکریم عبدل شیخ حاجی .

درس محبتتم ار بود زمزمه محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریزبای را
«نظیری نیشابوری»

آموزش و پرورش

مردم فین عموماً مسلمان هستند و در تعظیم شعائر دینی با اعتقاد و ایمان کامل عمل مینمایند. زبان آنان فارسی آمیخته با پاره‌ای از کلمات خاص محلی است و در مجموع از فرهنگ دری مایه گرفته است. کلماتیکه در آنها چهار حرف «پ - چ - ژ - گ» بکار رفته بوفور به گوش میخورد. نام خانوادگی بسیاری از مردم، فارسی سره است. سالها پیش از آنکه مدرسه به سبک جدید دایر گردد، فرزندان خود را برای کسب دانش به مکتب خانه میفرستادند. ملا و معلم، مقام والائی داشت و نفوذ آنان در بچه‌ها بمراتب بیش از نفوذ پدر و مادر بود.

اولین مکتب خانه

در باب اولین مکتب خانه روایات مختلف است اما از مجموع تحقیقات چنین استنباط گردید که اولین مکتب خانه حدود سال ۱۱۵۸ هجری توسط مرحوم ملا غلامحسین برپا گردیده، پس از او مرحوم ملا غلامعلی و پس از او مرحوم ملا علی محمد اکبر مکتب دار بوده‌اند. ملایان و مکتب داران دیگر عبارت بوده‌اند از:

- ۱ - مرحوم ملا عبدالکریم سایبانی
 - ۲ - مرحوم ملا اسدالله خواجه زاده
 - ۳ - مرحوم ملا قنبر استاد علی
 - ۴ - مرحوم ملا محمد سبزه‌علی
 - ۵ - مرحوم ملا غلام ذاکری
 - ۶ - مرحوم ملا تاج‌الدین تاج‌الدینی در مارم
 - ۷ - آقای ملا عبدالحسین ذاکری (آخوندی) در مارم
- پس از تاسیس مدرسه به سبک جدید مکتب خانه‌ها مخصوصاً در فصل تابستان دایر بودند و کسانی که مایل بودند کودکان خود را برای تعلیم قرآن به مکتب می‌فرستادند. از کسانی که تا این اواخر کم و بیش مکتب خانه داشته‌اند از آقایان:
- ۱ - ملا علی ذاکری
 - ۲ - محمد ذاکری معروف به محمد ملا، میتوان نام برد.

برنامه مکتب خانه‌ها

در مکتب خانه‌ها برنامه اصلی تعلیم قرآن و اصول و فروع دین و بطور کلی خواندن و نوشتن بود. آموزش با الفباء شروع میشد و همینکه شاگردان حروف شناس میشدند به خواندن و یاد گرفتن سوره‌های کوچک قرآن میپرداختند روش یاد گرفتن انفرادی بود بدینمعنی که هر طفل جداگانه درس می‌گرفت و پس میداد. از حفظ کردن مهمترین هنر یادگیری بود و هر کس حافظه قوی‌تر داشت موفق‌تر بود. تنبیه بدنی رواج کامل داشت و برای این منظور جناب ملا همیشه دسته‌ای از ترکه‌های نرم نخل دم دست حاضر و آماده داشت. تعریف‌هایی که از شیوه تنبیه بعضی ملایان می‌کنند، بعضاً مو را بر تن راست می‌کند به همین سبب بوده که شاگردان کم استعداد و باصطلاح کند ذهن به عناوین مختلف از مکتب خانه فرار می‌کردند.

هر کودک موظف بود درس را با صدای بلند و بدون انقطاع و با حرکت دادن

سر و سینه بخواند. از این رو همه و سر و صدای بچه‌های مکتبی تا فاصله دور دست بگوش میرسید. شاگردان با استعداد در اداره مکتب خانه و کمک به ملا، نقش مهمی داشتند اینگونه شاگردان را «خلیفه» می‌گفتند.

به حسن خط و زیبا نویسی فوق‌العاده توجه میشد و کسی که خط زیبا داشت مورد احترام و تمجید این و آن قرار می‌گرفت و این خاصیت زیبایی است که در هر جا ظاهر گردد آنرا عزیز می‌سازد. خواه خط زیبا باشد یا خانه و فرش و چهره زیبا، خداوند نیز زیبایی را دوست دارد^{۲۷} و چه نیکو گفته است استاد سخن سعدی:

پر طاووس بر اوراق مصاحف دیدم
گفتم این منزلت از قدر تو می‌بینم بیش
گفت خاموش هر آنکس که جمالی دارد
هر کجا پای نهد دست ندانندش پیش

از خوش نویسان قدیم مرحوم آخوند ملا محمد صادق واعظ - مرحوم حاج محمد باران کاتبی - مرحوم ملا اسماعیل دبیری بیش از دیگران شهرت داشته‌اند. برای کسانی که قرآن را با موفقیت یاد می‌گرفتند و با اصطلاح «ختم» می‌کردند تشریفاتی وجود داشت از جمله اینکه هدایائی شامل یک دست لباس و شیرینی به ملا تقدیم می‌گردید و یا از ملا و سایر شاگردان در منزل شخص به صرف ناهار پذیرائی بعمل می‌آمد. بعد از ختم قرآن نوبت خواندن کتابهایی از قبیل کلیات سعدی - حافظ - کتاب مذهبی چودی می‌رسید و ضمن آن اصول نامه‌نگاری - ترسل - قباله نویسی و غیره یاد می‌گرفتند.

هو

نمونه قبالة یا سند خرید و فروش^{۴۸}

وقعت المبايعة الصحيحة الشرعية حسبما رقم
و سطر في هذا الورقة لدى و انا العبد الراجي
ابن المرحوم محمد زمان. «مهر»

بسم الله خير الاسماء

بعد الحمد و الصلوة: غرض از جولان ملماس، در میدان قرطاس ذکر و بیان آن است که بتاريخ عشر اوسط من شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۴ حاضر محضر اهالی شرع مطاع لازم الاتباع گردید عالیشان عزت نشان میر محمد خلف مرحوم میر غلام در حال صحت نفس و کمال عقل بالطوع والرغبة والاختیار بلا کراه والاجبار خالیة عن التوطئة والتورية والتمهيد بلا وعد ولا وعید و در معرض مبايعة صحیحه شرعیة لازمة جازمة در آورد از اصالت خود و وکالت ثابته همشیره خود هی المسمات فضه بنت مرحوم میر غلام و وکالت ادعائیه یکنفر برادر صلبی و بطنی خود هو میر علی خلف مرحوم میر غلام و فروخت به عالیشان معلی بنیان، عمده الاعیان شیخ عبدالکریم خلف مرحوم شیخ حسینعلی آنچه لدى العقد تسلط بر مبايعة آن داشتند و آن عبارت است از تمامی و همگی و جملگی کل نخیلات موضع موسومه به فرامرزی که عبارت از پنج حلقه بند نخیلات است مع آبادانه و ویرانه و اراضی تحت النخیل و بین النخیل و اراضی مرزوعی و مغروسی و کافه ملحقات و عامه منضمات کلاً طراً کلاً کائناً ما کان، بدون وضع و استثناء شئی منها و ذکر ام لم یدکر و سمی ام لم یسم. مع یک گهر آب از فاریاب ماستان در هر چهل و هشت یوم واقعات قائمات در قریه ماستان فین که عند اهالیها از جمله معلومات و مستغنی التعریف و التوصیف است به ثمن معین مبین مرضی الطرفین معلوم القدر والوصف مبلغ هشتاد

تومان - رایج معامله خزانه عامره که عبارت از هشتصد عدد قرانی ناصرالدین شاه عدی الله کلاً مقبوض فی المجلس العقد و صیغه صحیحه شرعیه مع الشرايط و الارکان و اسقاط جمیع الخيارات سمت جریان پذیرفت بناء علی هذا بمقتضای جریان صیغه و قبض و اقباض و تسلیم و تسلیم و تخلیه ید بایع و تصرف مشتری مبیع مسطور بحذا فیرها از حقیقت و ملکیت بایمان زایل و مرتفع و بحقیقت و ملکیت مشتری منعوت قرار و استقرار شرعی پذیرفت و مر مشتری است در مبیع مسطور انحاء و انواع تصرفات مالکانه کتصرف الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم و کان ذالک تاریخ ماتقدم فی اول السطور و صلی الله علی محمد و آله الی یوم النشور.

شهد بمافیه ابن مرحوم اسماعیل
ابن مرحوم حاجی علی عباس
ابن مرحوم ملا محمد علی حسینی علی
ابن مرحوم کربلانی ابوتراب عبدالرسول

نخستین دبستان

نخستین دبستان به سبک جدید در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در فین تاسیس یافت و بنام بدر^{۲۹} نامگذاری شد. نخستین کسی که در سال تاسیس دبستان به عنوان مدیر و آموزگار به فین آمد شخصی بنام حبیب الله صفایان اهل اصفهان بود که مردم او را صفایان می نامیدند و هنوز هم به همان نام مشهور است بعدها مرحوم علی قاندهی و آقای غلام جعفری با وی در اداره دبستان همکاری داشتند. صفایان در کار خود بسیار سخت گیر و خشن بود و نه تنها در امور مربوط به دبستان بلکه در بسیاری از امور محلی همانند یک حاکم دخالت و امر و نهی می کرد. از جمله کارهایی که کرد برچیدن بساط تعزیه خوانی بود که همه ساله در ماه محرم با شور و شوق عمومی در حسینیه کربلانی ابوتراب برگزار میشد. صفایان تمام وسایل و ابزار کار را جمع و جور کرد و به اداره اوقاف بندر عباس فرستاد. با افتتاح دبستان اغلب کسانی که فرزندان واجد شرایط داشتند فرزندان خود را به دبستان فرستادند و کسانی هم که چندان بملاقای به تحصیل نشان نمیدادند با زور و نفوذ صفایان کشانده شدند و به کلاس درس رفتند، در واقع نامبرده نظام

تحصیل اجباری را با تمام قدرت بکار بست و اجرا نمود.

تعداد شاگردان در سال اول تاسیس دبستان حدود یکصد نفر و عموماً پسر بوده‌اند. صفایان بزرگسالان را نیز به کلاس شبانه فراخواند و با آنان در کار درس و مشق و کلاس همانگونه رفتار می‌کرد که با خردسالان رفتار مینمود. امروز بعضی از معمرین سواد خواندن و نوشتن خود را مدیون صفایان و سخت‌گیریهای او هستند.

مدت خدمت صفایان در فین جمعی ۴ سال بطول انجامید.^{۵۰} در اینمدت علاوه بر آقایان علی قانندی و غلام جعفری، آقایان ریاضی^{۵۱}، ابوالفضل شاه مرادی و عبدالله وحودی^{۵۲} با وی همکاری داشتند، از آذر ۱۳۱۷ آقای عبدالغفار سیفائی اهل بندر لنگه به مدیری و آموزگاری دبستان بدر منصوب گردید و تا پایان سال تحصیلی ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ در سمت مذکور باقی بود. آقای سیفائی اهل مطالعه و تحقیق بود و همین امر او را بعدها به دبیری دبیرستانهای رفسنجان و کرمان رسانید. سالها بتدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت و بین دبیران هم رشته خود برجسته و ممتاز بود. آقای سیفائی پس از آنکه بافتخار بازنشستگی نایل آمد از کرمان به شیراز رفت و در جوار تربت حافظ و سعدی ساکن گردید. وقتی از ایشان درخواست نمودم که خاطرات دوران خدمت خود در فین را برای چاپ در این کتاب مرقوم فرمایند با گشاده‌روئی و لطف بسیار شرح مبسوطی با خط زیبای خود فرستادند که چون حاوی نکات جالبی درباره فین و مردم آن است عیناً چاپ میشود و در همینجا از بزرگواری ایشان صمیمانه تشکر می‌کنم^{۵۳}.

خاطرات آقای عبدالغفار سیفائی از فین و مردم آن

دوست عزیزم: مرقوم فرموده‌اید که درباره مولد عزیزتان فین کتابی در دست نگارش دارید. باید عرض کنم کاری است بجا و قابل تحسین که بدون تردید زحمت بسیار دارد اما امید است که خداوند شما را مدد کند و موفق فرماید تا این خدمت بزرگ را در حق مردم عزیز فین انجام دهید... از بنده خواسته‌اید که اگر خاطراتی مربوط بمدت اقامت در فین داشته باشم برای شما بنویسم. آری خاطراتی دارم ولی اعتراف می‌کنم که

بعلت نداشتن استعداد و قریحه نویسنده‌گی از عهده بر نمی‌آیم خاطرات خود را آن‌چنان جالب و خواندنی بنویسم که قابل درج در کتاب شما باشد اما خالی از تعارف برای امتثال فرمان آن دوست دانشمند سعی می‌کنم پاره‌ای مطالب که بخاطرم مانده و مربوط به چهل و چند سال قبل است که در خدمت فرهنگ و مردم فین بوده‌ام نقل نمایم. اینجانب بموجب حکم شماره ۱۷/۹/۱ - ۲۶۳۱ اداره فرهنگ بندرعباس از اول آذرماه ۱۳۱۷ با حقوق ماهیانه سیصد ریال بسمت مدیری و آموزگاری دبستان بدر فین منصوب و چند روز بعد وارد محل خدمت شدم. آقای احمد مسقطی اهل بندرلنگه دوست و همشهری عزیز من سمت آموزگاری داشت و دبستانرا به کمک ایشان و آقای غلام جعفری اداره می‌کردیم. آقای مسقطی که در آن موقع بیست ساله بود جوانی بسیار مودب و مذهب و جدی بود که من از همکاری او تا پایان همان سال تحصیلی برخوردار بودم. در سال تحصیلی بعد (از اول مهر ۱۳۱۸) بجای ایشان آقای علی غفوری باموزگاری دبستان منصوب و بکار مشغول شد که او هم مردی مودب و مذهبی بود و در انجام وظایف خود کوشش داشت آقای غفوری معلومات دینی هم داشت و در مجالس مذهبی مردم را ارشاد می‌کرد. همانطور که در بالا اشاره شد آقای غلام جعفری نیز در اداره دبستان بکامک می‌کرد و بخوبی از عهده وظایف خود برمیآمد او همیشه بمطالعه و ازدیاد سواد خود مشغول بود و با علاقه شدیدی که به تعلیم و تعلم داشت و جدیتی که بخرج میداد در این راه موفق شد. آقای جعفری مردی درستکار و راستگو و مهربان بود و با مدیر و معلمان دیگر رفتاری دوستانه داشت در واقع ایشان راهنمایی خوب و دوستی باصفا بود. من برخود لازم دانستم که از محبت ایشان یاد کنم و امانت و صداقتشانرا تحسین نمایم.^{۵۴} اینجانب تا پایان سال تحصیلی ۱۹ - ۱۳۱۸ (آخر شهریور ماه ۱۳۱۹) در سمت مذکور باقی بودم یعنی مدتی کمتر از دو سال در فین خدمت کردم و علاوه بر تدریس و مدیریت دبستان، اداره اوقاف فین هم به عهده داشتم. همانطور که به عرض رساندم حقوق مرا در ابلاغ مذکور سیصد ریال تعیین و پرداخت آنرا به تصویب وزارت مکتوبه موکول نمودند اما وزارت فرهنگ آنرا تصویب نکرد زیرا طبق آئین نامه‌ای که آن زمان در دست اجرا داشتند مدیر دبستان میبایستی حداقل ۲۵ سال سن داشته باشد و چون من در آن سال

۲۱ ساله بودم همان حقوق آموزگاری را که یکصد و نود ریال بود و در پست سابق (آموزگار دبستان ۱۵ بهمن بندرلنگه) دریافت میداشتم درباره‌ام مقرر و پرداخت نمودند. هرچند در آن خصوص مکاتبه کردم و حتی مستقیماً بوزارت فرهنگ شکایت نمودم سودی نداد. عجباً که کار مدیری دبستان را از من می‌خواستند اما از پرداخت حقوق مدیری مضایقه میکردند متأسفانه سال بعد هم همان عذر نامعقول را تکرار کردند و ستمی فاحش بر من روا داشتند. از اول مهر ماه ۱۳۱۹ که بمدیري دبستان خیام بندر خیمر منصوب شدم با اینکه هنوز هم ۲۵ ساله نشده بودم نمیدانم چرا از شرط خود عدول کرده و ماهیانه سیصد و بیست ریال حقوق مدیری دبستان مذکور را درباره‌ام تصویب و پرداخت نمودند (برای هر پستی حقوقی معین و مقرر بود) اضافه کنم که در آن زمان غیر از مستمری ماهیانه هیچ نوع حقی بنام فوق‌العاده بدی آب و هوا و اشتغال خارج از مرکز و یا مدد معاش اولاد و مانند اینها به معلمین تعلق نمیگرفت. از سال ۱۳۲۱ به بعد که هزینه زندگی فزونی گرفت کم و بیش به بعضی از معلمین مزایائی آنهم بسیار ناچیز پرداخت شد. در همان آذر ماه ۱۳۱۷ بود که بنابه دستور اداره فرهنگ بندرعباس دو کلاس شبانه برای تعلیم سالمندان در دبستان بدر فین دائر کردم که در ازاء تدریس در این دو کلاس به اینجانب و آقای مسقطی هر کدام ماهیانه هشتاد ریال دستمزد پرداخت گردید آنهم فقط تا پایان سال تحصیلی یعنی خردادماه سال بعد.

دبستان بدر فین تا مهرماه ۱۳۱۸ چهار کلاسه و اسماً مختلط بود اما عملاً فقط یک دانش آموز دختر به دبستان میامد و در کلاس چهارم درس میخواند آن یک دختر فرزند نماینده آمار فین بود و دیگران از فرستادن دختر خود به دبستان خودداری می‌کردند (و شاید حق با آنها بود) در مهرماه سال ۱۳۱۸ عده‌ای از دانش آموزان سال قبل آماده ورود به کلاس پنجم بودند و برای اینکه این عده جهت ادامه تحصیل مجبور نباشند به بندرعباس مسافرت کنند و یا ترک تحصیل نمایند لازم بود کلاس پنجم در دبستان دائر گردد از طرفی چون عده آنها ده تا دوازده نفر بیشتر نبود اداره فرهنگ بندرعباس بعذر اینکه عده دانش آموزان بحد نصاب نرسیده است از اعزام یک معلم اضافی خودداری ورزید اما در جواب پیشنهاد اینجانب اجازه داد که تشکیل کلاس پنجم

اگر با هزینه خود اولیاء اطفال باشد بلامانع است لذا برای این منظور درست یادم نیست درچه تاریخی بود اما پیش از ظهر روز جمعه‌ای بود که چند تن از بزرگان محل و اولیاء محترم دانش آموزان بنا بدرخواست بنده در محل دبستان گرد هم آمدند از جمله آنان مرحوم آخوند ملامحمد صادق واعظ بود که در فین دفتر ازدواج و طلاق داشت. خدایش رحمت کند که مردی خوش اخلاق بذله گو و نیک محضر بود. نهار آن روز را خود آقایان ترتیب داده بودند یعنی در واقع آقایان مهمان خودشان بودند و بنده هم مهمان آقایان. در آن انجمن کوچک پس از بحث کوتاهی و تأکید بر این مطلب که کلاس پنجم لازم است در دبستان تشکیل گردد آقایان حاضر در مجلس بعهده گرفتند که همراه مبلفی در حدود یکمصد تا یکمصد و بیست ریال به معلمی که کلاس مزبور را اداره میکند بنام حقوق پردازند. صورتجلسه را مرحوم واعظ تنظیم کردند و بامضاء آقایان رسید و یک نسخه آن از طرف دبستان به اداره فرهنگ بندرعباس ارسال شد که مورد تأیید قرار گرفت و کلاس پنجم دایر شد.

سپس از آقای ابراهیم دبیری‌ه (مقیم مارم فین) که جوانی تربیت یافته و با سواد بود دعوت نمودم که در امر تدریس کلاس مذکور با من همکاری نماید او هم این کار را پذیرفت و از کمی حقوق سخنی نگفت و آقایان هم به تعهد خود تا پایان سال تحصیلی عمل کردند. از جمله افرادی که به فرهنگ علاقه بسیار داشت و خدمتگزاران فرهنگ را مورد لطف و مرحمت قرار میداد مرحوم رئیس عبدالرسول جوادی کدخدای رضوان بوده خداوند او را بیامرزد، مردی بسیار مهربان و سخاوتمند که مهمان را هر که بود، غریب یا خودی، فقیر یا غنی با گشاده‌روئی و خلوص عقیده می‌پذیرفت و در منزل خود پذیرائی می‌کرد. بنده بارها خدمت ایشان رسیده و مورد محبت بی‌شائبه‌شان قرار گرفته‌ام آن مرحوم و برادرش رئیس عبدالجلیل جوادی و شاید یکی دو نفر از بستگان ایشان فرزندان خود را برای تحصیل بغین میفرستادند. روزی در اثنا صحبت بایشان عرض کردم در رضوان دبستانی داشته باشید تمام بچه‌های رضوان از نعمت سواد برخوردار خواهند شد ایشان بیدرنگ و با نشاط فراوان با این پیشنهاد موافقت کردند و قطعه زمینی را که بمنزل برادرشان نزدیک بود برای دبستان چهار کلاسه معین نموده و برایگان واگذار کردند که

مدتی بعد ساختمان آن طبق نقشه‌ای که بنده تقدیم کرده بودم بپایان رسید و بعدها با اجازه اداره فرهنگ بندرعباس «جوادی» نام گرفت. بطور کلی مردمی که به معلم و مربی احترام بگذارند و فرهنگیان را در هر سطح که باشد مورد محبت قرار دهند از قدر و قیمت تعلیم و تربیت آگاهی دارند. بنده فقط به عنوان یک معلم کوچک مورد محبت مردم شریف فین بوده‌ام و اگر حمل بر مداهنه نمیشد نام یکایک دوستان و سروران عزیزی که به بنده محبت بسیار داشتند در اینجا ذکر می‌کردم.

هر موقع یکی از دوستان ارجمند مرا بمنزل خود میخواند سایر رفقا و معاشران را هم دعوت میکرد، آنگاه محفلی گرم و با صفا منعقد میشد و دوستان از محبت و صمیمیت یکدیگر بهره می‌جستند و عنایت پروردگار را سپاس می‌گفتند. در یک عبارت کوتاه بگویم که در فین خیلی بمن خوش گذشت و امروز این مطلب را محض حق‌شناسی ذکر کردم تا از مردم مهربان فین تشکر کرده باشم که «من لم بشکر الناس لم بشکر الله» بنظر بنده مردم فین از زن و مرد - کوچک و بزرگ از هر طبقه مردمی مودب و مهربان و متواضع هستند. کوچکترها نسبت به بزرگترها - زن‌ها نسبت به مردها - جوانان نسبت به پیران و همه نسبت به ریش سفیدان خود کمال احترام را رعایت میکردند و من هر وقت بمناسبتی در میان جمعی از آنان قرار می‌گرفتم از مشاهده محبت و احترامی که در میانشان حاکم بود واقعاً لذت می‌بردم و در عین حال در تعجب می‌ماندم. چرا که در کمال شوخ طبعی هرگز از جاده ادب و حرمت و نزاکت خارج نمی‌شوند و این روش پسندیده و خلق و خوی بس شریف و خوب آنها بیشتر از آداب و رسوم قومی و محلی آنها ناشی میشد. در پذیرائی از مهمان خود نهایت اهتمام را نشان میدادند و مهمان نوازی که صفت برجسته هر ایرانی اصیل است در مردم با سخاوت فین تجلی داشت.

در پایان این مقال وظیفه خود می‌دانم که از مردی فرهنگ دوست و دانشمندی نیکوکار که به حسن اخلاق و فضیلت و تقوی مشهور بود یاد کنم. آن مرد بزرگوار مرحوم علی سایبانی بود، مردی خداپرست و پاک فطرت که در راه خیر و صلاح و سعادت و هدایت جامعه خود قدم می‌گذاشت و در این باره از صرف وقت و بذل همت

دریغ نمیکرد و نظری باجر و اجرتی از سوی مردم نداشت و به این دلخوش بود که خدای از او خشنود گردد. آن مرحوم که در فین دارای آب و زمین زراعتی بود در بازار بندرعباس هم دکانی داشت که ظاهراً محل کسب و کارش بود. لیکن در آن دکان بیشتر اوقات بکار دوستان و آشنایان خود که اکثراً از اهل فین بودند می‌پرداخت. هر کس از مردم فین که وارد بندرعباس می‌شد خواه برای خرید و فروش کالا و خواه برای انجام کارهای اداری، اول به سراغ مرحوم سایبانی می‌رفت، از او راهنمایی و کمک می‌خواست و آن مرحوم با صدق نیت به مساعدت و هدایت او می‌پرداخت و اگر لازم بود خود کار او را در این اداره و آن سازمان دنبال می‌کرد. اگر کسی بدادگستری مراجعه‌ای داشت مثلاً میخواست حقی وصول کند و یا در برابر اتهامی از خود دفاع نماید مرحوم علی سایبانی مانند یک وکیل دادگستری برای او لایحه می‌نوشت. او با آنکه در ظاهر مردی زراعت‌پیشه و یک کاسب بازاری بود. سواد اداری قابل توجهی داشت بمطالعه کتب ادبی از نظم و نثر علاقه بسیار نشان می‌داد و در کتابخانه کوچک خود آثار نویسندگان و شعراء ادباء فارسی زبان را فراهم آورده بود. گاهی شعر هم می‌گفت و زمانی که بنده از فین به خمیر منتقل شدم ایشان نامه را بصورت منظوم میفرستاد که من هم از ایشان یاد گرفتم و جواب را به «نظم» خدمتشان تقدیم می‌کردم. مرحوم سایبانی از مطالعه ترجمه و تفسیر قرآن و احادیث و روایات مذهبی بهره بسیار جسته بود و از کتب اخلاق و تاریخ اسلام اطلاعات وسیعی بدست آورده بود و در هر فرصتی مردم را به فضایل انسانی و اخلاقی موعظه و دعوت می‌کرد.

مختصر آنکه وی در باغ و مزرعه با انصاف و در بازار کاسبی درستکار بود در محفل دوستان همدمی موافق و برای اجتماع مددکاری لایق و راهنمایی دلسوز بود من از محضر شریفش بهره‌ها گرفتم و درسها آموختم و از اخلاق کریمه‌اش سودها بردم و در اینجا فقط برای حق شناسی ذکر خیرش کردم و یادش را گرامی داشتم. در خاتمه از فرزند فرهنگ دوست ایشان و دوست عزیزم آقای احمد سایبانی که با تالیف کتاب حاضر خدمتی ارزنده نسبت به هم‌شهریان خود انجام داده‌اند تشکر می‌کنم و از خدای بزرگ توفیق بیشتر ایشان را در خدمت به مردم خواستارم. درود بر بندگان شایسته خدا. شیراز هفتم فروردین ماه ۱۳۶۲ عبدالغفار سیفانی.

ساختمان اولین دبستان

اولین ساختمان دبستان متعلق به آقای حسن رئیسی از مالکین محل و دو طبقه بود. قسمت فوقانی شامل دو اتاق بود که معمولاً خانه مدیر بود و بعدها دفتر نمایندگی فرهنگ گردید. قسمت تحتانی شامل حیاط کوچکی با چند اتاق کوچک و بزرگ بود یک درب ورودی نسبتاً بزرگ و دو درب کوچک، حیاط و کلاسها را به بیرون وصل می کرد. از سال ۱۳۲۸ که دبستان دختران در فین تاسیس گردید این ساختمان به دختران اختصاص یافت و پسران به ساختمان خشت و گلی جدید که خود مردم ساختند منتقل گردیدند ساختمان جدید سالها محل دبستان بدر بود و ۶ اتاق داشت کلاسها بوسیله راهرو از هم جدا بودند و به همین جهت جریان هوا بخوبی وجود داشت در سال ۱۳۳۲ که نگارنده مدیر و آموزگار دبستان مذکور بودم هیچیک از کلاسها درب و پنجره نداشت و زمستانها بادهای سرد از همه طرف وارد میشد و شاگردان را که بعضاً لباس کافی نداشتند سخت آزار می داد. تنها اتاقی که درب داشت و آن هم فقط یک درب، اتاق دفتر بود وقتی درب دفتر باز میشد و وارد آن می شدیم چشمها جایی را نمی دید. یک میز چوبی کوچک و چند صندلی دست و پا شکسته وسایل اصلی اتاق را تشکیل می دادند در گوشه ای از آن گچ و جارو و حلب خالی و تخته شکسته و وسایل اسقاطی دیگر رویهم انباشته بود تنها چیزی که بقدر کافی وجود داشت معلم بود و آن هم به این سبب که همه بومی و از مردم فین بودند و در حد توان خود صادقانه خدمت می کردند.^{۵۷} در دفتر دبستان صندلی به تعداد معلمان نبود و ناچار همیشه نیمی از آنان سرشان بی کلاه میماند. کف کلاسها و راهروها مانند همه جای آن خاکی بود و با حرکات و جست و خیز بچهها دمبدم گرد و خاک در هوا پخش می گردید. آب چشمه ماستان از کنار مدرسه می گذشت و این بزرگترین شانس بود. دبستان حصار هم نداشت و لذا به محض آنکه موجودات دوتا محیط را ترک می کردند موجودات چهار پا از هر گروه و دسته وارد میشدند و در راهروها می آرامیدند و می کردند آنچه می کردند!

با همه آن شرایط نامساعد بچه‌ها با جدیت درس می‌خواندند و معلمان با نهایت علاقمندی تدریس می‌کردند. اغلب شاگردان خردسال آن روز، مردان لایق اجتماع امروز شده‌اند و در اداره امور سازمانهای دولتی و خصوصی سهم قابل ملاحظه‌ای بعهدہ گرفته‌اند و با لیاقت وظایف خود را انجام می‌دهند.

در سال ۱۳۳۲ تعداد شاگردان دبستان بدر بین ۱۹۰ تا ۲۰۰ نفر بود که در ۶ پایه از اول تا ششم درس می‌خواندند. تعداد معلمان نیز ۶ نفر بود و هریک عهده‌دار تدریس در کلاسی معین بودند. حقوق معلمین بطور ثابت ماهیانه ۱۵۰۰ ریال و نگارنده که فارغ‌التحصیل دانشسرای مقدماتی بودم ۱۶۰۰ ریال می‌گرفتم. بعدها قانونی گذشت که بموجب آن بزاء هر فرزند مبلغ ۱۰۰ ریال به عنوان مدد معاش اولاد به کارمندان می‌پرداختند و ظاهراً همین یکصد ریال چنان شور و شوقی در دل کارمندان دولت برپا کرده بود که همه در فکر ازدیاد نور چشمی‌ها بودند تا رقم حقوق ماهانه بالا رود، غافل از آنکه تا نور چشمی برای خود و جامعه آدمی میشد صدها و هزارها ریال خرج روی دست آدم می‌گذاشت و به قول حکیم سنائی:

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع

عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

ساختمان مذکور بعدها در اثر زلزله مخروبه و غیرقابل استفاده شد تا آنکه سرانجام بجای آن ساختمانی جدید با مصالح امروزی برپا گردید که امروز از آن بنام مدرسه راهنمایی حکیم نظامی استفاده میشود (سال تحصیلی ۶۲ - ۶۱) تا سال ۱۳۳۲ و سالها بعد هنوز در فین مغازه درست و حسابی وجود نداشت و بسیاری از کالاهای مصرفی مردم از قبیل قند و شکر و روغن و نفت و غیره مستقیماً از بندرعباس تهیه میشد. نرخ برخی از مواد مصرفی آن روز بشرح زیر بود:

برنج رشتی هر کیلو ۲۰ ریال

سیب زمینی هر کیلو ۶ ریال

ماهی اوور هر عدد ۲۸ ریال

ملخ (میگو) هر کیلو ۲۲ ریال

- چای گلابی هر بسته ۷۵ ریال
- تیغ ناست هر بسته ۱۵ ریال
- جوراب مردانه ۲۰ ریال
- جوراب بچگانه ۱۰ ریال
- زیرپوش مردانه ۲۵ ریال
- کبریت یک دوجین ۷/۵ ریال
- روغن نباتی ۵ کیلو ۲۵۰ ریال
- شکر هر کیلو ۲۰ ریال
- عدس هر کیلو ۱۲/۵ ریال
- روغن محلی هر کیلو ۱۲۰ ریال
- گوشت کمره هر کیلو ۳۶ ریال
- مرغ هر قطعه ۶۰ ریال
- پیاز هر کیلو ۶ ریال
- نخود خام هر کیلو ۱۲ ریال
- نفت هر حلب سربسته ۶۰ ریال
- تخم مرغ هر عدد ۱ ریال
- چراغ توری کلماکس ۱۲۵۰ ریال
- الکل هر شیشه ۳۳ ریال
- واکس هر قوطی ۱۰ ریال

لازم بتذکر است که آمار و ارقام بالا مربوط به سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ خورشیدی می باشد. تقریباً تا ۴ - ۵ سال پیش از آن یعنی تا سال ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ چیزی مثل تخم مرغ و مرغ خرید و فروش نمیشد و مردم به رایگان در اختیار هم قرار می دادند و صحبت از قیمت آنها نوعی بی احترامی تلقی میشد.

نخستین دبستان دختران

نخستین دبستان دختران در سال ۱۳۲۸ شمسی تاسیس گردید و با استقبال مردم روبرو شد برای اداره دبستان دو معلم زن که اهل کرمان بودند به فین آمدند یکی بنام زهرا سجادی و دیگری سلطان فنائی. هر دوی آنها اینک چهره در نقاب خاک کشیده‌اند اما نامشان و یادشان در فرهنگ فین ثبت و ضبط است و هرگز فراموش نخواهد شد چنانکه در صفحات پیشین اشاره شد دبستان دختران در ساختمان اولیه دبستان بدر تاسیس گردید تا اینکه در سال ۴۱ - ۴۰ ساختمان جدیدی با مصالح امروزی ساخته شد و دبستان دختران بانجا منتقل گردیدی و در چند سال اولیه بوسیله خانم طلعت اعتماد و خانم فاطمه اعتماد و خانم کنیز کرمی اداره میشد. پیش از آنکه دبستان دختران به ساختمان جدید منتقل گردد مدیریت و آموزگاری آن یک سال یا اندکی بیشتر بعهده خانم صدیقه صفاریان اهل کرمان بود. آقای حسین ترابی نیز مدتی تصدی دبستان دختران به عهده داشته‌اند.

اولین دبستان

مردم فین به تحصیل فرزندان خود در حد دبستان قانع نبودند و سالها در نکاپو و مراجعه و مکاتبه بودند تا موافقت مقام‌های اداره فرهنگ بندرعباس را جهت تاسیس دبیرستان جلب نمایند. در آن روزگار برای تاسیس دبیرستان دو مشکل اساسی وجود داشت یکی معلم و دیگری ساختمان مناسب. مردم فین سرانجام با خود یاری و تعاون مشکل ساختمان را حل کردند و بنائی چهار اتاقه برپا ساختند اما مسأله معلم سر جای خود بود زیرا در آن سالها دبیر آن هم از نوع لیسانسیه در مرکز شهر هم کمیاب بود تا جائیکه در دبیرستان منحصر بفرد بندرعباس یعنی دبیرستان جاوید برای تدریس از وجود دیپلمه‌ها استفاده میشد کما اینکه نگارنده خود مدتی در دبیرستان جاوید بتدریس اشتغال داشتم. در سال ۱۳۳۵ مردم فین اداره فرهنگ بندرعباس را جهت اعزام معلم به فین

تحت فشار قرار دادند و رئیس فرهنگ وقت (محمود پزشکی) روزی نگارنده را نزد خود خواند و پس از گفتگوی بسیار اینجانب را مأثور افتتاح دبیرستان در فین نمود و حکمی درهمین رابطه صادر کرد که متن آن چنین است:

تاریخ ۲۲ / ۱۰ / ۱۳۳۵

شماره ۸۹۵۸

آقای احمد سایانی

بموجب این ابلاغ شما بسمت نمایندگی و مدیری و دبیری دبیرستان و دبستان بخش فین تعیین و منصوب میشوید مقتضی است به محل خدمت خود عزیمت نموده و امید است وظایف محوله را کمافی السابق بطور دقت انجام داده و موجبات خوشوقتی این اداره فراهم آورید.

رئیس اداره فرهنگ شهرستان بندرعباس

پزشکی

ملاحظه میفرمائید که کمبود نیروی انسانی تا چه حد بوده که یک نفر ناگزیر باید چندین سمت را یکجا بپذیرد و انجام وظیفه نماید!

بار دیگر پس از یک سال دوری به فین رفتم و دبیرستان را با یک کلاس ضمیمه دبستان بدر تأسیس نمودم. با افتتاح دبیرستان تعدادی از دانش آموزان فینی که ناگزیر به شهر رفته بودند به فین بازگشتند و کلاس نوپای ما، با ۳۰ دانش آموز پسر رونق گرفت. چون اداره دبیرستان با توجه به گرفتاریها و مسئولیت های دیگر به تنهایی مقدور نبود درخواست معلم کردم و پس از مراجعه و مکاتبه بسیار سرانجام آقای عبدالغفور عادل که دارای دیپلم ششم طبیعی بود و تازه با استخدام فرهنگ درآمده بود به عنوان دبیر دبیرستان وارد شد و با کمک و همکاری ایشان دبیرستان را اداره کردیم. دانش آموزان عموماً با استعداد - جدی و درس خوان بودند و همین امر عشق و علاقه ما را به کار و خدمت بیشتر برمی انگیزخت بسیاری از آنها دنباله تحصیل را گرفتند و به مدارج بالاتر رسیدند.

عده‌ای نیز علیرغم استعداد شایان توجهی که داشتند متأسفانه نتوانستند بتحصيل خود ادامه دهند و در نیمه راه ماندند زیرا سال بعد دبیرستان به علت انتقال آقای عادل به شهر و نبودن دبیر و کلاس و امکانات دیگر عملاً بسته شد و فین سالها بدون دبیرستان ماند تا اینکه مجدداً دبیرستان (دبیرستان فعلی فین) دایر گردید.

یادداشتها

۱ - از خیلی قدیم خلفاء و امراء و سلاطین، در موارد تردید و دودلی دست به استخاره می‌زده‌اند. چنانکه حجاج یوسف، خونخوار معروف، به موجب آنچه از دیوان عجاج شاعر مشهور عرب بر می‌آید در بیشتر کارهای خویش با خداوند استخاره می‌کرده است. خلفاء بنی امیه نیز از تمسک به استخاره غافل نبوده‌اند. هم معاویه در انتخاب پسرش یزید به ولیعهدی خویش استخاره کرد و هم سلیمان بن عبدالملک به دستاویز استخاره از ولیعهد کردن پسر خویش ایوب چشم پوشید. «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها - دکتر زرین کوب»

۲ - لایمسه الالمطهرون: «قرآن کریم»

۳ - نظیر این کار (فال گرفتن) در قدیم بین یونانی‌ها و رومی‌ها نیز متداول بوده و آنرا از کتاب هومر یا ویرژیل می‌گشوده‌اند. در اروپا هنوز هم از کتاب مقدس فال می‌گیرند بدینگونه که چشم بسته، کتاب مقدس را باز می‌کنند و از اولین عبارتی که در آغاز صفحه می‌آید بر نیک و بد فال خویش استدلال می‌کنند. «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها» دکتر عبدالحسین زرین کوب

۴ - احتمال می‌رود لفظ مروا یا مرغواکه در زبان فارسی بکار می‌رود از آواز مرغ گرفته شده باشد، یعنی مرغ + آوا = مرغوا = مروا «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها»

۵ - می‌گویند این جانور از آمیزش سگ و شغال بوجود می‌آید و چون شغال را مردم فین تورگ (به سکون راء) می‌نامند آنرا مخففاً «ستورگ» «سگ و تورگ» می‌خوانند. همچنین می‌گویند که «ستورگ» سوار بر کفتار میشود و اینجا و آنجا می‌رود... چه راکب و مرکوب نازنینی!!

۶ - هو در زبان مردم فین به معنای آب و سیل کردن به معنی نگاه کردن است.

۷ - و صد البته که در اثر خستگی دست و ارتعاش و حرکت غیر ارادی آن .

۸ - به ضم گاف و کسر زاء.

۹ - وقتی زمین بین خورشید و ماه واقع شود نور خورشید بطور کامل به ماه نمیرسد و در نتیجه سطح ماه کدر و تیره بنظر میرسد چنین حالتی را خسوف یا ماه گرفتگی می‌گویند. وقتی که ماه میان زمین و خورشید واقع شود نور خورشید به زمین نمیرسد و سطح خورشید کدر و تیره مینماید چنین حالتی را کسوف یا خورشید گرفتگی مینامند. اگر تمام خورشید بگردد کسوف را کلی و اگر تنها

بخشی از آن بگیرد کسوف راجزئی خوانند. امروزه به کمک محاسبات دقیق علمی و تلسکوپهای حساس و قوی هر نوع خسوف و کسوف و زمان وقوع و پایان آنها را قبلاً پیش بینی و اعلام مینمایند.

۱۰ - نماز باران یا نماز استسقاء مانند نماز عیدین است و در قنوت آن طلب آمرزش از گناهان و درخواست نزول باران می شود. پیش از نماز سه روز - روزه سفارش شده که سه شنبه - چهارشنبه و پنجشنبه باشد. روز جمعه با پای برهنه و باوقار تمام بسوی مصلی پیش میروند. پس از نماز امام به منبر میرود و به اطراف مینگرد. صدمرتبه سبحان الله و صدمرتبه الحمد لله می گوید و دو خطبه می خواند. بهترین دعاها در نماز استسقاء دعاء نوزدهم از صحیفه سجاده است با مطلع: اللهم اسقنا الغيث و انشر علينا رحمتك بغيثك المغدق من السحاب المنساق لبنات ارضك المونق في جميع الافاق ... ای آفریدگار متعال، ما را از سرچشمه ابرها، زلال رحمت بچشان و باران پر برکت خویش را بر زمین های تشنه و سوخته ما فرو بار. سایه لطف خویش را بر سر ما بگشای و ابرهای رحمت آسمان را بسوی ما بکشان تا بر زمین تو فرو بارند و اراضی مرده را زنده سازند و سبزه ها و گیاهها برویاند...

۱۱ - گشته بر وزن رشته نوعی عود محلی است که چون بر آتش بگذارند بوئی خوش از آن بمشام میرسد.

۱۲ - نماز عید فطر و قربان دو رکعت است و در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره پنج تکبیر و بعد از هر تکبیر یک قنوت می خوانند و بعد از قنوت پنجم تکبیری دیگر می گویند و برکوع می روند و دو سجده بجا میاورند. در رکعت دوم چهار تکبیر و بعد از هر تکبیر یک قنوت می خوانند و تکبیر پنجم را می گویند و برکوع می روند بعد از رکوع دو سجده بجا میاورند و تشهد می خوانند و نماز را سلام می دهند.

۱۳ - زمینی که مادر بزرگها معتقد بودند روی شاخ گاو ماهی قرار دارد یکی از نه سیاره منظومه شمسی است که ۱۴۹ میلیون و ۵۰۰ هزار کیلومتر از خورشید فاصله دارد. وزن آن پنج هزار و نهصد پنجاه و پنج میلیارد تن و حجم آن یک هزار و هشتاد و سه میلیارد و سیصد و بیست میلیون کیلو متر مکعب می باشد. مساحت آن ۵۰۹ میلیون کیلو متر مربع است که ۳۶۱ میلیون کیلومتر مربع آنرا دریاها فراگرفته و ۱۴۸ میلیون کیلو متر مربع سهم خشکی هاست و در حال حاضر نزدیک به سه میلیارد نفر آدم روی ۱/۴ آن که خشکی است بسر میبرند. تحقیقات دانشمندان نشان می دهد که حداقل سه هزار میلیون سال از عمر آن می گذرد. منظومه شمسی مانند کاروانی است که در فضای پهناور جهان از جنوب بسوی شمال رهسپار است سرعت این حرکت در هر ثانیه ۱۹ کیلومتر و نیم و در یک سال در حدود ۶۱۵ میلیون کیلومتر است. زمین ما هم یکی از اعضاء این کاروان است و در این مسافرت فضائی با این کاروان باشکوه همراه است و اگر لحظه ای توقف کند از این قافله عقب

مییامند و ظلمت و سردی مرگبار و وحشتناکی سطح آنرا فرا میگیرد و رشته حیات گسسته میشود و بالاخره نام زمین از طومار وجود محو می گردد. «انسان و جهان تألیف حسین نوری»

۱۴ - مادر بزرگ

۱۵ - سرزنش

۱۶ - دائی

۱۷ - جوکو بر وزن کوکو

۱۸ - بدو به ضم با و «دال» به معنای «بیا»

۱۹ - اصطلاح روضه خوانی از قرن دهم هجری معمول شد که مولانا حسین واعظ کاشفی کتاب روضه الشهدا را در ۹۰۸ تألیف نمود و عده‌ای از اهل منبر در ایام محرم از منتخبات آن کتاب برای مردم قرائت کرده‌اند بعدها نظیر کتاب مذکور چون طوفان البکا و اسرار الشهاده اسماعیل خان سرباز بوجود آمده و از آنها در منبر استفاده شده ولی باز همان اصطلاح روضه خوانی در مورد آنها بکار رفته است.

«تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق»

۲۰ - سامی ظاهراً نام یا تخلص سراینده نوحه است

۲۱ - در پایان هر بیت - دیگران با تکرار بیت اول به نوحه جواب می‌دهند

۲۲ - ترکیب بند عبارت از اشعاری است که در بخش‌های هم وزن با اختلاف قافیه‌ها سروده شده باشند. در فاصله هر بخش یک بیت با مضمون و قافیه متغیر آورده میشود.

۲۳ - ناصر حق

۲۴ - مجلس به فتح میم و جیم و سین مشدد، محل لمس، جای دست مالیدن، بمعنی سینه و محل نبض نیز گفته شده. مجاس جمع. «فرهنگ عمید»

۲۵ - نسر به فتح نون و سکون سین، کرکس - نسر جمع و نام دو ستاره در آسمان که یکی را «نسر طایر» و دیگری را «نسر واقع» می‌گویند و نام بتی هم بوده که اعراب قبل از اسلام آنرا پرستش می‌کرده‌اند. «فرهنگ عمید»

۲۶ - بیان

۲۷ - این نوع سرپناه را اصطلاحاً «شیرینی» می‌گویند و از آن بیشتر در مراسم عروسی استفاده میشود.

۲۸ - مجسمه‌ها اینک سالهاست که جای خود را به سفره‌های عریض و طویل نایلونی داده‌اند و خود بگوشه‌های تاریک انبارهای و صندوق خانه‌ها پناه برده‌اند همانطور که رسم دست شستن نیز با روی کار آمدن قاشق و چنگال، کهنه و قدیم شده است.

۲۹ - مردم فین عطسه را «صبر» می‌گویند.

۳۰ - اعتقاد به شورچشمی و چشم زخم در میان ملل و قبایل بشری سابقه طولانی دارد چنانکه بیرهورها Birhors از قبایل باستانی بومیان هند اعتقاد عمیقی به چشم بگا دارند آنها برای رفع اثر بد چشم زخم، یک قطعه چوب آبنوس برداشته به دامهای خود که برای صید گسترده‌اند می‌زنند و زیر لب آهسته می‌گویند:

«من امروز باناسا می‌کنم بنام آن زنانی که چشم بدشان را همراه ما فرستاده‌اند امیدوارم تا داخل جنگل رسیدیم شکار خوبی نصیب ما شود و روغن در چشمهای آنان که بما چشم زده‌اند ریخته شود.» تاریخ جامع ادیان ترجمه علی اصغر حکمت صفحه ۲۶

۳۱ - برای افراد بیرهور (از قبایل باستانی بومیان هند) جایز نیست که با انگشت بطرف قوس قزح اشاره کنند و اگر چنین کنند آن انگشت فلج می‌شود و یا کج خواهد شد. تاریخ جامع ادیان - ترجمه علی اصغر حکمت ص ۷.

۳۲ - شگونی نباشد در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیهان

۳۳ - «لو» به معنای لب و دهان و «بن» مخفف بند است و در مجموع یعنی بستن دهان.

۳۴ - دلک را حق تعالی فرزندى داد سلطان از او پرسید که نوزاد از چه جنسى است؟ گفت: از چه جنسى مى‌خواهید باشد؟ از فقیران چه آید غیر از پسرى یا دخترى، سلطان گفت: اى مردک مى‌گوئى از فقیران پسرى یا دخترى آید مگر از بزرگان چه آید؟ گفت: ظالمى - ناسازگارى - بدفعلى - خانه براندازى - فاسقى - بدکردارى - فاجرى - ستمکارى - پلیدى - شقاوت آثارى - بلیدى ناهنجارى ... سلطان گفت: کافى است دیگر حرف نزن خفه شو. «هزار و یک حکایت»

۳۵ - یرم بر وزن یرم اصطلاحاً به معنی «بی‌بی» در مقابل «آقا» بکار می‌رود.

۳۶ - در حقیقت آنچه زائوی بیچاره را یکام مرگ می‌کشد تشنه نگه داشتن و نرساندن آب به بدن خشک و بی آب وی است. سخت‌گیری‌های بی‌اساس و بنیاد مادر بزرگها و دایه‌های نادان‌تر از آنها کار را بجائی می‌رساند که مکرر دیده شده و شنیده شده که زائوهای تشنه کام بانواع حیلها متوسل شده‌اند تا خود را به قطره آبی رسانده‌اند و گاه در غیبت مأ مورین محافظ خود یعنی همان مادر بزرگها و دایه‌ها، به آب بدبو تلخ و بدمزه قلیان نیز راضی شده و با التهاب فراوان نوشیده‌اند. خوشبختانه این حرفها مال روزگاران قدیم است و سالیاست که ماهیت قضایا روشن شده و با مراقبت‌های بهداشتی و اصول نوین زایمان، بازار آل، به کلی بی‌مشتري مانده است. راستی، چه جانهای نازنین و چه دل‌های پرامید زنان که قربانی جهل و خرافات و موهوم‌پرستی این و آن شده تا

امروز، دریافته‌ایم که آنچه موجب مرگ زائو میشد، تشنگی بیش از حد و مستمر - عدم رعایت بهداشت و فقدان معذیه مناسب بوده است نه آل و جن و غیره.

و چه نیکوست سخن پیر هرات خواجه عبدالله انصاری که فرمود: خدایا آنرا که عقل دادی چه ندادی و آنرا که عقل ندادی چه دادی؟

۳۷ - جلاب نوعی دوی محلی است که از ترکیب آرد - روغن - شکر - فلفل سیاه - زنجبیل - دارچین و هل و جوز میسازند و تیز و تند و چرب است.

۳۸ - جنتک به کسر جیم و سکون نو و فتح تاء.

۳۹ - در اینجا به نقل بخشی از نوشته‌های آقای دکتر زرین کوب در کتاب یادداشت‌ها و اندیشه‌ها می‌پردازیم که تصویر روشنی از عقاید فلاسفه و دانشمندان درباره جن بدست می‌دهد:

«درباره ماهیت و کیفیت احوال آنها متکلمان و حکماء از قدیم بحث و گفتگو داشته‌اند. کسانی مانند فارابی و بعضی معتزله در این باب سخنان تردید انگیز گفته‌اند. ابن سینا به کلی وجود آنها را انکار کرده است و فلاسفه دیگر غالباً آنها را تأویل کرده‌اند، ابن خلدون گفته است که ذکر نام جن در قرآن همه در تشابهات آیات آمده است و معنی آن آیات را کس جز خدای ندانسته است. اما ظاهر آن است که در قرآن و تفسیر و سیرت پیغمبر و احوال ائمه و صحابه و زهاد نام جن مکرر آمده و آنچه در این موارد ذکر شده است غالباً چنان روشن و بی‌پرده است که این تأویلها و پرده‌پوشی‌ها را زائد جلوه می‌دهد. با اینهمه بسیاری از علماء عصر ما در این باب راهی جز تأویل نمیدانند. درباره این آفریده که وهم و پندار عامه مخصوصاً در حکایات و داستانها رنگهای جالب بدو بخشیده است از کتابهای کهنه اطلاعات تازه میتوان بدست آورد. در روزگاران پیش از اسلام، در بادیه‌های بیکران و ناپیدای عربستان در نظر اعراب، این آفریدگان همه‌جا پراکنده بودند. همه‌جا بودند اما هیچ‌جا خویشتن را نشان نمیدادند. با آدمی‌زاده میانه‌ای نداشتند و گاه رقابت و دشمنی نیز می‌ورزیدند. بهر صورت که می‌خواستند درمی‌آمدند، لیکن مخصوصاً به شکل مار و کژدم و سوسمار روی مینمودند. چنانکه وقتی طایفه بنی سهم مورد آزار آنها واقع شدند چندان کژدم و مار کشتند که جنیان امان خواسته از آزار آنها دست کشیدند... بلی داستانهای عجیب در این باب هست که رنگ شاعرانه و خیال‌انگیز دارند. در باب آن رابطه‌های نهانی هم که گاه بین جن و آدمی‌زاد روی نموده و ساخته و هم و پندار آدمی است افسانه‌های بسیار آمده است.»

۴۰ - به فتح میم و سکون ها و کسر دال یا و سین

۴۱ - می‌گویند روزی در محضر کریم خان، زنده صحبت از خر دجال و عرض و طول آن بود... کریم خان گفت: فرض می‌کنیم خر دجال چنانکه شما می‌گوئید سی فرسخ طول و ده فرسخ عرض داشته باشد چنانکه در کتابها نوشته‌اند و ما شنیده‌ایم. البته طول و عرض دجال هم باید ده

بیست فرسخ باشد و هر گام آن خر را یک فرسنگ می‌گویند، آیا این خلایق با او چگونه می‌توانند همراهی نمود و جامهٔ دجال و پلان خرش را در کدام دستگاه بافته و دوخته میشود و آذوقه یک شهر در یک روز کفایت دجال نمیکند و صدهزار هزار انبارگاه و جو در یک روز کفایت خرش نخواهد نمود و یا یک رود عظیم مانند دجلهٔ بغداد و اگر عرعر کنند یا بگوزد، اهل عالم هلاک شوند و اگر سرگین بیندازد راهها مسدود میشود و اگر شاش کند، صد هزار مرید را سیل خواهد برد و اگر از اصفاهان خواهد به کاشان برود از تنگ میان دو کوه قهرود چگونه گذر خواهد کرد؟ عرض نمودند میان دو گوش آن خر یک فرسخ و میان دو دست و پاهایش دو فرسخ میباشد یکدست و پا به پشت کوه جانب راست و یکدست و پا به پشت کوه جانب چپ میگذارد و میرود. فرمود: خایه‌های بزرگش در میان دو کوه گیر خواهد نمود و بسیار خندید و فرمود ما از این افسانه‌ها و مزخرفات بسیار شنیده‌ایم. خدا ما را عقلی ارزانی نموده که به آن عقل باید او را بشناسیم و حق و باطل را از هم فرق کنیم و نیک و بد را از هم امتیاز دهیم. ما اینقدر فهمیده‌ایم که امر محال ممتنع است، شتر از سوراخ سوزن بیرون رفتن محال است و ممتنع والسلام.

«نقل از رستم‌التواریخ باهتمام محمد مشیری»

۴۲ - تا سال ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱

۴۳ - مرود = مرید

۴۴ - به فتح یا و کسر نون و سکون شین

۴۵ - سات در لغت به معنای خوابیدن و خواب کردن است و با هدفی که در فین از مراسم

«سات بران» وجود دارد کاملاً تطبیق مینماید.

۴۶ - این سنت سالهاست که انجام نمیشود.

۴۷ - ان الله جمیل و یحب الجمال: بدریستیکه خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.

«منسوب بامام جعفر صادق علیه‌السلام»

۴۸ - ثبت این سند در این کتاب برای هیچکس حقی ثابت یا نفی نمیکند.

۴۹ - نصیرالدوله احمد بدر که در سال ۱۲۹۷ در دولت وثوق‌الدوله وزیر فرهنگ شد.

۵۰ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۳

۵۱ - ۱۳۱۵

۵۲ - ۱۳۱۷

۵۳ - در زمانی که این کتاب آماده چاپ میشد باکمال تأسف اطلاع یافتیم که سیفائی برحمت

حق پیوسته است (سال ۱۳۶۶) روانش شاد باد.

۵۴ - آقای غلام جعفری اهل فین هستند و اینک دوران بازنشستگی را می‌گذرانند.

۵۵ - آقای ابراهیم دبیری از حسن خط بهره کافی دارند.

۵۶ - رضوان یکی از مراکز مهم کشاورزی استان هرمزگان است که در چهار فرسنگی فین قرار دارد.

۵۷ - اغلب معلمان آن روز از اولین دسته شاگردان صفایان بودند که بعدها توانستند تحصیلات خود را بطور آزاد ادامه دهند.

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو
پند سر دندانۀ، بشنو ز بن دندان
«خاقانی»

فصل ششم

آثار تاریخی و قدیمی

۱ - قلعهٔ فین: مهمترین اثر تاریخی و قدیمی فین قلعهٔ آن است که در ضلع جنوبی نخلستان و روی تپه‌ای مرتفع بنا شده و با گذشت قرن‌ها، هنوز شکوه و جلال خود را حفظ کرده است. از سال بنای آن اطلاع دقیقی در دست نیست اما طبق اظهار سه نفر باستان شناس که در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی به فین آمدند. در قرن دهم هجری مقارن با حکومت سلسله صفوی و پادشاهی شاه‌عباس یا اندکی پیش از آن یعنی زمان تسلط پرتغالی‌ها بر جزیره هرمز و بندرعباس بنا شده. قلعه دارای برج و باروها و تاسیسات بسیار است که هنوز کم و بیش بر جا مانده‌اند قسمت فوقانی آن با دیوار از خشت خام و سنگ محصور شده و اثر آب انباری کوچک و مسقف - چاه - زیارتگاه و دو باب تالار پذیرائی با گنجایش تقریبی هر یک یکصد نفر در آنجا دیده می‌شود. کلانتر و اعوان و انصار او در این قسمت زندگی می‌کردند. در سمت شمال آن در قدیم دروازه‌ای چوبین وجود داشته که درب اصلی ورود به قسمت فوقانی بوده و از آنجا با نردبان به بالای قلعه می‌رفتند. در روزگاری که قلعه مقر اسقرار کلانتر و لشکریان او بوده

مردم فین نیز اطراف قلعه زندگی می کردند تا در پناه تفنگ داران و چریکها از شر اشرار و سارقین در امان باشند. در قسمت پائین آب انباری بزرگ وجود دارد که ظاهراً از آب باران پر میشده و بمصرف ساکنین قلعه می رسیده است. تا سال ۱۳۲۴ تعدادی توپ سنگین در اطراف برج و باروها بطور پراکنده دیده میشد که حکایت از قدرت رزمی و شکوه قلعه در گذشته مینمود. توپها در همان سال بدستور سروان غفاری فرمانده پادگان بندرعباس که برای قلع و قمع عده ای اشرار مسلح به فین می آمد به بندرعباس حمل و در پادگان نای بند نگهداری شد. حسینیہ کربلائی ابوتراب و مسجد آن و نیز قبرستانی متروک و قدیمی و آثار چندین خانه مسکونی در پائین قلعه قرار دارد.

۲ - مسجد کربلائی ابوتراب: این مسجد چنانکه اشاره شد در پائین قلعه واقع است. ساختمان قدیمی آن خشت و گلی و سقف آن باکنده نخل پوشیده بود اما در سالهای اخیر با همت عده ای از نیکوکاران به مباشرت آقای محمد ترابی زاده با مصالح مرغوب ساخته شده و در سقف آن بجای کنده از چوبهای جنگلی بنام «چندل» استفاده شده. مسجد دارای یک شبستان و صحن کوچکی است که قبر چند تن از بزرگان فین از جمله مرحوم کربلائی ابوتراب بانی و موسس آن در آنجا واقع است بر سنگ مرمرین قبر مرحوم کربلائی ابوتراب تاریخ درگذشت او بیست و هشتم محرم الحرام سال ۱۲۵۲ هجری ثبت شده. خارج از مسجد محوطه ای وجود دارد که از قدیم الایام محل تعزیه خوانی و روضه خوانی بوده است. چند ساختمان دیگر نیز در جوار مسجد وجود دارد که انبار و سائل و ابزار تعزیه خوانی است. همچنین در قسمت غرب مسجد آثار مسجدی بچشم میخورد که طاق محراب آن تا چندی پیش برپا بود و بنظر میرسد که قبل از احداث مسجد کربلائی ابوتراب مسجد مذکور معمور و مورد استفاده بوده و احتمالاً نخستین مسجدی بوده که در فین بنا گردیده است. حوض بزرگی در ضلع شمالی مسجد و قلعه وجود دارد که مسقف است و ساختمان آن طوری ساخته اند که همیشه هوا در آن جریان دارد و در فصل داغ تابستان مأ من و پناهگاه خوبی برای نمازگزاران و روزه داران است اگر در بازسازی و حفاظت آن اهتمام شود بسیار بجا خواهد بود. موقوفه کربلائی ابوتراب بزرگترین رقبه موقوفه در فین است و شامل نخل و آب می باشد.

قلعه و مسجد از طرف مغرب به تپه‌ای وصل است که به «تی‌تمب» شهرت دارد و بخشی از آن شامل قبرستان قدیمی و متروک است. آثار چند خانه گلی نیز در امتداد ضلع غربی قبرستان مذکور دیده میشود که ظاهراً جزء قلعه بوده است. اولین ساختمان بهداری فین در جوار خانه‌های مذکور ساخته شد و سال‌ها مورد استفاده بود تا اینکه به ساختمان نوساز در ضلع شرقی قلعه منتقل گردید.^۲

۳ - مسجد صاحب‌الامر: این مسجد در ضلع ماستان قرار دارد و در سالهای اخیر با همت نیکوکاران، با مصالح مرغوب مرمت و بازسازی شده و محل مناسبی برای عبادت و انجام مراسم دیگر مذهبی بوجود آمده است. مسجد صاحب‌الامر از قدیم‌الایام، زیارتگاه نیز بوده و بسیاری از مردم برای شفای بیمار یا عرض حاجات خود بانجا می‌ایند. نهر آب چشمه ماستان از کنار این مسجد می‌گذرد و به آن صفای بیشتر می‌بخشد. اخیراً خیابانی نیز از جاده اصلی و مرکز فین باین مسجد باز شده است.

۴ - مسجد رفیع‌الدینی: این مسجد در ضلع کوروان فین و در منتهاالیه قنات رفیع‌الدینی ساخته شده و موسس آن مرحوم حاج محمد رفیع‌الدینی اهل رضوان بوده است. ساختمان اولیه آن از خشت خام و شامل یک شبستان و حیاط کوچکی بود اما اخیراً با همت مومنین بازسازی و مرمت شده. سنت شب‌زنده‌داری در ماه مبارک رمضان و قرائت قرآن از سال ۱۳۲۷ بابتکار پدر نگارنده در این مسجد و برای نخستین بار در فین احیاء گردید.

۵ - مسجد سیداحمد: این مسجد در حاشیه رودخانه میان شهر واقع است سابقاً بنام مسجد نورالدین شهرت داشت اما بعدها به مسجد سید احمد تغییر نام داد. در فاصله کمی از مسجد اتاق کوچکی وجود دارد که می‌گویند آرامگاه سیداحمد برادر سید عبدالجلیل مشهور به «آقای سادات» میباشد. مقبره سیدعبدالجلیل در کلات (حومه بندرعباس) واقع است و از مراکز مهم زیارتی بشمار می‌آید.

۶ - مسجد امیرالمومنین: این مسجد در سال ۱۳۵۱ شمسی در حاشیه رودخانه میان شهر ساخته شده است. موسس آن آقای حاج ذوالفقار حبیبی از اهالی فین و کارمند بازنشسته شهربانی بندرعباس میباشد. دیوارها از آجر و سیمان ساخته شده و

سقف آن با «چندل» پوشانده شده است. مسجد شامل یک شبستان - حیاط و یک حوض کوچک در وسط آن است. بخشی از قبرستان عمومی فین در ضلع غربی آن مسجد قرار دارد. طبق اظهار موسس آن هزینه احداث مسجد مذکور حدود دویست و پنجاه هزار ریال بوده است.

۷ - بقعه شیخ کمال الدین عباس^۲: این بقعه در انتهای ضلع جنوبی رودخانه میان شهر و در فاصله کوتاهی از قلعه قرار دارد ساختمان آن گنبدی شکل و از سنگ و ساروج ساخته شده است. در زیر گنبد قبری وجود دارد که بنام شیخ کمال الدین عباس مشهور است. چنانکه قبلاً اشاره شد این آرامگاه زیارت گاه مردانی است که رخت دامادی پوشیده‌اند و شب زفاف در پیش دارند. در ضلع شرقی آرامگاه اتاقک کوچکی از خشت خام دیده میشود که می‌گویند قبر مردی سیاه‌پوست بنام «مبارک» غلام شیخ کمال الدین عباس می‌باشد. سابقاً بعضی از مردم وقتی به درد دندان مبتلا میشدند خود را به این اتاقک می‌رساندند و چند عدد سیخ خشک نخل به قسمت خارجی دیوار فرو می‌کردند باین نیت که درد دندان آنها تسکین یابد.

۸ - غیب: در قسمت شمالی فین در دامنه کوه معروف به اشکتان ساختمان کوچکی از خشت خام در میان نخلستان وجود دارد که به غیب شهرت دارد. در اینجا قبری دیده میشود که می‌گویند قبر مردی است که در همینجا غیب و از نظرها پنهان شده است اما از تاریخ غیب شدن و مشخصات غیب اطلاعی در دست نیست.

۹ - شاه نعمت‌الله: در ناحیه «دوجوک»^۱ ساختمانی از زمانهای قدیم وجود داشته که بنام شاه نعمت‌الله مشهور است. ساختمان اولیه گلی و از خشت خام بود. اما اینک سالهاست که مرمت و بازسازی شده و شامل یک شبستان و حیاط کوچکی میباشد. اثر قبری بنام شاه نعمت‌الله دیده نمیشود و وجه تسمیه آن مشخص نیست. ساختمان از یک طرف به قبرستان عمومی و از سه طرف دیگر به نخلستان متصل میباشد.

۱۰ - قتال^۵: در مغرب فین و در کنار راه اتومبیل‌رو فین به مارم آرامگاهی دیده میشود که به قتال شهرت دارد و می‌گویند قبر یک برادر و یک خواهر است. ساختمان

اولیه گلی و تنگ و تاریک بود اما در سالهای اخیر ساختمان جدیدی با مصالح مرغوب بر روی دو قبر مذکور بنا گردیده که شامل یک شبستان و یک حیاط کوچک می باشد. اطراف آرامگاه قبرستان عمومی است. در دهه اول محرم مراسم سینه زنی و روضه خوانی در اینجا با شکوه زیاد برگزار میشود و دسته های سینه زنی با علم و دستگاه از اینجا بسوی حسینه کربلائی ابوتراب براه می افتند. در ضلع غربی قبرستان قتال مرحوم علی قانندی از اهالی فین مسجد کوچکی از خشت خام و مصالح محلی احداث نمود که خیلی زود مخروبه و ویران گردید. ظاهراً چون مسجد در جای نامناسب و دور از دسترس مردم بنا شد و مسئول و خادم نداشت. رو بخرابی نهاد. در کنار مسجد مذکور غسالخانه کوچکی وجود دارد که این یکی کم و بیش مشتری دارد. البته مشتریانی که نه باپاهای خود بلکه با همت دست و بازوی مؤمنین بدانجا می آیند و روانه سفر آخرت میشوند. به قول پروین اعتصامی:

هر که باشی و ز هر جا بررسی آخرین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد چون بدین نقطه رسد مسکین است
۱۱ - بی بی سوره دان: در میان نخلستان در ناحیه مشهور به بن ریگ (بند ریگ)

آرامگاه کوچکی وجود دارد که می گویند متعلق به زنی بنام «بی بی سوره دان» میباشد. در باب این آرامگاه و صاحب آن از قدیم الایام افسانه ای وجود دارد که هنوز به قوت خود باقی است و آن اینکه اگر مرد وارد آرامگاه شود فی الفور تغییر جنسیت داده و به علیا مخدره ای تمام عیار تبدیل میشود از این رو تا کنون دیده و شنیده نشده که مردی جرات وارد شدن به آنرا پیدا کرده باشد.

۱۲ - خواجه خضر: خضر نبی الله، نیز در فین صاحب بارگاهی است که از قدیم الایام به خواجه خضر شهرت یافته است. اعتقاد بعضی مردم بر این است که خواجه خضر از اینجا گذر کرده و در همین نقطه از نظرها پنهان شده است حالا چه کسی و در چه زمانی حضرت خضر فرخ پی را در اینجا زیارت کرده معلوم نیست. اما کاش حضرت خضر یکبار هم خود را به مردم این زمان نشان می داد تا از او پرسیم که با عمر جاودان چه میکند و جواب بیت مشهور صائب تبریزی را چگونه می دهد که می گوید:

ماز این هستی ده‌روزه به‌تنگ آمده‌ایم وای بر خضر که زندانی عمرابد است در سالهای اخیر مسجد کوچکی با همت نیکوکاران محلی در جوار خواجه خضر بنا گردیده است.

۱۳ - منبر کل خیری^۷: «تکیه» را مردم فین «منبر» می‌گویند و منبر کل خیری یکی از آنهاست که شامل ساختمانی گلی است و در ماه محرم مراسم روضه‌خوانی در آن برپا می‌شود. منبر دارای چهار حلقه بند و سه گهر آب از قنات رفیع‌الدینی است که از طرف زنی بنام خیری وقف امام علیه‌السلام شده است.^۸ ساختمان قدیمی منبر در سالهای اخیر با همت متولیان آن بازسازی شده و بر فضا و محوطه روضه خوانی افزوده‌اند.

۱۴ - قدمگاه حضرت: در جوار ساختمان اولیه دبستان بدر باغی شامل درختان خرما و لیمو و نارنج و غیره وجود دارد که به باغ حضرتی شهرت دارد. در گوشه‌ای از باغ اتاق کوچکی در میان انبوه درختان خرما و سدر و غیره دیده می‌شود که به قدمگاه حضرت عباس مشهور است. در سالهای اخیر قدمگاه مذکور به طرز آبرومندانه‌ای توسط مؤننین و نیکوکاران بازسازی شده و در کنار آن مسجدی بنا گردیده که بسیاری از مراسم دینی و مذهبی در آن برگزار می‌شود.

۱۵ - مهدیه: ساختمان مهدیه در مرکز فین در کنار «تمب‌کرت» و حاشیه خیابان اصلی که فین را به مارم وصل مینماید بنا گردیده و شامل یک شبستان نسبتاً بزرگ و چند اتاق و انباری است. موسس آن آقای حاج غلام بهروزی فر می‌باشد. از ساختمان مهدیه برای بسیاری از مراسم مذهبی و اجتماعی مخصوصاً دعای ندبه استفاده می‌شود.

برکه‌ها - آب انبارها ۹

با اینکه فین از نعمت وجود دو چشمه رخشان و درخشان بهره‌مند بوده و با بودن آب صاف و زلال چشمه‌ها نباید آب آلوده برکه‌ها قدر و منزلتی داشته باشد اما تا چندی پیش مادام که برکه‌ها آب داشتند کمتر کسی به سراغ آب چشمه‌ها می‌رفت البته

این امر بدون علت نبوده و مهمترین آن اینکه آب چشمه‌ها به شیرینی آب باران نیست. بعلاوه چشمه‌ها در دورترین نقطه آبادی قرار دارند در حالیکه برکه‌ها به آبادی و مراکز جمعیت نزدیکترند^۱ از همه اینها گذشته از نظر افکار عمومی، آب باران آب رحمت است و باید نوشید.

پیش از آنکه فین لوله کشی شود آب مورد نیاز خانواده‌ها چه از برکه‌ها و چه از چشمه‌ها بوسیله مشک به خانه‌ها حمل میگردید و این کار غالباً بوسیله اشخاص انجام میشد. تنها معدودی از مالکین که الاغ داشتند مشکها را بوسیله الاغ حمل مینمودند. در روزگارانیکه هیچگونه وسیله خنک کننده نبود مشک بهترین وسیله خنک کننده آب بود و برای این منظور آنرا طوری به درخت یا میخ و یا سه پایه مخصوص می‌آویختند که در معرض جریان هوا قرار گیرد و زودتر خنک شود. آب برکه‌ها خیلی زود آلوده میشد و عامل پاره‌ای بیماری از جمله «پیوک» بود.

اسامی برکه‌ها

۱ - چهار برکه: در مدخل فین و بر سر راه مالرو قدیم و اتومبیل‌روکنونی فین به منطقه کشاورزی لاور، سه برکه استوانه‌ای شکل و یک برکه چهار ضلعی وجود دارد که مجموعاً بنام چهاربرکه (چابرکه^۱) شهرت دارد. برکه چهار ضلعی به شکل + و وصل بیکدیگر است. ساختمان برکه‌ها سنگ و ساروج و در کمال استحکام بنا گردیده و بوسیله آب باران نواحی اطراف پر می‌شود. در قدیم وقتی آب برکه‌های دیگر تمام میشد و با اصطلاح ته می‌کشید دوستداران آب شیرین و رحمت، راه دور و درازی را با تحمل گرما و سرما می‌پیمودند و خود را به این برکه‌ها می‌رساندند و از آب آن بهره می‌جستند. نواحی اطراف «چابرکه» سابقاً بائر و بلا استفاده بود اما اینک سالهاست که آباد شده و اراضی وسیعی از آن زیر کشت گوجه، بادمجان - هندوانه و خربزه و غیره قرار می‌گیرد.

۲ - برکه بندکر^۲: در قسمت شمال شرقی فین در ناحیه مشهور به «پابرکه»

سه برکه وجود دارد که یکی از آنها به «برکه بند کر» شهرت دارند. دوتای آنها در جوار هم و یکی در فاصله تقریبی ۳۰۰ متری دوتای دیگر ساخته شده. شکل ظاهر هر سه استوانه‌ای و مصالح بکار رفته در ساختمان آنها سنگ و ساروج است. معروف است که یکی از برکه‌ها مسقف بوده که بعدها فرو ریخته و از آن تاریخ هروقت سقف دیگری بر روی آن زده‌اند پس از چندی فرو ریخته است تا آنجا که باین نتیجه رسیده‌اند که برکه مذکور با سقف و کلاه، میان‌های ندارد و هرچه در این راه صرف وقت و هزینه شود بیحاصل است. ضرب‌المثل معروفی نیز بر همین مبنا بوجود آمده که: «برکه بند کر سر روی خود نمیگذارد» این ضرب‌المثل در مورد افراد یا اشیائی بکار میرود که هرچند یکبار چیزی را از دست میدهند و باید دوباره تهیه نمایند.

۳ - برکه لردگوری^{۱۲}: در قسمت شمال کوه اشکتان و در ناحیه مشهور به لردگوری دوبرکه استوانه‌ائی شکل با فاصله اندکی از هم قرار دارند. ساختمان هر دو از سنگ و ساروج است یکی بزرگ و دیگری کوچک، برکه کوچک سالها دارای سقف بود اما بر اثر یک زلزله نسبتاً شدید فرو ریخت و بعدها پرگل و لای شد و به کلی از صحنه خارج گردید.

۴ - برکه گمبرو: شامل ۲ برکه بیضوی شکل و در جنوب اراضی مرزوعی ماستان قرار دارد. رودخانه معروف «لک کش» در شمال این برکه‌ها واقع است. این رودخانه خشک و بی آب است و تنها در مواقع نزول باران و جریان سیل، گذرگاه آبی است که از اطراف وارد آن میشود.

یادداشتها

- ۱ - حسینیة قدیمی در سالهای اخیر با کمک مؤنن بطرز آبرومندانه‌ای بازسازی شده و ساختمانی بدین منظور با مصالح روز (آجر - سیمان - و تیر آهن) در سه طبقه بنا گردیده است.
- ۲ - در سالهای اخیر خیابان اصلی بسوی قلعه باز و اسفالت شده و علاوه بر بهداری و تعدادی خانه‌های شخصی، دفتر پست و تلفن و جهاد سازندگی نیز در حاشیه خیابان مذکور بنا گردیده است. همچنین بجای سقاخانه و بالاخانه قدیمی حسینیة کربلائی ابوتراب با همت آقای حبیبی

بخشدار و سایر نیکوکاران، ساختمان ۳ طبقه با آجر و سیمان و تیر آهن بنا نهاده شده که جمعیت بسیاری را در خود جا میدهد.

۳ - بقعه مذکور را مردم فین «آستانه» می‌نامند.

۴ - دوجوک در اصطلاح محلی به معنای «دوجوی» است زیرا آب چشمه‌های فین وقتی از مبدا به هم پیوندند در این محل به دو قسمت و هر قسمت در مسیری روان میشود.

۵ - «به فتح قاف و تشدید تا» احتمالاً از احفاد و نوادگان قتالیهای بندرلنگه است که در گوشه و کنار جنوب ایران پراکنده شده و مدفون هستند.

۶ - در سالهای اخیر یک بار این مطلب را با یکی از جوانان تحصیل کرده غیر بومی که برای انجام ماموریتی به فین آمده بود در میان گذاشتند. جوان مذکور خنده‌ای از سر استهزاء سر داد و آنرا نشان ضعف فرهنگ و روحیه خرافاتی مردم دانست و با غرور تمام آمادگی خود را برای زیارت قبر بی‌بی سوره‌دان اعلام نمود... رندان او را بطرف بی‌بی سوره‌دان هدایت کردند تا مگر یکبار و برای همیشه این طلسم شکسته شود... همه‌جا آمدند و آمدند تا نزدیک به آرامگاه رسیدند. جوان را تا دم در ورودی همراهی کردند و گفتند بسم‌الله بفرمائید این است بی‌بی سوره‌دان، جوان با فرهنگ و غیر خرافاتی، در لحظات آخر پس زد، و در مقابل افکار خرافاتی که در دل و دماغ همه رسوخ کرده تسلیم شد و گفت: راستش را بخواهید می‌دانم که هیچ خبری نیست اما جرأت نمی‌کنم وارد شوم!

البته حقیقت مسلم این است که هیچ خبری نیست چنانکه در سال ۱۳۵۹ اینجانب و یکی از دوستان وارد شدیم و صحیح و سالم خارج...!

۷ - کل در زبان مردم فین مخفف کربلائی است و در مورد کسانی بکار میرود که به زیارت کربلا موفق شده‌اند بنابراین کل خیری یعنی کربلائی خیری.

۸ - مقصود از امام معمولاً امام حسین علیه‌السلام است.

۹ - باستثناء «چهار برکه» که در خارج فین و دور از آبادی قرار دارند.

۱۰ - مردم عامی فین برکه را با ضم «با» تلفظ می‌کنند.

۱۱ - بندکر به ضم «با» و سکون «نون» و فتح «دال» و «کاف» نام یکی از مالکین اولیه فین بوده که به «بندکر مهدی» شهرت داشته و می‌گویند قبر وی در حوالی نخلستان «غیب» است و برکه‌ها اثر خیر اوست.

۱۲ - لرد بر وزن فرد اصطلاحاً به زمین صاف و هموار می‌گویند و چون اطراف برکه‌های مذکور زمین صاف و همواری وجود داشته برکه‌ها را بنام برکه لردگوری نامیده‌اند و اما «گوری» بر

وزن «فوری» منسوب به «گور» به معنای زردشتی است و وجه تسمیه آن طبق اظهار برخی از معمرین اینست که در زمین مذکور، زمانی چند زردشتی دفن کرده‌اند... اگر این روایت درست باشد آن زردشتی‌ها، مسافر و رهگذر بوده‌اند نه اهل فین - در برهان قاطع لرد به معنای میدان اسب دوانی آمده است.

فصل هفتم

ز نیرو بود مرد را راستی
ز سستی کژی زاید و کاستی

انواع بازیها

۱ - بازی توپا: بازی توپا یک نوع بازی دسته جمعی است که با یک چوبدستی و یک توپ کوچک (توپ تنیس) انجام میشود. برای این بازی زمین نسبتاً وسیعی با حداقل ۶۰ متر طول و ۴۰ متر عرض مورد نیاز است. بازیکنان به دو دسته مساوی تقسیم میشوند (هردسته از ۲ نفر کمتر و از ۱۰ نفر زیادتر نیست) یک دسته در یک سوی زمین (مبداء) و دسته دیگر در سوی دیگر (مقصد) قرار میگیرند. زمین مبدأ را اصطلاحاً «بالا» و زمین مقصد را «پائین یا زیر» مینامند. بازی را گروه بالا طبق توافق طرفین شروع می‌نماید. هریک از بازیکنان حق دارد سه بار با چوب دستی توپ را بزنند و بطرف گروه پائین بفرستد بار سوم اگر توپ برد کافی داشته باشد باید چوب دستی را بیندازند و خود را با سرعت به مقصد؛ در زمین پائین برسانند و برگردد در فاصله زمانی که بازیکن بین «بالا و پائین» در حرکت است بازیکنان گروه پائین سعی می‌کنند توپ را که بسوی آنان زده شده از هوا یا زمین بگیرند و بازیکن را در فاصله مبداء و مقصد هدف قرار دهند و بزنند اگر موفق شدند او را بزنند بازی را برده‌اند و گروه بالا باید جای خود را بانها بدهد اما اگر بازیکن به سلامت رفت و برگشت،

بازی بوسیله سایر بازی کنان گروه او به ترتیب مذکور ادامه می‌یابد ممکن است بازی کن فقط فرصت داشته باشد که خود را به «هیل» برساند اما نتواند برگردد در اینصورت در هیل میماند تا یاران او توپ را بزنند و او در فرصت مناسب خود را به مبداء برگرداند. اگر بازی کن در مرتبه سوم هم نتوانست توپ را بزند چوب دستی را به دوست خود میدهد و او منتظر میماند تا دوستش توپ را بزند و اگر مقتضی بود حرکت نماید. ممکن است این حالت برای دو یا چند نفر از اعضاء گروه همزمان پیش آید در اینصورت اگر فرصت مناسب بدست آمد با هم بسوی «مقصد» حرکت مینمایند.

در بعضی موارد بجای آنکه بازیکنان خود توپ را به هوا پرتاب کنند و سپس بزنند یکنفر از خارج انتخاب می‌شود و کار او فقط این است که روبروی بازی کن قرار گیرد و سه بار توپ را بدلوخواه او به هوا پرتاب نماید تا وی آنرا بزند. چنین کسی را «سالی» و عمل او را «گل دادن» می‌نامند. اگر بازی کنان گروه برحسب اتفاق، هیچیک نتوانستند در سه بار حق خود توپ را بزنند سالی به عنوان آخرین فرصت، توپ را می‌زند. در این فرصت بازی کن یا بازی کنان باید بتوانند خود را بیائین (هیل) برسانند و برگردند و بازی را ادامه دهند. بازی کنان میتوانند توپی را که به قصد زدن نفرات مخالف میگیرند به دوستان خود پاس دهند تا اگر آنان در شرایط بهتری قرار دارند آنرا بگیرند و به نفر گروه مخالف بزنند. گاه نیز توپ را نزد سالی برمی گردانند تا او اگر فرصت بهتری می‌یابد بگیرد و بزند و این البته در صورتی است که سالی از میان گروه مخالف انتخاب و مأ مور خدمت شده باشد. توپ به بدن هریک از بازی کنان اصابت نماید گروه او بازنده است.

بازی را بعضی بچه‌ها «گازی» و چوب دستی را «دار» می‌نامند. بازی توپا مخصوص پسران است. برای برنده شدن در این بازی علاوه بر آنچه ذکر شد اگر بازیکنان مخالف بتوانند حداقل ۳ بار توپی را که به سوی آنان زده میشود در هوا بگیرند، برنده‌اند و حق دارند جای گروه مخالف را بگیرند.

۲ - گل بچلاک بی‌بالا^{۳۲}: این بازی در حقیقت نوعی بازی توپاست و ترتیب آن از اینقرار است که یکنفر در قسمت بالای زمین با چوبدستی توپ را بسوی سایرین باهر

تعداد که باشند می‌زند هریک از نفرات پائین که بتواند گل را از هوا بگیرد برنده است و جای بازی کن اولی را میگیرد. مادام که بازی کنان پائین توپ را در هوا نگرفته‌اند بازی کن اولی بازی را ادامه میدهد. گاه در آغاز بازی شرط میکنند که هر کس توپ را با یک دست از هوا بگیرد حق زدن توپ را دارد، در اینصورت بازی اندکی دشوارتر میشود و به مهارت و چابکی بیشتر نیازمند است.

۳ - کشتی: کشتی معمول در فین از نوع کشتی کج است که تابع هیچ قاعده و قانونی نیست و طرفین به هر حيله‌ای متوسل میشوند تا یکدیگر را بر زمین زنند از جمله اینکه طرفین سعی می‌کنند با گذاشتن پا در پای یکدیگر، همدیگر را بر زمین زنند این نوع حيله را لم می‌نامند. در موقع کشتی گرفتن گاه دو حریف لنگ یا دستمالی دور کمر بند می‌بندند و هریک از کشتی‌گیران با چنگ انداختن در آن کوشش مینماید تا رقیب را شکست دهد. کشتی بطور ایستاده انجام میشود.

۴ - پنجه: این بازی قدرت سرپنجه دو بازی کن را نشان میدهد ترتیب آن از اینقرار است که دو بازی کن روبروی هم قرار میگیرند و در حالیکه پاها را اندکی باز گذاشته‌اند پنجه‌های دست راست را در یکدیگر می‌گذارند و هریک سعی می‌کند که پنجه و دست رقیب را بسمت راست خود خم نموده او را وادار به تسلیم نماید. سابقاً بعضی از جوانان بر اساس یک اعتقاد موهوم پشت دست خود را در حد فاصل بین مچ و ساعد داغ می‌کردند تا سالار سرپنجه شوند!!

پنجه را با دست چپ نیز می‌گیرند.

۵ - رماز: این بازی بین دو نفر و یا دو دسته چند نفری انجام میشود ترتیب آن از این قرار است که بازی کنان در محوطه‌ای صاف و هموار جمع میشوند و روبروی هم قرار میگیرند (با فاصله ۳ - ۴ متر) آنگاه پای چپ خود را به عقب سر خم نموده و انگشت شست آن با دست راست میگیرند و روی یک پا می‌ایستند و با دست دیگر خود با رقیب بمبارزه میپردازند و هدف از مبارزه این است که رقیب را خسته سازند تا تعادل وی برهم بخورد و ناگزیر پای دیگر خود را آزاد سازد و روی هر دو پا قرار گیرد. هر کس زودتر خسته شد و تعادل خود را از دست داد بازی را باخته است. هر گاه بازی

بین دو گروه انجام شود نتیجه نهائی را دو بازی کن آخری تعیین خواهند نمود. رماز سالهاست که فراموش شده است.

۶ - بازی رو: این بازی بطور دسته جمعی و معمولاً در شب‌های مهتابی انجام میشود. دو گروه بازی کن در زمینی صاف و هموار جمع میشوند و با فاصله کمی روبروی هم قرار میگیرند. برحسب قرار، یک نفر از یک گروه از صف خارج میشود و در حالیکه خم و راست می‌گردد و حالت جنگ و گریز بخود میگیرد چند بار از برابر صف مخالف میگذرد و کلمه «رُو» را چندین بار با تشدید بر زبان میاورد، ناگهان یکنفر را هدف قرار داده و با سرعت خود را باو نزدیک می‌سازد و دست خود را به سینه وی میزند و فرار میکند. در این موقع افراد گروه مخالف به قصد دستگیر ساختن او حرکت میکنند و با نفرات گروه دیگر بمبارزه می‌پردازند اگر در این مبارزه آن که دست به سینه بازی کن گروه مخالف زده دستگیر شود بازی بنفع آنها خاتمه می‌یابد اما اگر ضارب توانست خود را از مهلکه نجات دهد و به نقطه‌ای که قبلاً تعیین شده برساند گروه اول برنده است و بازی به همین نحو تکرار میشود. بازی رو نیز سالهاست بدست فراموشی سپرده شده است.

۷ - ماجو تراجو: این بازی در آب و معمولاً در فصل تابستان و زمان وفور خرما یا نارس (خمل) انجام میشود. بچه‌ها همانطور که مشغول آب‌تنی هستند یک دانه خمل یا هر شیء دیگری که در آب شناور بماند پیدا می‌کنند و یک نفر با اطلاع و نظارت سایرین آنها را در دست گرفته خطاب به دیگران می‌گوید: ماجو! بچه‌ها جواب می‌دهند: تراجو! در این موقع شیء شناور را با فشار به آب می‌زنند تا فرو رود و از نظرها پنهان گردد، بلافاصله بچه‌ها به جستجوی شیء مذکور می‌پردازند. هر کس آنها را پیدا کرد و ارائه داد، برنده بازی است.^۷

۸ - کلی هپ: این بازی نیز در آب انجام میشود و هدف از آن نشان دادن میزان استقامت شخص در زیر آب است. بدین ترتیب که بازی کنان هم‌زمان با هم زیر آب می‌روند - هر کس توانست بیشتر زیر آب بماند برنده بازی است. گاه یکی از بازی کنان به عنوان داور با شمردن یک - دو - سه، بازی را آغاز می‌کند و نظارت

مینماید تا کسی به قصد تقلب سر را برای تجدید قوا از آب خارج نسازد. وقتی دو بازی کن به تنهایی در آب باشند برای اطمینان از صحت بازی، همانطور که زیر آب هستند دست روی سر یکدیگر می گذارند و بدین ترتیب یکدیگر را کنترل مینمایند.

۹ - بازی مچ: این بازی در شبهای مهتابی و در زمینی صاف انجام میشود. وسیله بازی قطعه‌ای از مهره خشک گوسفند است که آنرا اصطلاحاً مچ مینامند. بازی کنان در دو گروه مساوی روبروی هم قرار میگیرند و طبق قرار، یکی از بازی کنان یک گروه مچ را بسوئی پرتاب مینماید. گروه مخالف باید جستجو نمایند و مچ را پیدا کنند و طوری که افراد گروه دیگر متوجه نشوند خود را به مقصدی که در گوشه زمین قبلاً در نظر گرفته شده برسانند اگر افراد گروه مخالف متوجه قضیه شوند باید با بنده مچ را دستگیر و مچ از دستش خارج سازند در این موقع افراد گروه یابنده مچ به دفاع از بازی کن خود میپردازند تا او بتواند خود را به مقصد برساند اگر در این کار موفق شدند برنده‌اند و بازی را دوباره شروع می کنند در غیر اینصورت بازنده‌اند و بازی توسط گروه دیگر از سر گرفته میشود. بازی مچ هم سالهاست که متروک و فراموش شده و جز سالمندان (جوانان قدیم) کمتر کسی از آن چیزی می داند.

۱۰ - اولی اول بار: در این بازی که بین دو نفر یا بیش از دو نفر انجام میشود، نخست یکنفر از بازی کنان پل میشود و دیگران با گذاشتن دو دست خود بر روی کمر و گرده او، می پرند. پریدن ۱۲ مرحله دارد و در هر مرحله، اندکی بر ارتفاع پل افزوده میشود بطوریکه در مراحل آخری ممکن است کمتر کسی بتواند با موفقیت از روی پل بپرد - هر مرحله از مراحل ۱۲ گانه ذکر مخصوص خود دارد که بازی کنان ضمن پرش آنرا به زبان میاورند بدینقرار:

اولی	اول بار	هفتمی	هفت آسمان
دومی	دو زلف یار	هشتمی	گنج روان
سومی	سپاه دین	نهمی	ماه زنان
چهارمی	چارپای گاو	دهمی	ماه خزان
پنجمی	پنجه شیر	یازدهمی	نزدیک ۱۱ به سال

ششمی نیمه سال دوازدهمی سال ما تمام

در طول بازی هر کس نتوانست ببرد باید پل شود تا دیگران از روی او بپرند.

۱۱ - هوتا^{۱۲}: این بازی مخصوص بچه‌های خردسال شش تا ده ساله است. تعداد بازی کنان ممکن است دو نفر یا بیشتر از آن باشد بازی بدین ترتیب آغاز میشود که نفرات یک گروه با دست چشمان خود را می‌بندند و یا پشت به گروه دیگر می‌ایستند تا گروه اول بتواند خود را در گوشه‌ای پنهان سازد همینکه همگی پنهان شدند یکی از آنان با صدای بلند می‌گوید: «هوتا» و این صدا به معنای آن است که بپائید و ما را پیدا کنید. نفرات گروه مخالف به جستجوی می‌پردازند و چون آنها را یافتند باید دستگیرشان سازند و دست خود را بر سر آنها برسانند و بگویند «کچل» اگر موفق بانجام این کار شدند برنده‌اند، اما اگر نفرات گروه اول توانستند خود را به مقصدی که قبلاً در نظر گرفته شده برسانند. ابتکار عمل باز هم در دست آنهاست و بازی را ادامه میدهند. چون این بازی مخصوص کودکان است معمولاً آنرا در منزل و حتی در اتاق بر گزار مینمایند.

۱۲ - بازی لرا^{۱۳}: این بازی یکنوع چوگان بازی است که در آن بین ۳ تا ۱۰ نفر بازیکن میتوانند شرکت نمایند. هریک از بازیکنان دارای یک چوبدستی بلند هستند. بازی را یک نفر بطور داوطلبانه شروع میکند بدین ترتیب که او توپ یا شیء دیگر را از مبدأ بسوی سایر بازیکنان که در فاصله ۱۰ - ۱۵ متری او قرار دارند پرتاب میکند و همزمان خود به سراغ آن میرود تا نگذارد سایر بازیکنان با چوبدستی خود توپ را از مبدأ دور سازند بلکه خود او توپ را به مبدأ برگرداند. سایر بازیکنان باید با احتیاط به توپ نزدیک شوند زیرا اگر چوبدستی بازیکن اول، به بدن آنها اصابت کرد بازی را باخته‌اند و باید از صحنه خارج شوند. بازی به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا تکلیف روشن شود یعنی یا توپ، توسط بازیکن اول به مبدأ برگردد یا سایر بازیکنان آنرا به مقصد برسانند. اگر توپ توسط سایر بازیکنان به مقصد رسانده شد بازیکن اول بازی را باخته است و باید کنار برود. سایر بازیکنان به همین ترتیب بازی را ادامه میدهند تا سرانجام یک نفر برنده شود.

تماجک

تماجک در اصل طاق یا جفت بوده و آن یکنوع بازی بچه‌گانه است بدین ترتیب که یک نفر چند دانه نخود یا لوبیا و غیره را در مشت پنهان می‌سازد و از طرف بازی می‌خواهد که بگوید دانه‌هایی که او در مشت دارد طاق هستند یا جفت؟ به عبارت دیگر دانه‌ها فردند یا زوج؟ اگر جواب درست داده شد جواب «دهنده برنده» بازی است.

۱ - بر وزن پویا

۲ - مقصد را اصطلاحاً هیل بر وزن سیل می‌نامند و آن نقطه‌ای است که با علامتی، مشخص

است.

۳ - یعنی گل «توپ» را بگیر و بیا بالا...

۴ - بر وزن جماز

۵ - فعل امر از مصدر رفتن

۶ - با هر دو جیم مشدد و کسر «تا»

۷ - این بازی در گل‌گه بر وزن «جلگه» انجام می‌شود و آن حوضچه است که در نخلستان

فین معمولاً در جوار هر منزل مسکونی وجود دارد و از آن همچون حمام خصوصی استفاده می‌شود.

روی گل‌گه، سقفی از شاخ و برگ نخل می‌سازند تا از دید رهگذران و نیز تابش آفتاب و وزش باد

در امان باشند. گلگه را گلم بر وزن نرم نیز می‌خوانند: «گل‌گه‌گز» و گلم «بی‌چی» مشهور و

معروفند.

۸ - «به ضم کاف و کسر لام و ضم ها»

۹ - «به ضم میم»

۱۰ - باعتبار آنکه دوران بارداری خرده ماه است.

۱۱ - نزدیک

۱۲ - بنظر میرسد که این کلمه از «هوختن» به معنای برکشیدن و بیرون کشیدن و آمدن و

پیدا شدن گرفته شده است چرا که آمدن و پیدا کردن و بیرون کشیدن، هدف غائی بازی است.

۱۳ - به فتح «ل»

فصل هشتم

انواع بیماریها

مشهورترین بیماریهای بومی فین بشرح زیر است:

۱ - شب کوری: مبتلایان به این بیماری با تاریک شدن هوا قدرت دید خود را از دست میدهند و جائی را نمیبینند. عامل بیماری شناخته نشده است اما بعضی معتقدند کسانی که در گرمای سوزان پا برهنه راه میروند بیشتر به این بیماری مبتلا میشوند. برای معالجه بیماری، جگر سفید گوسفند را کباب کرده به بیمار میدهند. بعلاوه مقداری از کف جگر سفید که موقع پختن پدید می آید به چشم بیمار میمالند. در باب اینکه بیماری شب کوری ارثی است نیز سخنان متفاوت شنیده میشود.

۲ - نارو: عامل این بیماری نوعی پارازیت است که در آبهای راکد و آلوده آب انبارها و برکه ها نشو و نما میکند و از راه نوشیدن اینگونه آب ها وارد بدن انسان میشود. علامت بیماری زخمی است که در نقطه ای از بدن (معمولاً دست و پا و ران) ظاهر می گردد و عامل بیماری چون رشته ای باریک و سفیدرنگ از آن سر درمیاورد. برای معالجه بیماری باید منتظر بود تا رشته مذکور سر برآورد. آنگاه آنرا با دست میگیرند و آرام، آرام بیرون می کشند و دور چوبی مانند چوب کبریت می پیچند تا برنگردد. اگر تمام رشته ها در یک نقطه با موفقیت بیرون کشیده شوند درد در آن نقطه تمام میشود و زخم بهبود می یابد. اگر رشته در نیمه راه پاره شود علاوه بر آنکه بر شدت درد افزوده میشود بهبود کامل نیز مدتها بتأخیر می افتد. طول رشته ها متفاوت است و از چند

سانتیمتر تا ۱۵ سانتیمتر دیده شده است. رشته‌ها دور رگها و پی‌ها می‌پیچند و موجب رنج و آزار بیمار میشوند. این بیماری از زمانیکه مردم از نوشیدن آب آلوده برکه‌ها و آب انبارها خودداری کرده‌اند به کلی ریشه کن شده و کسی از آن نشانی نمیدهد. در قدیم که این بیماری وجود داشت بعضی افراد در کار خارج ساختن رشته‌ها تجربیاتی داشتند و به عنوان یک طبیب بر بالین بیمار حاضر میشدند. نخست ناحیه زخم را با آب گرم مدتی ماساژ می‌دادند و چون سر رشته بدست می‌آوردند با دقت و صرف وقت بسیار به خارج ساختن آن مبادرت می‌ورزیدند. نارو را به زبان علمی «پیوک و رشته» می‌نامند. چنانکه سعدی فرماید:

یکی را حکایت کنند از ملوک

که بیماری «رشته» کردش چودوک

۳ - توسه‌یک^۲: این بیماری همان مالاریاست و چون هر سه روز یکبار به سراغ بیمار می‌آید آنرا «توسه‌یک» یعنی تبی که هر سه روز یکبار ظاهر میشود می‌نامند. سابقاً که دوا و درمانی وجود نداشت برای معالجه بیمار از پاره‌ای از داروهای محلی استفاده می‌کردند که البته فایده‌ای نداشت، چرا که عامل بیماری چیزی نبود که به آن آسانی علاج شود.

در سالهای اخیر که مبارزه علیه عامل انتقال این بیماری «پشه آنوفل» با قاطعیت جریان دارد از تعداد بیماری‌های مالاریائی کاسته شده اما ریشه بیماری کنده نشده است. برای مبارزه با این بیماری خشک کردن باتلاقها و آبگیرها و سمپاشی اماکن عمومی و خصوصی و استفاده از پشه‌بند بهترین وسیله است.

۴ - بی‌بری: یکی از بیماریهای افسانه‌ای که سابقاً همه ساله و یا هر چند سال یکبار در فصل تابستان، موجب نگرانی شدید مردم میشد «بی‌بری» بود. بدین ترتیب که خیلی زود شایع میشد که «بی‌بری» پیدا شده، و آن آدمی است که به این مرض مبتلا گردیده و دور از انظار بسر میبرد. چیزیکه در این رابطه موجب وحشت مردم بود این بود که می‌گفتند: درمان قطعی این بیماری جگر آدمیزاد است و چون دزدیدن و کشتن بزرگسالان دشوار بود. طبعاً خطر متوجه کودکان می‌گردید از این رو

خانواده‌هائیکه کودک داشتند شبها با تمام وجود از آنها حفاظت می‌کردند و با اندک صدای نامانوسی از خواب می‌پریدند. تصور عامه این بود که بیمار کسی را اجیر و مأمور ساخته تا از هرجا شده جگر کودک کی تهیه نماید و به او برساند تا بخورد و شفا یابد. گه گاه بطور خصوصی و محرمانه از «بیمار» هم نام برده می‌شد اما چون بررسی و تحقیق میشد چنان کسی، چنان بیماری نداشت. در باب این بیماری افسانه‌ای بهتر است گفته شود: «هرگز کسی مبتلا به چنین بیماری دیده نشد و هرگز کودک بدین منظور ربوده نشد» بنابراین بهتر است آنرا در ردیف افسانه مهدیسا و سایر افسانه‌ها قرار دهیم و بگذریم.^۳

یادداشتها

۱ - نارو بر وزن بارو

۲ - تو بر وزن نو = تب

۳ - بی بری نه تنها در فین بلکه در بسیاری از روستاها و حتی شهرهای ساحلی بندرعباس با همین مشخصات شناخته شده و مشهور است.

فصل نهم

کدخدائی در فین

پیش از آنکه فین بصورت مرکز بخش درآید امور داخلی و محلی آن به وسیله کدخدا اداره میشد که از طرف مردم انتخاب میگردد. انتخاب کدخدا همیشه از مسائل بحث‌انگیز و پُرسر و صدا بوده است. تا زمانیکه فین جزء بلوک سبعة به شمار میرفت رسم چنین بود که مردم نامه‌ای عنوان حاکم فارس مینوشتند و کلانتر مورد نظر خود را معرفی می‌کردند آن گاه نامه را عده‌ای از اهالی شخصاً به لار می‌بردند و در مراسم سالیانه بارعام حاکم فارس^۲ که در باغ نشاط برگزار می‌گردید به وی تسلیم می‌کردند همینکه شخص مذکور مورد تأیید حاکم قرار می‌گرفت، کتباً تعهد می‌سپرد که مالیات سرانه منطقه خود را به موقع وصول و پرداخت نماید، در این مراسم معمولاً از طرف حاکم وقت، خلعتی به کدخدای منصوب داده میشد که ممکن بود یک قبضه اسلحه یک دست قبا و سرداری و یا چیز مشابه دیگر باشد. علاوه بر کلانتر یک نفر دیگر نیز به عنوان وکیل‌الرعا یا از طرف مردم به حاکم معرفی میشد و وظیفه او دفاع از حقوق مردم در برابر تعدیات و تجاوزات کلانتر بود. وکیل‌الرعا یا اختلاف میان مردم و کلانتر را با میانجی‌گری و کدخدا منشی حل و فصل مینمود و اگر خود از حل اختلاف عاجز میماند به «قوام» یا نماینده او مراجعه می‌کرد. آخرین وکیل‌الرعا حاج رجب نام داشت که مردی سلیم‌النفس و خوش خلق و مهربان بود. روز اول عید فطر و قربان مردم به

دیدن کلانتر و روز دوم به دیدن وکیل الرعایا می‌رفتند و ناهار مهمان کلانتر و وکیل الرعایا میشدند. پس از آنکه فین از فارس جدا و ضمیمه شهرستان بندرعباس گردید مردم برای انتخاب کدخدا به فرمانداری بندرعباس مراجعه می‌کردند.

کدخدا در طول دوره کدخدائی مسئول حفظ امنیت داخلی و حل و فصل اختلاف‌ها و رسیدگی به شکایت‌های مردم بود. کدخدا دارای حقوق سالانه‌ای بود که از طرف مردم پرداخت میشد (غالباً جنسی و خرماو گندم).

هر کدخدا برای امور اجرایی خود دارای یک یا دو نفر مأ مور بود که «پاکار» نام داشت پاکارها شب و روز آماده خدمت بودند و از معتمدان کدخدا بحساب می‌آمدند. دستورهای عمومی را شبانه با آواز بلند در شهر باطلاع مردم می‌رساندند و بر اجرای آنها نظارت می‌کردند. از پاکارهای مشهور دوره‌های آخر کدخدائی در فین میتوان از دهباشی محمد کرم - دهباشی حسین کرم نام برد که در کمال کفایت و ظایف خود را انجام میدادند و اینک سالهاست که به رحمت حق پیوسته‌اند. روانشان شاد.

کدخدایان فین

قدیمی‌ترین کدخدائی که معمرین بخاطر دارند حاج جلال نام داشته که گویا بی کفایت بوده و در دوران او بی‌نظمی همه جا حکمفرما بوده است. کدخدایان دیگری که پس از او زمام امور را بدست گرفته‌اند عبارتند از:

۱ - مرحوم کربلائی ابوتراب فرزند مرحوم ابوالقاسم

۲ - مرحوم عبدالغفور فرزند کربلائی ابوتراب

۳ - مرحوم حاج علی فرزند کربلائی ابوتراب

۴ - مرحوم آقا باقر

۵ - مرحوم آخوند ملا محمد علی که از لار به فین آمد

۶ - مرحوم کربلائی سراج امرالله

۷ - مرحوم کربلائی خلیل حاج یحیی رضوانی

- ۸ - مرحوم کربلائی بختیار فرزند مرحوم عبدالغفور
- ۹ - مرحوم آقا محمد حاج علی نوۀ کربلائی ابوتراب
- ۱۰ - مرحوم رئیس رسولا پسر رئیس غریب شاه
- ۱۱ - مرحوم محمد علی خان گراشی
- ۱۲ - مرحوم مختار ترابی
- ۱۳ - مرحوم کربلائی ابوطالب فرزند حاج محمد جواد رضوانی
- ۱۴ - مرحوم حاج رجب
- ۱۵ - مرحوم غلامحسن نگهبان معروف به دهباشی غلامحسن
- ۱۶ - مرحوم محمد ابراهیم ترابی فرزند مرحوم مختار ترابی
- ۱۷ - مرحوم عبدالجبار جوادی فرزند مرحوم کربلائی ابوطالب
- ۱۸ - مرحوم هاشم معتضد کیوان فرزند رئیس رسولا
- ۱۹ - آقای شیخ عبدالرضا معنائی که خوشبختانه هنوز در قید حیات هستند و آخرین کدخدا میباشند البته اینک سالهاست که عملاً پست کدخدائی از تشکیلات اداری فین حذف گردیده و امور جامعه را نهادها و ادارات مختلف رتق و فتق میکنند مضافاً اینکه در دو سه سال اخیر، دهمداری نیز در فین تا سیس گردیده که زیر نظر بخشداری انجام وظیفه میکند. زمانی که کدخدا امور جاری را اداره میکرد، کدخداهای روستاهای اقمار با نظر کدخدای فین انتخاب و منصوب میگرددند و در مقابل کدخدای فین مسئول بودند.

یادداشتها

- ۱ - این کار را اصطلاحاً مجله کردن می نامیدند.
- ۲ - آخرین حاکم ظاهراً قوامالملک شیرازی بوده است.

فصل دهم

فرهنگ و زبان

سال و ماه

مردم قدیم فین تقویم و تاریخ را با سال و ماه هجری قمری حساب می‌کردند و تمام اسناد و قبale‌ها را بر مبنای سال و ماه قمری ثبت و ضبط مینمودند. اما اینک سالهاست که در نوشته‌ها و مکاتبات و اسناد از سال و ماه هجری خورشیدی و یا از هر دو استفاده مینمایند. در فرهنگ عامه بعضی از ماههای قمری نام مخصوص دارد بدین‌قرار:

۱ - چار ربی شامل ربیع‌الاول - ربیع‌الثانی - جمادی‌الاول - جمادی‌الآخر که

چنین می‌خوانند:

ربی اول - ربی دوتائی - ربی سه تائی - ربی چارتائی

۲ - ماه دودو، یعنی ماه شعبان - این ماه را از آن جهت دو دو می‌گویند که

معتقدند خیلی زود می‌گذرد تا رمضان فرارسد.

۳ - عید (ماه شوال)

۴ - میان عید (ذی‌القعدة) یعنی ماهی که میان دو عید قرار دارد، عید فطر و عید

قربان.

۵ - عید قربان (ذی‌الحجه)

علاوه بر ماه قمری و شمسی از برجهای فلکی (منطقه‌البروج)^۲ مانند: جوزا -

سرطان و غیره نیز کم و بیش استفاده میشود. مثلاً مرداد را «اسد» و میانه آنرا «قلب

الاسد» می‌نامند.

وزن ها - اندازه ها

الف: واحد وزن: کوچکترین واحد وزن در فین «نخود» است و بزرگترین آن «من» وزنهای بیش از من را با کمک اعداد مناسب تعیین مینمایند مانند صدمن، هزارمن، صد هزارمن و غیره.

جدول زیر وزنهای مورد عمل را نشان میدهد:

۱ - نخود	مساوی با	۱/۲۴ مثقال
۲ - گرم	مساوی با	۱/۵ مثقال
۳ - مثقال	مساوی با	۵ گرم
۴ - قیاس	مساوی با	۲۴۰ گرم یا ۴۸ مثقال
۵ - چارک	مساوی با	۱۴۴۰ گرم یا ۶ قیاس
۶ - من	مساوی با	۵/۷۶۰ گرم یا ۴ چارک

ب: واحد طول: برای اندازه گیری طول از سه واحد استفاده میشود که عبارتند از: متر - گز - وار (یارد) درازی گز از نوک آرنج تا سرانگشتان وسطی دست است. طول ساقه نخل را با واحد گز اندازه گیری می کنند به همین جهت آنرا گز «کنده» هم می گویند. اندازه گز کنده با اضافه فاصله انگشت وسطی تا مچ دست را گز پارچه مینامند.

وجب - گجل

برای اندازه گیری طول و عرض پارچه سباده ترین وسیله وجب و گجل میباشد که بیشتر مورد استفاده خانمها در موقع خیاطی قرار میگیرد. گجل بر وزن سبج، فاصله نوک انگشت شست و سبابه در حالت کاملاً باز است (تقریباً بیست سانتیمتر).

ج: واحد سطح: در مورد ساختمان متر مربع بکار میرود اما در مورد اراضی مرزوعی از «واحد من» استفاده میشود بدین معنی که اگر قطعه زمینی ظرفیت کشت یکصد من گندم دارد آن زمین «یکصد من» است. گاه نیز اصطلاح «بذرافشان» صدمن... دویست من و غیره بکار میرود.

تعاون و همکاری

روحیه تعاون و همکاری متقابل در مسائل اجتماعی و فردی از خصوصیات بارز مردم فین است و هر چند زندگی ماشینی آنرا اندکی غبار آلود کرده اما جای خوشوقتی است که هنوز از قوت کافی برخوردار است. نمونه‌های زیر شاهی بر این مدعا است:

هرگاه خانه‌ای دچار آتش‌سوزی شود خرد و درشت از راه دور و نزدیک با سرعت هرچه تمامتر خود را به محل حادثه می‌رسانند و در خاموش کردن آتش و نجات مال و جان اشخاص صمیمانه کمک مینمایند و در پایان کار اگر لازم باشد هر کس بغراخور و وسع خود ضایعات مالی را جبران می‌سازد. تا سال ۱۳۳۰ خانه‌های مسکونی خود را با همکاری متقابل و بدون پرداخت دستمزد به کارگران بنا می‌کردند بدین ترتیب که هر کس برنامه خانه‌سازی داشت قبلاً هر چند کارگر را که مورد نیاز بود از اینجا و آنجا به کمک می‌طلبید و کار را شروع می‌کرد و به پایان می‌رسانید تنها استادکار (بنا) از این قاعده مستثنی بود و مختصر دستمزدی دریافت می‌کرد. البته کارگران، ناهار را مهمان صاحب کار بودند: در مراسم عروسی و روضه‌خوانی و غیره بسیاری از امور مانند آشپزی - تهیه نان - تهیه هیزم و آب و امثال آنها بوسیله دیگران و بطور رایگان انجام میشد. در لایروبی جدول‌های آب فاریاب و قنات گروه مردان ورزیده و مجرب دست‌اندکار میشوند و مسیر آب را از هرچه لجن و آشغال است پاک می‌سازند. در موقع بارور ساختن خرما و آبیاری باغ‌ها و مزارع و هنگام درو همکاری متقابل وجود دارد.

چیست آن؟

مردم فین چیستان را «چن چن» مینامند که مخفف چیست آن؟ میباشد. چیستانها سینه به سینه از پدران و مادران و بزرگترها به جوانان و کودکان منتقل گردیده و زاد راه شبهای دراز زمستان و ایام فراغت و بیکاری است. مهمترین چیستانهای فین بشرح زیر است:

۱ - از اینجا تا خراسان همه نان بنه پاشان؟

جواب: جای پای شتران بر ریگزار و خاک بیابان.

این چیستان یادآور روزگاری است که مردم با شتر و الاغ مسافرت می کردند و در آن جای پای شتران بر ریگزار به «نان بند» تشبیه شده است که در تمام طول راه مورد نظر پراکنده و پخش است (پاشان).

۲ - از دور انا اجک جکن، نزدیک انا دل ترکن.

یعنی آن چیست که وقتی دور از ماست مرتباً در جست و خیز است و چون نزدیک ما شود دل و جرأت خورا از دست میدهد (فرار میکند).
جواب: گنجشک.

۳ - خوش ایکدرن تی تماتیش ایکدرن؟

یعنی چیست آن چیزیکه خودش کوچک است اما آنچه بدنبال دارد بزرگ است.

جواب: سوزن خیاطی و نخ دنبال آن.

۴ - دوتکنه قدیکن؟

جواب: زمین و آسمان.

چیست آن دو تائی که به اندازه هم هستند؟ در این چیستان زمین و آسمان به دو «تک» گرد تشبیه شده که به اندازه هم هستند، چرا که در پندار عوام الناس زمین و آسمان مانند دو نیم کره مساوی یکدیگرند.

۵ - دو در هوا چار در زمین ای خر بزن؟

جواب: بز شاخدار

این چیستان ظاهراً دارای یک نکته انحرافی است زیرا سؤال کننده بلافاصله در پایان معما، خود جواب آنرا می‌دهد و می‌گوید: ای آدم نادان. آن چیز، بز است (بز) دو شاخ بز در هوا و چهار دست و پای آن در زمین.

۶ - کاسهٔ کپشون، خدا ادنت چه شتون؟

یعنی: آن کدام کاسهٔ سر پوشیده است که فقط خدا میداند چه در آن است؟

جواب: شکم زن باردار

در این چیستان شکم مادر به کاسهٔ سر پوشیده تشبیه شده است.

۷ - از اینجا تا «متی تی» همه جای پای تی تی؟

یعنی از اینجا (هرجا که چیستان مطرح شود) تا «متی تی» (نام آبادی مجهول)

همه جای پای طوطی است.

جواب: اثر قطرات باران بر خاک و شن.

در این چیستان مقصود از «تی تی» مطلق پرنده است.

۸ - اینجا زخم شیراز خبر؟

یعنی آن چیست که از اینجا (هرجا که معما مطرح شود) می‌زنم و از شیراز خبر

می‌گیرم یا به شیراز خبر می‌دهم؟

جواب: تلگراف و تلفن.

چیستانهای منظوم

۹- ای که داری ز علم تمهیدی^۶ سخنی گویمت که نشنیدی

ناقه‌ای در میانهٔ دو اله فاش بر گو که در کجا دیدی

جواب: ای معلم تو را گوا باشد^۷ سخنت در و کیمیا باشد

ناقه‌ای در میانهٔ دو اله سورهٔ شمس والضحی باشد

این چیستان که مخصوص افراد باسواد و قرآن خوانده طرح میشود به آیه سیزدهم از سوره الشمس و ضیحها اشاره دارد.

عجایب صنعتی دیدم در این دشت که نر خوابیده بود و ماده می گشت^۱

عجایب صنعتی دیدم در این دشت که بی جان از پی جاندار می گشت^۲

دالان دراز مـلا باقـر قلقل می کند تا طبل آخر^۳

طبیعت لعل ساز، لعل تراشیده باز لعل تراشیده را پهلوی هم چیده باز
پهلوی هم چیده را به نقره پوشیده باز به نقره پوشیده را به حقه پوشیده باز^۴

ضرب المثلها

ضرب المثلهای معمول در فین غالباً در سایر روستاها و شهرهای ایران نیز متداول و معمول است. تنها معدودی از آنها احتمالاً در جای دیگر بکار برده نمیشود. بعضی از آنها به زبان فارسی تلفظ میشوند و پاره‌ای به لهجه محلی فینی.

آ

آب از سرچشمه گل آلود است.

آب پاکی روی دستش ریخت^{۱۳}.

آب خوش از گلوش پائین نرفته^{۱۴}.

آدم گرسنه دین و ایمان ندارد^{۱۵}.

آدمیزاد شیر خام خورده است^{۱۶}.

آب که از سرگذشت، فرزند زیر پا.
 آن دفتر را گاو خورد^{۱۷}.
 آسیا به نوبت.
 آتش با جاش.
 آرزو به گور برد.
 آفتاب پشت ابر نمیماند.
 آسوده منم که خر ندارم از کاه و جوش خبر ندارم.
 آب نمی‌بیند و گرنه شنا بلد است.
 آه ندارد که با ناله سودا کند.
 آواز دهل شنیدن از دور خوش است.
 آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچ.
 آب می‌گردد چاله پیدا میکند^{۱۸}.
 آخر که زهر خود را ریخت.
 آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم.
 آفتابه خرج لحیم.

الف

از این ستون تا آن ستون فرج است^{۱۹}.
 این ره که تو میروی به ترکستان است.
 از دیوار شکسته و سگ درنده حذر باید کرد.
 از هر طرف که کشته شود سود اسلام است.
 اگر علی ساریان است می‌داند شترها را کجا بخواباند.
 این رشته سر دراز دارد.
 اگر هوس است همان که پدرم کرد پس است.

اگر مهمان ما یکی بود، گاوی می کشتیم.
 از تو حرکت از خدا برکت.
 از خر شیطان پیاده شو.^{۲۰}
 از خرس موئی^{۲۱}
 استخوان لای زخم گذاشتن^{۲۲}.
 از ما نخورده باشی^{۲۳}.
 از دوستان برگ گلی.
 اشکم توشه برنمیدارد.
 از همسایه گله مکن. فن او را بدست گیر^{۲۴}.

ب

با پنبه سرش را برید.
 با زبان خوش مار را از سوراخ میتوان بیرون آورد.
 بازی، بازی، با ریش بابا هم بازی؟
 به در می گوید که دیوار خبردار شود.
 با دعای گریه یاران نمی ایستد^{۲۵}.
 به روباه گفتند شاهدت کو؟ گفت دم.
 بمیر و بدم^{۲۶}.
 به کور زکات دادند، پرسید پارسنگ آن برداشته اند؟^{۲۷}
 بزرگان نکته بر خردان نگیرند.
 با خرس به جوال رفتن^{۲۸}.
 با حلوا حلوا دهان شیرین نمیشود.
 بر سیه دل چه سود خواندن وعظ
 به لقمان ادب آموختن!

بصره از کف می‌بارد^{۳۱}.
 به جت رو دادند طمع دامادی کرد^{۳۰}.
 به، خوردم که بهتر شوم، به، خوردم بدتر شدم^{۳۱}.
 برای کسی بمیر که برایت تب بکند.
 بینی‌اش بگیری نفسش بالا می‌آید.
 به کور گفتند از سرراه بلند شو!^{۳۲}
 بعد از خرابی بغداد^{۳۳}.
 بر پدر ترس لعنت.
 بجای اسب دلبر خر به بندم^{۳۴}.
 به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است.
 برای نخوردن هرچه چرب تر بهتر^{۳۵}!
 به گربه گفتند فضله‌ات ضماذ است، خاک روی آن ریخت^{۳۶}.

پ

پنبه در گوش گذاشتن^{۳۷}.
 پا از گلیم خود درازتر کردن.
 پیرسان، پیرسان بکعبه بتوان رفت.
 پیش خران چه گاه چه زعفران^{۳۸}.
 پشت خود بر خاک نمی‌زنند.
 پدرم وصیت نکرده^{۳۹}!
 پنبه پیرزن نم کشیده^{۴۰}.

ت

تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر.
 تمام نوکران گشتند بی‌بی فلک برگشته از بی بی قدیمی.
 تعریف طلا کردند زنگ زد.
 تو از آسیاب میانی ریش من سفید است؟
 تا شب نروی روز بجائی نرسی.
 تورگ (شغال) دستش به انگور نمیرسد می گوید: ترش است.
 تا میخورد می گفت حلال!^{۲۱}

ج

جواب ابلهان دادن، خموشی است.
 جلو ضرر هر جا بگیری نفع است.
 جان پس مرگ^{۲۲}.
 جو از دو برگی، گندم از کپ حوش^{۲۳}.

چ

چاقو دسته خودش نمیبرد.
 چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.
 چوب خدا صدا ندارد.
 چوب که برداری گربه دزد حساب کار خودش می کند.
 چل زبان دارد، چل بچه زبان^{۲۴}.
 چو نام سگ بری چوبی بدست آر.

چیزی که عوض دارد گله ندارد.
 چون می‌گذرد غم نیست.
 چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی^{۴۵}.

ح

حرف حق تلخ است.
 حرف راست را از بچه باید شنید.
 حرف مرد یکی است.
 حسابی حساب، کا کا برادر.
 حواله سرخرمن^{۴۶}.
 حرف شنیدن ادب است.
 حساب بی حساب^{۴۷}!
 حیف طلا که خرج مطلا شود^{۴۸}.
 حبه بین دبه باز^{۴۹}.

خ

خدا و خرما باهم خواستن.
 خانه خرس و انگور عسگری؟
 خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو.
 خرما دم نداشت.
 خر شل، معطل هش است.
 خواب برادر مرگ است.
 خر و خرگوش ازهم جدا نمیکند.

خر، خسته و صاحب، ناراضی^{۵۰}.
 خون برادر از برادر نمی گیرند.
 خدا خر را شناخت، شاخش نداد.
 خلایق هرچه لایق بود دادند.
 خر بگیر سلطان^{۵۱}!
 خر داغ می کنند، بوی کباب نیست.
 خیر، راه به خانه صاحبش میبرد.
 خوش از نامردی و جان سلامت!
 خر را تماشا کن!

د

در دروازه شهر میتوان بست اما دهان مردم نمیتوان بست.
 دروغگو کم حافظه است.
 دزد نابلد به کاهدان میزند.
 دست و دست را می شناسد.
 دست شکسته کار میکند، دل شکسته کار نمیکند.
 دست شکسته وبال گردن است.
 دست از پا درازتر^{۵۲}.
 دندان روی جگر گذاشتن^{۵۳}.
 دلیل نخواستن، عذر بسیار است^{۵۴}.
 دل به دل راه دارد^{۵۵}.
 دیوانه در کار خود هوشیار است.
 دروغگو دشمن خداست.
 در خانه ماندن بی بی از بی چادری است.

دایه از مادر مهربانتر!
 دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید.
 دوری و دوستی، نزدیک و مشتی^{۵۶}!
 دیگ شریکی به جوش نماید^{۵۷}.
 درد، کوه کوه می آید، مو به مو میرود.
 دور از شتر بخواب، خواب آسوده بکن.
 دندان خراب باید کشید^{۵۸}.
 در شهر کور، کاج پادشاه است.
 درختی که بارش بیشتر است سرش پائین تر است.
 در هفت آسمان یک ستاره ندارد.
 دزد نگرفته پادشاه است.
 دوستی خاله خرسه^{۵۹}.
 دنیا دار مکافات است.
 دود از کننده بلند میشود^{۶۰}.
 دیوار حاشا بلند است.
 دل بنده محبت است.

ر

راست میرود، راست می آید^{۶۱}.
 راه دزد زده امن است.
 رحمت به کفن دزد قدیم.
 رستم و یک دست اسلحه!
 رطب خورده منع رطب چون کند؟
 ریشش گرو است.

روژه خوردن به خنکی^{۶۲}!

روز نو، روزی از نو.

روغن ریخته، نذر زاد محمود. (زاهد محمود)

ز

زکات تخم مرغ پنبه‌دانه است^{۶۳}.

زمستان رفت و روسیاهی به زغال ماند.

زورش به خر نمی‌رسد بر پالان می‌زند.

زیره به کرمان بردن.

زن در عروسی و خر در بهار می‌سند.

زیر بیندازی «تو» ریش است بالا بیندازی «تو» سیل است^{۶۴}.

ز مادر مهربانتر دایه!

س

سالی که نکوست از بهارش پیداست.

سنگ بزرگ علامت نزدن است.

سر بی گناه پای دار می‌رود، بالای دار نمی‌رود.

سگان از ناتوانی مهر بانته^{۶۵}.

سالی بیاید که یاد سالی بکنیم.

سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند.

ش

شاهنامه آخرش خوش است.
 شادی که زشت تر است بازیش بیشتر است. (شادی = میمون)
 شتر در خواب بیند پنبه دانه.
 شتر دیدی ، ندیدی!
 شتر سواری و دولا دولا؟
 شیر مرغ و شاخ خرء!
 شنیدن کی بود مانند دیدن؟
 شکم، توشه بر نمیدارد.

ص

صفاهان کمتر از شیراز نیست.
 صبر ایوب.
 صدقه رفع قضا و بلا میکند.
 صلاح مملکت خویش خسروان دانند.
 صد من یک غاز.

ض

ضامن همیشه دست به کیسه است.
 ضرر بجان نرسد!^{۶۷}
 ضرر تلخ است.

ط

طاق با انگشت بستن^{۶۸}!

ع

عاقبت گرگ زاده گرگ شود.

عذر بدتر از گناه.

عقل مردم به چشم آنهاست.

عقل که نیست جان در عذاب است.

عقل هر حیوانی از آدمیزاد بیشتر است^{۶۹}.

عوج بن عنق^{۷۰}!

غ

غم دنیا روی دلش نشسته!

غریب تن درست^{۷۱}.

ف

فضول را به جهنم بردند، گفت هیزمیش تر است.

فلفل مبین چه ریزه.

فتادی در بلا رو تازه گردان.

ق

قلم در کف دشمن است.^{۷۲}
 قفل برای آدم حلال زاده است.^{۷۳}
 قحط خران، خر عبدالرحمن!

ک

کاردش به استخوان رسیده.
 کاسه از آتش داغ تر!
 کافر همه را به کیش خود پندارد.
 کرم درخت از خود درخت است.
 کور از خدا چه می خواست دو چشم بینا.
 کینه شتری^{۷۴}!
 کنارو^{۷۵} از خودش است که سنگ می خورد!
 کف دست که مو ندارد هر چه می خواهی بتراش.
 کریم آباد و کورشو^{۷۶}!
 کاسه جانی رود که باز آید قدحی!
 کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی!
 کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می خواهد و مرد کمین
 کر بعد از تماشا^{۷۷}!
 کم لباسی کم قیاسی^{۷۸}.
 کاسه زیر نیم کاسه.

گ

گاو پیشانی سفید^{۷۹}.
 گدا بر گدا پناه بر خدا!^{۸۰}
 گدا متکبر!^{۸۱}
 گراز با «قل هو الله» از جنگل خارج نمی‌شود.
 گربه برای رضای خدا موش نمی‌گیرد.
 گربه، پشت خود بزمین نمی‌زند.
 گرهی که با دست باز میشود با دندان باز نمی‌کنند.
 گله کسی تا چاشت نمی‌چراند^{۸۲}.
 گربه مسکین اگر پرداشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی
 گل پشت و رو ندارد^{۸۳}.
 گاوی کشته‌ایم، به دمش رسیده‌ایم^{۸۴}.
 گوش شیطان کره^{۸۵}!
 گر نگه‌دار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارم

ل

لقمه به اندازه دهان باید برداشت.
 لقمان را گفتند ادب از که اموختی گفت از بی ادبان.

م

مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.
 مال حرام برکت ندارد.

مال مفت گیر آورده^{۸۶}!
 مال خود حفظ کن، همسایه را دزد مکن.
 مسجد نساخته، کورها در آن جا گرفته اند^{۸۷}.
 مثل سگ در جهنم^{۸۸}!
 ماست هایش ریخت^{۸۹}!
 مرگ یکبار، شیون یکبار.
 میراث خرس به گفتار میرسد.
 ملا نصرالدین، جو، از خر خودش می دزدد^{۹۰}.
 مال بد، بیخ ریش صاحبش.
 مرغ یک پا داشت.
 موی دماغ شدن.
 مار در سوراخ خودش راست میرود.
 مردیت بیازمای، آنگه زن کن.
 مادر مرده خواب میرود، شکم گرسنه خواب نمیرود.
 مرغی که صید می کند چنگش^{۹۱} کج است.
 مال یک جا - ایمان صد جا.
 مادری که از دخترش تعریف نماید، آن دختر بدرد زلفهای مادرش میخورد.

ن

نان گندم شکم فولادی می خواهد^{۹۲}.
 نه بو دارد نه خاصیت.
 نه به این شوری شور و نه به آن بی نمکی.
 نه خود خورم نه کس دهم، گنده کنم به سگ دهم.
 نرود میخ آهنی در سنگ.

نفسش از جای گرم درمیاید.
 نوکر بی جیره و مواجب تاج سر آفاست.
 نخود هر آش.
 نوشداروی بعد از مرگ سهراب^{۱۳}.
 نام بلند و ده ویران!

و

وای از مرگ - وای از پس مرگ.
 وای به کاری که نسازد خدا.
 ورزش پهلوان است^{۱۴}.
 وای به روزی که به گند نمک!
 ورنگار خیر^{۱۵}!

ه

هر جا آتش است کچل فراش است.
 هر چه سنگ است مال پای لنگ است.
 هر چه بگندد نمکش میزنند وای به روزی که بگندد نمک.
 هر چه پیش آید خوش آید.
 هر گلی بوئی دارد.
 همه ماشها خطر دارد، بدنامی، صفر دارد.
 همان آتش و همان کاسه.
 هم خدا و هم خرما.
 همه دعوایها بر سر محاف ملاست!

همه را با یک چوب میراند.
 هیچ دوئی نیست که سه نشود^{۱۶}.
 هر که سر شد ما کلاه.
 هشتش گرو نه است^{۱۷}.
 هر که بامش بیش برفش بیشتر.
 هر که را طاووس باید جور هندوستان کشد.
 هیچ ارزانی بی علت نیست.
 هیچ گرانی بی حکمت نیست.
 هر که گریزد ز خراجات شاه، جور کش غول بیابان شود.
 هر چه کم از بغداد کم^{۱۸}!
 هر که بفکر خویش است کوسه به فکر زیش است.

ی

یا زنگی زنگ یا رومی روم^{۱۹}!
 یک دست صدا ندارد.
 یک نه - صد آسایش^{۲۰}.
 یک بام و دو هوا.
 یارب مباد آنکه گدا معتبر شود.
 یک مشت و دو پس گردنی^{۲۱}.
 یک مرده به نام، به که صد زنده به ننگ!
 یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم.

یادداشتها

۱ - فعل امر از مصدر دويدن

۲ -

برجها ديدند که از مشرق برآوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لایموت
چون حمل، چون ثور، چون جوزا و سرطان و اسد
سنبله، میزان و عقرب، قدس و جدی و دلو و حوت
«نصاب العیان»

۳ - «نان بند» وسیله‌ای که در نانوائیها برای چسبانیدن خمیر نان به بدنه تنور بکار میرود و معمولاً گرد است.

۴ - پاشان - پاشیده شده - پراکنده شده.

۵ - تک = یک نوع حصیر محلی دست‌باف است که شرح آن گذشت.

۶ - چیستانها برای آزمایش هوش و سرعت انتقال افراد مطرح میشود. اگر طرف نتوانست جواب چیستان بدهد باید به طراح چیستان «شهری» بدهد تا او معما را بر او بگشاید شهر در اینجا مطلق آبادی است مثلاً در برابر درخواست طراح چیستان که «شهر» بده تا بگویم. می‌گوید: فلان آبادی مال تو... طراح ممکن است فلان آبادی را نه پسندد در اینصورت باید آبادی دیگری بر آن افزود تا طراح رضایت بدهد و از راز سر به مهر پرده بردارد.

۷ - مصراع اول چیستان و مصراع اول جواب آن از حیث صنعت شهری خالی از عیب نیست.

۸ - فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیها.

۹ - آسیاب

۱۰ - گاو آهن که به دنبال گاو حرکت می‌کند.

۱۱ - قلیان

۱۲ - حقه پوشیده را بنام ناخدا (از منوچهری)

۱۳ - وقتی شخص در انجام کاری از کمک و مساعدت دیگری مأیوس میشود بکار

میرود.

۱۴ - در مورد کسی بکار میرود که زندگی تلخی را می‌گذراند.

- ۱۵ - اشاره به حدیث مشهور: من لا معاش له لا ایمان له.
- ۱۶ - وقتی بخواهند اشتباه و خطای کسی را توجیه نمایند، بکار میرود.
- ۱۷ - در مقام تهدید طرف بکار میرود - یعنی هرچه تا حالا مهربانی کردم بس است.
- ۱۸ - هرکس با کسی دوستی میگیرد که به نحوی باهم سنخیت داشته باشند - آدم خوب با آدم خوب و آدم بد با آدم بد - این ضرب المثل در مورد رفاقت آدم بد با آدم بد بکار میرود.
- ۱۹ - مبنای این ضرب المثل داستان کوتاهی است بدینقرار که: شخصی را به اتهام قتل نفس به ستون عمارتی بستند تا اعدام نمایند، متهم درخواست کرد که او را از این ستون بازکنند و به ستون دیگر به بندند. همین کار را کردند. باز درخواست کرد که او را به ستون دیگر به بندند وقتی علت را از او پرسیدند گفت: از این ستون تا آن ستون فرج است زیرا ممکن است در همین فاصله وسیله‌ای فراهم شود و از مرگ نجات یابم. تصادفاً در همین لحظات قاصدی دوان دوان از جانب حاکم سر رسید که حکم برائت او را در دست داشت زیرا مجرم اصلی کسی دیگر بوده است و او را به اشتباه محکوم به مرگ کرده‌اند.
- ۲۰ - یعنی دست از لجاجت بردار و عاقلانه بیندیش.
- ۲۱ - از آدم خسیس و بخیل هرچه بدست آید مفتنم است.
- ۲۲ - یعنی کار را ناقص انجام دادن و مقداری از عیب آن پوشانیدن.
- ۲۳ - مبنای این ضرب المثل داستان کوتاهی است بدینقرار: آدم احمق و نادانی نسبت به آدم محترم و با حیائی جسارتی ورزید، آن شخص محترم بجای آنکه خود را با آدم احمق و نادان درگیر سازد فوراً دست در جیب کرد و مبلغی به او انعام داد و گفت از ما نخورده باشی! مرد احمق پول را گرفت و خوشحال شد و با خود اندیشید که اگر با دیگران نیز چنین کند چه بسا که پول بیشتری بدست آورد این بود که خود را به شخص محترم دیگری رسانید و با او نیز چنین کرد. اما این شخص، غیر از آن شخص بود، فوراً بر آشت و باشلاقی که همراه داشت مرد احمق را سخت تنبیه نمود. اینجا بود که مرد احمق پی به مفهوم سخن شخص اولی که گفت: «از ما نخورده باشی» برد.
- ۲۴ - اگر کسی با تو بدی کرد از او گله مکن - راه مقابله و معامله به مثل با او را بیاموز.
- ۲۵ - معروف است که گربه از «آب» و زمین نمناک ناخشنود است. و لذا وقتی باران میبارد آرزو می‌کند که باران قطع شود اما...
- ۲۶ - مبنای این ضرب المثل داستان کوتاهی است بدینقرار: شاگرد آهنگری روزی به استاد خود گفت: استاد، من می‌ایستم و دم را می‌دمم. استاد گفت ایرادی ندارد پس از چند دقیقه گفت: می‌نشینم و می‌دمم. گفت: ایرادی ندارد بنشین و بدم. باز پس از چند دقیقه گفت: می‌خوابم و می‌دمم و استاد که از پرحرفی و تبلی شاگرد به تنگ آمده بود گفت: تو بدم بمیر و بدم.

- ۲۷ - در مورد آدمهای طمع کار و ناسپاس بکار می‌رود که در مقابل احسان بجای تشکر و قدردانی، خود را طلبکار می‌دانند و زحمت دیگران را به هیچ می‌گیرند.
- ۲۸ - یعنی با آدمهای کلاش و بدطینت همراه و همکار شدن دشوار است.
- ۲۹ - در مورد افراد مسرف بکار می‌رود - کسانی که فکر می‌کنند مال و ثروت خودشان و دیگران از هوا میریزد.
- ۳۰ - در مورد آدمهای طمع کار و زیاد طلب بکار می‌رود - جت به گروهی دوره‌گرد و بی‌فرهنگ اطلاق می‌شود.
- ۳۱ - و تیکه از کاری نتیجه عکس بدست آید بکار می‌رود (به = میوه معروف)
- ۳۲ - به کسی گفته می‌شود که از نصیحت و راهنمایی ناراحت و دلخور می‌شود و قهر می‌کند.
- ۳۳ - مفهوم نوشداروی بعد از مرگ سهراب را می‌رساند.
- ۳۴ - مفهوم طوق زرین همه برگردن خر می‌بینم، می‌رساند.
- ۳۵ - مبنای این ضرب‌المثل داستان کوتاهی است بدین‌قرار: چند نفر قرار گذاشتند یک روز دسته جمعی به گردش خارج از شهر بروند و هریک نیز مقداری مواد اولیه غذایی با خود بیاورند. یکی گفت: دوکیلو برنج را من می‌آورم - دیگری تعهد تهیه گوشت و نان و سبزی خوردن نمود - سومی عهده‌دار سیب زمینی و پیاز گردید - چهارمی قند و چای را به عهده گرفت - نفر پنجم که به انجام آن گردش بدین بود گفت: دوکیلو روغن را هم من می‌دهم. دیگران تعجب‌کنان گفتند فلانی: این مختصر غذا که دوکیلو روغن نمی‌خواهد! گفت: برای نخوردن هرچه چرب تر بهتر! این ضرب‌المثل در مورد وعده‌های غیرعملی بکار می‌رود.
- ۳۶ - این ضرب‌المثل در مورد کسانی بکار می‌رود که وقتی از آنها تقاضای کاری یا چیزی می‌شود، ناز می‌کنند و طفره می‌روند.
- ۳۷ - درجائی بکار می‌رود که کسی متوجه حقیقت موضوعی باشد و یا خود را به تجاهل زند.
- ۳۸ - به آدمهایی که قدر و قیمت اشخاص و اشیاء را نمی‌دانند گفته می‌شود.
- ۳۹ - وقتی کسی از دیگری توقع بیجا داشته باشد بکار می‌رود.
- ۴۰ - این ضرب‌المثل از داستان کوتاهی گرفته شده که بدین‌قرار است: می‌گویند پس از آنکه توفان نوح فرو نشست یکی از کسانی که در کشتی بوده و نجات یافته بود بیاد پیرزنی افتاد که در گوشه‌ای از شهر در کلبه محقری زندگی می‌کرد و از راه نخ‌ریسی امرار معاش مینمود هرچند به زنده بودن او امیدی نداشتند اما یک روز به سراغ او رفتند و با کمال تعجب دیدند که پیرزن صحیح و سالم در همان کلبه زندگی می‌کند و کمترین آسیبی ندیده است. وقتی ماجرا را برای پیرزن تعریف کردند. گفت: پس به این سبب بوده که پنبه‌های من نم کشیده بود (نم گرفته بود) !!

۴۱ - می‌گویند دزدی مال و موجودی بندهٔ خدائی را دزدیده بود و صاحب مال را کتک میزد تا مال مسروقه را بر دزد حلال سازد. بیچارهٔ مال باخته زیر ضربات چوب و چماق دزد مرتباً تکرار می‌کرد که: حلال، حلال!

۴۲ - این ضرب‌المثل در مورد کسی بکار می‌رود که کاری را هرچند دشوار باید انجام دهد تا انجام ندهد دست از سرش برندارند با اینحال این دست و آن دست میکند که خود را از آن برهاند.

۴۳ - بوته «جو» را از دو برگی میتوان شناخت اما گندم وقتی که به مرحلهٔ خوشه کردن رسید. این ضرب‌المثل در مورد کسانی بکار می‌رود که خیلی زود شناخته میشوند. کپ به معنای غلاف خوشهٔ جو و گندم و خوش بجای خوشه بکار رفته است.

۴۴ - این ضرب‌المثل در مورد آدمهای کلاش و سفسطه باز بکار می‌رود که برای توجیه اعمال و رفتار خود هزار دوز و کلک می‌زنند و از این شاخ به آن شاخ می‌پروند.

۴۵ - چه خوش بی‌مهربانی هردو سر بی که یکسر مهربانی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از آن شوریده تر بی
«باباطاهر عریان»

۴۶ - در مورد وعده‌های دور و دراز و بی‌پشتوانه بکار می‌رود.

۴۷ - این ضرب‌المثل معمولاً در موردی بکار می‌رود که بین دو نفر یا دو گروه اختلاف سلیقه و دلخوری پیش می‌آید و یکی از آن دو در مقام تهدید طرف دیگر می‌گوید: حساب بی حساب! یعنی از این پس رفتار ما با شما جور دیگر خواهد بود!

۴۸ - عمر عزیز خود منما صرف ناکسان حیف از طلا که خرج مطلا کند کسی

۴۹ - کسی که چیز ارزشمندی را فدای چیزی بی ارزش میکند. «قصاب کاشانی»

۵۰ - وقتی بکار می‌رود که کسی برای انجام کاری زحمت کشیده اما زحمتش نادیده گرفته میشود.

۵۱ - این ضرب‌المثل در جایی بکار می‌رود که حساب و کتاب در کار نیست و یکی را ممکن است بجای دیگری جریمه و بازخواست نمایند. انوری ایوردی شاعر بزرگ قرن ششم هجری ضرب‌المثل مذکور را به قالب شعر درآورده است.

رو بهی می‌دید از غم جان

رو به دیگرش بدید چنان

گفت: خیر است بازگوی خبر

گفت: خرگیر می‌کند سلطان

گفت: تو خرنئی چه میترسی؟
گفت: آری، ولیک آدمیان
می‌ندانند و فرق می‌نکنند
خر و روباهشان بود یکسان
زان همی ترسم ای برادر من
که چو خر بر نهندان، پالان

- ۵۲ - وقتی شخص دنبال کاری می‌رود و بی نتیجه برمی‌گردد بکار می‌رود.
۵۳ - وقتی که شخص ناگزیر می‌شود امری را تحمل نماید و دم بر نیآورد بکار می‌رود.
۵۴ - وقتی کسی مایل به انجام کاری نیست اما ظاهراً با دلیل و برهان می‌خواهد عدم تمایل خود را نشان دهد بکار می‌رود به عبارت دیگر: عذر بسیار آوردن نشانه نخواستن است.
۵۵ - غلط است آنکه گوید به دل است راه، دل را
دل من ز غصه خون شد دل تو خبر ندارد «عرفی شیرازی»
۵۶ - بعضی‌ها تا در کنار کسی هستند قدر او را نمیدانند و جنگ و دعوا دارند اما همینکه دور شدند دوست و مهربان میشوند.
۵۷ - در جایی بکار می‌رود که چند نفر عهده‌دار انجام کاری شوند و هر یک به امید دیگری کار را رها سازد.
۵۸ - از آدم بد باید دوری کرد ولو آنکه از نزدیکترین کسان باشند.
۵۹ - این ضرب‌المثل دارای داستان کوتاهی است شرح زیر:
شخصی با خرسی دوست بود، روزی با هم به باغی رفتند - نزدیک ظهر آن شخص زیر درختی خوابید و خرس بیدار ماند. پس از ساعتی خرس دید که مگسی روی صورت دوستش نشسته و او را نیش می‌زند در صدد برآمد که شر آنرا از سر دوست خود کوتاه سازد. سنگ بزرگی پیدا کرد و با شدت هر چه تمامتر به قصد کشتن مگس بر صورت دوست خود فرود آورد و او را کشت!
۶۰ - کارهای بزرگ از آدمهای پر تجربه و سرد و گرم چشیده بر می‌آید.
۶۱ - در مورد کسانی بکار می‌رود که ظاهراً دنبال هیچ کاری نیستند و کارشان گشتن و خوردن است.
۶۲ - وقتی کاری باید انجام شود هر چه زودتر بهتر.
۶۳ - از هر کس به اندازه استطاعتش باید توقع داشت.

- ۶۴ - اشاره به آب دهان است و در موردی بکار میرود که شخص در مقابل کاری قرار گرفته که چاره جز تسلیم ندارد.
- ۶۵ - این ضرب‌المثل در مورد کسانی بکار میرود که ذاتاً ستمگر و مردم آزارند اما چون قدرت ستمگری ندارند خود را مهربان نشان میدهند.
- ۶۶ - به امور غیرممکن و چیزهای نایاب گفته میشود.
- ۶۷ - این ضرب‌المثل در موردی بکار میرود که شخص از نظر مادی متضرر شده و من باب تسکین و دلجوئی و تلقین، می‌گویند ضرر به جان نرسد. ضرر مادی مهم نیست.
- ۶۸ - کاری مهم را با خیال واهی آسان نشان دادن.
- ۶۹ - این ضرب‌المثل بر سبیل تفتن و شوخی و بزرگترها نسبت به کوچکترها بکار می‌روند بدین ترتیب که اگر در انجام امری نظر شخص کوچکتری منطقی‌تر و بهتر بود ضمن تأیید و تحسین او این ضرب‌المثل را هم بکار می‌برند.
- ۷۰ - در مورد آدم‌پرخور و شکم‌پرست بکار میرود.
- ۷۱ - در مورد کسانی بکار میرود که در دیار غربت تنها بسر می‌برند.

- ۷۲

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب	که ابلیس را دید شخصی بخواب
ببالا صنوبر به دیدار حور	چه خورشیدش از چهره می‌تافت نور
فرا رفت و گفت ای عجب این توئی	فرشته نباشد بدین نیکوئی
تو کاین روی داری به حسن قمر	چرا در جهانی بزشتی سمر؟
چرا نقش بندت در ایوان شاه	دژم روی کرده است و زشت و سیاه؟
بخندید و گفت آن نه شکل من است	ولیکن قلم در کف دشمن است
بر انداختم بیخشان از بهشت	کنونم به کین می‌نگارند زشت

« بوستان سعدی »

- ۷۳ - آدم نانچیب به هر صورت کار خود را انجام می‌دهد.
- ۷۴ - این ضرب‌المثل در مورد کسانی بکار میرود که کینه‌توز و انتقام‌جو هستند و گذشت سال و ماه آنها را آرام نمیکند جز آنکه انتقام بگیرند. معروف است که شتر نیز چنین حال و عادت دارد.
- ۷۵ - درخت سدر که به خاطر میوه آن، چوب و سنگ می‌خورد.
- ۷۶ - کریم آباد مزرعه کوچک غیرمسکونی است بین فین و مارم - می‌گویند در روزگاران قدیم که دزد فراوان بود و حتی در شهرها و آبادیها نیز مردم را غارت می‌کردند شبی یکی از بزرگان فین که تنها عازم مارم بود در کریم‌آباد صدائی میشنود که خطاب به او می‌گوید: کورشو!

(اصطلاحی که سارقین در مقدمه حمله خود به کاروان یا اشخاص بکار میبرند) شخص مذکور که ابداً توقع نداشت در فین و مارم آنقدر بی‌نظمی باشد که در کریم آباد، آدم را بچاپند و لخت کنند، خیلی خونسرد و در کمال قدرت می‌گوید: عجب! کریم آباد و کورشو؟ دزد ناشی که متوجه میشود طرف او از بزرگان است، فرار را برقرار ترجیح می‌دهد و می‌گریزد.

۷۷ - در مورد کسی بکار می‌رود که دیرتر از دیگران از امری آگاه شده است. اصطلاح تماشا در فین به مراسم عروسی توأم با دهل و سرنا گفته میشود و این ضرب‌المثل حالت «کری» را وصف می‌کند که «تماشا» تمام شده و تازه او به «تماشا» آمده است.

۷۸ - لباس نامناسب موجب میشود تا مردم بدیده حقارت به شخص بنگرند.

۷۹ - این ضرب‌المثل وقتی بکار می‌رود که از آدم سرشناس رفتاری سر بزند و در حالیکه میل دارد دیگران از کار او مطلع نشوند، به علت سرشناس بودن خیلی زود مطلب به همه جا درز و سرایت نماید.

۸۰ - وقتی آدم سمج و پرروئی از کسی همانند خود توقمی داشته باشد بکار می‌رود.

۸۱ - گدا متکبر به آدمهایی گفته میشود که هیچ در چنته و بساط ندارند اما فیس و افاده آنها زیاد است و دست از تکبر و خودخواهی بر نمیدارند.

۸۲ - گله کسی تا چاشت نمی‌چراند در مورد دوستان و یاران بیوفائی بکار می‌رود که رفیق نیمه‌راه‌اند و آدمی را تنها می‌گذارند.

۸۳ - جز وصف ماه رویت در پشت سر نگویم

روکن به هرکه خواهی گل‌پشت و رو ندارد

(شهریار)

۸۴ - به کاری که در شرف اتمام است گفته میشود.

۸۵ - این ضرب‌المثل وقتی بکار می‌رود که شخص قصد انجام کاری دارد اما نگران است که مبادا وضعی پیش آید که موفق بانجام آن کار نشود!

۸۶ - در مورد کسی بکار می‌رود که مال‌الو هستی خود را بلهوسانه و بیجا خرج می‌کند.

۸۷ - یعنی مسجد هنوز ساخته نشده اما کورها در آن سکنی گرفته‌اند، این ضرب‌المثل در مورد آدمهای پرتوقع و طمع‌کار بکار می‌رود.

۸۸ - در مورد آدمهای بداخلاق و عصبانی بکار می‌رود...

۸۹ - در مورد کسی بکار می‌رود که ناگهان در مقابل امر غیرمنتظره‌ای قرار می‌گیرد و با اصطلاح «جا» می‌خورد.

۹۰ - می‌گویند ملانصرالدین هر روز مقداری جو در توبره الاغ خود می‌کرد و به سر

حیوان می‌انداخت اما در توبره سوراخی ایجاد کرده بود و از آن سوراخ مقداری از جوها را برمی‌داشت تا روز دیگر جو کمتری ضرر کرده باشد.

۹۱ - به کسر ج = منقار

۹۲ - در مورد آدمهای کم ظرفیت گفته میشود که با اندک گشایشی که در زندگیشان پدید آید، مغرور و متکبر میشوند و باصطلاح خدا را بنده نیستند.

۹۳ -

نوشداروئی و بعد از مرگ سهراب آمدی جان من این زودتر میخواستی حالا چرا؟

۹۴ - یعنی مهارت در هرکاری به تمرین و ممارست نیاز دارد.

۹۵ - به کسانی می‌گویند که از موضوعی دیرتر از دیگران با خبر شده باشند، ورگار به فتح واو و سکون را به معنای «دیر» بکار رفته است.

۹۶ - لا تثنی الا و قد تثلت.

۹۷ - در مورد آدمهای آس و پاس و دست تنگ بکار میرود.

۹۸ - وقتیکه در تهیه چیزی، اسراف شده باشد بکار میرود.

۹۹ -

گه یار همائی و گهی همدم بوم	گه سخت چو سنگی و گهی نرم چو موم
زین مذهب تردید قدم بیرون نه	یا زنگی زنگ باش یا رومی روم

گه عاشق صلحی و گهی طالب جنگ	گه همچو غزالی و گهی همچو پلنگ
عمرت همه در شبهه و تردید گذشت	یا رومی روم باش یا زنگی زنگ

۱۰۰ - در جائیکه انسان بخواهد خود را از مسئولیت کنار نگاه دارد بکار میرود.

۱۰۱ - در مورد کسی که درخواست و توقع بیجا داشته باشد بکار میبرند. گاه بطور جدی

و گاه به شوخی و بر سیبل مزاح.

غزل فینی

اثر طبع عباس سایانی

- ۱- رتی ای بی بقا بی مه میون خلق خوار اتکه
تو گوراد کند و بی مه زنده زیر باراتکه
- ۲- نفهمم از پریشونی ز دست کم یکی نالم
تو با زلف کمندت، یا چشت بی مه شکاراتکه
- ۳- قدم خرداتکه از بس یاد قد و قامتت امکه
تو ای خرما ی تر بی مه مته کوک کناراتکه
- ۴- تو سر بر لاشم اددادن قد کوهی غم و محنت
مگه مه اشتر بارم که ده تمری تو باراتکه
- ۵- بسوزی، فک بگیری، لهله و چک چک بی کامشو
بخوابم هندی و آتش به جونم برقراراتکه
- ۶- خدایا چک چکن قلبم، خدایا رنگ مه زردن
تو ای پروردگار مهربان، بی مه زگاراتکه
- ۷- انالیدن سر و سگ امروز و بلبل در گریک اندن
تو هم بی مه در این نوروز، شیدا چون کغاراتکه
- ۸- خوت ادگو زود اتام از دوریم بی خوت مشو «سایه»
نهندی و دو ماهن بی مه تو چشم انتظاراتکه

ترجمه لغات و اصطلاحات محلی غزل فینی

- ۱- رتی = رفتی
 ای بی بها = ای بیوفا
 بی مه میون خلق = مرامیان مردم
 خوارانکه = خوار کردی
 توگور اد کند و بی مه =
 توگور کندی و مرا
 زنده زنده زیر بارانکه = زنده زنده
 زیر خاک کردی
 ۲- نفهمم از پریشونی = نمیدانم از
 پریشانی
 ز دست کم یکی نالم = از
 دست کدامیک ناله کنم؟
 تو با زلف کمندت یا چشت = ۷ تو
 با زلف کمند و یا چشمت
 بی مه شکارانکه = مرا
 شکار کردی
 ۳- قدم خردانکه = قامتم را خرد کردی
 (شکستی)
 از بس که یاد قدوقامتت امکه = از
 بس که یاد قد و قامتت نمودم
 تو ای خرمای تر = تو ای رطب
 تازه
- بی مه مته = مرا مانند
 کوک کنار = هسته کنار (سور)
 نمودی
 ۴- تو سر بر لاشه = تو بر تنم
 انداخته ای
 قد کوهی غم و محنت = باندازه
 یک کوه غم و محنت
 مگه مه اشتر بارم = مگر من شتر
 باری هستم
 که ده تری تو بارانکه = که ده
 حوالی بارم کردی
 ۵- بسوزی - فک بگیری = بسوزی و
 آتش بگیری
 لاله و چک چک بیی = ریزه ریزه
 و پاره پاره شوی
 کامشو = که امشب
 بخوابم هندی و آتش بجانم =
 بخوابم آمدی و آتش بجانم
 برقرارانکه = برقرار کردی
 ۶- خدایا چک چکن قلبم = خدایا قلبم
 پاره پاره است
 خدایا رنگ مه زردن = خدایا

رنگم زرد شده

تو ای خدای مهربان بی مه
زگاراتکه = مرا پریشان و

سرگردان کردی

۷- انالیدن سرو سک امروز = امروز
فاخته در فریاد است

و بلبل در گریک اندن = و بلبل
به گریه آمده

تو هم... تو هم مرا در این نوروز
همچون مرغ کوکو، آشفته و

بیقرار کردی!

۸- خوت ادگو زود اتام = خودت گفتی
زود می آیم

از دوریم بی خوت مشو سایه = از
دوری من خود را میازار «سایه».

نهندی و دوماهن = نیامدی و دو
ماه است که

بی مه تو چشم انتظاراتکه =
مرا چشم براه کرده ای.

فصل یازدهم

حوادث تاریخی

سال اللهم احفظنائی...

یکی از حوادث تلخ تاریخ فین در سال ۱۳۳۷ هجری قمری اتفاق افتاد. در آن سال یک نوع بیماری در فاصله زمانی کوتاهی، فین و روستاهای اطراف آنرا دربر گرفت^۱ و عده بسیاری را از پای درآورد، عده‌ای نیز ناچار از فرار و ترک یار و دیار شدند. آمار کشتگان چنان بالا بود که در آن اوضاع و احوال تلخ و وانفسا، مجال دفن اجساد نبود و لاجرم بعضی از آنها طعمه و حوش و طیور گردیدند. بعضی از معمرین می‌گویند بیماری مذکور با وزش باد سختی آغاز شد و به مدت یک ماه ادامه داشت اما اینکه بیماری از چه نوع بوده اطلاع دقیقی در دست نیست چرا که از پزشک و دارو و درمان خبری نبوده است. از آن سال تاکنون با وجود گذشت سالها هنوز خاطره آن رویداد تلخ و ناگوار در اذهان قدیمی‌ها با شدت تمام باقی است و هرگاه سخن از آن به میان می‌آورند ابتدا جمله اللهم احفظنا را بر زبان جاری می‌سازند. سال اللهم احفظنائی فقط عطفی در تاریخ مردم فین شده است تا آنجا که بعضی از معمرین حساب سن و سال خود و یا وقایع دیگر را بر مبنای سال اللهم احفظنائی مینمایند. وقتی از پیرمردی جوای سن و سالش شدم. گفت نمیدانم. اما در سال اللهم احفظنائی ۶ ساله بودم. سال مذکور را سال «دردی» نیز می‌نامند^۲.

سال اسپاری

S . P . R ۳

در جریان جنگ اول جهانی (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) عده‌ای از سربازان انگلیسی بمنظور مقابله با نفوذ ارتش آلمان و عثمانی در ایران و جلوگیری از پیشروی آنها بسوی هندوستان وارد بندرعباس شدند. در سال ۱۹۱۶ یعنی در سال دوم جنگ جهانی اول، کاروانی از آنان که حامل مهمات و شکر سرخ بود بین راه بندرعباس - سیرجان مورد سرقت و دستبرد قرار گرفت و سربازان در تعقیب سارقین مسیر کاروان را زیر کنترل گرفتند تا مگر از سارقین ردپائی بدست آوردند. عده‌ای از آنان به همین منظور وارد فین شدند و در ضلع غربی نخلستان سکونت گزیدند و به تحقیق پرداختند. از آن سال ببعد اسپاری در فین نیز سر زبانها افتاد و مبدأ تاریخ بحساب آمد. کلاتر فین در آن سال رئیس رسولاکیوان بود که گویا در قلعه سکونت داشته است.

یادداشتها

- ۱ - بیماری مذکور بسیاری از روستاها و مناطق کرانه خلیج فارس را در بر گرفته است.
- ۲ - پیش از آنکه ریشه و منشأ بیماریا شناخته شود همه ساله در سراسر جهان عده یشمارى از مردم قربانی انواع بیماریا میشدند... اما امروز بشریت چقدر باید مدیون زحمات و تحقیقات و خدمات گرانبهای دانشمندانى باشند که با کشف عامل بیماریا راه مبارزه با آنها جان میلیونها انسان را از آسیب و گزند این دشمنان «نامرئی» نجات داده‌اند
- ۳ - اس - پی - آر مخفف سه کلمه انگلیسی South Persian rifle میباشد که به معنای تفنگداران جنوب ایران می‌باشد. ابتدا خود را بنام S. P. M. P می‌نامیدند که مخفف کلمات ؛ South Persian. Military Police میباشد اما بعدها روی ملاحظات سیاسی و اجتماعی کلمه نظامی و پلیس را حذف کردند و به S. P. R اکتفا نمودند. آنان در سیرجان و شیراز نیز پایگاهی

داشتند و در نقشه‌برداری و تعیین مسیر راه اتومبیل‌رو سیرجان - بندرعباس تا «تنگ زاغ» نقشی ایفا کرده‌اند. در بدو ورود به بندرعباس به تمام کدخدایان و مردم مناطق مختلف، اعلام کردند که از طرف دولت مأمور خدمت در جنوب شده‌اند و تمام حرکات و فعالیت‌ها را زیر نظر خواهند داشت و از همه مردم مخصوصاً کدخدایان و ماموران دولت خواستند که هر نوع حرکت غیرعادی از جمله راهزنی و سرقت را فوراً گزارش نمایند. راه کاروان رو آن زمان از حاشیه فین می‌گذشت و حضور آنان در فین برای بررسی مسیر کاروان بود. ظاهراً عوامل «بهارلو» که در ناحیه فارس سکونت داشتند موجب نگرانی آنان بوده‌اند.

فصل دوازدهم

چشمه‌های آب گرم و سرد

الف: چشمه‌های آب گرم

۱ - آب گرم تربویه: این آب گرم در شمال غربی فین و در ۶ کیلومتری روستای «تربویه» واقع است. چشمه آن در انتهای دره‌ای از میان صخره‌ها می‌جوشد و بسوی مغرب روان می‌شود و سرانجام به رودخانه کر (کل) می‌پیوندد. آب آن در سرچشمه چنان گرم است که نمیتوان در آن وارد شد و علاقمندان ناگزیر در فواصل مختلف از سرچشمه و در مسیر آب، حوضچه‌های موقتی بوجود می‌آورند و از آب گرم استفاده می‌نمایند.^۱

بوی تند و نامطبوع آب گرم از فواصل نسبتاً دور استشمام می‌شود. همه‌ساله عده زیادی از مردم روستاهای دور و نزدیک در بهار و زمستان خود را به این آب گرم می‌رسانند و از خواص آن بهره‌مند می‌شوند. دامداران نیز معمولاً گوسفندان خود را به این آب گرم می‌رسانند تا از امراض پوستی محفوظ بمانند. از فین تا آب گرم مذکور با اتومبیل حداکثر دو ساعت راه است و این بخاطر ناهمواری بودن راه است نه بعد مسافت. و اگر روزی راه این آب گرم ساخته شود میتوان از آن به عنوان یک جاذبه توریستی، بهره‌برداری نمود.

۲ - آب گرم بزرگ^۲: این آب گرم در شمال کوه باز و روستای پشت تنگ قرار دارد. راه آن قسمتی اتومبیل‌رو و بخشی مالرو و پیاده‌رو است که قسمت اخیر بسیار

صعب‌العبور می‌باشد. رودخانه معروف کر (کل) بر سر راه این آب گرم واقع است و عبور از آن مخصوصاً در ایام بارانی دشوار است. مشتریان این آب گرم در فصل بهار بطور دسته جمعی و با وسایل زیست و خوراک بسوی آن روی می‌آورند و از خواص آن بهره می‌برند.

ب: چشمه‌های آب سرد یا آب باد

آب گرم را مردم فین اصطلاحاً «آب باد» هم می‌گویند. باد در اینجا به معنای جریان هوا نیست بلکه آنرا در مورد بیماریهای پوستی و دردهائی که در مفاصل احساس میشود بکار می‌برند و آبی که این بیماریها و ناراحتی‌ها را برطرف سازد «آب باد» مینامند، اعم از اینکه گرم باشد یا سرد.

آب گرم‌های معروف فین را قبلاً بر شمرديم اينک به چند «آب باد» یا آب سرد اشاره می‌کنیم:

۱ - آب باد خون دلبر: این آب باد در داخل نخلستان و در ضلع غربی فین واقع است. آبی است مختصر که از عمق کم بیرون می‌آید و در چاله‌ای جمع میشود و مورد استفاده علاقمندان قرار می‌گیرد. مشتریان این آب اغلب مادران و فرزندان خردسال آنان می‌باشند.

۲ - آب باد هوریشو: این آب باد در مدخل فین و در فاصله کوتاهی از نخلستان و خیابان اصلی قرار دارد. «هو» در اصطلاح مردم فین به معنای «آب» و «ریشو» مصغر «ریش» به معنای زخم است و در مجموع «هوریشو» یعنی آبی که برای مداوای «ریش» مفید است. بعضی از بیماران مقداری گل و لای حوضچه آب باد را به نیت شفا و بهبود زخم‌ها به تن خود می‌مالند.

۳ - آب باد تموشای^۲: این آب باد در ضلع جنوب غربی زمین‌های مزروعی فین و در میان تپه ماهورها قرار گرفته و تا نخلستان ۴ کیلومتر فاصله دارد مقدار آب آن از دو آب باد قبلی بیشتر است.

۴ - آب باد کلاتو: این آب باد در روستای کوچک کلاتو واقع در شمال غربی

فین و مارم واقع است. آبی است مختصر که از حاشیه آبراه کوچکی بیرون می‌آید و در چالهای جمع میشود و علاقمندان با کمک کاسه، آنرا بریدن خود میریزند و شفا می‌طلبند.

۵ - آب باد رودخانه: در جنوب غربی نخلستان فین رودخانه کر (کل) جریان دارد. آب این رودخانه شور و دارای املاح معدنی است به همین جهت عده‌ای از مردم فین تابستانها به سراغ آن میروند و از خواص آن بهره می‌جویند. رودخانه مذکور پس از عبور از روستاهای لاور - تیکو - کلات - گچین در مشرق بندر خمیر به خلیج فارس می‌ریزد.^۴

۶ - آب باد سرزه: در روستای سرزه آب بادی وجود دارد که سابقاً کم و بیش مشتریانی داشت.

۷ - آب گرم لاور: لاور منطقه کشاورزی فین است و چنانکه قبلاً اشاره شد در دو فرسخی جنوب فین قرار دارد. در غرب لاور در میان دره‌ای، آب گرمی وجود دارد که به آب گرم لاور مشهور است. آب گرم از نقطه‌ای می‌جوشد و در بستر دره جریان می‌یابد.

یادداشتها

- ۱ - معروف است که تخم مرغ را در آن پختاند و العبدہ علی‌الراوی!
- ۲ - آب گرم بزرگ را «آب یاد» می‌گویند و منظور از بی‌بی حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیهاست. وجه تسمیه آن به «بزرگ» نیز ظاهراً همین است.
- ۳ - نمو به معنای نمب و شای مخفف شاهی است (نمب شاهی).
- ۴ - آب گرم تربویه که قبلاً به آن اشاره شد پس از طی مسافتی نسبتاً طولانی به این رودخانه می‌ریزد.

پیوست ۱

آمار بخش فین

فین از سال ۱۳۳۶ شمسی رسماً به عنوان مرکز بخش فین در آمد. اولین بخشداری که مأمور خدمت شد آقای عبدالکریم شاکری بود که در سال ۱۳۵۷ در گذشت. به موجب فرهنگ آبادیهای استان هرمزگان که توسط مرکز آمار ایران و بر اساس سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ منتشر گردیده بخش فین به دو دهستان «سیاهو» و فین تقسیم گردیده و مجموعاً دارای ۱۴۱ آبادی با ۲۱۰۳۳ نفر جمعیت است در سرشماری سال ۱۳۵۵ جمع آبادیهای بخش فین ۱۶۶ با ۱۵۷۰۲ نفر جمعیت بوده که در ۳۲۲۸ خانوار زندگی میکرده اند. جمعیت مرکز بخش در سرشماری ۱۳۵۵ بالغ بر ۱۲۷۶ نفر و در سرشماری ۱۳۶۵ بالغ بر ۱۷۵۹ نفر میباشد با توجه به اینکه در سرشماری سال ۱۳۳۵ (اولین سرشماری در ایران) جمعیت فین ۱۸۱۰ نفر بوده، میزان مهاجرت و نوسان جمعیت کم و بیش روشن میشود.

در اینجا فهرست آبادیهای بخش فین و جمعیت آنها در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ از نظر خوانندگان ارجمند میگردد.

فهرست آبادیهای فین در سرشماری سال ۱۳۵۵

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۱	آب نر	۱	۳	۴	۷	
۲	آردان	۵	۱۰	۱۹	۲۹	
۳	باغستان	۲۸	۷۵	۷۲	۱۴۷	
۴	باریکو	-	-	-	-	خالی از سکنه
۵	برکه شیخ	۶	۸	۱۷	۲۵	
۶	پشت تنگ	۲۳	۴۶	۵۵	۱۰۱	
۷	برزین	۷	۲۰	۱۷	۳۷	
۸	پیشدان	۹	۲۰	۲۵		
۹	تربویه	۱۸	۴۱	۲۰	۶۱	
۱۰	تربکستان	۵	۱۵	۱۵	۳۰	
۱۱	تنگ بازگران	-	-	-	-	خالی از سکنه
۱۲	تنگ تربویه	۳	۹	۱۰	۱۹	
۱۳	تیگر	-	-	-	-	خالی از سکنه
۱۴	تیزج	۸	۲۲	۲۵	۴۷	

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۱۵	تنگ زاغ	-	-	-	-	خالی از سکنه
۱۶	تنوه ^۱	۵	۶	۱۲	۱۸	
۱۷	چونگان	۱۲	۲۴	۲۳	۴۷	
۱۸	چاکرتو	-	-	-	-	خالی از سکنه
۱۹	چهل سواران	۹	۲۵	۴۱	۶۶	
۲۰	حسن آباد	۷۶	۱۶۵	۱۹۵	۳۶۰	
۲۱	حسین آباد	۱۱	۲۳	۲۸	۵۱	
۲۲	خائین	۱۰	۲۳	۲۲	۴۵	
۲۳	خور خورست	۱	۲	۶	۸	
۲۴	دازان	۴	۱۱	۱۷	۲۸	
۲۵	درمخ	۸	۲۴	۲۷	۵۱	
۲۶	دم تنگ مصری	۱۶	۳۴	۴۸	۸۲	
۲۷	دمیلو	۹	۱۸	۲۲	۴۰	
۲۸	دوستانق	۹	۲۱	۲۱	۴۲	
۲۹	دوراهی سرزه	-	-	-	-	خالی از سکنه
۳۰	دهنو	-	-	-	-	خالی از سکنه
۳۱	دشت مارم	۱۶	۳۹	۵۱	۹۰	
۳۲	رضوان	۷۶	۲۰۷	۲۰۴	۴۱۱	
۳۳	سرزه	۱۱۲	۲۶۴	۲۹۷	۵۶۱	
۳۴	سلسیل	۶	۱۴	۱۵	۲۹	
۳۵	سریند	۶	۲۰	۲۴	۴۴	
۳۶	سوتغان	-	-	-	-	خالی از سکنه

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۳۷	شرکت اصغرزاده	-	-	-	-	خالی از سکنه
۳۸	شغوا	۱۰	۱۸	۲۲	۴۰	
۳۹	شیاری	-	-	-	-	خالی از سکنه
۴۰	شیخ عالی	۲۴	۶۱	۵۷	۱۱۸	
۴۱	علی آباد	۸	۲۳	۲۹	۵۲	
۴۲	غایب	۸	۱۷	۱۶	۳۳	
۴۳	فارغنو	۱	۲	۲	۴	
۴۴	فین	۶۶	۶۲۹	۶۴۷	۱۲۷۶	
۴۵	مارم	۱۴۱	۳۵۳	۳۳۱	۶۸۴	
۴۶	کیگنان	۱۲	۵	۷	۱۲	
۴۷	کوه آردان	۱۳	۲۶	۲۸	۵۴	
۴۸	کوه باز	۱۱	۲۸	۲۵	۵۳	
۴۹	کوران	۲۵	۶۷	۵۸	۱۲۵	
۵۰	کم لشت	۱۵	۴۰	۳۳	۷۳	
۵۱	کلاتو	۲	۷	۳	۱۰	
۵۲	کهن بالا	۲۲	۵۴	۴۶	۱۰۰	
۵۳	کهنک	۳۴	۸۱	۶۹	۱۵۰	
۵۴	گاونیز	-	-	-	-	خالی از سکنه
۵۵	گری	-	-	-	-	خالی از سکنه
۵۶	گرد	۱۲	۲۱	۲۹	۵۰	
۵۷	گرو	۲۹	۵۳	۶۳	۱۱۶	
۵۸	گدارچرم	۳	۶	۵	۱۱	

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۵۹	گلدنو	۶	۱۳	۱۱	۲۴	
۶۰	گرتنب	۱۳	۳۵	۳۹	۷۴	
۶۱	گهر	-	-	-	-	خالی از سکنه
۶۲	لاور	۴۴	۱۱۲	۱۱۹	۲۳۱	
۶۳	مرزاء	-	-	-	-	خالی از سکنه
۶۴	مرزاء	۱۱	۲۴	۳۶	۶۰	
۶۵	مرزاء	۱۲	۳۴	۲۸	۶۲	
۶۶	منگویه	۲	۷	۲	۹	
۶۷	مورک	۱۳	۲۵	۲۰	۴۵	
۶۸	ملک خوارزمی	-	-	-	-	خالی از سکنه
۶۹	هرمودر بالا	۲۶	۷۵	۷۴	۱۴۹	
۷۰	هرمودر پائین	۱۲	۳۹	۳۲	۷۱	
	جمع	۱۲۶۵	۳۰۴۴	۳۱۶۳	۶۲۰۷	

فهرست آبادیهای دهستان سیاهو در سرشماری سال ۱۳۵۵

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۱	آب بیمار	۲	۲	۵	۷	
۲	آب محمدی	۴	۱۱	۱۰	۲۱	
۳	آب قلمو	۱۸	۵۰	۵۲	۱۰۲	
۴	آب شیرین	۷	۲۵	۱۴	۳۹	
۵	آب زمینو	۴	۱۲	۶	۱۸	
۶	ارنگان	۲۰	۴۸	۴۹	۹۷	
۷	آغاسین علیا	۳۹	۱۰۹	۱۰۱	۲۱۰	
۸	آب ماه	۱۳	۴۱	۳۵	۷۶	
۹	آغاسین سفلی	۳۷	۱۰۸	۹۷	۲۰۵	
۱۰	ابراهیمی	۱۶	۳۷	۳۷	۷۴	
۱۱	بیخ	۷	۱۷	۱۸	۳۵	
۱۲	بونو	۹	۱۹	۱۹	۳۸	
۱۳	بنگلایان	۳۷	۸۰	۷۸	۱۵۸	
۱۴	یشه	۴	۸	۱۲	۲۰	
۱۵	بوندر	۵۲	۱۲۷	۱۳۴	۲۶۱	
۱۶	بنگر مغان	۴	۷	۱۲	۱۹	
۱۷	پاکم	۲۲	۵۵	۵۶	۱۱۱	

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۱۸	پتکنان	۲۹	۶۲	۷۲	۱۳۴	
۱۹	پشت بند	۲۷	۶۳	۵۸	۱۲۱	
۲۰	تل سورو	۲۷	۷۷	۶۴	۱۴۱	
۲۱	تل گردو	۷۵	۱۴۳	۱۶۸	۳۱۱	
۲۲	جفدر پائین	۱۹	۴۶	۴۵	۹۱	
۲۳	جفدر بالا	۴۵	۱۱۶	۱۲۵	۲۴۱	
۲۴	چلو	۴۴	۱۰۳	۱۱۱	۲۱۴	
۲۵	چاهکل	۸	۱۵	۱۸	۳۳	
۲۶	چاه گر	۵	۱۱	۱۳	۲۴	
۲۷	حسین آباد	۲	۳	۵	۸	
۲۸	خانمروود	۱۷	۳۴	۴۳	۷۷	
۲۹	خوش هنگام	۳	۵	۷	۱۲	
۳۰	فوخورج	۲۰	۳۵	۴۰	۷۵	
۳۱	خضر آباد	۷	۱۳	۲۲	۳۵	
۳۲	خون مروود	-	-	-	-	خالی از سکنه
۳۳	درگز	۷۳	۱۷۲	۲۰۴	۳۷۶	
۳۴	داودی	۲۱	۳۶	۴۷	۸۳	
۳۵	دیروستان	۱	۴	۱	۵	
۳۶	دوکوه	۳۴	۹۰	۹۷	۱۸۷	
۳۷	دم رودخانه	۲۱	۴۸	۵۷	۱۰۵	
۳۸	درجتان	۱۳	۳۶	۳۴	۷۰	
۳۹	درشپرو	۱۳	۲۷	۳۰	۵۷	

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۴۰	دیمشهر	۵	۱۵	۱۴	۲۹	
۴۱	دوین	۸	۲۱	۱۷	۳۸	
۴۲	در انار	۲	۵	۹	۱۴	
۴۳	درچا	۲	۳	۳	۶	
۴۴	درمخ	۴	۸	۶	۱۴	
۴۵	رباط	۵	۱۴	۱۲	۲۶	
۴۶	رودشور	۲۴	۷۶	۷۲	۱۴۸	
۴۷	زرکان	۱۷	۳۵	۴۲	۷۷	
۴۸	زردان	۲۲	۳۹	۵۰	۸۹	
۴۹	زاکین	۴۷	۱۱۴	۱۳۰	۲۴۴	
۵۰	زرتو	۱۵	۳۹	۳۸	۷۷	
۵۱	زیارت	۲۳	۴۳	۵۲	۹۵	
۵۲	زیارت پاکوه	۶	۱۶	۱۵	۳۱	
۵۳	زن کوه	۱۱	۲۸	۲۶	۵۴	
۵۴	سیخوران علیا	۱۶	۴۲	۴۲	۸۴	
۵۵	سرگلم	۵	۱۲	۱۲	۲۴	
۵۶	سرگدار	۱۵	۱۵	۱۹	۳۴	
۵۷	سرخاء	۱۶	۲۸	۳۲	۶۰	
۵۸	سیخوران سفلی	۲۱	۳۵	۴۲	۷۷	
۵۹	سیاهو	۱۱۵	۳۰۷	۳۱۱	۶۱۸	
۶۰	سغ	۲۱	۵۴	۵۵	۱۰۹	
۶۱	سلرد	۲۵	۶۸	۵۴	۱۲۲	

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۶۲	شهر	۴۴	۱۱۱	۱۰۷	۲۱۸	
۶۳	شورآبی	۳۶	۷۴	۱۰۲	۱۷۶	
۶۴	طینکان	۴۲	۸۹	۷۸	۱۶۷	
۶۵	فاریاب	۲	۲	۶	۸	
۶۶	فرح آباد	۲۵	۶۵	۶۱	۱۲۶	
۶۷	قطب آباد	۱۱۱	۲۴۰	۲۵۳	۴۹۳	
۶۸	قلم	۱۲	۲۸	۲۸	۵۶	
۶۹	کروکان	۱۷	۳۶	۴۰	۷۶	
۷۰	کتوئیه	۲	۳	۴	۷	
۷۱	کهورو	۴	۱۲	۱۳	۲۵	
۷۲	کلوچان	۲۶	۵۱	۶۹	۱۲۰	
۷۳	کندارکلوت	۴	۵	۸	۱۳	
۷۴	کروه	۴۳	۱۴۹	۸۴	۲۳۳	
۷۵	گهره	۹۷	۲۵۰	۲۳۷	۴۸۷	
۷۶	گوچینک	۶	۱۵	۱۹	۳۴	
۷۷	گاش	۱۱	۳۰	۲۰	۵۰	
۷۸	گلستان	۳	۵	۷	۱۲	
۷۹	گیشان غربی	۷	۱۵	۱۳	۲۸	
۸۰	گرک	۴	۱۰	۷	۱۷	
۸۱	گسماند	۱۱	۲۳	۴۲	۱۷	
۸۲	گرمو	۹	۲۲	۲۴	۴۶	
۸۳	محمدآباد	-	-	-	-	خالی از سکنه

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	زن	مرد	جمع	ملاحظات
۸۴	مزرعه چاه مشک	۲۹	۶۰	۶۵	۱۲۵	
۸۵	مزارکو (مزارکو)	۱۵	۴۷	۴۴	۹۱	
۸۶	ماشکار	۱۳	۲۰	۲۳	۴۳	
۸۷	می می	۱۸	۳۸	۳۷	۷۵	
۸۸	ماشاری	۶۷	۱۵۰	۱۴۸	۲۹۸	
۸۹	مزدان	۴	۱۲	۱۰	۲۲	
۹۰	موران	۲۳	۶۸	۴۹	۱۱۷	
۹۱	مزرعه مهردیمار	۱۰	۲۲	۲۴	۴۶	
۹۲	نامدر	۱۳	۳۲	۲۹	۶۱	
۹۳	ناتردان	۱۲	۳۰	۳۳	۶۳	
۹۴	نر نیکان	۱۰	۲۱	۲۸	۴۹	
۹۵	نارکان	۱۱	۲۸	۲۶	۵۴	
۹۶	هزارتا	۸	۱۳	۲۰	۳۳	
	جمع	۱۹۶۳	۴۶۸۸	۴۸۰۷	۹۴۹۵	

فهرست آبادیهای فین در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد
۱	اردان	۲	۷	۷	۰
۲	باریکو	۳	۱۶	۱۱	۲
۳	باغستان	۱۳	۷۴	۶۵	۳۵
۴	بدود	۵	۳۶	۳۰	۳
۵	برزین	۷	۳۸	۲۹	۴
۶	پشت تنگ	۲۱	۱۱۸	۹۱	۳۵
۷	پیشدان	۷	۲۶	۱۷	۱
۸	تربکستان	۵	۲۳	۱۵	۵
۹	تربویه	۱۱	۴۱	۳۷	۱۳
۱۰	تنفت	۸	۴۱	۲۹	۰
۱۱	تنگ تربویه	۱	۱۰	۸	۲
۱۲	تنگ زاغ	۴	۱۸	۱۲	۰
۱۳	نیزج	۹	۵۸	۴۵	۳۲
۱۴	تیکو	۵	۱۹	۱۶	۲
۱۵	جونگان	۲۶	۱۳۱	۶۹	۳۲
۱۶	چاکرنو	۱۱	۴۵	۳۷	۲۲

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد
۱۷	چاه مہکو	۱۲	۸۲	۵۸	۱۱
۱۸	چل سواران	۱۳	۷۰	۵۷	۲
۱۹	حسین آباد	۱۴	۸۰	۶۴	۳۴
۲۰	خائین	۱۰	۵۲	۴۰	۱
۲۱	دازان	۱	۶	۶	۵
۲۲	دشت مارم	۵۳	۳۰۹	۲۲۶	۳۵
۲۳	دم تنگ مصری	۱۱	۷۹	۷۰	۴۸
۲۴	دمیلو	۱	۶	۴	۳
۲۵	دوستانق	۱	۱۰	۸	۱
۲۶	رضوان	۴۴۲	۲۲۶۴	۱۸۰۰	۹۶۸
۲۷	ریگی	۱۳	۷۲	۵۵	۵
۲۸	سرزه	۲۰۹	۱۱۰۲	۸۴۴	۴۵۰
۲۹	سوتغان	۲	۱۱	۹	۱
۳۰	شغو	۴	۲۴	۱۶	۳
۳۱	شیخ عالی	۹	۵۵	۴۲	۲۳
۳۲	علی آباد	۱۱	۵۰	۴۰	۱۸
۳۳	غایب	۳	۲۰	۱۷	۰
۳۴	فین	۳۵۶	۱۷۵۹	۱۴۷۶	۹۵۲
۳۵	کم لشت	۹	۵۳	۳۸	۵
۳۶	کوران	۲۳	۱۷۰	۱۱۵	۳
۳۷	کوه باز	۶	۲۵	۲۲	۳
۳۸	کپتک	۱۹	۸۱	۶۸	۳۵

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد
۳۹	کهن بالا	۲۲	۱۱۵	۹۶	۴۵
۴۰	گاونیز	۱۴	۶۰	۳۹	۰
۴۱	گرتنب	۱۱	۷۳	۵۸	۳۷
۴۲	گرد	۴	۲۵	۲۲	۲
۴۳	گردسیاه	۱	۸	۶	۱
۴۴	گرو	۱۱	۴۹	۳۹	۳
۴۵	گلدنو	۲	۷	۷	۲
۴۶	گنگیگان	۳	۲۳	۱۹	۲
۴۷	لرد سربند	۶	۳۸	۳۰	۳
۴۸	لیمانی	۲	۱۵	۹	۰
۴۹	لاور	۱۳۴	۷۲۶	۵۱۷	۱۲۸
۵۰	مارم	۱۸۹	۱۰۲۲	۸۵۱	۵۸۰
۵۱	مرزا	۶	۲۹	۲۲	۲
۵۲	مزرا	۴	۲۶	۱۸	۵
۵۳	مزراء پائین	۱۴	۸۶	۷۶	۴۴
۵۴	منگوبه	۱	۶	۶	۳
۵۵	مورک	۲	۲۶	۱۶	۵
۵۶	هورمودز بالا	۲۸	۱۳۰	۱۰۸	۱۷
۵۷	هورمودز پائین	۱۰	۵۷	۴۵	۱۲
	جمع	۱۸۲۶	۹۷۰۲	۷۶۱۰	۳۷۴۳

فهرست آبادیهای سیاهو در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد
۱	آب شیرین	۹	۴۸	۳۸	۲۴
۲	ابراهیمی	۲۲	۹۱	۷۹	۳۹
۳	آب زمینو	۱۵	۶۳	۵۰	۶
۴	آب قلمو	۱۶	۶۷	۵۴	۱۹
۵	آب ماه	۵	۲۳	۱۹	۹
۶	آب محمدی	۴	۲۷	۲۰	۶
۷	ارنگان	۱۵	۹۷	۷۳	۳۲
۸	اقاسین سفلی	۳۲	۱۷۶	۱۴۳	۸۹
۹	اقاسین علیا	۳۳	۱۷۵	۱۳۳	۷۹
۱۰	بنگلا یان	۴۳	۲۰۵	۱۵۹	۸۶
۱۱	بنو	۷	۲۹	۲۲	۵
۱۲	بوندی	۵۶	۲۷۱	۲۱۶	۸۳
۱۳	بیخ	۱۱	۶۰	۴۱	۱۴
۱۴	بیخو	۲۰	۱۰۷	۷۷	۴۳
۱۵	بیشه	۵	۳۱	۲۶	۱۷
۱۶	پاکم	۱۹	۸۸	۷۳	۱۶

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد
۱۷	پتکنان	۳۱	۱۵۹	۱۰۹	۵۱
۱۸	پشت بند	۲	۱۹	۱۳	۲
۱۹	پشته برنگ	۶	۲۶	۱۷	۲
۲۰	پشته پاگرد	۱۸	۱۰۴	۷۸	۴۵
۲۱	تل سورو	۵۲	۳۱۶	۲۳۷	۱۳۹
۲۲	تل گردو	۷۸	۳۹۴	۳۰۷	۱۸۵
۲۳	تیتنگ	۵۵	۲۶۵	۲۰۰	۷۵
۲۴	جفدر بالا	۱۱۲	۵۹۰	۴۳۳	۲۰۳
۲۵	چاه گز	۳۰	۱۵۶	۱۱۴	۶۸
۲۶	چاه تل	۱۰	۶۳	۴۶	۱۸
۲۷	چلو	۳۸	۲۳۹	۱۸۸	۱۱۳
۲۸	حسین آباد	۳	۱۶	۱۱	۲
۲۹	خان مرود	۷	۳۲	۲۵	۷
۳۰	خضر آباد	۸	۳۶	۲۸	۱۱
۳۱	خوشنگام	۲	۹	۶	۱
۳۲	داودی	۲۱	۹۰	۷۶	۳۰
۳۳	درانار	۲	۱۲	۱۲	۶
۳۴	درجتان	۶	۴۰	۳۲	۲۱
۳۵	درشیرو	۵	۱۵	۱۲	۴
۳۶	درگز	۹۹	۵۹۵	۴۴۵	۲۷۵
۳۷	دم رودخانه	۲۴	۱۱۱	۷۸	۳۵
۳۸	دوکوه	۳۱	۱۳۹	۱۱۲	۶۰

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد
۳۹	دوین	۷	۲۸	۲۵	۱۴
۴۰	دیرستان	۱۹	۸۲	۶۹	۳۵
۴۱	دیمشهر	۴	۲۸	۲۷	۱۵
۴۲	رزدان	۱۱	۶۰	۴۵	۹
۴۳	رودشور	۳۹	۱۹۸	۱۵۱	۵۶
۴۴	زاکین	۸۹	۵۲۶	۴۰۳	۲۱۳
۴۵	زرتو	۲۲	۱۲۷	۹۵	۴۶
۴۶	زرکان	۳۹	۱۹۷	۱۳۹	۵۰
۴۷	زنکوته	۱۷	۶۱	۴۵	۸
۴۸	زیارت	۱۴	۷۲	۶۰	۳۲
۴۹	زیارت پاکوه	۶	۲۷	۲۱	۴
۵۰	سرخا	۳	۱۹	۱۰	۳
۵۱	سرگلم	۶	۱۸	۱۱	۲
۵۲	سنگ	۷۵	۴۳۶	۳۱۸	۱۹۵
۵۳	سلرد	۱۵	۶۸	۶۰	۲۶
۵۴	سیاهو	۱۴۱	۸۰۷	۶۳۰	۴۱۷
۵۵	سیخوران	۴۴	۱۷۴	۱۳۱	۴۰
۵۶	شورایی	۲۱	۹۶	۸۵	۴۶
۵۷	شهره	۶۸	۲۵۳	۲۱۸	۱۲۱
۵۸	طیفکان	۳۷	۲۰۹	۱۵۹	۹۸
۵۹	فورخورج	۷۳	۴۳۲	۳۴۱	۲۱۵
۶۰	قطب آباد	۹۴	۴۴۲	۳۵۲	۲۱۹

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت با سواد
۶۱	کافه کینز	۱	۵	۳	۱
۶۲	کروکان	۱۷	۸۴	۶۸	۴۶
۶۳	کلوچان	۱۴	۷۷	۶۱	۳۲
۶۴	کلاتو	۸	۴۳	۳۶	۲۱
۶۵	کووه	۳۳	۱۴۶	۱۳۱	۷۷
۶۶	کاش	۸	۲۷	۲۶	۱۱
۶۷	گذار چاجی	۱۵	۷۱	۵۲	۱۰
۶۸	کرکوه	۲۵	۱۶۰	۱۱۱	۳۶
۶۹	گرمنو	۶۱	۳۱	۲۶	۲
۷۰	گلستان	۱۶	۵۲	۴۷	۱۴
۷۱	گوچین	۲	۱۰	۷	۳
۷۲	گهره	۶۱	۳۲۳	۲۷۴	۱۵۶
۷۳	گیشان غربی	۸	۲۲	۲۲	۶
۷۴	ماشاری	۷۷	۴۱۱	۳۰۹	۱۲۲
۷۵	ماشکار	۳	۱۲	۹	۶
۷۶	مرزاکو	۲۷	۱۳۲	۱۱۲	۶۹
۷۷	مرزعه چاه مشک	۱۶	۸۸	۶۰	۱۱
۷۸	مرزعه مهردیمار	۲	۱۰	۶	۱
۷۹	مرزعه نادری	۱	۲	۲	۰
۸۰	جی می	۱۳	۴۲	۴۱	۱۴
۸۱	ناتردان	۱۲	۵۵	۵۰	۲۷

ردیف	نام آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد
۸۲	نارکان	۵	۳۶	۲۴	۱۱
۸۳	نامدر	۱۵	۹۳	۶۶	۲۹
۸۴	هزارتا	۱۲	۵۵	۴۰	۱۴
	جمع	۲۱۹۳	۱۱۳۳۱	۸۷۸۲	۴۵۰۳

پیوست ۲

اسامی مالکین آب چشمه کوروان فین
در سال ۱۳۲۸ ه.ق
استخراج شده از روی نسخه خطی مرحوم
ملا فضل الله ساییانی

از زحمات صمیمانه برادرم آقای حسین ساییانی در استخراج و تفکیک
اسامی و سهام مالکین صمیمانه تشکر میکنم.

نام هراسه	نام مالک	سهم
باغان	مشهدی حسین پاسلار	۱ گهر
"	موضع احمدآباد ورثه رئیس مسلم	۲ "
"	حاجی قنبرعلی	۱ "
قائد	ورثه دهباشی عبدل و وارث کربلانی نورالله	۲ "
"	غلاممسلم و وارث حاجی اسفندیار ویوسف عالی کمپور	۲ "
شیخ عمادان	وارث حاجی یحیی	۱ "
"	کربلانی ابوطالب	۱ "
"	رضای حسین رضا	۰/۵ "
"	رستم محمدعلی	۰/۵ "
"	عبدالفور و موقوفات	۱ "
حبيب لرد گوری	اسدالله خان	۴ "
رئیس احمد	زهرا ابوالقاسم	۱ "
"	محمد عبدالرضا	۱ "
"	کربلانی محمدحسن	۱ "
"	ملافضل الله و رئیس حسن خان	۱ "

۳- «ذکر اسامی مالکین در این کتاب، برای کسی ایجاد حق نمیکند»

نام هراسه	نام مالک	سهم
بند کر اول	وارث رئیس غریب شاه	۴ "
بند کر میان	شیخ عباس شیخ عبدل	۲ "
" "	شیخ شعیب و ملا فضل الله	۱ "
" "	رئیس ابوطالب و طرف	۱ "
بند کر آخر	وارث شیخ علی	۲ "
" "	آخوند ملا محمد علی	۲ "
شیخی	آخوند ملا محمد علی	۱ "
"	کریلاتی محمد غلام علی	۱ "
"	شیخ غلام علی	۱ "
"	حسین محمد علی	۱ "
میران	ملا فضل الله	۱ "
"	عبدالله سعد الله	۰/۵ "
"	علی ابوالحسن	۰/۵ "
"	کریلاتی محمد غلام علی	۱ "
"	حسن ابوالقاسم و دهباشی یوسف و کریلاتی	۰/۵ "
"	عبدالمهدی	
"	ابوالقاسم محمد	۰/۵ "
مالک	سعد الله و وارث	۲ "
"	فاطمه محمد سعد الله	۱ "
"	حاج محمد مبارک	۱ "
کریم	شیخ محب الدین	۳ "
"	شیخ علی شیخ حسن و وارث	۱ "
باغان	حاجی قنبر علی	۲ "

نام هراسه	نام مالک	سهم
"	موقوفات	۲ "
قائد	آقا محمد حاج علی	۱ "
"	شیخ کربلانی محمد علی	۱ "
"	عبدالغفور و رئیس رسولا	۲ "
		"
شیخ عمادان	محمد حاجی ابوالحسن	۱ "
"	حسین رجب و وارث	۱ "
"	محمد کربلانی علی	۱ "
"	ملاحسین حاجی علی	۵/۰ "
"	ابوالقاسم محمد و علی محمد غمگذار	۵/۰ "
حبیب آب شور	زینل محمد شعبان و حاجی محمد علی و عبدالحسین و	۲ "
	ابوالقاسم محمد و حسن ابوالقاسم	
"	کربلانی محمد رفیع	۱ "
"	شیخ عباس غلامعلی و محمود علی محمد	۱ "
رئیس احبته	کربلانی محمد حسن	۵/۱ "
"	غلام محمد چهارشنبه	۵/۰ "
"	آقا عبدالغفور	۱ "
"	کربلانی نورالله	۵/۰ "
"	وارث کربلانی حسین غلامعلی	۵/۰ "
بند کر اول	وارث رئیس غریب شاه	۴ "
بند کر میان	وارث آقا تبر علی و رئیس محمد کریم	۴ "

نام هراسه	نام مالک	سهم
بند کر آخر	کربلائی عباس و شیخ شعیب	۲
"	فضل الله و کربلائی سراج	۲
شیخی	آخوند ملا محمد علی	۲
"	کربلائی حسن محمد رفیع	۱
"	شیخ علی کربلائی محمد علی	۱
میران	ملا فضل الله	۱
"	علی ابوالحسن	۲
"	وارث محمد غلام علی	۱
مالک	کربلائی محمد حسن	۲/۵
"	عباس غلام علی	۰/۵
"	کربلائی محمد رفیع و قنبر علی حسین حاجی	۱
کریمه	ورثه شیخ عبدالرضا و شیخ حسین علی	۲
"	ابوالقاسم محمد و کربلائی خلیل و شیخ حسین علی	۲
باغان	حاج قنبر علی و مشهدی حسین پاسلار	۲
"	عباس غلام علی	۱
"	ورثه حاجی محمد علی ابوطالب	۱
قائد	کربلائی خلیل و قنبر علی حسین حاجی	۲
"	کربلائی عباس	۱
"	شیخ کربلائی محمد علی	۰/۵
"	اسد الله خان و غلامرضا و شرکاء	۱
شیخ عبادان	شیخ شعیب	۱
"	شیخ علی کربلائی محمد علی	۱

نام هراسه	نام مالک	سهم
"	کربلانی سراج	" ۱
"	ملاحسن حاجعلی	" ۰/۵
"	شیخ علی کربلانی محمدعلی	" ۰/۵
حبیب	حاج قنبرعلی	" ۲
"	شیخ فرج الله و موقوفات	" ۲
رئیس احمد	حسین محمد عبدالمهدی احمد	" ۱
"	وارث کربلانی ابوالقاسم	" ۱
"	کربلانی معصوم و محمودعلی محمد و وارث	" ۲
بندکر اول	وارث غریب شاه	" ۴
بندکر میان	آخوند ملا محمدعلی	" ۱
"	حاجی قنبرعلی	" ۱
"	شیخ محمد حاجی علی	" ۱
"	شیخ عباس غلامعلی	" ۱
بندکر آخر	طالب آفاقنبرعلی	" ۲
"	کربلانی محمدرفیع حاجی یحیی و وارث رضوانی	"
شیخی	مشهدی فاطمه عبدالغفور	" ۱
"	وارث دهباشی عبدل	" ۱
"	آخوند ملا محمدعلی	" ۱
"	حسین حاجعلی و مشهدی محمدحسن	" ۱

نام هراسه	نام مالک	سهم
میران	آخوند ملا محمدعلی	" ۴
مالک	آخوند ملا محمدعلی	" ۱/۵
"	آقا سید مرتضی	" ۰/۵
"	وارث غریب شاه و شرکاء	" ۲
کریم	کربلانی رجبعلی	" ۳
"	حسین محمدعبدالمهدی و شرکاء	" ۱
باغان	عبدالفور	" ۲
"	اسدالله خان	" ۱
"	کربلانی سراج	" ۱
قائد	شیخ عباس غلامعلی و محمدعلی کربلانی قاسم	" ۲
"	وارث حاج اسفندیار	" ۲
شیخ عمادان	کربلانی خلیل و اکبر حمزه	" ۱
"	زینل حاجی محمدتقی	" ۰/۵
"	عباس غلامعلی	" ۰/۵
"	غلام کربلانی علی	" ۰/۵
"	وارث کربلانی محمدحسن	" ۰/۵
"	کربلانی محمد غلامعلی	" ۰/۵
"	ورثه ملا نورالدین	" ۰/۵
حبیب	وارث عباس چهارشنبه و محمد چهارشنبه	" ۱
"	حاجی قنبرعلی	" ۱
"	شیخ علی کربلانی محمدعلی	" ۱
"	شیخ عباس شیخ غلامعلی	" ۱

نام هراسه	نام مالک	سهم
رئیس احمد	آقا عبدالنفور از بابت حصیه	۲ "
"	علی قنبرعلی	۱ "
"	اسدالله خان	۰/۵ "
"	مشهدی محمدرضا	۰/۵ "
بند کراول	حاجی قنبرعلی	۲ "
"	وارث کربلانی حسینعلی	۲ "
بند کریمیان	آقا غلامرضا	۲ "
"	حسین حاجی حسن	۱ "
"	حاجی محمدعلی	۱ "
بند کر آخر	وارث آقا قنبرعلی	۲ "
"	ملا فضل الله و محمدعلی کربلانی قاسم	۲ "
شیخی	کربلانی محمد غلامعلی	۱ "
"	آخوند ملا محمدعلی و وارث محمد غلام عالی	۳ "
میران	شیخ فرج الله	۱/۵ "
"	کربلانی عبدی زرگر	۰/۵ "
کریم	کربلانی ابوطالب و ابوالقاسم محمد	۲ "
"	آخوند ملا محمدعلی	۲ "

توضیحات

۱- در فهرست چهارمین هراسه میران، ۲ گهر در نسخه اصلی از قلم افتاده اما عملاً ۴ گهر

است.

۲- گردش آب در هراسه «مالک» استثنائاً بجای ۴۸ شبانه روز ۳۶ شبانه روز است.

پیوست ۳

اسامی مالکین آب چشمه «ماستان» فین
در سال ۱۳۲۸ ه.ق استخراج شده از
روی نسخه خطی مرحوم ملا فضل الله سایبانی

تذکر: ذکر اسامی مالکین و میزان سهم آنها، برای هیچکس مالکیت و
حقی ایجاد نمیکند.
از زحمات صمیمانه برادرم آقای حسین سایبانی در تهیه این فهرست
صمیمانه تشکر میکنم.

نام هراسه	سام مالک	مهر
کته	ملا خداداد	۱ گهر
"	ملا زینل غلامعلی	" ۱
"	ولد کربلائی رضا	" ۱
"	رئیس ابوالقاسم حسین علی اکبر	
"	ابوالفتح	" ۱/۳
ابنو	رئیس محمد عبدالغنی	" ۲
"	رئیس علی و رئیس حسن	" ۱
"	آقا غلامرضا و مشایخ	" ۱
شیخی	رئیس ابوطالب	" ۱
"	شیخ محمد صادق	" ۱
"	رئیس محمد عبدالغنی	" ۲
رئیسان	ملا فضل الله و محمد علی کربلائی قاسم	" ۱
"	کربلائی سراج	" ۱
"	علی محمد صادق	" ۱/۵
"	محمد غلامعلی	" ۰/۵
درویش محمدی	رئیس علی و برادر	" ۱
"	کربلائی رجبعلی و شرکاء	" ۱

نام هراسه	نام مالک	شماره
"	رئیس عبدالرضا	" ۱/۵
"	رئیس محمد	" ۰/۵
محب الدینی	رئیس حسین	" ۱
"	حاجی محمد بلغانی	" ۱
"	رئیس عبدالرضا	" ۱
"	رئیس حسن غلامعلی	" ۱
میران اول	رئیس علی و برادر	" ۱
"	رئیس محمد عبدالغنی	" ۱
"	کربلانی عباس	" ۱
"	ملا اسماعیل	" ۱
ملایان	رئیس رفیع الدین	" ۲
"	مشهدی قنبر حاجی	" ۰/۵
"	حاجی حسین	" ۰/۵
"	رئیس حسین حاجی حسن	" ۱
میران آخر	آقا غلامرضا و شرکاء	" ۱
"	آقا غلامرضا و علی شنبه و صبیح حاجی سبزعلی	" ۱
"	حاجی سبزعلی و وارث کربلانی محمد حسن شرف	" ۱/۵
"	حاجی محمد بلغانی	" ۰/۵
خان اول	وارث حاج محمد بلغانی	" ۴
خان میان	آقا محمد حاجعلی	" ۴
بند کرم محمدی (خان آخر)	رئیس قنبر حاجی عبدالرسول	" ۲
"	کربلانی عباس	" ۲

نام هراسه	نام مالک	سهم
کته	ملا ابو الفتح	" ۰/۵
"	مشهدی زینل	" ۰/۵
کته	ملا علی حسینی	۱ گهر
"	وارث کر بلائی سراج	" ۱
"	کر بلائی عباس	" ۲/۳
"	ملا عباس	" ۱/۳
انبو	کر بلائی عباس	" ۱، ۱/۳
"	ملا علی و ابو الفتح	" ۲/۳
"	رئیس ابوالقاسم حسین	" ۲
شیخی	طالب آقا قنبرعی	" ۲
"	علی شیخ حسن	" ۱
"	آقا عبدالغفور از بابت کر بلائی عباس	" ۱
رئیسان	کر بلائی محمد حاجعلی	" ۳
"	کر بلائی عباس	" ۱
درویش محمدی	ملا عباس	" ۰/۵
"	علی محمد حاجی و وارث	" ۰/۵
"	ابوالقاسم حسین و کر بلائی شهری	" ۲
"	ملا اسماعیل	" ۰/۵
"	ناظمی	" ۰/۵
محب الدینی	کر بلائی عباس	" ۱
"	والده خانباز	" ۱
"	علی ملا علی	" ۱/۵
"	محمد غلامعلی	" ۰/۵

نام هراسه	نام مالک	سهم
میران اول	رئیس قنبرعلی و ملاحسینعلی	۲ "
"	ملاعلی حسینعلی و آقاغلامرضا و شرکاء	۲ "
ملایان	ملاعلی حسینعلی	۲ "
"	کربلانی عباس	۲ "
میران آخر	حاجی محمد بلغانی	۲ "
"	ملا عباس	۱ "
"	ملا علی حسینعلی	۱ "
خان اول	آقا عبدالغفور	۱ "
"	علی قنبرعلی	۱ "
"	رئیس رسولا	۱ "
"	رئیس غلامعلی	۱ "
خان میان	مشهدی ابوالقاسم	۱ "
"	رئیس قنبرحاجی عبدالرسول	۱ "
"	رئیس حسین و برادر	۲ "
خان آخر	وارث محمدعسکر	۴ "
کته	آقا محمد حاجعلی	۱ "
"	ملا اسماعیل	۵/۰ "
"	صبیه کربلانی محمود	۵/۰ "
"	ملا عباس	۲ "
انبو	علی محمد صادق	۲ "
"	رئیس ابوالقاسم حسین	۱ "
"	مشهدی محمدحاجی	۱ "
شیخی	تراب آقا قنبر	۲ "

نام هراسه	نام مالک	سهم
"	کربلائی عباس	" ۲
رئیسان	حاجی سبزعلی	" ۰/۵
"	ملا حسن حاجعلی	" ۰/۵
"	رئیس محمد	" ۰/۵
"	کربلائی محمد غلامعلی	" ۰/۵
"	رئیس رفیع‌الدین	" ۱
"	کربلائی عباس	" ۱
درویش محمدی	موقوفات	" ۱
"	ورثه علی محمد حسین	" ۱
"	شیخعلی محمدعلی	" ۲
محب‌الدینی	آقا محمد حاجعلی	" ۱
"	موقوفات	" ۰/۵
"	ملا غلامعلی	" ۰/۵
"	کربلائی عباس	" ۲
میران اول	رئیس قنبر حاجی عبدالرسول	" ۲/۵
"	مشهدی محمد حاجی	" ۰/۵
"	ملا محمدعلی حسینعلی	" ۰/۵
"	ولد کربلائی رضا	" ۰/۵
ملایان	ملا عباس	" ۴
میران آخر	اسدالله خان	" ۱
"	محمد رمضان	" ۰/۵
"	رضا محمد عسکر	" ۰/۵
"	ناظمی و شرکاء	" ۱

نام هراسه	نام مالک	سهم
"	حاجی محمد بلغانی	۱
خان اول	شیخ حسینعلی و وارث حاجی محمد	۲
"	کربلانی عباس	۲
میان خان	آقا محمد حاجعلی	۱
"	رئیس محمد عبدالغنی	۱
"	ملا محمدعلی حسینعلی	۱
"	کربلانی شهری و مشهدی محمدرضا	۱
خان آخر	رئیس قنبر حاجی	۲
"	کربلانی عباس	۲
کته	آقا محمد حاجعلی	۳
"	ملاحسین و پسر	۱
انبو	اسدالله خان	۱
"	قنبر خواجه و عبدالغفور	۱
"	ملا اسماعیل	۱
"	علی حاجی محمدعلی	۵/۰
"	علی حسین علی محمد	۵/۰
شیخی	کربلانی عباس	۱
"	آقا محمد حاجعلی و موقوفات	۱
"	ملا زینل	۱
"	ملا حسین احمد	۱
رئیسان	کربلانی عباس	۱
"	رئیس محمد حاجی حسن	۱

نام هراسه	نام مالک	سهم
"	کربلائی محمد حاجعلی	" ۲
درویش محمدی	حاجی محمد بلغانی	" ۲
"	رئیس عبدالرضا	" ۰/۵
"	والده علی حسینی	" ۰/۵
"	ملا محمد علی حسن	" ۰/۵
"	ملا اسماعیل	" ۰/۵
محبالدینی	رئیس قنبر حاجی عبدالرسول	" ۲
"	رئیس رسولا	" ۱
"	شیخ عباس غلامعلی	" ۰/۵
"	احمد حسینی حسن احمد	" ۰/۵
میران اول	ملا عباس	" ۱
"	ملا علی ملا غلامعلی	" ۱
"	رئیس قنبر حاجی عبدالرسول	" ۱
"	مشهدی ابوالقاسم	" ۱
ملایان	حاجی محمد بلغانی	" ۲
"	ملا علی حسینی	" ۱
"	ملا محمد علی	" ۱
میران آخر	آقا محمد حاجعلی	" ۲
"	رئیس قنبر حاجی عبدالرسول	" ۲
خان اول	کربلائی رجیعی	" ۱
"	مشهدی محمد حسن	" ۱
"	وارث محمد چهارشنبه	" ۱

نام هراسه	نام مالک	سهم
"	ملا فضل الله	۱ "
خان میان	کربلانی عباس	۱ "
"	آقا محمد حاجعلی	۱ "
"	کربلانی محمد حاجعلی	۳ "
خان آخر	حاج محمد بلغانی	۳ "
"	شیخ شعیب	۱ "



پیوست ۷

واژمنامهٔ فین بندرعباس

ویژگیهای زبان مردم فین

- ۱- بسیاری از کلمات، عیناً همانطور که در زبان فارسی معمول و متداول است تلفظ میشود: مانند دل - گل - بهار - کوه - مار - خون - دست - پا - گوش و... در این فرهنگ تنها کلمات با «گوش» محلی آورده شده است.
- ۲- بعضی از کلمات، با اندک تغییری که در اصل پارسی آنها داده میشود تلفظ میشوند مانند برکه و تشنه که به ضم «ب» و «ت» تلفظ میشوند.
- ۳- بعضی از کلمات و اصطلاحات در اثر مرور زمان و بالا رفتن سطح دانش عمومی یا به کلی فراموش شده و یا به ندرت بکار میروند مانند «پوزار = کفش» «دارآتشی = کبریت» «جعبه آواز = گرامافون»
- ۴- افراد باسواد بعضی کلمات محلی را به صورت صحیح پارسی آن تلفظ مینمایند مانند: «آب» بجای هو یا او یا خرما به جای «خرما» یا تسبیح به جای تزیی
- ۵- مردم بی سواد «ق» را «ک» تلفظ میکنند مانند: «کنبر = قنبر» «کاسم = قاسم» «کشنگ = قشنگ» و غیره
- ۶- بعضی کلمات خارجی از دیرباز (ظاهراً از دوران حضور S.P.R. یعنی تفنگداران جنوب ایران بین سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ پایان جنگ جهانی اول) وارد زبان مردم فین شده که کم و بیش فراموش شده و یا رو به فراموشی میرود مانند گلاس = لیوان - تماته = گوجه فرنگی - توال = حوله و غیره.
- ۷- برای بسیاری از کلمات معادل فارسی وجود ندارد مانند سوند = Sevend -

۸- کلماتی که یکی از حروف آنها، سه حرف از چهار حرف زبان پارسی است یعنی پ - چ - گ زیاد وجود دارد.

۹-

نام فامیل‌هایی وجود دارد که کاملاً ریشه پارسی دارند مانند: باهو - برنس - برمغازه - برناس - بختو - برموز - بزفروشان و غیره.

۱۰- مکاتبه با زبان محلی مرسوم نیست بلکه تمام مکاتبات و نوشته‌ها به زبان فارسی صورت میگیرد به عبارت دیگر، گویش مردم فین، خط خاصی ندارد.

۱۱- بعضی از لغات ممکن است هم معنی محلی داشته باشد و هم معنی فارسی - این قبیل لغات به هر دو صورت معنی شده‌اند مانند «مهر» که هم به معنی شاخه خشک نخل است و هم «مهریه» و یا لپه که هم به معنی فاصله میان دو پا در حالت کاملاً باز است و هم نام یکی از حبوبات.

۱۲- بدیهی است لغاتی که در این کتاب، گردآوری شده، تمام لغات رایج در زبان محلی مردم فین نیست. از همشهریان عزیز، مخصوصاً فرهنگیان و دانش آموزان بومی انتظار دارد هرگاه به لغتی برخورد کردند که در این مجموعه نیست آنها را با تلفظ درست یادداشت و برای اینجانب ارسال فرمایند تا در آینده از آنها استفاده شود.

مصدرها

در زبان مردم فین، افعال، دارای مصدرهائی هستند که بین بسیاری از آنها با مصدرهای زبان فارسی شباهتی وجود دارد. مهمترین مصدرها عبارتند از:

آمدن	Honden	۱ - هندن
آرد کردن	Harden	۲ - هردن
افتادن	Katen	۳ - کتن
ایستادن	Vaistaden	۴ - ویستادن
خواهیدن	Xaten	۵ - خاتن
رفتن	Raten	۶ - رتن
جویدن	Jowten	۷ - جوتن
خوردن	Xarden	۸ - خواردن
خاراندن	Xarden	۹ - خاردن
نهادن	Nohaden	۱۰ - نهادن
گفتن	Goten	۱۱ - گتن
بلند شدن	Vorostaden	۱۲ - ورستادن
نشستن	Neshten	۱۳ - نشتن
خواستن	Vasten	۱۴ - واستن
زدن	Zaden	۱۵ - زدن

راهنمای تلفظ لغات

از آنجا که اعراب گذاری لغات و کلمات، دشواریهایی در ماشین کردن و چاپ آنها در پی داشت و نیز پیدا کردن هم وزن برای بسیاری از لغات مشکل بود ناگزیر از حرف لاتین جهت خواندن درست و تلفظ صحیح لغات، استفاده شد که به شرح زیر است.

a	برای نشان دادن صدای الف و فتح (-) و ع
â	برای نشان دادن صدای آ مثل: آدم - آسین - آریز
aa	برای نشان دادن صدای فتحه (-) و ع مانند: کعله - معله
e	برای نشان دادن صدای کسره (-) و الف (همزه) مکسور در اول کلمه مانند: اشکنه
ee	برای نشان دادن صدای ای کشیده مثل: بیر - ایرا - ایپل
ai	برای نشان دادن صدای ای مثل: دی
o	برای نشان دادن صدای ضمه مثل: کت - گمپ
o o	برای نشان دادن صدای او مثل: پو - موک
ow	برای نشان دادن صدای او مثل: نو - شو - خو - اوش
ch	برای نشان دادن صدای چ مثل: لچ - چمر - غچ
b	برای نشان دادن صدای ب مثل: بپ - بارک - برم
p	برای نشان دادن صدای پ مثل: پوزار - زپ
h	برای نشان دادن صدای ح - ه مثل: حسک و هیلت
j	برای نشان دادن صدای ج - ژ مثل: جوک - رژگو
x	برای نشان دادن صدای خ مثل: خار - خرگ

z	برای نشان دادن صدای ذ - ز - ض - ظ مثل: زارغ - ضروری
s	برای نشان دادن صدای ث - س - ص مثل: سهر - صوا
sh	برای نشان دادن صدای ش مثل: شات - شربه
t	برای نشان دادن صدای ت - ط مثل: تاله - طیطوک
q	برای نشان دادن صدای غ مثل: غوچاک - مغ
q	برای نشان دادن صدای ق مثل: قلاب
k	برای نشان دادن صدای ک مثل: کهر - تهک
g	برای نشان دادن صدای گ مثل: گک - مهرنگ
y	برای نشان دادن صدای ی در آخر و اول مثل: کابی - یکول
n	برای نشان دادن صدای ن مثل: ناره - منگ
v	برای نشان دادن صدای و مثل: وهر - دوار
d	برای نشان دادن صدای د مثل: دامول - دروک
r	برای نشان دادن صدای ر مثل: رغ - سره
f	برای نشان دادن صدای ف مثل: فسیل - فره
l	برای نشان دادن صدای ل مثل: لت - لهر
m	برای نشان دادن صدای م مثل: مغ - مفر

T

آبادی - ده - روستا	Ābādy	آبادی
مستراح	Ābriz	آبریز
ترشی	Āchār	آچار
۱- نوکر - مستخدم ۲- آدم	Ādam	آدم
الک	Ārbiz	آربیز
کوبیده میوه کنار (سدر) که با آب ترکیب میکنند و بطور تفننی گه گاه میخورند.	Ārde-konār	آرد کنار
جاروی دستی کوچک که با آن آرد اطراف دست آس را جاروب میکنند.	Ārdvāmosh	آردوامش
نوعی سوپ که از ترکیب آرد و روغن و تخم مرغ و ادویه و آب تهیه و در زمستانها برای رفع سرماخوردگی مصرف میشود.	Ārd-o-how	آرد و هو
یک نوع نخل با خارک زرد و پیش‌رس که نسل آن رو به انقراض است.	Āzād	آزاد

آزاری	Âzâry	صدمه‌ایکه به اعتقاد بعضی‌ها از موجودات نامرئی مانند جن و پری به انسان وارد و موجب بیماری میشود. زمانی که چنین اعتقادی وجود داشت برای معالجه بیمار، به دعانویس مراجعه می‌کردند.
آزموده	Âzemoodah	دانه گیاهی با طعم تیز و تند که برای رفع دل درد با قند میکوبند و میخورند.
آسمن	Âsamon	آسمان
آسین	Âsin	وسیله‌ای چوبین با دسته بلند و دو شاخ نظیر چنگال غذاخوری که در موقع باد دادن خرمن کوبیده شده جو و گندم بکار میرود.
آسیو	Âsiow	آسیاب
آشنا	Âshenâ	فاسق زن - آشنا
آغار	Aqâr	دامی که در مسیر رودخانه برای صید ماهی کار میگذارند.
آغر	Âqer	یک نوع قارچ که در سالهای پرباران در دشت‌ها به‌وفور پیدا میشود و آنرا بصور مختلف میپزند و میخورند.
آغلی	Âqoly	زفرین در - (آغل هم گفته میشود)
آل	All	موجود خیالی مشهور که در موقع زایمان مزاحم زنان میشود.
آلو	Âloo	صیب زمینی (نام قدیم و منسوخ شده)

دست آموز - رام - آموخته شده	Amoxtah	آموخته
آبستن - باردار (گاه، باختصار، آس هم گفته میشود).	Avos	آوس
یکنوع نخل که زودتر از سایر انواع ثمر میدهد و به همین دلیل، زودتر قابل مصرف میشود. رنگ خارک آن زرد و قامتش راست و استوار (آلم نری هم گفته میشود)	Almehtary	آل مهتری
آخور	Aherah	آهره
تنتورید	Ayedín	آیدین

الف

بالا - پشت بام	Abâlâ	ابالا
آن طرف - آن سو	Opel	اېل
هیولا - آدم ژولیده و کثیف	Ajoolâ	اجولا
سرو صدا و داد و فریاد	Ahshar-mahshar	احشرمحشر
یکنوع بازی بچه‌گانه رایج بین دختر بچه‌ها که در آن روی دو پا می‌نشینند و مثل کلاغ می‌پروند.	Exkenah	اخکنه
کشیف - زننده و بد - اظهار تنفر از چیزی بدبو و کشیف	Axy	اخی
ادویه	Adoo Vah	ادو - و

ارچن = یکنوع درخت که در کوهستانهای مرتفع و سرد میروید و چوبدستی آن معروف است	Archen	ارچن
روپوش بلند (ردا) که در قدیم روی قبا می پوشیدند و مخصوص بزرگان بوده است.	Arxâleq	ارخالق
۱- هرزه ۲- نیز نوعی پایافراز که مردان ساکن کوهستانها میپوشیدند.	Arzah	ارزه
تمام و کمال - همه	Ozzâ	ازا
سجاقک	Aspake-Shaitân	اسپک شیطان
خیش - گاواهن	Ester	استر
هسته	Estak	استک
کفگیر - ملاقه	Ostom	استم
راه رفتن با یک پا	Oshtorkolang	اشترکلنگ
بزکوهی - شکارکوهی	Eshkâl	اشکال
اشکاف - شکاف کوه که قابل سکونت باشد.	Eshkat	اشکت
اصطلاحی که در مورد کسانی بکار می رود که با اندک زمینه‌ای، دست بکاری میزنند.	Eshkeleng	اش کلنگ
قلقلک - قلقلک دادن	Oshkolook	اش کلوک
شکم - معده	Oshkom	اشکم
اسپال	Oshkom barak	اشکم برک
شکبه	Oshkombah	اشکبه
شکم گنده (کلمه تحقیق)	Oshkombah-got	اشکبه گت

۱- سقط جنین در زنان ۲- قطع بموقع جریان آب چشمه	Eshkan	اشکن
اشکنه - یکنوع غذا مرکب از تخم مرغ و پیاز و روغن و...	Eshkenah	اشکنه
اشنان که سابقاً در شستن لباس بکار میرفت	Oshnang	اش ننگ
آن طرف - آن سمت	O-teraf	اطرف
عکس‌العمل انسان در مقابل سوختن (گرمای شدید)	Of	اف
حرباً و نیز آفتاب گردان (گیاه)	Aftâb-Parast	افتاب پرست
قارچ	Afkârg	افکارگ
پلو و آش به زبان بچه‌ها	Ofoo	افو
افسوس - آوخ - آخ	Ofaiy	افی
لحد	Alhad	الحد
عوض - عوض کردن	Alesh	الش
کسی که جن زده شده و تغییر ماهیت و رفتار داده است (عقیده عوام) و نیز اصطلاحی برای تحقیر آدمها و بچه‌های حرف نشنو و سربوها.	Aleshkerdah	الش کرده
الاکلنگ	Alangâchook	الن گاچوک
انبار	Ambâr	امبار
انبر	Ambor	امبر
کور - نابینا	Ompat	امپت
امروز	Omroo	امرو
امسال	Omsal	امسال

انتریک	Enterik	تحریک - تحریک کردن
انک	Anak	مسخره - مسخره کردن
انگ	Ang	علامت - نشان
انگزه	Engczah	انقوزه
انگش بنه	Angosh-banah	انگشت دانه - وسیله‌ای که خیاطها به انگشت خود میکنند
انگشت عروسی	Angosht-Aroosy	نام یکنوع نخل با خارک قرمز و درشت
انگفت	Angaft	اندود - اندود کردن
ان گل	Angol	انگشت وسطی - انگشت رساندن
اوار	Avâr	بارور ساختن نخل با خوشه‌های درخت نر
اویاد	Owbâd	آب گرم - آب باد - آب معدنی (اعم از سرد و گرم)
اوبال	Owbâl	وبال - سربار
اوزنخ	Owzenaq	تیر اصلی در ساختمان کپر که چوبهای دیگر روی آن قرار میگیرد.
اوش	Owsh	فرمان ایست به الاغ (هش)
اوشن	Owshen	آویشن - (داروی گیاهی)
اوگن	Owgon	دسترس - تیررس
ای پل	Eepel	این ظرف
ایرا	Eerâ	این راه - این سمت
ایطو	Ectow	اینطور
اهد	O-had	آنجا
ای هه	Echah	اینجا

ب

باد	Bâd	۱- ورم - آماس ۲- باد
باپیر	Bâpir	مه
بارک	Bârk	آروغ
بارگردن	Bâre-gardon	رودریایستی داشتن - شرم حضور پیدا کردن و کاری را برخلاف میل باطنی انجام دادن - احمق شدن
بازن	Bâ-zan	بادبزن
بازنجان	Bâ zenjan	بادمجان
باسوک	Bâ sook	گرفتگی ماهیچه دست یا پا
باغدار	Bâq-dâr	تیر اصلی در ساختمان که چوبهای دیگر روی آن قرار میگیرند (پل)
بافور	Bâ-foor	وافور
باکله	Bâkelah	باقلا
بالاتبه	Bâlâtâbah	یکنوع نان که معمولاً برای صبحانه پخته میشود
بالشت	Bâ-lesht	بالش
بپ	Bap	پدر - والد
بپ کشک	Bap-koshak	طحال (در قدیم عوام الناس عقیده داشتند که هر کس طحال گوسفند را بخورد پدر خود را از دست میدهد).
بت	Bot	بیخ - بن - ته
بتک	Botak	ته و انتهای سیگار و امثال آن

بته	Bottah	بوته - اصل
بته	Bateh	بدتر - زشت‌تر
بج	Boj	مجعد - فرفری
بجر	Bejer	درز - شکاف در و هر چیز دیگر
بجین	Bejin	چینه‌دان مرغ
بج	Boch	لب - دهان
بچک	Bochok	هیزم نیم‌سوخته
بچلک	Bocholok	قطعات کوچک هیزم
بچی	Bochy	پوزبند گاو و گوساله و سایر دامها
بدرشنه	Bad-rashnah	بدترکیب - بدقیافه (در مقام تحقیر کودکان بکار میرود)
برم	Borm	ابرو
برمک	Bormak	ابرو بالا انداختن
بروش	Borowsh	برس - ماهوت پاک کن
بکل	Bokol	بغل - (زیربکل = زیربغل)
بلاو	Balâloo	رشته فرنگی
بلول	Boilool	رسیده - بلورمانند (در مورد میوه رسیده یا دمل رسیده بکار میرود)
بخته	Baxtah	اخته (گاو - گوسفند و غیره)
بخو	Boxow	زنجیر یا بندی که به دست یا پای حیوان یا انسان می‌بندند تا حرکت نکند
بر	Bor	دسته - گروه
برداله	Bardâlah	وسیل‌های چوبین برای حمل و نقل مصالح ساختمانی مانند آجر و سنگ

بوسيله الاغ		
تاج خروس	Borzom	برزم
سوزش معده در اثر ترش کردن	Barsooz	برسوز
برکه - تالاب	Borkah	برکه
لیوان سفالین	Boreng	برنگ
دسته دسته - گروه گروه	Bor-o-bor	بروبر
خیلی زیاد	Bory	بری
ابریق - آفتابه	Brik	بریک
مظلوم - قابل ترحم	Bazzah	بزه
هیزم نیم سوخته - تنباکوی سوخته شده در سرقلیان.	Bosoetah	بسوته
لب - لبه - کناره	Bosh	بش
دیم - دیم کاری - سهم - حصه	Bash	بش
دانه های قرمز رنگ که در اثر حساسیت روی بدن ظاهر میشود (کهیر)	Besh	بش
بشقاب	Boshxâb	بشخاب
زلف - موی	Boshk	بشک
زمین دیم کار	Bashkâr	بش کار
یکنوع سبزی وحشی	Boshke-kadxodâ	بشک کدخدا
یکنوع سبزی وحشی	Boshke-moolar	بشک مولر
یکنوع سبزی وحشی	Boshender	بشنندر
صدای مخصوص دور کردن سگ	Boshy	بشی
آدم کودن و دیرفهم (در فرهنگ عمید بغام به فتح با و م به معنی غول بیابانی آمده است)	Boqâm	بغام

کلمه تعجب	Bak	بک!
دفینه - ظرف کوچک سفالین - حالت قهر و دلخوری بخود گرفتن	Bok	بک
کلمه تعجب	Bek	بک
یکنوع مرکبات شبیه به نارنگی با طعم شیرین آمیخته به تلخی و آنرا تلخک نیز گویند.	Bakrāy	بکرای
کلمه تعجب و استهزاء	Beksh	بکش!
شیرجه رفتن در آب	Boky	بکی
جفت - دوست - جفت زن زائو	Bel	بل
نوار بافته شده از برگ خرما که با آن فرش و انواع ظرف میسازند.	Bal	بل
حلبی - حلب	Ballāsy	بلاشی
درد - ذرات خاک و شن در آب	Bollord	بلرد
آتش مشتعل و فروزان	Balak	بلک
ورم - آماس	Bolok	بلک
حالت نیم باز چشم بچه‌ها در موقع خواب	Belek	بلک
تعریف و خودستایی - جفنگ	Bolombah	بلمبه
مرکبات به زبان بچه‌ها	Boloo	بلو
شاخه باریک و ظریف نهال نخل	Belisk	بلیسک
گرز قلیان	Bambah	بمبه
ساگو - دانه سفیدرنگ که مصرف دارویی و غذائی دارد	Bam-ba-chowkah	بمبه چوک
۱- روشن ۲- ریشه	Bon	بن

بن	Ban	بند - «حلقه بند نخل»
بن پوش	Bon-poosh	اصطلاحی برای مقدار آبی که ته کاسه یا بشقاب را پوشانده باشد
بند کر	Bon-da-kar	نام یکی از هراسه‌های آب چشمه فین
بند کر مهدی	Bon-da-kar Mahdi	نام یکی از هراسه‌های آب چشمه فین
بن سر	Bon-sor	یک نوع سبزی خوردن
بنقد	Ben-naqd	فوری - آنی
بنگر	Bonger	تالاب - گودال آب در کوهستانها
بنگری	Bangery	النگوکه زنان بدست کنند
بنیزغ	Benizaq	شیره درخت بنه که مثل آدامس جویده میشود.
بوج	Booj	چوب پنبه
بورکی	Booraky	حالت انسان گرسنه - ضعیف و بی‌رمق
بوف	Boof	جغد
بول	Bool	نصف شده - شکافته شده
به	Boh	بهت - حالت سکوت توام با تشویش
بهته	Behteh	بهتر - مناسب‌تر
بهل	Bohl	بله - ابله - احمق - کودن
بهمن	Bahman	۱- نوعی علف که در فصل بهار در صحراها می‌روید ۲- نام ماه ۱۱ شمسی ۳- نام بعضی افراد (مرد)
بهنگ	Boheng	یکنوع علف کوهی که در سالهای پرباران در کوهستانها می‌روید.
بی	Bay	برای - بدینجهت - غلیظ (در مایعات)
بی‌بی	Bi-Bi	مادر بزرگ - بانو «در مقابل آقا»

بی‌بری	Bi-bary	یکنوع بیماری افسانه‌ای و خیالی که بیمار با خوردن جگر آدمیزاد بهبودی می‌یابد!!
بی‌تم	Bi-tom	بی‌طعم - بی‌مزه (در غذا)
بی‌چه	Bi-chah	عروسک - بی‌چه
بی‌دری	Bi-dary	یکنوع ظرف کوچک بافته شده از برگ خرما برای نگهداری خرما
بیر	Beer	یک نوع گل‌رس که بصورت لایه‌لایه رویهم قرار می‌گیرند.
بیرم	Biram	کدبانو - بانوی خانه
بیشک	Bishk	اندیشه - خیال - نگرانی
بیغار	Bi-qâr	بیگار - کسی را بدون مزد بکار گرفتن

پ

پابگلی	Pâ-bagely	نوعی خانه‌کپری که مقداری از چهاردیواری آن از سنگ و گل و بقیه از چوب و شاخ و برگ نخل ساخته میشود. در اصل پایه‌گلی بوده.
پابماه	Pâ-bamâh	زنی که چیزی به زایمان او نمانده است.
پابن	Pâ-ban	پای‌بند - ریسمان یا زنجیری که پای چارپایان با آن بندند.
پاپتی	Pâpaty	پابره‌نه (و نیز اصطلاحی برای تحقیر اشخاص بی‌سر و پا)

پاتک	Pâ-tak	یکنوع «سوند» کوتاه قد که در قسمت پائین کپر بکار میرود.
پاتلن ^۱	Pâ-tolon	شلوار (نام قدیم شلوار که امروز اصلاً بکار نمیرود.
پاتیل	Pâtil	دیگ
پاجنک	Pâ-Jenak	فرو رفتگی‌ها که در تنه درخت یا کوه وجود دارد و از آنها مانند پلکان استفاده میشود. در بدنه چاهها سوراخهای کوچکی بوجود می‌آورند که در وقت بالا و پائین رفتن مورد استفاده قرار میگیرند.
پاچال	Pâ-châl	جایگاه کاسب در مغازه و محل کسب
پاچین	Pâ-chin	دانه‌های خرما که در اثر وزش باد و یا بطور طبیعی از خوشه جدا میشوند. و اطراف نخل میریزند.
پاردیم	Pâr-dim	پاردم
پارو	Pâ-row	فاریاب - آب چشمه
پاشک	Pâshk	صدای شغال و روباه (زوزه)
پاشکن	Pâshkan	کود دادن به درخت
پاشن	Pâshon	گاه و علفی که اطراف آخور دامها پراکنده میشود
پاکار	Pâ-kâr	پاد و کد خدا - مامور اجرا
پاگه	Pâ-gah	جایگاه توقف دام - آخور
پالکی	Pâ-laky	وسيله‌ای ساخته شده از چوب و برگ نخل جهت انتقال بیمار - (نظیر

برانکار)		
پای انداز - هدیه‌ایکه پدر به فرزند تازه داماد خود میدهد - این هدیه معمولاً در آخرین روز عروسی وقتیکه داماد از حمام و زیارت به منزل برمی‌گردد داده میشود.	Pân dâz	پانداز
شش - جگر سفید	Pop	پپ
نام یکنوع نخل	Pop-oshtory	پپ اشتري
حالت تسلیم مرغ خانگی (مرغی که حالت تخم‌گذاردن دارد)	Pat	پت
مو (موی بدن انسان - بز و...)	Pot	پت
حالت سوسو در چراغ بادی	Pet-Pet	پت‌پت
هذیان‌گوئی - سخن بی‌ربط	Pa-tarat	پترات
بوته‌ای صحرایی با میوه‌ای شبیه به زالزالک.	Potorook	پتروک
کم مایه - کم حجم	Patak	پتک
اندک - کم - ناچیز	Petek	پتک
بسته کوچک محتوی اسباب و اثاث	Poteng	پتنگ
کسی که برای پیدا کردن چیزی «پتنگ» را واری و زیر و رو می‌کند.	Poteng-vâkow	پتنگ واکو
نوعی پشه ریز که در علفزارها و صحراها بطور دسته‌جمعی دیده میشوند و نیش آنها ایجاد سوزش و خارش میکند.	Potook	پتوک
کسی که به سبب برخورد با موضوعی غیرمنتظره خود را جمع و جور میکند و سرخورده میشود.	Patooky	پتوکی

پتهکی	Potahky	مرغ پر و بال ریخته
پتی	Paty	برهنه - لخت
پج	Poj	پشم - مو
پجی	Pojy	آدم پشمالو - پرمو
پج	Pach	کوبیده شده - پهن شده
پچا	Pechã	خار و خاشاک
پچک	Pechak	خرمائی که اطراف بوته نخل میریزد و با گل و خاک آغشته میشود.
پچک واچن	Pechak-vâchen	کسی که «پچک» را جمع میکند
پچل	Pachal	کشیف - آلوده (در فرهنگ عمید هم به همین معنی است)
پچنگ	Pacheng	پشته کوچک خار
پچوک	Pachook	وسیله ای چوبی با دسته ای کوتاه که با آن بر لباس چرکین میکوبند تا پاک شود.
پخ	Pex	صدائی برای ترساندن دیگری
پخر	Pexer	فراوان - زیاد - بی ارزش
پدری	Padry	زینتی که زنان به سوراخ بینی میزنند
پدم	Padom	ورم - آماس - انباشته شدن آب روی هم به علت وجود مانعی سر راه جریان آن.
پدهته	Padohtah	فاسد شده - غیر قابل مصرف
پدیره	Padirah	خیال - وهم - چیزی به وهم آمدن.
پذرگ	Pezerg	دانه ریز و چرکی که روی صورت با دست و پا ظاهر میشود.

۲- تیغه کوه ۲- پر (پر پرندگان)	Par	پر
۱- خاکستر - خاکروبه ۲- ضد خالی	Por	پر
پرزدن - در جایی خود را نشان دادن.	Parâk	پراک
به پرواز در آمدن - پروازی شدن	Parâky	پراکی
پروانه (حشره)	Par-parook	پرپروک
پرتگاه	Partangâ	پرتن گاه
پرز	Porz	پرز
یکنوع گیاه که قابلیت سوختن برگ آن زیاد است و در قدیم (طب قدیم سنتی) وقتی میخواستند جایی از بدن انسان یا حیوان را داغ کنند مقداری از آن در محل مورد نظر می گذاشتند و میسوزانیدند.		
آردیکه در موقع پختن نان روی خمیر می پاشند.	Parsen	پرسن
بوته ای صحرایی با برگ های مفتولی سبزرنگ که خشک شده آن مانند هیزم بکار سوختن می آید. این بوته در مقابل بی آبی بسیار مقاوم و پرباقت است.	Paraq	پرغ
وصله (در لباس) - به معنی بخشی از زمین مزروعی نیز هست.	Park	پرک
خشت و آجر شکسته - نخاله مصالح ساختمانی	Parkâlah	پرکاله
تهی گاه	Par-kow	پرکو
وصله پینه	Park-o-pakoo	پرک و پکو

پرو	Parow	انباشته شدن آب چشمه یا قنات در اثر وجود مانع بر سرراه آن
پروز	Porooz	خارک نارس و کال
پروشته	Poroshtah	خاک - خاکستر - نوعی نفرین بامفهوم خاک برسر.
پروشخ	Porooshaq	از هم پاشیده - ریزریز
پروک	Porook	اخگر - پیمانہ
پرون	Parven	طناب مخصوص برای بالا رفتن از نخل باطول تقریبی دو متر که آنرا مانند کمر بند دورکنده خرما می‌بندند و خود در میان آن قرار میگیرند و از نخل بالا میروند. محتمل است که اصل آن پربند Por-band به معنای بند کلفت باشد - پروند هم میگویند.
پره	Pareh	پریروز - دو روز پیش
پره	Parrah	حاشیه - کناره - پره آسیا
پری	Pary	ظرفی برای نگه‌داری خرما با ظرفیت تقریبی ۳۰ کیلوگرم ساخته شده از برگ نخل - پری را به صورت گرد و دراز میسازند.
پریتک	Paritak	پری پاره‌پاره و غیرقابل استفاده
پس	Pos	پسر - فرزند
پسکه	Posakah	پسرک (مصرف پس)
پس نوک	Pasnook	سرفه ناگهانی که در اثر نوشیدن آب یا مایعات دیگر عارض میشود.

پسو	Posoo	پسرک (مصغر پس)
پسوا	Passava	پس فردا
پسین	Passin	عصر، بعدازظهر
پشتر	Pashter	سه روز پیش
پشتک	Pashtak	قسمت عقب لباس
پشموک	Pashmook	پکنوع سبزی وحشی که برگ آن شبیه به پشم است
پشنگ	Pesheng	قطرات ریز آب
پغت	Paqat	کشیف - آلوده
پغرز	Poqorz	یکنوع آفت برای خرمائیکه مدتی در انبار مانده باشد
پفتل	Paftal	تغالۀ چای و غیره
پکه	Pakkah	ماهر - استاد - ورزیده
پل	Pel	طرف - سوی - هل دادن چیزی - غلتیدن - پهلو به پهلو شدن
پل	Pol	۱- پل ۲- قطعۀ گوشت یا ماهی و غیره
پل پل	Pal-Pal	حالت مرغی که تازه سر آن بریده شده - بی‌تابی کردن
پلا	Palâ	افشان - پریشان - بازشدن گل
پل پتک	Pelpetak	پرنده‌ای کوچک و ریز که به رنگ سیاه و سفید دیده میشود این پرنده لانه خود را بصورت آویزان بر شاخه‌ها میسازد.
پلغ	Polaq	گرد و خاک
پلمالک	Pelmâlak	غلتنیدن - غلتاندن
پلنگه	Pelengah	با انگشت به چیزی زدن - تلنگر

لجام گاو	Paloo	پلو
نوعی پشه ریز که بصورت دسته جمعی حرکت میکنند و نیش آنها سوزش در بدن ایجاد مینماید.	Palah	پله
خاک انداز - خاک جمع کن	Polavâmosh	پله و امش
عنکبوت	Pelichakân	پلیچکان
ناخن	Penj	پنج
نیشگون - ویشگون	Penjorook	پنجروک
خوشه نخل	Pang	پنگ
نوعی نردبان که از کنده نخل ساخته میشود.	Ponaqâry	پنه غاری
پیشانی	Penchk	پنچک
مالش - مالش دادن	Ponahk	پنهیک
پنیر بند - یکنوع قارچ که در سالهای پر باران در اطراف شاخه نخل میروید و در بستن پنیر مورد استفاده قرار میگیرد.	Panirban	پنیربن
نخاله آرد گندم و جو که بعد از الک کردن بدست میآید	Poo	پو
۱- میوه خرما وقتی در اثر آفت یا آفتاب زدگی بدون مغز و شیره شده باشد ۲- پوک	Pooch	پوچ
پودنه	Pooden	پودن
پروین (مجموعه ستاره)	Powr	پور
کفش - پای افراز	Powzâr	پوزار

پوشن	Pooshan	پوشاک - پتو و لحاف
پیاستون	Piâstoon	پيازچه
پیزاده	Pizadah	نافرزدی (پیرزاده)
پیزگ	Pizg	کلاهک میوه نخل (خرما)
پیش	Pish	برگ درخت خرما - متضاد پس
پیش تخته	Pish-taxtah	صندوقچه چوبی
پیشتوک	Pishtowk	اسلحه کمربندی - پیستول
پیش رو	Pish-row	کلمه‌ای که معمولاً بعد از تشر می‌آید «تشر پیشرو» یعنی کسی را به چیزی تهدید کردن - تشر زدن
پیشلنگ	Pisheleng	شاخه کوچک و ظریف نهال خرما (فسیل)
پیشو	Pishoo	گربه به زبان بچه‌ها
پیک	Pik	زبان سازدهنی
پیل‌گرگ	Pilam-gorg	یک نوع گچ که در ساختن گچ تحریر از آن استفاده میشود.
پیموک	Pimowk	نوعی سبزی وحشی شبیه پیازچه

ت

تا	Ta-a	افسوس - حیف
تا	Tâ	یکی - یکدانه - عبور کردن از چیزی مانند دیوار - نرده و غیره
تانی	Tâ-ty	راه رفتن کودکی که تازه پا گرفته است
تاجی	Tâ-jy	اعانه - کمک - اعانه جمع کردن

نوعی سوسک که در آبریزگاهها و اماکن نمناک دیده میشود	Tâ-roo	تارو
از حال رفته - بیحال	Tâ-saky	تاسکی
آفتاب - حرارت خورشید	Tâf	تاف
آفتاب سوزان	Tâfetiz	تاف تیز
بار دست و پاگیر و نامنظم	Tâfâl	تافال
سبد کوچک ساخته شده از برگ نخل که در جمع آوری خرما بکار میرود.	Tâ-koo	تاکو
تک و توک - بعضی	Tâk-o-took	تاک و توک
طاقچه - طاقه پارچه	Tâkah	تاکه
۱- خشره‌ای سیاه رنگ با بدنی غضروفی که در میان شاخه‌های تر و تازه نخل نشو و نما میکند و جوانه‌های نخل را میخورد و موجب تضعیف قوای نخل و حتی نابودی آن میشود. ۲- تخته سنگ صاف	Tâl	تال
۱- خوشه‌های گندم و جو قبل از کوبیده شدن ۲- قطعه سنگ صاف	Tâ lah	تاله
نوعی بز ماده که به شیردهی معروفند	Tâ ly	تالی
حالت خوابیدن یا افتادن طاق باز و تمام عیار.	Tâlimatâl	تالی متال
کیسه شتر نر که در حالت مستی از دهان او ظاهر میشود (مانند بادکنک)	Tabl	تبل
گیج - بیحال	Tapahtoor	تپه تور

یکنوع نان خانگی مخصوص صبحانه	Tapy	تپی
۱- آدم مرموز و «تودار» ۲- صدائی برای دور کردن گربه	Tot	تت
توتون	Teten	تتن
بوته‌ای وحشی و صحرائی با تیغهای بلند و محکم که از چوب آن زغال مرغوب بدست می‌آید.	Tej	تج
تقصیر - گناه	Taxsir	تخسیر
دکمه فشاری	Taraakoo	تراکو
اثر - نشان - ردپا	Tor	تر
صدای برخورد دو چیز بهم	Tarâp	تراپ
یکنوع سنجافک با رنگ کاملاً سبز که در غلفزارها دیده میشود.	Terâsh	تراش
عصبانی - آماده مجادله و بگومگو - این کلمه معمولاً با کلمه «تند» می‌آید، تند و تراشک	Ta-rash	تراشک
صدای بهم خوردن دو چیز و یا افتادن چیزی	Ta rak	تراک
صدای بهم خوردن ناگهانی دو چیز	Ta rakorang	تراک کرنگ
نوعی بیماری که به سرخ باد مشهور است	Ta rakomah	تراکمه
گیره کوچک چوبی - نی مخصوص ختنه	Ta raakoo	تراکو
ترب - تربچه	Terb	ترب
پیازچه	Tar-piâz	تریاز

ترت	Tort	ترد - نرم - شکننده
ترسگ	Tere-sag	یکنوع تره وحشی با گل قرمز و ارغوانی که در فصل بهار به وفور در میان نخلها میروید
ترشک	Toroshak	سبزی خوردنی که در کوهستانها و دره ها و حاشیه رودخانه ها میروید. گل آن قرمز و برگ آن ترش است.
توغز	Tar-qaz	سرازیر - سرازیر شدن
ترمشی	Ter-moshy	یکنوع نان که با آرد ذرت تهیه میشود
ترنجک	Terenjak	جست و خیز بزغال و نوزاد سایر دامها
ترنگ	Tereng	پر - محکم (این کلمه معمولاً با کلمه «تند» میآید، «تند و ترنگ»)
تره	Terreh	برافروخته - عصبانی - نگران (بیشتر در مورد حیوانات بکار میرود)
ترهک	Tarahk	صدای شکستن شاخه خشک درخت
تررهک	Tararahk	صدای شلیک گلوله
تریش	Terish	تریج - شکاف - درز
تزی	Tazby	تسبیح (به زبان عوام)
تزه	Tezzah	جوانه گیاه (در فرهنگ عمید تڑ و تزه به همین معنی است)
تڑگاه	Tajgah	اجاق - آتشگاه
تسنگ	Toseng	یکنوع علف کوهی
تسک	Task	۱- نرم - سائیده شده ۲- جاخوردن و ترسیدن (تسک سرم رفت یعنی جا خوردم و ترسیدم)

تسوک	Tosook	یکنوع مورچه ریز که از کشته آن بوی بدی متصاعد میشود.
تش	Tash	آتش
تش باد	Tash-bâd	باد گرم و سوزان (آتش باد) که معمولاً از اوایل خرداد شروع میشود و تا آخر تیرماه ادامه دارد. گرمای این باد است که میوه تلخ نخل را به رطب و خرما ی شیرین و مطبوع مبدل میسازد چنانکه حکیم ناصر خسرو فرماید شیرین و سرخ گشت چنان خرما چون برگرفت سختی گرما را.
تشتی	Teshty	صدائی برای دور کردن بز و گوسفند
تشک	Tashak	باد گرم و سوزان
تش کرده	Tashkerdah	هر چیزیکه روی ذغال پخته شده باشد
تشنه	Toshnah	تشنه
تشی	Tashy	منسوب به آتش - آتشین، کنایه از آدم عصبانی
تغت	Taqot	بخش کلفت شاخه نخل که به کنده (تنه) وصل است و از آن مانند پلکان برای بالا رفتن از نخل استفاده میشود - تفتوک هم گفته میشود
تغله	Taqalah	شاخ بلند نخل
تغول	Toqool	خوشه نخل نر
تفاک	Tofâk	اتفاق - بر حسب اتفاق
تفاکی	Tofâky	گاهی - اتفاقاً

تفتوک	Taftook	رجوع شود به تفت
تفک	Tofkah	تف - آب دهان
تک	Tek	شکم - معده
تک	Tak	یکنوع حصیر (فرش) که از برگ نخل ساخته میشود - تکل هم گفته میشود
تک دازی	Take-dâzy	یکنوع حصیر (فرش) که از برگ نخل بافته میشود و با «دوژ» که بند باریکی است از برگ خرما آنرا میدوزند
تکل	Takel	رجوع شود به «تک»
تک گت	Tek-got	شکم گنده
تل	Tal	۱- قطعه - لا ۲- تپه (تل و تپه)
تل	Tol	کند - بطنی
تل	Tel	لا - (یک لا - دولا...)
تلا	Ta lâ	کف زدن به زبان بچه‌های نوپا
تلک	Talak	در حمل بار به یکدیگر کمک کردن
تل متل	Tolmotol	لباس و پارچه‌ایکه بی‌نظم روی هم جمع و جور شده باشد.
تلنگ	Teleng	خوشه فرعی نخل که دانه‌های خرما روی آن قرار دارند و مجموعه از آنها را خوشه اصلی بوجود می‌آورد
تلی	Taly	۱- نوعی یراق برای تزئین لباس زنان که با نخ و نوار نقره‌ای رنگ موسوم به «خوص» بافته میشود و نوعی

سرگرمی برای خانمها نیز محسوب میشود. ۲- دانه گیاهی که خاصیت داروئی دارد.		
وسیله‌ای شبیه به هاون کوچک از جنس چوب یا فلز برای بافتن تلی	Tali-sâz	تلی ساز
تکان و تکان دادن در حیوانات مانند الاغ و شتر. (این کلمه معمولاً با «تیز» می‌آید. «تم و تیز»	Tam	تم
گوجه فرنگی (از Tomato انگلیسی)	Tâmâtah	تماته
طاق یا جفت کردن - اصطلاحی در یکنوع بازی بهمین نام که در آن یک نفر چند دانه نخود یا ریگ و غیره را در مشت میگیرد و از طرف دیگر میخواهد که بگوید دانه‌ها جفت هستند یا طاق؟	Tamajok	تماجک
تنباکو	Tam bâk	تمباک
تل انبار	Tambâl	تمبال
زیرشلواری - تنبان	Tombon	تمبن
تنبل	Tambal	تمبل
میمون - بوزینه	Tamboolak	تمبولک
جست و خیز بچه‌ها (تم مجکا هم گفته میشود)	Tam-jakâ	تم جکا
جوال بزرگ	Tamry	تمری
تمام - پایان	Tamon	تمن
سفت - سخت - محکم	Tenz	تنز

ضعیف - رقیق	tanek	تنک
دانه خرما وقتی تازه خوشه از غلاف خارج شده باشد.	Tan-gorook	تنگروک
سفت و سخت - محکم	Teng-o-Tereng	تنگ و ترنگ
۱- تب ۲- تاب و تاب دادن	Tow	تو
تب بند (رسمانی که توسط ملای محل دعائی بر روی آن خوانده میشود و به نیت شفا به دست یا پای آدم تب دار می بندند).	Tow-ban	توبن
تب بر - داروئیکه تب را برطرف میسازد	Towbor	توبر
توپ (وسیله بازی بچه ها)	Toopâ	توپا
صدائی برای فراخواندن مرغان خانگی	Too-Too	توتو
شغال	Toorg	تورگ
تب نوبه - مالاریا	Tow-se-yak	توسه یک
رجوع شود به تاکو	Toolak	تولک
تاب و توان - استحکام	Tohk	تهک
عیناً - شبیه - مانند	Tayyâr	تیار
قوس و قزح - رنگین کمان	Tir-kamân	تیرکمان
رجوع شود به «ترمشی»	Tir-moshy	ترمشی
جلو - پیش - پیشاپیش	Tiqâr	تیغار
شیرینی و نان و خرمائی که پیشاپیش جنازه میت بطرف قبرستان میبرند	Tiqâry	تیغاری
حفاظ و نرده حائل بین دو بخش اتاق و باغ و غیرو	Tiger	تیگر

Tioo تیپو (پرنده)

تیو

ج

جا	Jā	مکان - محل زندگی - فرش
جاین جا	Jā-bon-jā	یکباره - بطور کامل
جار	Jar	صدا - آوای بلند
جارنچار	Jā-ran-jār	داد و فریاد بلند برای آگاه کردن دیگران از حادثه‌ای خاص
جارو	Jā-roo	خوشه خشک خرما
جاشی	Jā shy	یکنوع پارچه مشکی مخصوص پیراهن زنان
جامش	Jā-mosh	جاروب
جان شور	Jān-shoor	حمام - جاییکه برای استحمام در نظر گرفته شده
جانم خانی	Jā nom-xāny	گونی بسیار بزرگ برای حمل کاه
جت	Jat	اصطلاحی برای مردم صحرانشین و بی‌فرهنگ
جتی	Jotty	کفش و پای افراز به زبان مردم قدیم
جر	Jar	۱- یکنوع سبزی وحشی که بیشتر مطلوب شتر است. ۲- جنگ و دعوا
جرم	Jerm	۱- درز و شکاف ۲- چرک زخم
جرنگ	Jareng	بوته‌ای صحرایی که برگ آن شورمزه و باب طبع شتر است

صدای زنگ	Jereng	چرنگ
ظرف کوچک و مناسب کار مورد نظر	Jorrah	جره
نشخوار چهارپایان	Jarrah	جره
صدای سوختن و برشته شدن ماهی و گوشت و غیره - نیش زنبور	Jezg	جزگ
جدول - جوی	Jaz val	جزول
نام قدیم گرامافون	Jaabaie-avaz	جعبه آواز
یوغ	Joq	جغ
نوعی سازدهنی مرکب از دو نی کوچک	Jofly	جفتی
۱- جفت (ضدطاق) ۲- زانو در حیوانات	Jok	جک
۱- تکان خوردن ناگهانی در اثر ترس ۲- پریدن - پرش	Jak	جک
جست و خیز	Jak-o-pereng	جک و پرنگ
نوعی علف وحشی	Jagorg	جگرگ
۱- پالان ۲- طفیل	Jol	جل
یکنوع هریسه که با شیره خرما یا شکر و روغن و فلفل و دارچین و هل و زنجبیل تهیه میشود و معمولاً برای تقویت بنیه زن زائو به او میخورانند.	Jollâb	جلاب
دام (بز و گوسفند و...)	Jallâb	جلاب
۱- گاو نر جوان که هنوز بکار گرفته نشده ۲- نخل کم سن و سال و جوان	Jalab	جلب
جلد - پوشش کتاب	Jold	جلد

جلست	Jalast	دختر سرمست و فتان
جلسکه	Jeleskah	جلیقه
جلک	Jolak	۱- جلبک ۲- ائانه
جلگ	Jalg	جلد و زرنگ
جللنگ	Jeleleng	صدای بهم خوردن النگو و ظرف و غیره
جلمبر	Jolombor	آدم سربوها و لابیالی
جلودار	Jelowdār	ساریان - قافله سالار
جم	Jom	خمره - لیوان - حرکت کردن
جم	Jam	درختی با میوه‌ای به اندازه پسته که خوردنی است. رنگ آن قهوه‌ای تیره است. در شرایط مناسب این درخت همانند چنار، تنومند و بزرگ میشود.
جمه	Jomah	پیراهن
جمول	Jamool	جفت - دوقلو
جمولی	Jamooly	دوقلوئی - جفتی
جن	Jon	جان - تن و بدن
جناب	Janâb	نام عوامانه عزرائیل
جنتک	Jentak	جن
جوزکی	Jowzaky	نام یکنوع نخل با خارک زرد رنگ
جوشک	Jooshk	خارش تن
جن شور	Jonshoor	حمام
جوغن	Jooqan	هاون
جوک	Jook	جوی - نهر
جوکو	Jookoo	تاب (وسیله بازی بچه‌ها)

جوان - خوشگل (این کلمه با یونگن آلمانی به معنی جوان شبیه است)	Joong	جونگ
پائیز - فصل کشت غلات	Joo-vâ	جووا
خشم - لج	Jahl	جهل
ظرف سفالین کروی شکل با گردن کوتاه مخصوص آب	Jahlah	جهله
شیرمادر به زبان بچه‌های شیرخور	Jijy	جی جی
جوراب	Jirâb	جیراب

ج

پیک - قاصد	Châpâr	چاپار
فوری - سریع	Châpâry	چاپاری
آدم کلاش و پشت سرهم انداز	Châchool-bâz	چاچول باز
چاق - فربه	Châx	چاخ
چادر - چادر نماز - شمد	Châder	چادر
۱ - عدد ۲۴ - چاله	Châr	چار
۱ - تارمه - ایوان ۲ - چهارتا	Châr-tâ	چارتا
نام عوامانه ۴ ماه قمری: ربیع الاول - ربیع الثانی - جمادی الاول - جمادی الاخر	Châr-rabby	چارربی
ناهار	Châsht	چاشت
چاوشی	Châshy	چاشی
۱ - کف زدن ۲ - شکاف	Châk	چاک

چال	Châl	۱- گاو یا گوسفند پیشانی سفید ۲-
		چاله
چایدی	Châi day	سرما خوردگی
چپاخ	Chappâx	سیلی
چپ	Chop	شکوت - سکوت کردن
چپر	Chapar	نوعی یراق که به حاشیه روسری و پیراهن زنان دوخته میشود.
چپو	Chapow	غارت و چپاول
چپه	Chappah	۱- واژگون ۲- عکس و تصویر ۳- لک‌هائیکه روی پوست بدن ظاهر میشود.
چپه‌چپه	Chappah-Chappah	لکه‌لکه - لکه‌دار شدن لباس یا چیز دیگر
چپه‌چو	Chapa-cho	دست پاچه - سراسیمه
چد	Chod	اصطلاحی برای آدم بهانه‌گیر و موزی
چراغ برسانی	Cheraqe-barasâty	چراغ نفتی - چراغ بادی
چریک	Charbok	۱- چرب و لیز ۲- نوعی سبزی که به تنهائی یا با نخود می‌پزند و می‌خورند
چرت	Cheret	جیرجیرک
چرخک	Charxak	غرغره نخ خیاطی
چرم	Cherm	آب بینی
چسپوک	Chaspook	یکنوع بوته کوچک صحرائی که برگ آن دارای پرزهائی است که به دست و لباس می‌چسبد.
چش	Chesh	چشم - دیدگان

چشادرک	Cheshaderak	۱- حالت چشم وقتی خیره بجائی دوخته شود ۲- اصطلاحی برای تحقیر بچه‌ها
چش سور	Chesh-soor	شورچشم - آدم حسود
چشک	Cheshak	چشمک زدن
چشک بزمک	Cheshak-bormak	با چشم و ابرو اشاره کردن
چن	Cheq	جوانه گیاه - تزه
چفل	Chaqal	پرت کردن
چفلی	Chaqaly	چوب دستی بلند
چفندرا	Choqenderâ	یکنوع سبزی خوردنی
چک	Chak	۱- سیلی ۲- قسمت صاف و مسطح کوه
چک	Chok	راست و تیز (در مورد گوش الاغ و غیره وقتی بجائی خیره میشوند بکار میرود.)
چک چک	Chek-Chek	پاره پاره - تکه تکه
چکت	Chokot	قطعه کوچک از تنه نخل
چکر	Chakor	باقرقه (پرنده‌ای شبیه تیهو)
چکر	Cheker	منجلاب - آب و گل بدبو
چکو	Chakoo	کفش مخصوص ساکنین کوهستانها دارای کف کلفت و دو بند موئین که در پشت پا و لای انگشت شست قرار میگیرد
چکو	Chakow	زمین خیس شده و گل آلود ناشی از

«چک» کردن مشک آب و غیره		
سرشیر - قشر نازک چربی که پس از جوشاندن شیر روی سطح بالائی شیر ایجاد میشود.	Chal	چل
چلاق - دست و پا شکسته	Cholâx	چلاخ
عنکبوت	Chelpâ	چلپا
لجن - لجن‌زار	Chalpow	چلپو
مزاحم - چشته‌خوار - فرصت طلب	Chalax	چلخ
صدائی شبیه صدای بیرون کشیدن پستان از دهان بچه شیرخوار	Cholok	چلک
چهل یک (۱/۴۰) اصطلاحی درمورد گردش آب چشمه	Chelek	چلک
۱- بزاقیکه از دهان بچه‌ها جاری میشود	Chalow	چلو
۲- آب سطحی در زمینهای شوره‌زار.		
چسبنده - چسبناک	Cholook	چلوک
گل آغشته به لجن در جدولها و جویها	Chamor	چمر
چیست؟	Chen	چن
چیست آن - چیستان	Chen-Chen	چن چن
چوب جنگلی که در سقف منازل بکار میرود.	Chandal	چندل
۱- چانه خمیر نان ۲- آلت موسیقی	Chang	چنگ
منقار - نوک پرندگان	Cheng	چنگ
۱- یکنوع شیرینی مرکب از خرما و آرد و روغن ۲- پنجه دست ۳- وسیله غذا خوردن (قاشق و چنگال)	Changâl	چنگال

چنگل	Changol	مشت - مشت را از چیزی پر کردن
چورک	Choorak	جوجه
چول	Chool	خراب - بی استفاده
چولنگ	Choolang	بچه - کودک
چولنگنو	Choolan-gono	بچه‌ها - کودکان (جمع چولنگ)
چووه	Choovah	چوبه - چوب باریکی که با آن خمیرنان را پهن و آماده پختن میکنند.
چه	Choh	لفظی برای دور کردن و راندن گاو.
چه	Chah	افسوس - دریغ - آه
چهک	Chahk	توان - قدرت - نیرو
چیرو	Chirow	کودک مادر مرده
چیل	Chill	لجن - مرداب
چیل وچلپو	Chill-o-chalpow	لجن زار

ح

حبیب	Habib	نام یکی از هراسه‌های ۱۲ گانه آب چشمه فین
حجله	Hojlah	حجله
حسک	Hesk	بوته‌ای با تیغ (خار) بسیار که در اراضی مزروعی و حاشیه دره‌ها می‌روید و دارای گلی زردرنگ شبیه به زعفران است.
حشم	Hasham	ایل و طایفه و نیز اصطلاحی برای

آدمهای بی فرهنگ

گیاهی وحشی که خاصیت دفع سردرد دارد.	Hakimoo	حکیمو
حنا	Henow	حنو
خوشه گندم و جو و غیره به زبان عوام	Hoosh	حوش
هر نوع دام و چارپا	Haivan	حیوان

خ

تیغ بوته‌ها و درختان	Xâr	خار
خارشر (خار آدور)	Xâ-râ-roo	خارارو
وسيله‌ای چوبی دارای دو شاخ کوتاه جهت بریدن شاخ و برگ درختان و بوته‌های تیغ‌دار	Xâr-bor	خاربر
وسيله‌ای چوبی دارای دو شاخ و یک دسته بلند جهت جابجا کردن و حمل پشته خار و خاشاک.	Xâr-Kash	خارکش
نام یکنوع نخل با خار کی قرمز رنگ و مرغوب و مطبوع	Xâ roo	خارو
جلبک (خازوک هم گفته میشود)	Xâ zow	خازو
پدرزن	Xâ serg	خاسرگ
خوش - باب طبع	Xâsh	خاش
مادرزن	Xâ soo	خاصو
نام یکنوع نخل با خرماي مرغوب (در نوشته‌ها معمولاً خاصوئی بکار میرود)	Xâsty	خاصتی

خالو	Xâ loo	دائی - برادر مادر
خالو زهری	Xâloo-zohray	نام یکنوع نخل با خارک زرد و مرغوب
خامش	Xâ mosh	خارکی که از خوشه چیده شده و چندساعتی در آفتاب گذاشته میشود تا تبدیل به خرما گردد (پس از آنکه خارک چند ساعت در آفتاب ماند آنرا در ظرفی سربسته مدتی نگاه میدارند تا خرما شود)
خان اول	Xâne-avval	نام یکی از هراسه‌های آب چشمه فین (مجموعاً ۳ خان وجود دارد)
خج	Xoj	پولک ماهی - فلس
خراص	Xarrâs	کسی که در فصل تابستان ثمر نخل را برآورد مینماید
خرخشه	Xer xeshah	بهانه‌جوئی و فتنه‌انگیزی
خرست	Xorost	نام یکنوع نخل که بطور طبیعی از راه هسته خرما روئیده باشد، اصل آن «خودرست» است.
خرص	Xars	برآورد ثمر نخل با نگاه کردن به خوشه‌ها
خرگ	Xarg	بوتای با برگهای پهن و گل‌های رنگین - برگ این گیاه دارای شیرهای سفید رنگ است. میوه آن بیضی شکل است و وقتی خشک شده باشد الیاف شبیه تارهای ابریشم در آن دیده میشود.

خرگزنک	Xar-gozak	یک نوع بوته با برگهای پهن و مزه تلخ این بوته در مقابل گرما و بی آبی کاملاً مقاوم است و در لابلای سنگها و دامنه ها سبز و خرم، بدون آب به رشد و حیات خود ادامه میدهد.
خروک	Xarook	حشره ای ریز که موجب فساد خرما و حبوبات میشود.
خزوک	Xazook	یک نوع سوسک از رده قاب بالان که سرگین گردانک از آن جمله است
خس	Xas	خیس - هر چیزیکه در اثر رطوبت خیس و بدبو شده باشد
خسیل	Xasil	بوته تر جو و گندم که خوراک دام است (خوید) قصیل
خش	Xesh	صدای کشیدن چیزی روی زمین
خشه	Xeshah	چیزی به دنبال کسی یا چیزی کشیدن
خف	Xaf	پنهان و پنهان شدن
خفوشک	Xafooshk	نوعی زگیل که در دست و پا ظاهر میشود.
خلفه	Xolfah	خرفه، نوعی سبزی خوردن که در تابستان کشت میشود و از طریق شاخه تکثیر می یابد.
خلک	Xolq	حلق - گلو
خمل	Xamal	میوه نارس و سبزرنگ خرما که معمولاً تلخ و نامطبوع است
خندل	Xandal	خردل

خنه سیری	Xannah-siry	ختنه - ختنه سوران
خنیزی	Xanizy	نام یکنوع نخل با خارک قرمز و مطبوع و خرماى مرغوب
خو	Xow	خواب
خل کتاسک	Xol-kotâsk	گرفتگی راه تنفس در اثر فشار وارده بر حلق
خلیفی	Xalify	دیگ کوچک سردار با دو دستگیره
خنج	Xenj	ناخن - پنجه -
خوص	Xoos	نوار نازک و ظریف نقره‌ای یا طلائی رنگ که در یراق دوزی بکار میرود
خی‌پک	Xipok	اصطلاحی در مورد بچه حرف‌نشنو و سربه‌وا

د

دار آتشی	Dâr-âteshy	کبریت (این کلمه سالهاست که منسوخ شده)
دار	Dâr	هیزم - چوبدستی
دارتوپا	Dâr-toopâ	نوعی بازی که با یک چوبدستی و یک توپ کوچک و بصورت گروهی انجام میشود
دارخاکو	Dâr-Xâkoo	مورچه‌خور
دادا	Dâ dâ	خواهر - همشیره
دارک	Dârak	راست - مستقیم (در مورد نخل بلند بالا بکار میرود)

دارکل	Dâr-kel	الک دولک (دار = الک-کل = دولک)
دالنگ	Dâ-leng	ساقه خشک جو و گندم و غیره
دامج	Dâ-mej	خراب و فاسد شده (باطری - باروت و امثال اینها) این کلمه با Damage انگلیسی شباهت دارد.
دامول	Dâmool	مترسک - وسیله‌ای برای دفع شر پرندگان و جانوران در کشتزار.
دپک	Dapak	هل و هل دادن
دپکی	Dapaky	هل - فشار
دتکه	Dotakah	دخترک (در حالت تحقیر)
دحت	Doht	دخت - دختر
دختولوک	Doxtolook	عروسک (بچه)
در	Dar	۱- گنجشگ ۲- درب ۳- بیرون
دراخ	Dorrâx	یبوست شدید مزاج که موجب سنگینی معده و درد دل میشود. بطور سنتی با مالش دادن (ماساژ دادن) شکم آنرا مداوا می‌سازند.
درب	Derb	خرمن جو و گندم بعد از کوبیدن و وزن کردن.
درخانه	Dar-xânah	مستخدم مرد
درم	Daram	بشکه
درم درومپ	Daram-do-roomp	سر و صدای دهل و طبل و غیره
درنج	Doronj	موجودی خیالی نظیر دیو و غول
درنگ	Dereng	میوه نخل (خارک) وقتی که به رشد

طبیعی خود رسیده باشد		
دنده درانسان و سایر حیوانات	Derang	درنگ
درفش (ابزار کار پینه‌دوزها)	Derowsh	دروش
یکنوع بوته تیغ‌دار که در حصار دور باغها و نخلها مورد استفاده قرار میگیرد.	Dorook	دروک
یک نوع ریسمان بافته شده از برگ نخل که در دوخت و دوز تمام صنایع دستی نخل بکار میرود (دوز هم گفته میشود)	Doroony	درونی
نام یکی از هراسه‌های ۱۲ گانه چشمه ماستان فین	Darvish mahdy	درویش مهدی
گیاهی داروئی که برگ آن در مداوای ورمها و دردهای مفاصل بکار می‌آید و در کوهستانها می‌روید برگ خشک آنرا در هاون میکوبند و با مقداری زردچوبه و روغن اندکی حرارت میدهند و روی زخم و محل درد می‌بندند بعد از مدتی ورم کاملاً رسیده و آماده شکافتن و خروج چرک میشود.	Deraim	دریم
دست خورده - غذائیکه دست خورده است و ظاهر آن طوری شده که آدمی رغبت به میل آن نمیکند.	Daspelonchaky	دس پلانچکی
دستاویز - بهانه جوئی	Das-masah	دس مسه

ظرفی سفالین برای نگهداری ترشی و غیره	Doseng	دسنگ
دشت بان - ناطور	Dashpon	دشپن
سرکشیدن - سرک (دکی هم گفته میشود)	Dakoo	دکو
دل پیچه - دل بهم خوردگی	Del-pechak	دل پیچک
زهره ترک - ترس ناگهانی	Del-terak	دل ترک
بلغور گندم	Dalaq	دلغ
سوراخ و روزنه در اتاق	Dalok	دلک
تردید - دودل	Delak-delak	دلک دلک
صدای ناشی از دست زدن به حلبی و غیره	Dalang	دلنگ
سر و صدای طبل و غیره	Dalang-do-loong	دلنگ دولونگ
دلو - وسیله بالا کشیدن آب از چاه	Daloo	دلو
حلب - حلبی	Dallah	دله
مرحله - نوبت	Demer	دمر
دسته‌ای از پرندگان که به مرغان سقا شهرت دارند و شبها حرکت میکنند و بعضی معتقدند که از آمدن باران خبر میدهند	Domoshk	دمشک
دندور وچه	Dandon-koroochakâ	دندن کروچکا
بخور (بخور دادن برای رفع سرما خوردگی)	Donesht	دنشت
۱- دان ۲- کورک ۳- آدم شوخ و خ طب	Dang	دنگ

جای خرمن ذرت و حبوبات	Deng	دنگ
کلمه تحقیرآمیز برای کسی که	Deng-o-deng	دنگ و دنگ
دنبال کاری می‌رود اما دست خالی و بدون نتیجه برمیگردد.		
ریتم آهنگ سرنا و دهل	Dingal-o-dingow	دینگل و دینگو
گیج - پریشان	Damax	دمخ
پرنده‌ای کوچک به اندازه گنجشگ که	Demil	دمیل
سوت زدن آن شبیه به سوتی است که بچه‌ها با لبان خود می‌زنند.		
نفرین - دعا (به زبان عوام)	Dovâ	دوا
استراحت دسته‌جمعی دام (گاو - گوسفند)	Dovâr	دوار
آماده حمله - پرش با دوگام	Dopor-xis	دوپرخیز
عبور کردن از دیوار یا نرده یا هر چیز دیگر	Do-took	دوتوک
صدای گاو نر در حالت مستی و سرخوشی	Doork	دورک
دیشت - شب پیش	Dosh show	دوشو
خم - خمیده	Do-kollâj	دوکللاج
جفنگ - سخن اغراق‌آمیز	Dowl	دول
آویزان - آویخته	Doolakân	دولکان
آویزان - آویخته	Doolon	دولن
رجوع شود به درونی	Dooz	دوز
یکنوع علف از خانواده یونجه	Doony	دونی
جست و خیز بچه‌ها توام با سر و صدا	Dow-dow-vakâ	دو-دو - وکا

دِهغ	Dahaq	پرز خوشه جو و گندم و علف و غيره
دهير	Dehir	بوته‌ای صحرائی با برگهای مفتولی کوتاه و میوه‌ای قرمز رنگ که برگ آنرا کوه‌نشینان می‌پزند و با دوغ می‌خورند.
دی	Day	مادر
دیاخ	Dayâx	تکیه گاه - چیزی را تکیه گاه قرار دادن
دیشو	Dishow	دوشاب - شیر خرمای (چای پررنگ و تلخ را به «دیشو» تشبیه می‌کنند.
دیگ بر	Dig-bar	دیگ کوچک و متوسط
دیلو	Dilow	چوب بلندی که بر سر آن دلو یا سطلی آویزند و با آن در مزارع کوچک آب از چاه بالا آورند.
دیم	Dim	دم - دنباله
دیم بازگ	Dim-pâzg	خارکی که بخشی از آن (از سمت دم) خرما شده باشد. دم بازگ هم گفته میشود.
دیم پله پشمی	Dim-pala-pashmy	کنایه از روباه و آدمهای حيله گر
دیم دشت	Dim-dasht	دنباله و انتهای زمین مزروعی
دیم روبو	Dim-roobow	یکنوع علف شبیه به دم روباه که در بهاران در صحراها بوفور می‌روید.
دیم کلاک	Dim-kalâk	دم افراشته (حالت دم حیوانات وقتی که آنرا بالا و راست نگه دارند)
دیمغ	Dimoqq	آخر نخلستان
دیوال	Divâl	دیوار

ر

راجونه	Râ joenah	رازیانه (دانه گیاهی)
رخ	Rox	لبه - پرنگاه - رخساره
رخنه	Roxonah	رودخانه
رز	Rez	ریزش
رزگو	Rejgoo	موش خرما - این جانور در فین به وفور دیده میشود. آفت مرغ و جوجه از یک طرف و دشمن سرسخت مار و موش و حشرات، از سوی دیگر است. اگر از زمان تولد تحت تربیت قرار گیرد مانند گربه اهلی و رام میشود.
رشیدی	Roshaidy	نوعی علف شبیه به یونجه که در کشتزارها میروید و علوفه مناسبی برای دام است.
رغ	Roq	توری بافته شده از مو یا پشم، مخصوص حمل خوشه های جو و گندم به محل خرمن
رگنه	Ragnah	رخنه - درز و شکاف
رماز	Rammâz	یک نوع بازی که در آن دو نفر همبازی روبروی هم قرار میگیرند و در حالیکه یکی از پاها را با انگشت یک دست از پشت سر محکم گرفته اند با یک پا و یک دست به مبارزه میپردازند

و هر یک موجب افتادن طرف دیگر شد برنده مسابقه است.		
موی اطراف جهاز تناسلی	Rom	رم
باغچه کوچک مرکبات و نخل	Remzah	رمزه
نفوس بد - حالت قهر و ماتم	Romooz	رموز
موریانه که آفت چوب و ساختمان است.	Remiz	رمیز
یکنوع شیرینی محلی که ماده اصلی آن رطب تازه و مرغوب است و با آرد بوداده و هل و شکر و روغن ترکیب میشود و بطور تفننی تهیه و مصرف میشود. در بعضی از شهرهای خرماخیز ایران، رنگینه را رنگینک می نامند.	Ranginah	رنگینه
تخمی که مرغ خانگی روی آن میخوابد و تخم میگذارد.	Roe-mah	رومه
دیوار سنگی بدون ملاط گل و گچ و ساروج و غیره.	Ravar	روبر
خورشید - روز	Roos	روز
نشاء سبزیجات و صیفی جات	Rowk	روک
یک نوع نان که خمیر آن با دست روی تابه داغ میریزند و پهن میکنند تا پخته شود این نان معمولاً برای صبحانه پخته میشود.	Rehtah	رته
طرز راه رفتن - رویه راه رفتن	Rahvāj	رهواج
بالا آمدن خمیر - ریعان	Ray	ری

ریت	Rait	آراسته - مرتب (احتمالاً اصل این کلمه انگلیسی است Right)
ریتک	Ritok	روده
ریداله	Ridâlah	روده
ریچاک	Richâk	ریشه‌دار - بادوام - محکم
ریش پیرمردو	Rishe-pir-mardoo	پشمک (امروز این کلمه منسوخ شده است)
ریخ	Riq'	ریگ - ماسه
ریگ	Raig	آب جاری باریک و کم
ریس احمد (رئیس احمد)	Rais-Ahmad	نام یکی از هراسه‌های آب چشمه فین

ز

زاک	Zaak	اولین شیر گاو و بز و میش پس از زایمان که چون گرم کنند منجمد گردد. زهک هم گفته میشود
زارغ	Zâ-raq	زن زانو
زازغ	Zâ-zaq	یکنوع سبزی وحشی که در فصل بهار به وفور می‌روید و آنرا مانند برگ اسفناج می‌پزند و می‌خورند.
زاغ	Zâ q	زاج
زیرتنگ	Zebartang	تسمه‌ای که بالای بار اسب و الاغ و غیره می‌بندند تا بار، نریزد.

تند و گس	Zap	زپ
نیم کوبیده - له شده	Zapach	زیچ
بیماری یرقان	Zardook	زردوک
زرده شام، اول غروب آفتاب	Zardeshom	زردشم
پرنده‌ای شبیه به فاخته	Zarengbâll	زرننگ بال
گس - تلخ - میوه نرسیده	Zeft	زفت
زفرین در	Zefron	زفرن
بازی قایم موشک	Zafzaftâ	زف زفتا
کوفته شده - جائی از بدن که ضرب دیده باشد	Zakoo	زکو
زلوبیا	Zolaiby	زلیبی
حرارت خورشید و آتش	Zomm	زم
یکنوع قارچ سمی که در جاهای نمناک بصورت لایه‌های سفیدرنگ سطح زمین را میپوشاند.	Zamingerak	زمین گرک
نارس - کال (بیشتر در مورد خارک نارس بکار می‌رود.)	Zeng	زنگ
زنگار - آفتی برای غلات	Zan gâl	زنگال
تیر کشیدن زخم	Zenowk	زنوک
تراوش آب از زمین - زمینی که دارای آب سطحی است.	Zeh	زه
پیشاب - ادرار	Zahrâb	زهراب
۱- سمی - چیزی که به زهر آلوده شده	Zahry	زهري
۲- مصغر زهرا		
زیرشلواری - بیژما	Zijomah	زی جمه

زیرسری Zirsary بالش - متکا

س

سات	Sât	سینی محتوی نقل و نبات و گلاب و حناکه شب عروسی از منزل داماد طی مراسمی توام با سرنا و دهل و دست افشانی به منزل عروس میبرند (خوانچه)
سات بران	Sât-barân	مراسم انتقال سات به منزل عروس
سار	Sâr	مواظب - مراقب
سارغ	Sâreq	سارق - بقچه
ساز	Sâz	۱- سرنا ۲- سالم و تندرست
سالار	Sâ lâr	چوپان
سالی	Sâly	رابطه و داور در بازی «دارتوپا»
سپ	Sop	یک نوع سینی مدور که از شاخ و برگ نی ساخته میشود و با آن گندم و برنج و غیره را پاک می کنند. سپ را در میناب و رویدر، میسازند.
سپتیل	Sapatil	گوشه چیزی را گرفتن و کشیدن
سپلنگ	Sapeleng	معلق کردن چیزی را
ست	Sat	سبد بزرگ مخصوص حمل و نقل خرما و جو و گندم بافته شده از برگ نخل.

ستلی	Sotely	نخ بافته شده از کنف که در دوخت و دوزگونی بکار میرود
ستورگ	Satoorg	جانوری شبیه به سگ و شغال که میگویند از آمیزش آن دو بوجود میآید. این جانور بصورت دسته جمعی شبها از لانه خارج و وارد آبادی میشوند و با زوزه کشیدن حضور خود را اعلام مینمایند. مردم فین زوزه این جانور را به فال بد میگیرند.
سج	Saj	حد - مرز - حدفاصل دو چیز
سر	Sar	عرعر الاغ (مترادف سره)
سرادر	Sar-a-dar	سربرهنه
سربنگی	Sar-bongy	نوحه و مرثیه‌ایکه در مراسم عزاداری بوسیله یکنفر خوانده میشود و حاضران با تکرار بیت اول به آن پاسخ میدهند
سربونی	Sara-boony	یکنوع سبد کوچک سردار ساخته شده از برگ نخل مخصوص زیورآلات و وسایل خیاطی بانوان
سرپاچه	Sar-pâchah	نوار بافته شده از مو یا پشم بز و گوسفند که سابقاً زنها آنها را به لبه شلوار خود میدوختند و نوعی زینت بحساب میآید.
سرتاس	Sar-tās	ظرفی دسته‌دار که بقالها با آن برنج و نخود و آرد و غیره را میگیرند و در کفه ترازو میریزند و وزن میکنند.

سرتک	Sar-tak	نوار بافته شده از برگ نخل برای پوشش درب «پری»
سرروزه	Sar-roozah	زکوة فطره
سر سزنگی	Sar-sozengy	نوزاد ملخ صحرائی و اصطلاحی در مورد بچه‌های قد و نیم قد
سرشم	Sare-shom	سرشب - اول شب
سرگ	Serg	سرپناهی ساخته شده از کنده و سوند (مصالح حاصل از نخل)
سرگپک	Sar-gapok	نوزاد قورباغه
سرگردک	Sar-gardak	چربیهای اطراف روده گوسفند که سابقاً برای بهبود سرگیجه، می‌پختند و می‌خوردند.
سروسک	Soroosk	پرنده‌ای کوچکتر از فاخته که در مشهد آنرا (موسی کو تقی) مینامند رنگ پر و بال آن اندکی متمایل به قرمزی است.
سره	Sar rah	عرعر الاغ (سرهم گفته میشود)
سزنگ	Sozeng	نوزاد ملخ دریائی
سک	Sok	سقلمه - با دست به بدن دیگری ضربه و فشار وارد آوردن
سمج	Semej	بوی بد و زننده ماهی و گوشت و غیره
سمیت	Semit	سیمان
سمیل	Smil	درختی با گل‌های زرد شیپوری که در حاشیه رودخانه‌ها و دره‌ها می‌روید.
سندون	Sendon	چینه‌دان پرنده
سنگ‌اشکن	Sangeshkan	زائده جلو و عقب ملکی و گیوه

سنگ بارن	Sangbâron	نگرگ (باران سنگ)
سواس	Sovâs	نوعی کفش شبیه به دم پائی دارای دو بند روی پشت پا و یک بند در عقب که سابقاً کارگران می پوشیدند. سواس را از الیاف نخل میبافند.
سواس در	Sovâsder	اصطلاحی برای تعیین مسافتی که طی آن یک سواس دریده و پاره و غیرقابل استفاده میشود.
سور	Soor	شور - شورمزه
سور	Sever	چالاک - ورزیده
سوری	Soory	زنبوری زرد رنگ که در فصل تابستان در لابلای شاخ و برگ درختان لانه‌ای شبیه کندوی عسل میسازد و نیش آن سمی و درد آلود است.
سوند	Sevend	شاخه‌های بهم بافته شده نخل که در ساختمان خانه‌های محلی و ایجاد سایبان نقش اساسی دارد
سه	Seh	هیبت - شکوه - هیأت ترس آور
سهار	Sohâr	گندیده - بدبو
سه دری	Sehdary	۱- جلیقه ۲- اتافی که دارای ۳ درب است.
سهرک	Sohrek	سرخک - سرخجه
سیانامه	Siâ-nâmah	سیاه نامه. نامه‌ای که در آن خبر مردن کسی را داده باشند. سابقاً پشت پاکت چنین نامه‌ای را با مرکب، سیاه

می کردند و گیرنده پاکت، از مشاهده آن پی به اصل موضوع میبرد.		
رشته فرنگی	Si-bay	سی بی
سی جزء قرآن	Si-pârah	سی پاره
تیغ نخل که اصطلاحاً خار نامیده می‌شود.	Six	سیخ
یکنوع داس بدون دندان با دسته‌ای بلند که از آن برای قطع خار و برگهای نخل استفاده مینمایند (موقع بارور ساختن)	Six-ron	سیخ ران
تیر کشیدن و درد ناحیه دنده‌ها	Sixak	سیخک
یک نوع پیاز از خانواده سیر	Sirmook	سیرموک
الیاف درخت خرما (نخل) که همچون زره شاخه‌ها را در بر میگیرد و از آن انواع طناب میسازند. در شستن ظروف نیز مانند ابر و اسفنج مورد استفاده قرار میگیرد.	Sis	سیس
یکنوع سوسمار با بدنی قهوه‌ای رنگ و براق به اندازه مارمولک	Sisamâr	سی سمار
نوعی چربی که از بدن بعضی جانوران دریائی مانند بالن و نهنگ گرفته میشود.	Sifah	سیفه
تماشا - نگاه - سیلاب	Sail	سیل
یکنوع سبد مخروطی شکل که از برگ نخل ساخته میشود و دارای سر میباشد.	Silak	سیلک

و در قدیم مخصوص زیورآلات و
وسایل خیاطی بانوان بود.

سیلاب.

Sailow

سیلو

سیخول - جانوری با تیغهای ابلق که به
درختان خرما و مرکبات آسیب
میرساند.

Simxor

سیمخور

یکنوع سبزی وحشی که ریشه آن
خوردنی است

Simxoosk

سیم خوسک

خرچنگ

Singow

سینگو

آدم حقه باز

Siher

سیهر

ش

موم - موم غسل

Shât

شات

مخفف شاهانی که نام یکنوع نخل با
خرمای مرغوب است

Shâny

شانی

شادباش - انعامی که معمولاً در مراسم
عروسی بوسیله تماشاگران به هنرمندان
و نوازندگان داده میشود.

Shabâsh

شباش

شب بو که نام گلی خوشبوست

Shabanboo

شبن بو

چوب بلندی که در گاوآهن بکار رفته
است.

Shatang

شتنگ

آواز محلی

Shar bah

شریه

ژولیده - آدم بدلباس

Sherrah

شره

شش	Shesh	۱- شپش ۲- عدد ۶
شغ	Shaq	شکاف کوه
شکری	Shakary	نام یک نوع نخل
شم	Sham	میان - وسط
شناسه	Shenâsah	نشاسته
شنبری	Shanbery	یک نوع سبزی خوردنی
شنو	Shenow	شنا
شو	Shoo	شوی - شوهر
شو	Show	شب
شوبن	Show-ban	کلون درب حیاط و غیره
شوپرک	Show-parak	شب پره
شورغ	Show raq'	استخوان دو طرف صورت
شوکور	Show-koor	شب کور - کسی که در تاریکی چیزی را نمی بیند
شوگرد	Showgard	شبگرد
شهرونی	Shahroocey	نام یک نوع نخل با خارک قرمز رنگ
شیار	Shiâr	شخم
شیخی	Shaixy	نام یکی از هراسه های آب چشمه فین
شیراک	Shirâk	دلیر و گستاخ
شیرمه	Shiramah	شیرمرد - اصطلاحی که وقتی کاری انجام نشد بکار میرود.
شیرو	Shi row	یک نوع آفت درخت خرما که روی شاخ و برگ ظاهر میشود و چون شیرمه مانند است آنرا «شیرو» نامیده اند. شیرو مانع تغذیه برگ از راه هوا و در نتیجه

تضعیف و نابودی نخل میشود. با
سمپاشی به موقع با این آفت مبارزه
میکنند.

شیره‌ایکه از جوشانیدن خرماي خشک
بدست میآید.

محتمل - جنب

خلال ظریف برگ درخت

ترک - شکاف - برش در پارچه

پارچه نازک سیاه رنگ

پارچه شبیه به شيله که پارچه نازک و
سیاه رنگی است.

Shirahejoosh

Shaitony

Shifâl

Shil

Shilah

Shilah mâty

شیره جوش

شیطنی

شیفال

شیل

شيله

شيله ماتى

ص

صاؤون

فردا

فردا شب

فردا شب

فردا صبح

Saa-boon

Savâ

Savâ-shom

Savâ-show

Savâ-sob

صاؤون

صوا

صواشم

صواشو

صواصب

ض

مستراح

Zaroo-ry

ضروری

ضوات Zovât ضماد - پماد

ط

طبطوک Ti-to-vak یکنوع مرغابی

ع

عالی سیو Âli-siow یک نوع پرنده برنگ سیاه با جشای ریز که لانه خود را بطور معلق بر شاخ درختان میسازد.

عالی گاپن Âli-gâpon دم جنبانک
 عامو Â moo عمو
 عامه Â mah عمه - خواهر پدر

غ

غازغاز Qâz-qâz ریزریز
 غالی Qâly قالی
 غج Qach پر بار - پرثمر
 غج Qoch چاق - فربه
 غج غج Qoch-qoch صدای حرکت و دست و پا زدن

حشرات وقتی در سوراخ یا
تنگنایی گیر کرده باشند.

دستبرد - سرقت	Qadang	غدنگ
اثاث و اسباب متفرقه	Qarāz	غراز
رعد - تندر	Qorosht	غروشت
رجوع شود به غرشت	Qorraḥ	غره
نخل و هر درخت دیگری که شاخ و برگ اضافی آن اصلاح نشده و جنگلی شده باشد.	Qaz	غز
کز - حالت جمع و جور و قهرآلود	Qoz	غز
گریه شدید بچه	Qak	غک
غرق - در آب فرو رفته	Qolt	غلت
اصطلاحی برای تحقیر بچه شکم گنده و لوس	Qombah	غمبه
رجوع شود به غچ	Qoochâk	غوچاک
نوعی یراق مخصوص زینت لباس زنان	Qooy	غولی

ف

صدای سرکشیدن مایعات مانند چای و شیر و غیره	Forch	فرچ
یک نوع علف هرزه که در باغات سریعاً رشد میکند و مانع رشد درختان میشود. شبیه به «چمن» که در	Fereh	فره

زمینهای فوتبال میرویانند.		
شعله آتش	Fok	فک
بچه شیطان و لوس	Fogor	فگر
خیار چنبر	Foloos	فلوس
صدای سوتیکه با لبها زده میشود	Fooshtak	فوشتک
آب بینی	Fooshk	فوشک
صدای بالا و پائین کشیدن آب بینی	Fooshk-o-Fâshk	فوشک و فاشک
فوت، بادی که از دهان خارج می کنند.	Fook	فوک
رجوع شود به «فوشتک»	Fishtak	فیشتک

ق

دل درد شدید - پیچ شکم	Qollâb	قلاب
-----------------------	--------	------

ک

اصطلاحی که در مورد ۱/۳ آب چشمه	Kâby	کابی
فین بکار میرود. بعضی از مردم مالک		
۱/۳ از آب چشمه مذکور هستند و		
آنها در هر نقطه که بخواهند از کل آب		
جدا و به باغات و مزارع خود سرازیر		

مینمایند. در نوشته‌ها بجای «کابی» «کعبی» بکار میرود.		
نوار نازک و ظریف و قهوه‌ای رنگ که اطراف جوانه نخل ظاهر میشود و خیلی زود متلاشی میگردد.	Kât	کات
قانع	Kâteq	کاتغ
قاشق	Kâsheq	کاشغ
صدای فریاد مرغ و خروس	Kâshk	کاشک
یکنوع نی که در باتلاقها میروید و از آن قلم «نی» میسازند که در نوشتن خط درشت بکار میرود.	Kâshak	کاشک
بادبادک	Kâqazy	کاغذی
۱- صدف ۲- خمیده و کوژ	Kâleng	کالنگ
دهان	Kap	کپ
۱- پرش ۲- تمام و کمال	Kop	کپ
چیزی را یکباره در دهان ریختن و خوردن	Kaparaqa	کپارغا
خمیازه - دهن دره	Kapâsh-kenak	کپاشکنک
قیان	Kapon	کپن
زیرپوش	Kaparah	کپره
وارونه - دمر	Kapashoo	کپشو
لانه زنبور - کندو	Kopak	کپک
تپل - کوتاه قد	Kopol	کپل
سوراخ - روزنه	Kot	کت
فوری - یکبار	Kotâk	کتاک

نوله سگ - سگ کوچک	Koter	کتر
چهارنعل	Katarāk ¹	کتراک
کلبه چوبین که با شاخ و برگ نخل ساخته میشود در انگلیسی Cottage به همین معنی است.	Kotook	کتوک
نام یکی از هراسه‌های ۱۲ گانه آب چشمه ماستان فین	Kattah	کته
سگ کوچک	Kochak	کچک
زیربغل (کچک بر وزن لچک جانوری است که مشک آب را پاره کند و او را «مشک در» نیز گویند. برهان قاطع)	Kachak	کچک
جوانه نخل که در کنار مادر می‌روید و در موقع هرس کردن، آنها را از مادر جدا می‌سازند تا مزاحم رشد مادر نشود مغز آن سفید و خوردنی است (پیه نخل)	Kachaky	کچکی
دهان (فضای داخلی)	Kochom	کچم
رجوع شود به کچم	Kochombah	کچمبه
دهان گشاد (کلمه تحقیر)	Kochombah-got	کچمبه‌گت
صدای بهم خوردن شاخ و برگ درختان	Kecheng	کچنگ
رجوع شود به کچم و کچمبه	Kochool	کچول
رقص (کچول با واو مجهول بر وزن قبول جنبانیدن جفته و سرین باشد به هنگام رقصیدن. برهان قاطع)	Kachool	کچول
فاصله میان دو پا در حالت کاملاً باز	Kach-chah	کچه

رجوع شود به کچک	Kochy	کچی
ظرفی بافته شده از برگ نخل برای نگهداری خرما به ظرفیت تقریبی ۵ - ۶ کیلوگرم.	Kechil	کچیل
ظرفی کوچکتر از کچیل برای نگهداری خرما	Kechilak	کچیلک
یک از حبوبات نظیر لوبیا	Kodoovah	کدو-وه
صفحه آهنی بطول تقریبی ۶۰ و عرض ۳۰ سانت با اندکی انحنا که بوسیله دو طناب در کورت بندی زمینهای مزروعی بکار میرود برای استفاده از آن به ۲ نفر نیاز است.	Kora	کرا
پایه‌ای گلین و بیضوی شکل که با سه تای آن، سه پایه‌ای برای دیگ و تابه و امثال آن تشکیل میدهند.	Korâdig	کرادیگ
سبد مستطیل شکلی شبیه به گهواره که بوسیله طناب به سقف آویزان میکنند و مواد غذایی را در آن نگهداری مینمایند تا از دسترس گربه و سایر عوامل مزاحم در امان بماند. کرپینه را از چوب خشک نخل میسازند.	Karapinah	کرپینه
چین و چروک دار - ظروف مسین و آلومینیومی که در اثر مرور زمان و یا تحت فشار شکل اولیه خود را از دست داده باشند.	Koropidah	کرپیده

کرت	Kerat	درخت چلغوزه دارای برگهای ریز و تیغ سفیدرنگ و درشت که در میان نخلستان میروید و به سرعت رشد میکند در مقابل گرما فوق‌العاده مقاوم و پرمایه است. چوب آن مرغوب و از آن برای ساختن انواع وسایل کشاورزی مانند دسته بیل - یوغ و غیره استفاده میشود. میوه آن در غلافهای ۴ دانه‌ای قرار دارد و در دباغی مصرف میشود.
کرتنگ	Kartang	اصل آن «کمرتنگ» است یعنی چیزی که به کمر بسته میشود و در اصطلاح به بقچه غذایی گفته میشود که کارگران به عنوان توشه راه به کمر می‌بندند و برای تهیه هیزم و غیره به بیابانها و کوهستانها می‌روند.
کرته	Kertah	بوته‌ای صحرائی و وحشی با برگهای ناودانی شکل و لبه مفرس و برنده که از آن در پوشش سقف خانه‌های «کپری» استفاده میشود. برگهای ناودانی شکل آب باران را به خارج از «کپر» هدایت مینماید.
کرد	Kord	کرت
کرشک	Kereshk	صدای انگشت دست و پا
کرشک	Karashk	صدای شکستن چوب و امثال آن (این کلمه با کلمه انگلیسی Garash به

معنی خرد شدن و شکستن شباهت
بسیار دارد)

کرشمه Koroshmah کرت یا گودال کوچک اطراف ساقه
درخت.

کرغ Karaq حاشیه - لبه - کناره

کرفه Karfah زنبه - وسیله‌ای چوبین برای حمل
مصالح ساختمانی نظیر آجر - سنگ و
غیره

کرک Korok کرچ (در مرغ)

کرک Kerek چرکی که در حاشیه چشم جمع میشود

کرکر Ker-Ker سر و صدا (معمولاً در بچه‌ها)

کرکو Kar-koo خیار چنبر

کرمدنگ Koromdang کلمه تحقیر که معمولاً به شوخی در

مورد بچه‌ها بکار میرود (نظیر ناقلا)

کرنگ Korang کره شتر

کرنگ Kareng نارس - کال

کرو Karoo یک نوع ماهی ریز که در رودخانه‌ها

دیده میشود.

کروشه Korooshah نخاله جو و گندم و غیره

کرهپ Korohp صدای استخوان قاب زانو و هر صدای

مشابه آن

کریچ Kerich یکنوع بوته صحرانی که خشک شده

آن را مانند هیزم میسوزانند (کریچ به

فتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی

به معنی خانه کوچک مطلقاً و

خانه کوچکی که دهقانان در کنار زراعت و چالیز میسازند - برهان قاطع)		
نام یکی از هراسه‌های آب چشمه فین	Karimâ	کریمَا
قوزک (کزوغ به فتح اول و ثانی به معنی مهره گردن انسان و حیوانات - برهان قاطع)	Kozook	کزوک
یک نوع بنه که دانه آن ریزتر از دانه بنه معمولی است و در فصل جمع‌آوری خرما معمولاً مقداری از آنرا به عنوان تفنن به شیرۀ خرما اضافه می‌کنند. کسور و بنه در کوهستانهای نسبتاً سرد میروید و از خانواده «پسته» هستند.	Kasoor	کسور
قی - استغراغ (غثیان)	Kasyân	کسیان
کناره - حاشیه رودخانه و غیره	Kash	کش
کناره جوی	Kash-Jook	کش جوک
کناره رودخانه	Kash-roxonah	کش روخنه
صدائی برای دور کردن مرغ خانگی	Keshk	کشک
یکنوع بیماری پوستی مخصوص دام مخصوصاً گوسفندان که پوست حیوان را در نقاط متعدد سوراخ می‌کند. برای علاج بیماری دام را در آب گرم معدنی شست و شو میدهند.	Koshom	کشم
صدائی آمرانه برای دور کردن مرغان	Keshky	کشکی
قلعه به زبان عوام	Kaa-lah	کله
فاخته	Kaqâr	کنار

کفرمه	Kaqr'mah	نوعی خورشید که معمولاً با گوشت گوسفند تهیه میشود و مقداری شکر و آبلیمو چاشنی آن میکنند تا خوشمزه تر شود.
کفات	Kafât	ظرفی بزرگ ساخته شده از برگ نخل برای نگهداری غلات به ظرفیت تقریبی ۳۰۰ تا ۵۰۰ کیلو.
کفاتر	Kafâter	ظرفی مخصوص نگهداری خرما با ظرفیت تقریبی ۴ - ۵ کیلو
کفاره	Kaffârah	شکافته شده - دو نیم شده
کفر	Kefer	آفتی برای میوه نخل که بصورت لایه‌های خاکستری رنگ روی میوه ظاهر میشود و مانع رشد و تکامل آن میگردد برای دفع این آفت، مقداری گل به خوشه‌ها میمالند معمولاً میوه‌های مرغوب در مقابل این آفت آسیب پذیرترند.
کفرنک	Kefertak	شوره خشک شده روی لباس و بدن که بعد از خشک شدن عرق بدن ظاهر می‌گردد
کفسک	Kafask	قفس مرغ
کفه	Kaffah	۱- کفه و دشت ۲- نصف هر چیز
کک	Kok	سرفه
کک	Kak	گاز - نیش

سیاه سرفه (چون سرفه‌های شخص مبتلا به سیاه سرفه در حالت حاد آن شبیه به زوزه سگ میشود آنرا «کک سگی» نامیده‌اند	Koke - sagy	کک سگی
محور دست آس	Kolâq	کلاغ
یک نوع نی	Kol	کل
۱- مخفف کربلائی ۲- ظرف سفالی	Kal	کل
دلک (در بازی الک دلک)	Kel	کل
سر و صدا و هرزه‌گوئی (کل کل به فتح هر دو کاف و سکون هر دو لام، به معنی هرزه‌گوئی کردن و... باشد. برهان قاطع)	Kal-kal	کل کل
۱- چوبی بلند که یک سر آن اندکی کج باشد برای تکان دادن شاخه درختان میوه‌دار. ۲- راست و بلند (در مورد دم احشام) «کلاک به فتح اول، دشت و صحرائی که در آن مطلقاً زراعت نشده باشد و بالای پیشانی - و به ضم اول به معنی تهی و موج بزرگ و به کسر اول، چوب دراز سرکج که با آن گل و میوه از درخت می‌چینند. برهان قاطع)	Ka lâk	کلاک
سر و صدا	Kalâ-valâ	کلاولا
مارمولک	Kalpak	کلپک
دور خود پیچیده - تاب برداشته	Kolpich	کلپیچ

هرچیز کهنه و بیمصرف	Kalaxnah	کلخنه
زنخدان	Kalak	کلک
نوعی ماهی ریز	Kelek	کلک
نوعی نان - کلیچ	Kolok	کلک
صدف	Kel-kecheq	کل کچن
نام یکنوع نخل با خارک قرمز	Kalak-sorx	کلک سرخ
سفال شکسته	Kal-kalant	کل کلنت
نوعی حلواکه با خرما ساخته میشود	Kolombâ	کلما
لقمه بزرگ	Kolonch	کلنچ
انگشت	Kelench	کلنچ
صدای خفیف درب یا ظروف و غیره (در زبان آلمانی Klieng به معنی صدای زنگ است)	Keleng	کلنگ
اصطلاحی برای لوازم و اثاث متفرقه منزل	Kal-o-bok	کل و بک
نوک (مانند نوک پستان و غیره)	Koloo-pak	کلوپک
آشیانه پرندگان	Koloodang	کلودنگ
ساقه خشک جو و گندم بعد از آنکه بریده و کوبیده شد	Koloor	کلور
کلوخ	Koloos	کلوس
صدای ناله سنگ وقتی که با ضربه ناگهانی سنگ یا چوب مواجه میشود.	Kaloosk	کلوسک
کلید	Kelil	کلیل
انبار کوچک غله	Komr	کمر

کم	Kam	۱- کمان بافندگی ۲- کوه کم ارتفاع
		۳- کدام؟
کم	Kom	۱- شکم ۲- یکنوع بیماری دامی ناشی از سوءتغذیه
کم	Kem	قیف
کعب	Komb	کج
کعبول	Kombool	خمیده - کمانی
کعبی	Kamby	شکاف در کوه و زمین
کم پرتک	Kam-partak	پرتگاه در بالای کوه
کممک	Kamak	یکنوع دام چوبین برای صید پرندگان
کممکو	Kamakoo	خیلی کم - ناچیز
کمنزیل	Kamanzil	پرندهای خوش رنگ شبیه تیهو
کموتر	Kamootar	کبوتر
کناراب	Kena râb	مستراح - دست شونی
کنات	Kannât	قنات
کن تش کو	Kontash-kow	کنده شکاف - دارکوب
کنتو	Kenatoo	کرچک
کنداخ	Kondâx	قنداق تفنگ و قنداق بچه
کندوره	Kandoorah	یکنوع پیراهن زنانه با کمر تنگ و باریک
کندوک	Kondook	یکنوع سبد کوچک برای جمع آوری خرما و غیره
کنده	Kandah	راه عبور از دیوار باغ
کنغ	Konaq	خوشه نخل نر وقتیکه شیرین و قابل خوردن باشد

کوت	Koot	۱- خرمن خرما و گندم و غیره ۲- کت (لباس)
کور	Kowr	درختی است که در صحراها و زمینهای زراعتی میروید و از چوب آن در تهیه پاره‌ای وسایل کشاورزی استفاده میشود.
کور	Koor	پیه نخل - (شحم‌النخل)
کوربن	Koorbon	بخشی از فین که در قسمت شمال و غرب واقع است (کوروان)
کور کلا	Koor-kolâ	پرنده‌ای با جثه‌ای اندکی بزرگتر از گنجشگ که دارای تاج کوچکی است و در صحراها زندگی میکند (در برهان قاطع کوکله به معنی مرغ سلیمانی یا هدهد آمده است)
کوسک	Koosk	غلاف میوه بعضی درختان مانند باقلا - لوبیا و غیره
کستی	Koosty	کشتی
کوش	Koosh	دامن پیراهن
کوش	Kowsh	کفش
کوشک	Kowshak	سم بز و گوسفند و غیره
کوشنی	Kowsheny	کاسنی (داروی گیاهی)
کوغر	Kooqar	غلاف خوشه نخل نر (بدون خوشه)
کوکا	Koo-kâ	یکنوع علف وحشی
کوکلی	Koo kaly	کوچکترین فرزند خانواده
کوبک	Kowg	و کوچکترین انگشت دست و پا

کول	Kowl	یک سر چادر یا روسری
کولک	Koolak	پنبه دانه
کون گرد	Koon-gerd	یکنوع نخل که بین سایر انواع از لحاظ تعداد بیشترین درصد را دارد و جزء انواع متوسط محسوب است.
کونه	Koo-vo-nah	شیاری که بالای بیژما برای عبور «بند» یا «کش» تعبیه مینمایند.
کوه	Kooh	۱- پتک سنگین چوبین که با آن قلم چوبین را درکنده نخل فرو میکنند و با وارد آوردن ضربات متعدد بر آن، کنده را می شکافند و به قطعات دلخواه تقسیم مینمایند. ۲- کوه بزنر
کهر	Kahr	
کهکز	Kahkez	ترتیزک وحشی - کاکوتی
کیا	Koyâ	کجا؟
کیاس	Keyâs	واحد وزن معادل ۱۷۰ گرم
کیله	Kailah	کیل - پیمانه
کین	Kain	قید - بندی که به دو دست یا دو پای حیوان می بندند تا نتواند سر به بیابان و صحرا بگذارد (در انگلیسی کلمه Chain به معنی زنجیر و رشته است که بی شباهت به «کین» نیست)

گی

گا	Gâ	گا
گاپن	Gâpon	گاپن
گاچوک	Gâ chook	گاچوک
گام	Gâ ram	گام
گازلیت	Gâze lite	گازلیت
گافره	Gâ ferah	گافره
گاک	Gâ ky	گاک
گالک	Gâ lak	گالک
گامروک	Gâ morook	گامروک
گایب	Gâcib	گایب

گا

گاپن - گاوپان

گهواره (گا مخفف گاهواره - چوک به
معنی بچه و کودک)چراگاه گاو (گا مخفف گاو - رم به
معنی رام و آرام)نفت چراغ (این کلمه سالهاست کاربرد
ندارد - ترکیبی انگلیسی است)چیزی شبیه یک تختخواب بزرگ با ۴
پایه ازکنده نخل بارتفاع از نیم متر تا
۲ متر که سقف آن با «سوند» پوشیده
میشود و معمولاً در تابستانها روی آن
میخوابندراه رفتن کودکانه با ۴ دست و پا (اصل
آن گاوکی، یعنی مانند گاو راه رفتن
است)میعادگاه در بعضی از بازیها یعنی
جائیکه بازی کن باید خود را به آنجا
برساند (در برهان قاطع «گاله» بر
وزن لاله، به معنی دور آمده است)
(متضاد نزدیک)

النگو که زنان بدست کنند

عروس

۱- بزرگ (هرچیز بزرگ) ۲- صحبت	GaP	گپ
قسمت بیرونی دهان	Gop	گپ
بزرگ (مترادف گپ)	Got	گت
کلمه تحقیرآمیز در مورد آدم بزرگ سالی که مرتکب کاری خلاف انتظار شده باشد، نظیر خرس گنده.	Gotaky	گتکی
کلمه تحقیرآمیز نظیر گتکی با تأکید بیشتر و در مورد آدم بزرگتر	Gotaky-nargat	گتکی نرگت
پیچیده - مجعد	Gojereng	گجرنگ
فاصله بین انگشت سبابه و شست در حالت کاملاً باز - معمولاً خانمها در موقع خیاطی برای اندازه گیری پارچه از گجل استفاده می کنند.	Gejel	گجل
صدائی برای فراخواندن گاو جهت گرفتن و بستن آن	Gejy	گجی
اگزما	Godoroom	گدوروم
ظرف کوچک سفالی	Gadook	گدوک
شعله آتش	Gor	گر
گریه شدید بچه شیرخوار	Ger	گر
جوانه اصلی نخل که مایه حیات و بقا نخل است.	Gera	گرا
بیرون کشیدن دانه های خرما از لابلاي شاخ و برگ نخل با دست یا با کمک سیخ نخل	Gerâ-chengy	گراچنگی
خمزه بزرگ برای نگه داری آب و جو	Gerâ-shy	گراشی

و گندم و غیره

و گندم و غیره	Gorbarow	گربرو
مجرای باریک آب - آب رو (مجرائی تنگ که فی‌المثل یک گربه بتواند از آن بگذرد)		

بد خواب - (معمولاً در مورد بچه‌ها بکار میرود و قتیکه از خواب بیدار میشوند و گریه را سر میدهند) - گریه بعد از خواب.	Ger-xow	گرخو
---	---------	------

گرد نرم و سفید رنگ که در خوشه نخل نر وجود دارد و عامل اصلی باروری نخل ماده است. پس از آنکه خوشه‌های نخل ماده از غلاف بیرون آمد، یک یا چند تار از خوشه نخل نر که حاوی گرد است لابلای خوشه نخل ماده می‌گذارند تا عمل لقاح انجام گیرد. باد نیز بطور طبیعی این گرد را به ماده‌ها میرساند. گرد نر را گاه من باب تفنن در سینی یا بشقاب جمع می‌کنند و با قاشقی که معمولاً از پوسته خوشه نخل تهیه مینمایند می‌خورند. گرد نر را باید با آرامی و احتیاط فرو برد و گرنه موجب انسداد گلو میشود و ایجاد سرفه و در نتیجه زحمت میکند. در بعضی از مناطق خرماخیز ایران از گرد نر عرقی می‌سازند که به عرق	Garde-nar	گردنر
---	-----------	-------

تارونه معروف است و مقوی است.

قلوه	Gordak	گردک
آبله	Garek	گرک
ترب سفید که از سبزیهای بومی بندرعباس و روستاهای آن بشمار است.	Gorgâ	گرگا
با زرننگی و رذالت چیزی از کسی گرفتن (در برهان قاطع نیز به همین معنی است)	Gorm	گرم
کسی که از مال دیگری با زرننگی و پرروئی چیزی بدست میآورد.	Gorm-kan	گرم کن
عدس و ماش پخته که سابقاً در فصل جمع آوری خرما کسانی آنرا می پختند و در معرض فروش می گذاشتند. نحوه معامله پایاپای بود یعنی جنس در مقابل جنس، گرمک در مقابل خرما.	Gar-mak	گرمک
گیرنده (سگ گیرنده)	Gerendah	گرنده
نیفه	Gornaq	گرنگ
عصبانی - خشمگین. این کلمه بیشتر در مورد زنبور وقتی که لانه آنها مورد تجاوز قرار میگیرد بکار میرود.	Gereng	گرنگ
چراکه - زیرا	Gerâky	گراکی
ویار - حالت دوران حاملگی زنان	Goroonoo	گرونو
گره	Gerehn	گرهن
گریه	Gerik	گریک

آدم گریه‌ای - کسی که زود گریه میکند.	Geriky	گریکی
یک نوع غذای حاضری شامل کوبیده میگو یا ماهی «متو» و مقداری ادویه که در قدیم در سفره‌هایی که با مال انجام میشد زاد راه میکردند و قدری از آنرا در آب حل مینمودند و نان را در آن ترید کرده، میخوردند.	Garanish	گرنیش
گرز قلیان	Goz	گزر
هویج از نوع سیاه‌رنگ که از دیرباز در بندرعباس و بعضی روستاهای آن بمقدار کم بدست می‌آید	Gezer	گزر
کسوف - خسوف	Gozil	گزیل
راه رفتن توام با حرکات شانه و کمر و غیره	Gajdang-gajdang	گزدنگ گزدنگ
مهره قرمز رنگ	Gesed	گسد
گوساله - نوزاد گاو	Gask	گسک
ماده خوشبو مرکب از شیر گیاهی و شکر که چون بر سر آتش نهند بوی خوش از آن بلند شود و در مراسم قرآن خوانی و ترحیم بکار می‌برند.	Geshtah	گشته
مجمر	Geshtah-sooz	گشته سوز
قورباغه	Gak	گک
دوره در بازی - دفعه - چرخاندن.	Gal	گل
یراق - نوار زر دوزی شده زینت لباس زنان که از صنایع دستی محلی	Golâbattoon	گلابتون

محسوب میشود.		
لیوان (لفظ انگلیسی Glass)	Gelas	گلاس
بی سلیقه - بی تربیت. این کلمه بیشتر در مورد زنان و دختران بکار میرود زنان و دخترانیکه از آداب معاشرت و زندگی بهره‌ای نجسته‌اند یا کم بهره‌اند.	Galabir	گلبر
لامپ الکتریکی. این کلمه شکل تغییر یافته Globe انگلیسی است به معنی حباب - کره و گوی.	Golop	گلب
گیاهی با تیغ (خار) بسیار که در کوهستانها میروید و جوشانده برگ آن برای رفع نفخ و ناراحتی معده و طحال مصرف میشود. مزه آن تلخ است.	Gole-xâry	گل خاری
غلت - (خوابیدن و غلتیدن چارپایان)	Galard	گلرد
گل سرخ که در جزیره هرمز به وفور یافت میشود.	Gelak	گلک
حوضچه - جائیکه آب چشمه از آن میگذرد و در آن استحمام میکنند. معمولاً هرکس در حول و حوش منزل خود، در مسیر آب چشمه چنین حوضچه‌ای دایر میسازد تا هم محلی باشد برای استحمام و هم ذخیره آب وقتی که آب از جریان افتاده باشد. رجوع شود به گل‌گه	Gol-gah	گل‌گه
		گلم

دانه‌های درشت اشک	Golom-golom	گلم گلم
منگوله روسری زنان و غیره	Golompak	گلمپک
نوعی نفرین عامیانه - (در برهان قاطع گل مر بر وزن دختر نام گلی است به غایت خوشبوی و نوعی از پیکان تیر هم هست). بنظر میرسد که گل مرگ در فرهنگ مردم فین، اشاره به پیکان تیر دارد.	Gol-marg	گل مرگ
میخ چوبی بزرگ که در چند جای اتاق نصب میشود و لباس بر آنها می‌آویزند. در برهان قاطع، گرمیخ بر وزن گل میخ، میخ بزرگ چوبین یا آهنین که بر دو سرطویه بر زمین فرو برند و ریسمانی بر آنها بسته اسبانرا با آن می‌بندند معنی شده است.	Gol-mix	گل میخ
آدم بی‌فرهنگ - صحرانشین	Galang	گلنگ
آب گل آلود	Geleng	گلنگ
روغن یا پیه که در اثر حرارت ذوب شده باشد - روغن آبکی.	Golow	گلو
گودالی که در آن شاخ خشک نخل میگذارند و پر از آب میکنند تا شاخه‌ها نرم شوند. پس از آنکه شاخها بقدر کافی نرم شدند آنها را از آب بیرون می‌آورند و در نقطه مناسبی از محیط اطراف، حداقل ۳ نفر با شاخهای	Gomp	گمپ

نرم شده، «سوند» میبافند که در پوشش
ساختمانها بکار میرود.

بنه، درختی از خانواده پسته که
در کوهستانهای مرتفع میروید. در
اطراف فین، کوه باز در شمال و کوه
آردان در مشرق از نقاط «بنه» دار
شناخته شده.

Gan

گن

دیوانه

Ganâ

گنا

آدم خل و مجنون صفت

Ganâ-sarak

گناسرک

یکنوع کبوتر وحشی، قهوه‌ای و
خاکستری رنگ که به صورت
دسته‌جمعی در شکاف کوهها بسر
میرند.

Gonâl

گنال

بخیه درشت

Gent

گنت

تخم - بیضه

Gond

گند

مصغر گند و اصطلاحاً به تخم گوسفند
اطلاق میشود.

Gondak

گندک

نام یکنوع نخل با تعداد بسیار اندک و
در حد نادر

Gond-gorbay

گندگربی

وصله پینه‌ظروف چینی مانند قوری و
غیره (بند زدن)

Gan-goo

گنگو

مدفوع حیوان

Goo

گو

فرفره

Goop

گوپ

آفتاب پرست - حربا

Gooj

گوج

گاوپاه - سیستم آبیاری قدیمی که

Gow-châh

گوچاه

مشک را بدرون چاه میفرستادند و با نیروی گاو مشک پر آب را بالا میکشیدند و به مزرعه میرساندند.

پائین - زیر - عمق

Gowdy

گودی

گبر

Gowr

گور

گاری

Gowry

گوری

یک نوع زنبور قهوه‌ای رنگ که در فصل تابستان ظاهر میشود و نیش آن فوق‌العاده سمی و دردناک است بنحویکه بخش وسیعی از ناحیه گزیده شده متورم میشود و تا چند روز درد و آماس ادامه می‌یابد. این نوع زنبور یک نوع آفت برای خرما نیز محسوب میشود بطوریکه در بعضی از سالها، خسارت این حشره غیرقابل جبران بوده است. لانه‌های خود را معمولاً در شکاف دیوارها و کوهها می‌سازد.

Gowz

گوز

بوته‌ای با برگهای نرم شبیه به گوش گربه که در صحراها و حاشیه کوهها و دره‌ها به‌وفور می‌روید و در برابر بی‌آبی و گرما فوق‌العاده مقاوم است بنحویکه در درجه حرارت ۵۰ درجه بالای صفر، برگها همچنان سبز و شاداب میمانند.

Goosh-gorbow

گوش گربو

چراغ موشی

Gooshy

گوشی

گوک	Gowk	حشره‌ای ریز شبیه شپش با رنگ تیره که آفتی برای غلات - حبوبات و غیره بحساب می‌آید - در برهان قاطع، گاوک بر وزن ناوک به معنی «کنه» آمده است.
گوگ	Gowg	مشت - مقدار چیزی به اندازه حجم دو کف دست بهم چسبیده.
گوگا	Googâ.	مدفوع گاو
گه	Gah	خشتک در بیژاما و شلوار
گه‌شل	Gahshol	کلمه تحقیر و تخفیف که در مورد آدم بی‌لیاقت بکار می‌رود (کسی که قادر نیست خشتک خود را محکم به‌بندد)
گهر	Gohr	واحد آب چشمه‌های فین معادل ۱/۴ شبانه‌روز یا ۶ ساعت.
گیرغ	Giraq	نوعی مورچه ریز
گیسه	Gisah	بزغاله ماده
گیش	Gish	بوته‌ای وحشی با گل‌های سفید و ارغوانی که در حاشیه رودخانه‌ها می‌روید. در سالهای اخیر از این بوته در بولوآرها و میادین شهرهای جنوبی زیاد بچشم می‌خورد.
گیل	Gil	۱- بدبو - فاسد ۲- چارپائی که در خاک غلطیده است.

ل

قاب‌ل قبول - پذیرفته شده	Lâb	لاب
لب - لب و لوچه	Lebir	لبیر
فرار الاغ در حالت جفتک پرانی	Lapatoosk	لپتوسک
بی‌سلیقه - نامرتب	Lapartzak	لپرزک
لنگ تاب داده شده که دور کمر بسته شود	Lapang	لپنگ
۱- فاصله دو پا در حالت باز - کف پا	Lappah	لپه
۲- یکی از حبوبات		
تکه - قطعه	Let	لت
گرزی از شاخ تازه نخل که معمولاً در موقع پختن حلیم، از آن همچون کفگیر برای برهم زدن حلیم استفاده میشود.	Lat	لت
بخشی از شاخه نخل که به تنه وصل است (شبییه گرز) و از سایر قسمت‌های شاخه کلفت‌تر است. در برهان قاطع، لت (به فتح لام) به معنی «گرز و عمود» است.	Lot	لت
قطعه پارچه - پارچه کهنه. در مواردی کاملاً نادر، به معنی آدم پست و گداصفت هم بکار میرود.	Lattah	لته

یکی از فراورده‌های شیرکه از جوشانیدن دوغ بدست می‌آید و معمولاً با خرما مصرف میشود.	Lach	لج
مفلوج - علیل	Loch	لج
نوعی کلاه زنانه شبیه عرقچین با بند باریکی که زیر چانه قرار میگیرد.	Lachak	لچک
خرد و خمیر شده	Lach-o- pach	لج و بچ
آدم بی سر و پا و ژنده پوش	Lertaky	لرتکی
زمین صاف و هموار	Lard	لرد
خسته و وامانده - این کلمه معمولاً بصورت «خرد و لرد» می‌آید	Lord	لرد
نام یکنوع نخل با خرما مرغوب	Lasht	لشت
یکنوع نخل با خرما نسبتاً مرغوب	Lashty	لشتی
پرشیره و دانه درشت		
لگد	Laqat	لغت
۱- پارچه کهنه ۲- عدد ۱۰۰ به زبان مردم قدیم	Lak	لک
لرزان - هر چیزیکه ممکن است از جای خود سقوط کند.	Lek	لک
۱- لقمه بزرگ ۲- ورم و آماس	Lok	لک
گوشت کم چربی و لاغر	Lakat	لکت
آدم بینوا و درمانده	Lakarpaty	لکرتی
هر چیز گنده و ناهموار مانند نان که بخشی از آن صاف و نازک و بخشی دیگر کلفت و برجسته باشد در برهان	Lok-o-pok	لک و پک

قاطع نیز به همین معنی است.		
حرف نیشدار و کنایه آمیز	Logos	لگس
۱- جوشانده خرمای خشک که	Lam	لم
غذای گاو است ۲- دراز کشیدن (لم دادن)		
غرو لند	Lom-lom	لم لم
لیموترش (زبان عامیانه)	Lombool	لمبول
کفل	Lombah	لمبه
لقمه بزرگ	Lonch	لنچ
لنگ کوتاه، لنگی که به کمر بسته شده و یک لای آنرا از زانو بیالا برگردانده باشند.	Lankootah	لنکوته
خیش	Lengār	لنگار
زفرین آهنی که معمولاً برای درهای بزرگ حیاط بکار میرود.	Langar	لنگر
دست و پا زدن بچه‌های بهانه گیر	Lengerak	لنگرک
دهان بند، اصطلاحی که در مورد گاو و گوسفند گم شده بکار میرود بدین معنی که وقتی گوسفندی گم شد و شبانه به منزل نیامد برای حفظ آن از شر حیوانات درنده نظیر گرگ، به ملای محل مراجعه میکنند و ملا دعائی میخواند که مفهوم آن اینست که حیوانات درنده به گوسفند گم شده آسیب نخواهد رساند، یعنی دهان آنها	Lowban	لو بن

بسته شده است.

Lowfandy لوفندی
با زبان ادای کسی را در آوردن. فن Fun
در زبان انگلیسی به معنی شوخی است
پس لوفندی در اصل «لوفنی» بوده
یعنی با لب شوخی کردن و ادا
در آوردن.

Loopy لویی
یکنوع گره که با کشیدن یک سر نخ،
براحتی باز میشود (گره زدن
بند کفش) این کلمه با Loop انگلیسی
به معنی حلقه کردن و حلقه و گره
زدن کاملاً شبیه است.

Loot لوت
لخت - برهنه. در برهان قاطع نیز به
همین معنی است همچنین Loot در
زبان انگلیسی به معنی «غارت و
تاراج» است که با مفهوم «لخت و
برهنه» چندان تفاوتی ندارد سابقاً دزدان
وقتی قافله‌ها را میزدند حتی لباس را از
تن مسافران درمی‌آوردند و درواقع
غارت کردن به معنی «لخت کردن»
بود.

Looty لوتی
مطرب - نوازنده

Lavar لور
لمیده - خوابیده

Loor لور
نام درختی است که در شرایط مناسب
همانند چنار رشد میکند و قد میکشد
برگهای آن پهن و میوه آن قرمز رنگ

است (شبیۀ توت)

لوب	Loos	لوس
شتر نر	Look	لوک
هل - فشار	Loh	له
منزل بان - نگهبان منزل. اصل آن «لهربان» بوده زیرا لهر به معنی منزل و «بان» پسوند فاعلی است	Lahpon	لهپن
سوند کهنه (رجوع شود به سوند)	Lahtak	لهتک
یکنوع سرپناه و منزل که تمام اجزاء آن از نخل است و معمولاً دارای یک درب ورودی است.	Lahar	لهر
آدم بی دست و پا و ناتوان - بیعرضه	Lahvez	لهوز
سخن بیهوده و یاوه	Lichâr	لیچار

م

من (اول شخص مفرد)	Me	م
قراول - جاسوس	Mârâk	ماراک
هزارپا	Mar-ân gorooshk	مارانگروشک
یکنوع مار با اندام ضعیف که سمی و خطرناک است.	Mare-tir	مارتیر
یکنوع مار (کک در زبان مردم فین به معنی سرفه است بنظر میرسد چون این مار در موقع برخورد با خطر، صدائی	Mare-kok	مارکک

شبهه سرفه از خود خارج میسازد آنرا مارکک گفته‌اند			
مارگیر	Mârgerak	مارگرک	
مهره، دانه‌های رنگین که به نخ میکشند و زنان به عنوان زینت به گردن می‌آویزند.	Mârah	ماره	
زن، جنس مونث در انسان و سایر حیوانات	Mâdah	ماده	
ضلع شرقی فین	Mâstân	ماستان	
یکنوع عبای بافته شده از موی بز یا پشم شتر که معمولاً صحرانشینان و شتربانان می‌پوشند	Mâshoo	ماشو	
کسی که تودماغی صحبت میکند	Mâfeng	مافنگ	
۱- نام یکی از هراسه‌های آب چشمه فین ۲- مالک و صاحب	Mâlek	مالک	
ایستگاه در بعضی از بازیها - مقصد نهایی یا نقطه‌ای که بازی از آنجا شروع میشود.	Mâlak	مالک	
یکنوع شیرینی یا کلوچه محلی که با خمیر گندم میسازند از خمیر، چانه‌های کوچک که با شکر آغشته شده‌اند میسازند و در روغن سرخ میکنند.	Mâleky	مالکی	
ماه شعبان، ماهی که بنظر میرسد در حال دویدن است تا هرچه زودتر تمام	Mâhe dow-dow	ماه دو دو	

شود و ماه رمضان شروع شود.			
ماهی	Mây	مای	
مستراح (کلمه عربی) این کلمه به کلی فراموش شده است. در باب سوم گلستان سعدی ذیل یکی از داستانها، در یک بیت عربی، میخوانیم: قالوا عین الکلس لیس بظاهر قلناسد به شقوق المبرز (گفتند: خمیر آهک پاک نیست گفتیم که با او شکافهای مبرز را مسدود میکنیم)	Mobraz	مبرز	
کند (ضد برنده و تیز)	Mot	مت	
مستراح	Motavazza ^ا	متوضی	
دست و پا گیر - مانند جنگل	Majangal	مجنگل	
استخوان	Moch	مج	
برگ پخته شده خردل و هر سبزی دیگر نظیر اسفناج و غیره	Mochak	مچک	
نام یکی از هراسه‌های ۱۲ گانه آب چشمه ماستان فین شامل ۴۸ گهر	Mohebbadiny	محب‌الدینی	
نوعی نخل با خارک و خرما مرغوب زردرنگ که تعداد آن بسیار اندک است	Mordâsang	مرداسنگ	
مردارخوار - لاشخور	Mordarixâr	مردریخوار	
نوعی نخل با خارک و خرما مرغوب که تعداد آن بسیار کم است.	Marzabân	مرزبان	
پرنده - مرغ	Morqizah	مرغیزه	

ورم - آماس	Mork	مرک
مرغ	Morg	مرگ
مرغ سلیمانی - هدهد	Morge-Solaimâny	مرگ سلیمانی
مرغ شب - شب پره	Morge-show	مرگ شو
مرید - متولی	Morood	مرود
قاچ پرتقال و نارنگی و امثال آن	Morooz	مروز
مورچه	Morook	مروک
یک نوع بیماری در «دامها» که با ورم گلو همراه است و مانع بلع غذا میشود.	Morrah	مره
مهره گردن	Mereh	مره
نامی مجهول که معمولاً برای تحقیق بکار میرود مثلاً اگر بپرسند فلانی با چه کسی رفاقت دارد و در جواب بگویند: با مری. مفهوم آن اینست که آن شخص منفور همه است و هیچکس با او رفیق و دوست نیست.	Mory	مری
مزه - طعم	Mezzah	مزه
بادام کوهی که در کوهستانهای مرتفع نظیر کوه باز و آردان میروید. مژگو را مانند پسته نمک سود می کنند و میخورند. همچنین از دانه های شیرین آن، نوعی قاتق تهیه می کنند که به قاتق مشگو شهرت دارد.	Majgoo	مژگو
سنگ کوچک که در مشت جا بگیرد و	Mostaq	مستغ

سابقاً در هر خانه برای کوبیدن ادویه و بعضی گیاهان طبی وجود داشت. گرده مستغ به نوع گرد و صاف آن گفته میشود.

دسته (دسته کارد - چاقو و غیره)	Mostah	مسته
کره (چربی حیوانی)	Maskah	مسکه
مسمار - میخ	Mosmāl	مسمال
مسیل - گذرگاه سیل	Masilah	مسيله
کرت مخصوص کشت گوجه فرنگی - خیار، بادمجان و غیره	Mesh	مش
محوطه محصوریکه در فصل تابستان برای نگه‌داری موقت خرمائیکه روزانه چیده میشود، برپا می‌سازند.	Moshtā	مشتا
۱- مخفف مشهدی، عنوانیکه به زایران امام رضا علیه‌السلام اطلاق میشود ۲- آدم خوش پوش	Mashty	مشتی
موش	Moshk	مشک
وسیله‌ای چوبین دارای دو سر برای آویزان کردن مشک آب. اصل آن تراز مشک است زیرا وسیله مذکور برای آویزان کردن ۲ مشک ساخته شده و چون دو مشک آب به آن آویخته شود، در حالت «تراز» قرار میگیرد.	Mashkterowz	مشک تروز
ظرفی بافته شده از برگ نخل برای نگه‌داری خرما به ظرفیت تقریبی ۲ تا ۳ کیلوگرم	Moshkoo	مشکو

مطبخ - آشپزخانه	Motbaxt	مطبخت
محلّه، کوی	Maalah	معلّه
سرکارگر در اداره امور نخل - یک مالک ممکن است دارای چندین موضع نخل باشد که در هر موضع یک کارگر ساکن است آن کارگری که بر سایر کارگران ارجحیت و برتری دارد اصطلاحاً معمار نامیده میشود. سابقه کاری و تجربیات معمار از سایر کارگران باید بیشتر باشد و بهره او نیز بیش از سایرین است.	Me mâr	معمار
نخل - درخت خرما	Moq	مغ
وقت بارور ساختن نخل	Moq'avâr	مغ اوار
آدم گیج و کم شعور	Maqar	مغر
نحال کوچک نخل که از هسته خرما روئیده باشد.	Moq'oo-koo	مغو کو
مغیلان - خارمغیلان: در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش هاگر کند خار مغیلان غم مخور. متناسمه، اصطلاحاً به محصول غلات گفته میشود که کشاورز (کارگر) در قطعه زمین کوچکی از زمینهای متعلق به مالک، برای خود کاشته باشد. موجین (شاید اصل آن «موکش» بوده است) رجوع شود به «سک»	Moqair	مغیر
	Mokâsemah	مکاسمه
	Mokâsh	مکاش
	Mokoty	مکتی

پینه روی پیشانی و دست و غیره	Mokol	مکل
نام یکنوع نخل	Magasy	مگسی
مژه	Melâl	ملال
نام یکی از هراسه‌های ۱۲ گانه آب چشمه ماستان فین شامل ۴۸ گهر	Mollâyan	ملایان
نام یکنوع نخل با خارک قرمز که دیرتر از سایر انواع قابل خوردن میشود (دیررس) میوه این نخل در مرحله «خارک» مصرف میشود و به ذخیره کردن نمیرسد.	Malason	ملسن
ظرف سفالین	Malant	ملنت
منسوب به ملنت (ظرف سفالین) اصطلاحاً به هرچیز کم‌ارزش و نامرغوب گفته میشود	Malantaky	ملنتکی
لوزتین	Moloenah	ملونه
حصار کوتاه از چوب یا آجر و غیره که دور تا دور لبه بام ایجاد می‌کنند تا حفاظتی در برابر خطر سقوط افراد مخصوصاً بچه‌ها باشد.	Malgard	ملگرد
کنده کوچکی از نخل بطول تقریبی یک متر که یک طرف آن صاف است و بوسیله ۲ بند به گاو وصل میشود و آنرا با نیروی گاو روی خوشه‌های خشک و گسترده جو و گندم میکشند تا تدریجاً دانه‌ها از خوشه‌ها جدا و آماده	Malah	مله

بوجاری شوند برای نتیجه گیری بهتر، معمولاً یک یا دو نفر آدم، روی کنده مذکور سوار میشوند تا نیروی بیشتری بر خوشه ها وارد گردد. علاوه بر این هرگاه بخواهند برای دیوارکشی دور باغ ها، کلوخ تهیه نمایند قطعه زمینی از نخلستان مثلاً یک حلقه بند را قبلاً شخم زده آبیاری می کنند آنگاه کنده فوق‌الذکر بوسیله کارگر روی آب و کلوخهای نرم شده میکشند تا سطح همواری بوجود آید. پس از آنکه قطعه زمین مذکور خشک شد، در سطح آن شیارهایی بوجود می‌آید که هر یک، کلوخ مورد نظر را در بر میگیرد. سرانجام با دیلم یا دست آنها را بیرون می‌آورند و جمع آوری می کنند و در دیوارکشی مورد استفاده قرار میدهند.

مادر (مردم فین مادر را معمولاً «دی» صدا میزنند اما بعضی، مادر را مم هم مینامند)

Mom

مم

خرما به زبان بچه ها

Mam

مم

ماهی ساردین

Momaq

منخ

منسوب به مادر که اصطلاحاً به کودکی گفته میشود که به مادر، انس بسیار دارد و نمیتواند از او جدا بماند.

Momaky

ممکی

۱- رمق - تاب ۲- عیب دیگران برشمردن که مفهوم آن خود را بی عیب دیدن باشد.	Menâ	منا
منسوب به منا - منیت کردن و دیگران را کوچک و دارای عیب دانستن.	Menây	منای
یک نوع روغن صنعتی که از آن برای حفظ چوب و تخته از موربانه و غیره مصرف میشود (مانند روغن جلا)	Madow	مندو
میوه نخل که هر قدر بر خوشه بماند به مرحله تکامل نمیرسد و همچنان نارس باقی میماند.	Meng	منگ
زنگ - اکسید آهن	Mang	منگ
نام یکنوع نخل با خارک قرمز رنگ و کیفیت عالی که تعداد آن بسیار کم است.	Megenâs	منگناس
مو	Mood	مود
گیاهی کوهی با برگهای کوچک که خشک شده برگ آن با قدری آب ترکیب میکنند و برای جلوگیری از رشد طحال و دفع تب میخورند. طعم آن تلخ است.	Mowr	مور
گیاهی دارای برگهای خوشبو که در نقاط مرتفع کوهستانها میروید.	Moort	مورت
یکنوع مور با رنگ زرد که شبانه از لانه خارج میشوند و بنظر میرسد که در	Moore-xâmoshy	مورخامشی

مقابل نور خورشید حساسیت دارند
وجه تسمیه آن نیز همین است یعنی
موری که در موقع خاموشی یا نبودن
نور ظاهر می گردد.

مورچه سوار	Moore-golompā	مورگلمپا
نام یکنوع نخل با خارک قرمز رنگ و مرغوب	Moosā-ey	موسائی
نام یکنوع نخل با خارک قرمز که خرمای آن معمولاً بعلت پوست کلفتی که دارد چندان مطلوب نیست.	Moosaly	موصلی
همه - یکباره	Mool	مول
معامل - خریدار دائمی - مشتری	Moomel	مومل
ایوان - سکوی جلو منزل و اتاق	Mahtāby	مهتابی
موجودی خیالی با قامتی بلند و دست و پاهای دراز و خایه‌های درشت که شبها، گه گاه راه را بر مردان می‌بندد تا میزان دل و جرأت آنانرا بیازماید بهمین جهت در پاره‌ای از روستاهای جنوب، آنها «مرد آزما» میخوانند. در برخورد با او نباید خود را باخت بلکه با جرأت و توکل، باید از میان دو لنگ دراز او گذشت. در این موقع مهدیسیما که از جرأت شخص، متعجب شده میگوید: دل به این دل (یعنی عجب دل و جرأتی	Mahdismā	مهدیسیما

دارد) و در جواب او باید گفت: گند به
این گند (یعنی عجب تخم و خایه
بزرگی دارد!)

۱- شاخه خشک و بدون برگ نخل

Mahr

مهر

۲- مهریه

معجر و دیوار ساخته شده از شاخ
خشک نخل

Mahreng

مهرنگ

معجونی خوراکی مرکب از ماهی متو و
خردل و آب و نمک و مقداری
ادویه که معمولاً همراه با صبحانه
مصرف میشود.

Mahyāvah

مہیاوہ

میرشکار - شکارچی

Mir-eshkâl

میراشکال

گیاهی که دانه آن مصرف داروئی دارد.

Milak

میلک

اصطلاحی که معمولاً در موقع

Maimenâ

میمنا

بازگو کردن عیب دیگران بکار میرود و

غرض از ذکر آن اینست که پیشاپیش

نوعی «توبه و عذرخواهی» از گناهی که

مرتکب میشوند کرده باشند تا به قهر

الهی گرفتار نشوند و خود به عیبی که

فرد مورد نظر دارد مبتلا نگردند.

احتمالاً اصل آن، «مہیمنا» یعنی

پروردگارا مییاشد. عقیده عمومی بر این

است که هر کس عیب دیگری برشمرد

خود دیر یا زود گرفتار همان عیب

میشود.

مین عید	Mayon-aid	نام عوامانه ماه ذیقعه که به علت آنکه میان ماه شوال (عید فطر) و ذیحجه (عید قربان) قرار دارد آنرا «میان عید» می نامند. ماه شوال را به نام «عید» ماه ذیحجه را به نام عید قربان میخوانند.
---------	-----------	---

ن

ناتب	Nâtaeb	مریض - ناتوان و بیمار
ناخوش	Nâxosh	مریض - بیمار
نار	Nâr	انار
ناردونه	Nâr-doenah	دانه انار که شیرۀ آن گرفته شده باشد.
نارو	Nâ roo	بیماری رشته (پیوک) که در اثر آشامیدن آب آلوده برکه ها و آب انبارها، در نقاط مختلف بدن ممکن است ظاهر شود. ابتدا محل بروز بیماری، دچار خارش و سوزش میشود و تدریجاً پوست نازک و رشته آماده خروج میگردد پس از آنکه سر رشته ظاهر شد باید آنرا با احتیاط بطرف خارج کشید و دور چوب باریکی نظیر چوب کبریت پیچید تا تمام رشته ها از بدن خارج شوند. اگر رشته ها بطور کامل خارج شوند بیماری در آن

نقطه تمام شده اما اگر رشته ضمن
خارج ساختن برید درد شدت مییابد و
بیمار باید درد و رنج بسیار تحمل نماید
تا سر رشته مجدداً ظاهر گردد. ممکن
است یک بیمار در چند نقطه بدن
خود، چنین وضعی داشته باشد. سعدی
فرماید: یکی را حکایت کنند از ملوک
که بیماری «رشته» کردش

چودوک

هلهله و شادی که در مراسم عروسی،
زنهار سر میدهند و به جشن، شور و
هیجان می‌بخشند

Nārah

ناره

نازک نارنجی، اصطلاحی که در
باره کودکان لوس و از خود راضی بکار
میرود.

Nāzan-galoo

نازن گلو

یکنوع علف کوهی

Nāqer

ناغر

کانال هوایی که آب را از یک سوی به
سوی دیگر عبور میدهد. اگر فاصله دو
طرف کم باشد ازکنده نخل که آنرا به
همین منظور آماده کرده‌اند استفاده
مینمایند.

Nāk

ناک

ناله و فغان بیمار

Nālesht

نالشت

اصطلاحی با مفهوم «خیرندیده» و
امثال آن

Nāmoroood

نامرود

نازک - کم استقامت

Nāvak

ناوک

نه (حرف نفی)	Noch	نچ
نقش - چشم دید	Naxch	نخچ
۱- نخل نر ۲- جنس مذکر	Nar	نر
بزرگ	Nargat	نرگت
نه نر و نه ماده - خنثی	Nar-na-mādah	نر نه ماده
بز نر	Nary	نری
جنس مذکر - مرد	Narinah	نرینه
نازا اصطلاحی که فقط در مورد دام نازا بکار میرود.	Nazzār	نزار
نزدیک (مترادف نیز)	Nazik	نزیک
کلفت - مستخدم زن	Nazilah	نزیله
ریسمانی که بعضی از مردها زیر لباس دور کمر می‌بندند.	Neshpil	نشپیل
نیش - دندان پیشین	Neshk	نشک
نفوس بد - اظهار نظر ناخوشایند	Noshook	نشوک
خال روی بدن و نیز هدیه‌ای که در آغاز نامزدی، از طرف خانواده داماد به عروس داده میشود تا نشانه‌ای باشد برای خواستگاری و قصد ازدواج.	Neshoenah	نشونه
نیک - خوب - بهبود یافته	Nak	نک
دندان آسیا	Nok	نک
غرولند	Nok-Nok	نک نک
نعلبگی	Nalbegy	نلبگی
نام - اسم	Nom	نم
نامزد	Nomzād	نمزاد

نان	Non	نن
بالشتک گردی که خمیر پهن شده را روی آن قرار میدهند و به تنور یا تابه می‌چسبانند.	Nonbanah	نن بنه
کندوی زنبور عسل و غیره	Nonak	ننک
یکنوع خزه که در جاهای نمناک می‌روید	Nonakoo	ننکو
نامادری - زن پدر	Nanah	ننه
ناودان	Nowdoenah	نودونه
نردبان - پله چوبی یا آهنی	Navardon	نوردن
ویار - حالت زن باردار	Nookon	نوکن
رشته باریکی از مو یا الیاف نخل که در بینی گاو و شتر سرکش میکنند تا مطیع و رام شود.	Neher	نهر
صدای ملایم و خفیف، وزش ملایم باد	Nohr	نهر
رجوع شود به نزدیک	Naiz	نیز
قلم قلیان - نی، قلمی که به دهان گرفته شود و نیاب قلمی که در آب قرار می‌گیرد. نیاب مرکب از «نی و آب» است.	Nainiâb	نی‌نیاب
آبی	Nilah	نیله
کهنه و مستعمل	Nimdâr	نیمدار
نیست - نه این است - نه آن است (این کلمه با کلمهٔ Nein آلمانی به معنی نه و خیر، شباهت دارد)	Nine	نین

نیم سر	Nimsar	سردرد - یکنوع سردرد که قسمت جلو سر به شدت درد میگیرد.
نیمکان	Nimakân	نیمه - نصفه

و

وارشیده	Vâreshidah	از هم پاشیده - از هم جدا گردیده
واز	Vâz	باز - گشاده
وایه	Vâyah	آرزو - هوس
ودو	Vaddow	با شتاب و سرعت زیاد
ودو	Vaddoo	یکنوع یراق که زنان به لبه شلوار میدوزند
ورنا	Varnâ	پرتگاه - ارتفاع خطرناک
ورگار	Vargâr	دیر - دیروقت
ورگار خبر	Vargâr-xabar	دیر آگاه - آدم بی خبر از ماجرا
وگا	Vaggâh	بهموقع - زود - بهوقت (احتمالاً اصل آن به گاه = به وقت است)
ولک	Velak	ولگرد - آدم ولگرد
لولول	Val-Val	صحبت بلند و پشت سر هم
ولم	Valm	خوب - عالی (با کلمه Well انگلیسی شباهت دارد)
ونگ	Vang	صدای گریه بچه
وه	Vah	وهم - ترس ناگهانی

وهر	Vahr	قدرت - توان
ویژگ	Vijg	سریع - تند
ویژکرنک	Vij-korang	باسرعت - خیلی سریع
ویستادکا	Vaistâdakâ	ایستاده - حالت ایستاده
ویستاده	Vaistâdah	ایستاده
ه		
ه	Ho	بله (به زبان عوام)
هارد	Hârd	آرد
هاش	Hâsh	دست آس (آش هم گفته میشود)
هایلا	Hây-lâ	بیلاخ (مترادف هویل وهویلا)
هپ	Hop	امر به سکوت در پاره‌ای از بازیهای کودکانه
هیل هپو	Hapalhapow	آدم کم شعور و بیحال
هد	Had	نزد - پیش
هراسه	Harâsah	هرآسه، اصطلاحی برای گردش آب چشمه فین هر هراسه شامل ۱۲ گهر و هر گهر شامل ۶ ساعت آب در شبانه‌روز است.
هراروت	Harâroot	یک نوع پودر نشاسته‌ای که با شیر و شکر و هل مخلوط میکنند و از آن نوعی حلوا شبیه هریره میسازند و به عنوان دسر مصرف مینمایند. در ماه

مبارک رمضان، معمولاً زینت بخش
سفره افطار است

عصاره یا عصیر کنجد که با آن حلوا
ارده ساخته میشود در فین هرده را
معمولاً با خرما میخورند.

Hardah

هرده

جعبه کوچک چوبی سردار که در آن
جا برای یکعدد قوری کوچک - دو سه
عدد استکان و نعلبکی و قندان منظور
شده و سابقاً که مسافرتها با الاغ و
اسب صورت میگرفت، جزء اسباب و
وسایل سفر بود و در خورجین جا
داشت.

Hezârpishah

هزارپیشه

بوته‌ای با خار (تیغ) بسیار و گل زرد
شبیه به زعفران که در سالهای پرباران
در حاشیه اراضی مزروعی و دامنه کوهها
میروید.

Hesk

هسک

یکنوع عقرب با رنگ زرد که دم آن
برخلاف دم عقربهای معمولی روی
زمین کشیده میشود زهر آن از زهر
عقربهای دیگر خطرناکتر است و در
نواحی خشک و گرم دیده میشود.

Hash

هش

طاق جلو ساختمان

Hashty

هشتی

هفت پا - دب اصغر

Hafpâ

هف پا

شل و سست و لرزان مانند میخی که در
دیوار یا چوب، بدرستی جا نرفته و با

Halâllook

هالالوک

اندک فشاری میافتد.		
باجناق	Hamrish	هم‌ریش
همسایه	Hamsādah	همساده
هم‌گو و هم‌سخن - باکسی سر صحبت باز کردن	Hamgovā	همگوا
آب (او هم گفته میشود)	How	هو
کته - دم پخت	Havāry	هواری
آب باد - آب معدنی (سرد یا گرم) باد در فرهنگ فین علاوه بر معنی اصلی آن که «جریان هوا» است به معنی ورم و آماس نیز هست و چون استفاده از آب معدنی برای معالجه ورم و آماس بدن مفید میدانند آنرا «آب باد و هو باد» میخوانند.	How-bād	هو باد
لفظی در بازی «قایم موشک» وقتی بازی کن خود را در گوشه‌ای پنهان ساخت با صدای بلند می‌گوید: «هوت» در این موقع فرد یا افراد گروه دیگر باید در پی صدا به محل پنهان شدن او پی ببرند و پیدا کنند.	Hoot	هوت
اصطلاحی که در مورد کسی که زیاد از حد معمول آب می‌نوشد بکار میرود.	Howdelak	هودلک
ریسمان باریک موئی که وقتی آب به آن برسد جمع و جور و سفت و محکم میگردد. اصل آن «آپدار»	Howdār	هودار

است.		
آبرو - مجرای عبور آب	How-row	هورو
النگوئی که دختران از ساقه تر گندم میسازند و بدست میکنند.	Hooloomy	هولومی
آبکی - رقیق	How-Vaky	هووکی
منسوب به «هو» که «آب» باشد.	Howy	هوی
بیلاخ (مترادف هویل و هایلا)	Hovailâ	هویلا
ترش کردن معده که با آروغ بدبو همراه خواهد بود. برای علاج آن مقداری اسپند میخورند.	Haidah	هیده
هیل (دانه خوشبو)	Heel	هیل
مقصد و ایستگاه نهائی در بعضی از بازیه‌ها	Hail	هیل
اندک - اندکی - کم (هیلو هم گفته میشود)	Hilat	هیلت

ی

مزاج خشک و بیوست دار (یابس)	Yobs	ییس
یکبار - فوری، این کلمه بیشتر در مورد اثر دارو بکار میرود مثلاً: اگر فلان پماد روی زخم بگذارند فوراً موثر میافتد و با همان پماد زخم خوب میشود.	Yakotâk	یکتاک
یک قول - یک روایت و یک نقل قول.	Yakool	یکول
دم پخت (مخفف یک هوه = یک آبه)	Yahowah	یهوه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

بسم الله
 قد وعلما الجليل
 حيا في الدنيا والآخر
 انما هو

این سند صادر شد در روز دوشنبه
 سال ۱۲۰۳ قمری
 در شهر تهران
 در روز دوشنبه
 سال ۱۲۰۳ قمری

عزیز و محترم
 کاتب محترم
 ۱۲۰۳

بسم الله الرحمن الرحیم
 این سند صادر شد در روز دوشنبه
 سال ۱۲۰۳ قمری
 در شهر تهران
 در روز دوشنبه
 سال ۱۲۰۳ قمری

این سند صادر شد در روز دوشنبه
 سال ۱۲۰۳ قمری
 در شهر تهران
 در روز دوشنبه
 سال ۱۲۰۳ قمری

مهر و قلم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على خاتم المرسلين

محمد وآله اجمعين لا تعد عذر من عذر من ترك
خير من ان يترك من حسن ما رواه في
عمل رشت وخواجگار وخواجگار وخواجگار
عليه السلام وخواجگار وخواجگار وخواجگار

فمروا في حرم وخواجگار وخواجگار وخواجگار
وخواجگار وخواجگار وخواجگار وخواجگار

مستور به چهار بند و خواجگار و خواجگار و خواجگار

وخواجگار وخواجگار وخواجگار وخواجگار

خاف من ان لا يملك يد وخواجگار وخواجگار وخواجگار

نزع من وخواجگار وخواجگار وخواجگار وخواجگار

السلام

السلام

السلام

السلام

بسم الله الرحمن الرحيم الفاتحة

۱۳۴۹

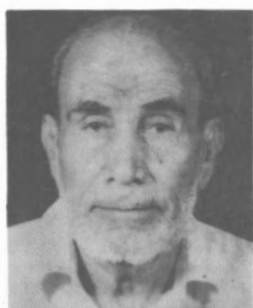
بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم
 مالك يوم الدين
 اهدنا الصراط المستقيم
 الصراط المستقيم
 انك انت السميع العليم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم
 مالك يوم الدين
 اهدنا الصراط المستقيم
 الصراط المستقيم
 انك انت السميع العليم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم
 مالك يوم الدين
 اهدنا الصراط المستقيم
 الصراط المستقيم
 انك انت السميع العليم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم
 مالك يوم الدين
 اهدنا الصراط المستقيم
 الصراط المستقيم
 انك انت السميع العليم

اسامی نمایندگان آموزش و پرورش فین «از آغاز تا کنون»



غلام جعفری



عبدالفار سیفانی



مرحوم محمد رفیع فرج‌زاده



عبدالفور عادلی



حسین سایبانی

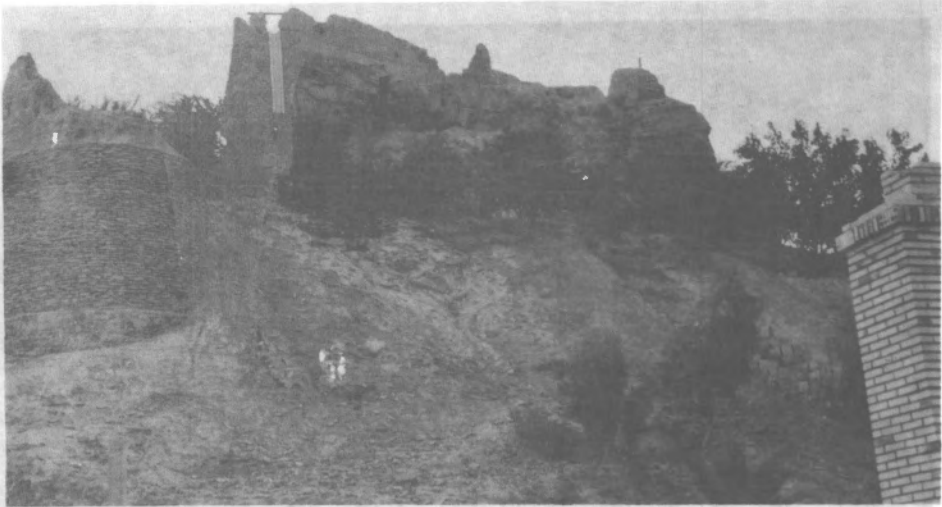


محمد فراقی

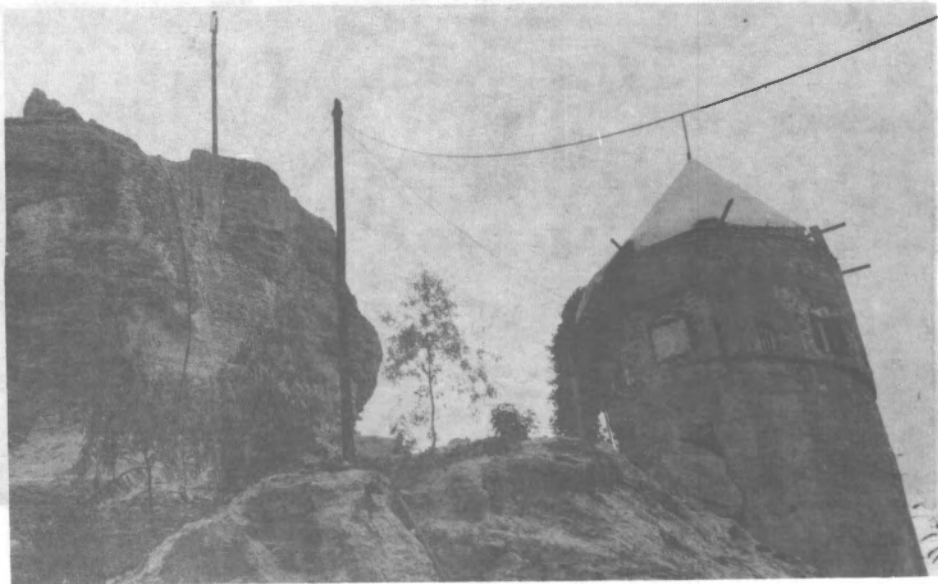


احمد حبیبی بخشدار و فرهنگی که در آبادانی فین
خدماتش زبانزد شده است

قلعه فین



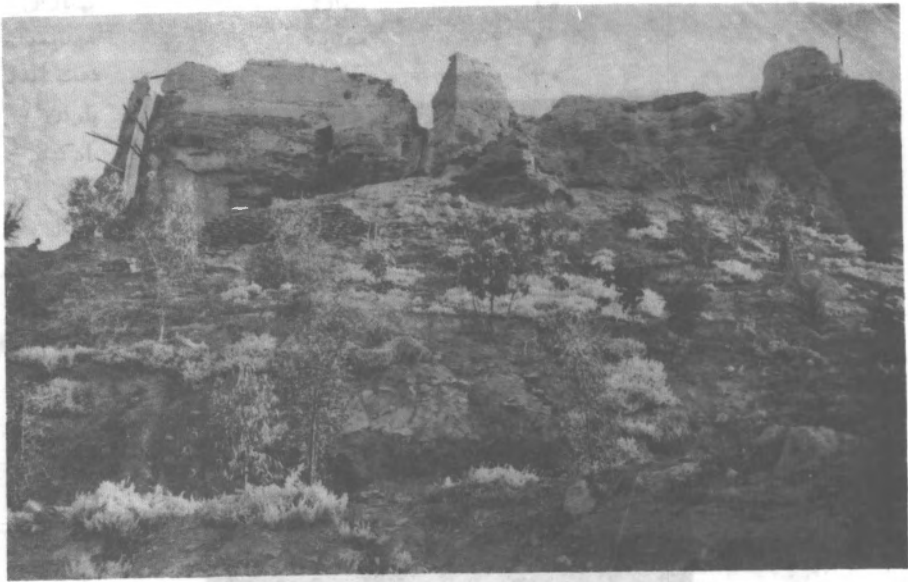
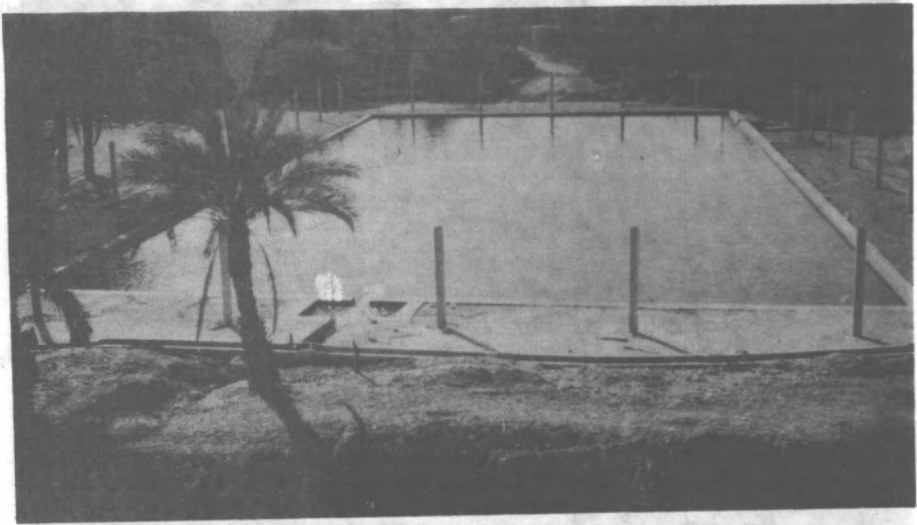
گوشه‌ای از قلعه فین و یک برج آن



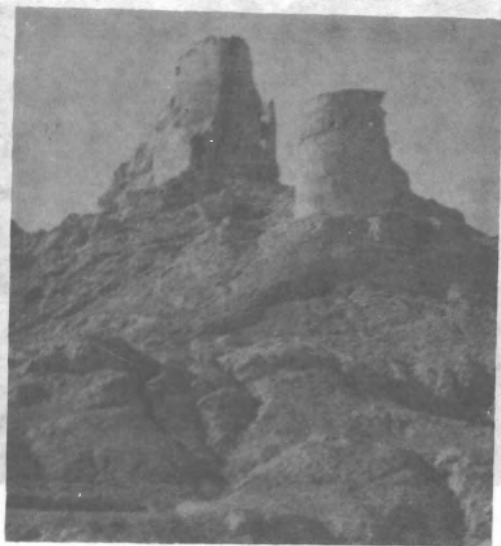
۲ منظره از نخلستان فین



نخلستان منظره و استخر جدیدالبناء فین



گوشای از نخلستان فین



تذکر

خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب ، غلطها را بشرح زیر اصلاح فرمایند :

ص	سطر	غلط	درست
۳	۳	مقدمه	مقدمه مؤلف
۳	۱۸	اسامی آب	اسامی مالکین آب
۵	۱۹	مرد شناسان	مردم شناسان
۲۸	۲	نخل	نخل
۳۸	۱۵	از دال	ارذال
۵۸	۱۸	برک	سرک
۶۰	۱۸	صیفه	صیفه
۷۷	۴	غیره آن	غیر آن
۸۸	۱۸	میسازند	میسازد
۹۵	۲	خط پوش	خطا پوش
۹۵	۲	پیار	پیار
۱۰۱	۲۱	معراج العاده	معراج السعاده
۱۰۲	۳	لوحه	نوحه
۱۱۰	۱۲	جاه تر	جاه تو
۱۲۷	۵	محبت	معلم
۱۲۷	۹	تنظیم	تعظیم
۱۴۱	۱۲	اولین دهستان	اولین دهرستان
۱۶۲	۱۱	کمر بند	کمر
۱۶۸	۶	میاورند	میاوردند
۱۶۸	۱۷	بیماری	بیماران
۱۶۹	۷	مهدیسا	مهدیسا
۱۷۵	۲۰	دست اندکار	دست اندرکار
۱۸۰	۱۵	یاران	باران
۲۰۲	۴	ادکنه	ادکند
۲۰۳	۳	سور	سدر
۲۰۳	۱۲	حوالی	چوال
۲۰۴	۱۳	فقط	نقطه
۲۵۱	۵	q	q'
۲۵۶	۱	قطع بموقع	قطع بموقع
۲۵۷	۱۲	q	q'
۱۵۸	۹	q	q'
۲۶۲	۹	q	q'
۲۶۳	۸	q	q'
۲۶۷	۹	q	q'
۲۶۸	۴	q	q'

ص	سطر	غلط	درست
۲۶۹	۱۷-۸	q	q'
۲۷۰	۸	q	q'
۲۷۳	۱۳-۱۲-۱۱-۱۰	q	q'
۲۷۴	۴	q	q'
۲۷۵	۱۱-۱۰-۹	q	q'
۲۷۸	۱۶	q	q'
۲۸۰	۷	q	q'
۲۸۳	۱۱	q	q'
۲۸۴	۷-۶-۵-۱	q	q'
۲۹۳	۶	q	q'
۲۹۳	۱۵	دندوچه	دندان قروچه
۲۹۳	۱۹	خط	شوخ طبع
۲۹۵	۱۴-۱	q	q'
۲۹۸	۱۳-۱۲-۱۱	q	q'
۳۰۰	۵	q	q'
۳۰۶	۱۲-۲	q	q'
۳۰۸	۱۱-۱۰-۹-۸-۷	q	q'
۳۰۹	سطر ۱ تا ۱۱	Q	Q'
۳۱۱	۱۰-۶-۳-۲	q	q'
۳۱۵	۲	q	q'
۳۱۶	۱۲	q	q'
۳۱۷	۱	q	q'
۳۱۸	۲	q	q'
۳۱۹	۵	q	q'
۳۲۰	۲۰	q	q'
۳۲۱	۱۲	q	q'
۳۲۶	۸	q	q'
۳۳۲	۷	q	q'
۳۳۴	۱۰	q	q'
۳۳۹	۲	Mobraz	Mabraz
۳۴۹	۱۲	q	q'
۳۴۰	۱۳	q	q'
۳۴۲	۴	q	q'
۳۴۴	۳	q	q'
۳۶۴	۱	اسامی نمایندگان آموزش	اسامی تعدادی از نمایندگان
		و پرورش فین	و فرهنگیان فین
۳۶۷	۱	نخلستان منظره	منظره نخلستان